# فرهنگ

# واژه‌های اوستا

## ۳

احسان بهرامی

به یاری فریدون جنیدی

# فرهنگ واژه‌های اوستا

# DICTIONARY

# of the

# AVESTA

# 3

By:

E.Bahrami

Editor:

F.Joneydi

بنیاد نیشابور
۲۸



# فرهنگ واژه‌های اوستائی

## بر پایه فرهنگ کانگا
## و نگرش به فرهنگهای دیگر

دفتر سوم

ا. بهرامی

۴۹۶


فرهنگ واژه‌های اوستائی دفتر سوم

احسان بهرامی

ویراستار: فریدون جنیدی

حروفچینی: طلوع، ذوقی، کورش، کامپوزر، ادیک، امید

صفحه‌آرائی: شرکت کامپوزر

لیتوگرافی: فیلم گرافیک

چاپ: ۲۰۰۰

صحافی: آذین

شمار: ۳۰۰۰ دفتر

چاپ نخست: ۱۳۶۹

به سرمایه بنیاد فرهنگی شادروان سرن سروشیان

نشر بلخ، وابسته به بنیاد نیشابور، بولوار کشاورز. روبروی پارک لاله. خیابان جلالیه

شماره ۱۰ ساختمان کیخسرو اردشیر زارع تلفن ۶۵۲۷۸۴

## راهنمای این دفتر

# [Avestan]

## ی در آغاز واژه

**[Avestan] .** ya:

یَ : وات پیوستن ، وات فزونی ، مانند که ، کی ، چه کس ، کدام ، (relat. pro.-who, which.)

[Avestan] نرینه ۱/۱ وند ۱ و ۲ . ۴–۱۳ . ۱۵–۱۹ . یسنا ۴۲ و ۴ . ویسپرد ۱۵ و ۳ [Avestan] نرینه ۱/۱ وند ۴ و ۴۹ . وند ۷ و ۵۱ . ۷۰ . [Avestan] وند ۱۳ ۱۰ . ۱۱ . [Avestan] یسنا ۱۰ و ۱۳ . [Avestan] یسنا ۳۳ و ۵ . [Avestan] یشت ۴ و ۱ . [Avestan] یسنا ۱۰ و ۱۳ . [Avestan] یسنا ۳۳ و ۵ . [Avestan] = ( [Avestan] + [Avestan] ) یسنا ۳۱ و ۷ . یسنا ۴۵ و ۱۱ . [Avestan] یشت ۱۹ و ۸۷ . [Avestan] نرینه ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۱۹ .

**[Avestan]** مادینه ۱/۱ وند ۱ و ۹ . وند ۳ و ۲۴ . تاوند ۵۷ . [Avestan] کماسه ۱/۱ وند ۲ و ۴۱ وند ۳ و ۱۵ . وند ۱۰ و ۱۸ . [Avestan] کماسه ۱/۱ وند ۲ و ۲۳ . کماسه ۱/۱ وند ۵ و ۲۲ . ۲۵ . [Avestan] نرینه ۲/۱ وند ۱ و ۴ . ۷ . ۸ . ۹ . ۱۱ و ۱۷ . یسنا ۹ و ۱۱ . یشت ۵ و ۹۸ . یشت ۱۰ و ۴۵ . [Avestan] مادینه ۲/۱ وند ۱ و ۹ ! وند ۵ و ۲۰۱ . وند ۱۹ و ۵ . وند ۲۰ و ۳ . ۵ . ۶ . ۷ . [Avestan] کماسه ۲/۱ وند ۲ و ۱ . ۲ . ۴ . ۵ . ۶ . ۸ . ۱۱ . [Avestan] وند ۳ و ۱۵ . وند ۴ و ۵۰ – ۵۴ . [Avestan] یشت ۱۵ و ۴۳ . [Avestan] ۳/ یسنا ۲۸ و ۱ . یسنا ۳۰ و ۶ . یسنا ۳۱ و ۲ . یسنا ۳۳ و ۱ . یسنا ۴۸ و ۱۰ . [Avestan] ۴/۱ (۷/۱) وند ۱ و ۱۷ [Avestan] نرینه ۴/۱ یسنا ۴۶ و ۶ . یشت ۸ و ۴۵ . یشت ۱۰ و ۸۷ [Avestan] ۴/۱ وند ۱۹ و ۵ [Avestan] نرینه ۵/۱ وند ۲ و ۲۲ . یشت ۵ و ۹۶ [Avestan] ۵/۱ یشت ۱۰ و ۶۹ . ۹۷ [Avestan] مادینه ۵/۱ یسنا ۵۷ و ۳۴ . یشت ۱۱ و ۲۰ [Avestan] نرینه ۶/۱ وند ۱۹ و ۱۴ . وند ۲۰ و ۸ . یسنا ۱۲ و ۱ . ویسپرد ۲ و ۵ . یشت ۱۷ و ۱۷ [Avestan] ۶/۱ وند ۲۱ و ۴ . ۸ .

۶/۱ [illegible] ۲۲ و ۵۱ یسنا ۴. و ۳۱ یسنا ۲۴. و ۷ یسنا ۶/۱ [illegible] ۱۲ یسنا ۳۳ و ۱ [illegible] مادینه ۶/۱ وند ۱۵ و ۲۴. یسنا ۶۵ و ۱۱ [illegible] ۶/۱ یسنا ۱۵ و ۲. یسنا ۵۸ و ۱. ویسپرد ۱۱ و ۱۳ [illegible] نرینه ۷/۱ یشت ۱۰ و ۶۴. یشت ۱۳ و ۹۱ [illegible] ۷/۱ یسنا ۶۸ و ۲۳ [illegible] نرینه ۷/۱ (۶/۱) یشت ۱۰ و ۶۴. [illegible] مادینه ۷/۱ وند ۳ و ۹. ۱۲. ۱۳. وند ۷ و ۵۶. [illegible] یشت ۱۰ و ۱۴ یشت ۱۳ و ۲۷. [illegible] ۲/۱ یشت ۵ و ۸۵. [illegible] [illegible]. [illegible] – [illegible] ۸/۱ یشت ۱۵ و ۳. ۸. ۱۲. ۱۶. ۲۰. [illegible] نرینه ۱/۲ یشت ۱ و ۷۵. [illegible] کماسه ۲/۲ یسنا ۳۰ و ۲ [illegible] نرینه ۶/۲ وند ۱۳ و ۹. یسنا ۴۵ و ۲. یسنا ۴۶ و ۷ [illegible] کماسه ۶/۲ یسنا ۳۳ و ۹ [illegible] نرینه ۱/۳ وند ۱ و ۱۹. وند ۲ و ۲۷. ۲۸. ۲۹. ۳۵. یسنا ۹ و ۱۵. یسنا ۳۲ و ۱۱. ویسپرد ۲ و ۵. یشت ۱۳ و ۳۰ [illegible] نرینه ۱/۳ [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۳۰ و ۵. یسنا ۳۹ و ۱. یسنا ۴۵ و ۱ [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۱۰ و ۱۷ [illegible] مادینه ۱/۳ وند ۵ و ۴. ۷. وند ۸ و ۳۴. یشت ۵ و ۱۵. یشت ۱۰ و ۷۸ [illegible] مادینه ۱/۳ ویسپرد ۹ و ۴. یشت ۱۳ و ۶۸. [illegible] ... [illegible] مادینه ۱/۳ یسنا ۳۳ و ۱۰ [illegible] مادینه ۱/۳ یسنا ۳۸ و ۱. [illegible] کماسه ۱/۳ وند ۷ و ۱۲. [illegible] ۱/۳ وند ۵ و ۴. ۷. وند ۷ و ۳. ۱۲. ۲۳. ۲۵. ۲۸. ۳۲. ۷۳. [illegible] نرینه ۲/۳ یشت ۸ و ۱۲ [illegible] نرینه ۲/۳ [illegible] نرینه ۲/۳ یسنا ۲۸ و ۱۰. یسنا ۳۲ و ۱۵. یسنا ۴۳ و ۳ [illegible] نرینه ۲/۳ یسنا ۴۶ و ۱۴ [illegible] ۲/۳ یشت ۵ و ۵. [illegible] مادینه ۲/۳ وند ۴ و ۴۵. وند ۱۸ و ۲۷ق. وند ۲۰ و ۱۰. ۱۲. [illegible] مادینه ۲/۳ یسنا ۳۱ و ۱۴. [illegible] کماسه ۲/۳ وند ۱ و ۱۱. ۱۲. ۱۶. [illegible] – [illegible] کماسه ۲/۳ وند ۳ و ۴۱. [illegible] ۳/۳ یسنا ۳۲ و ۷. یسنا ۴۴ و ۲۰. [illegible] نرینه ۴/۳ یسنا ۲۸ و ۳. یسنا ۴۴ و ۱۱. [illegible] نرینه ۴/۳ یسنا ۳۹ و ۱. [illegible] مادینه ۴/۳ یسنا ۱۰ و ۹. [illegible] نرینه ۵/۳ (۳/۳) وند ۸ و ۱۱. ۱۲. ۱۳. [illegible] مادینه ۵/۳ [illegible] نرینه ۶/۳ وند ۳ و ۲۹. وند ۱۳ و ۳. یسنا ۳۲ و ۷. ویسپرد ۱۶ و ۳. یشت ۱۳ و ۸۳ [illegible] مادینه ۶/۳ یسنا ۲۱ و ۲ [illegible] نرینه ۷/۳ یسنا ۳۳ و ۵ [illegible] مادینه ۷/۳ یشت ۱۰ و ۲۸. ۳۸. یشت ۱۳ و ۴۶ [illegible] مادینه ۷/۳ [illegible] مادینه ۷/۳. [illegible] کماسه ۷/۳ یسنا ۳۴ و ۸. و مانندهای: [illegible] [illegible]

yaetušīš: یئِتوشیش

See: نگ : شماره ۱.

yaetuš-gao: یَئِتوش گَاُ

name of an illustrious personage.

نام کسی نامور،

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۳.

yaeθman: ۲-

assistance, aid. یَئِشمَن

یاری، کمک،

۱/۱ یسنا ۱۱ و ۹.

yaeša: یَئِش

See: نگ :

yaoiti: یَئُئیتی

union, connection

جفت، همبسته، باهمی،

yaokaršti: یَئُکَرشتی

sowing corn; cultivation of corn.

(گندم) دانه‌کار، کشاورز،

۱/ وند ۳ و ۳۰.

yaoxəδra: از ریشه یَئُخِذَر

strife, dissension, discord;

ستیزه، ناهماهنگی، ناسازگاری،

مانند:

**yaoxéδra:** (۲)

یَئُخذَر

constitution, natural frame of body; the body;

بنیاد سرشت نهادی کالبد (کالب تن)، تن،

**yaoxšti:**

یَئُخشتی

skill, strength, power;

توانا، نیرو و زور،

۵/۳ (۳/۳) یشت ۱۰ و ۸۲.

۶/۳ یشت ۸ و ۴۵. یشت ۱۰ و ۸۲.

**yaoxštivant:**

یَئُخشتیوَنت

skilful, powerful,

توانا، نیرومند، زورمند،

مادینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۳۰.

کماسه ۱/۱ یشت ۱۲ و ۱. نرینه ۲/۱ یشت ۷ و ۵

یشت ۸ و ۴۹ یشت ۱۰ و ۶۱. کماسه ۲/۱ یشت

۱۹ و ۹. نرینه ۱/۳ یشت ۱۹ و ۷۲.

نرینه ۱/۳ یشت ۸ و ۸

نرینه ۶/۳ وند ۲۰ و ۱. ۲

**yaogét:**

یَئُگِت

See: نگ:

**yaoš, yaož:**

یَئُش - یَئُژ

holy, pure, undefiled.

پاک ، ناب ، ناآلوده ، پاکیزه . پورداود : پایدار .

yaoždaΘ:

یَئُژدَنث

See: نگ :

yaoždā: ( ا )

to purify, to cleanse;

یَئُژدا

پاک کردن ، زدودن ،

۱/۱ وند ۱۱ و ۱۰ . وند ۱۹ و ۱۲ . وند ۲۱ و ۶ . ۱۰ . ۱۴ .

(گلدنر ) وند ۱۲ و ۲ . ۴ . تا ۲۰ .

وند ۱۱ و ۴–۷ . ۳/۱ وند ۵ و ۲۱ .

۳/۳ وند ۸ و ۱۰۰–۱۰۳ ، وند ۱۰ و ۱۸ . ۱۹ .

وند ۷ و ۱۶ . ۲/۱ وند ۱۰ و ۱۹ .

۳/۳ وند ۵ و ۵۴ . ۵۶ وند ۹ و ۳۳–۳۵ .

وند ۶ و ۴۲ . ۴۳ . وند ۸ و ۳۳–۳۶ .

نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۲۰ . نرینه ۱/۱ وند ۹ و ۳۷ . ۳۸ .

مادینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۲۷ .

نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۲۳ . وند ۱۲ و ۲ . ۴ . ۶ . ۸ . ۱۰ . ۱۲ .

نرینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۲۱ ۱۴ . ۱۶ . ۱۸ . ۲۰ .

نرینه ۶/۳ وند ۱۸ و ۱۹ . ۲۱ . ۲۲ . ۲۶ . وند ۱۱ و ۲ .

مادینه ۶/۳ وند ۱۴ و ۴ . وند ۱۸ و ۷۲ .

مانند :

pairi-yaoždā:

پَئیری یَئُژدا

to cleanse or purify thoroughly; زدودن یا سراسری پاک شدن

۳/۱ وند ۸ و ۳۶ . ۳۷ . ۳۸ . ۳۹ .

**fra-yaoždā̃:** فْرَ یَئُژدا

to purify, to cleanse. پاکیزه کردن ، زدودن ،

۱/۱۰ وند ۲۱ و ۶۰ یشت ۲۴و۴۹۰

**yaoždā̃:** (۲) ۰۱ یَئُژدا

purify.

پاکی ، زلالی ، ۱/۱ وند ۵ و ۲۱ وند ۱۰ و ۱۳ . یسنا ۴۸ و ۵۰

۰۱

**yaoždāiti:** یَئُژدائیتی

purification. پاکسازی ، شستشو ، پالایش ،

۱/۱ وند ۱۰ و ۱۹ . ۲/۱۰۶ وند ۸ و۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۰۳ . ۳/۱ وند ۵ و ۵۷ ، ۵۸ .

**yaoždāta.** یَئُژداتَ

See: ۰۱ نگ :

۰۱

**yaoždātar;** یَئُژداتَرْ

a purifier, a cleanser; پاکساز ، زداینده ، پاک‌کننده ،

۲/۱ یشت ۱۰ و ۹۲ .

**yaoždātō-zéma:** یَئُژداتُوْ زِمَ

(the place)where of the ground is clean.

زمین پاک .

جائی که زمین آن پاک است = جائیکه زمین آن پاکترین است . کماسه ۱/۱ وند ۳ و۱۵ . وند ۵ و ۴۶ . وند ۹ و ۳ . وند ۸ و ۵ .

**yaoždāθra:** یَئُزداثْرَ

purification;

پاک‌سازی ، پالایش ، شستشو ،

۱/۱ وند ۳ و ۳۸ . ۳۹ . ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۲ . یشت ۸ و ۱۵ .

2- the means or the instruments of purifiying.

۲ ـ ابزار یا دستگاه پاک‌کننده ،

۱/۱ یشت ۶ و ۲ . نیایش ۱ و ۱۲ . (خورشید نیایش) .

3- the prayer or the words of purification.

۳ ـ مرد مینوی یا واژه‌های پاک‌کننده ،

۲/۱ وند ۱۱ و۲ .

**yaoždāθrya:** یَئُزداثْرِیَ

a purifier, one who performs the purificatory rites; the Yaozhdathrya retains so much of the purifying effect of the Bareshnum Ceremony, as tne to be able to assist in purifying others by means of the same ceremony. When that effect has passed away, a priest can no longer perform the sacred rites,until he has again undergone the nine nights' purification of the Barshnum.

پاک‌کننده ، کسی‌که آئین پاکسازی را از نظرگناه وبزه‌انجام میدهد . یوزداثریه نگاهدارنده بسیاری‌ازابزار پاک‌کننده است در آئین برشنوم ، وتوانا ست برای‌یاری‌دیگران با دادن‌ابزار در آئین برشنوم انباز شود . اگر چنانچه آئین پاکسازی بیشتر بدرازاکشد پیشگر نمیتواند آئین دیگری‌ترتیب دهد مگر پس از انجام آئین نه (۹) شبه برشنوم

[Avestan] ۱/۱ وند ۹و۳۹ ۰ ۴۰ ۰ ۴۲ ۰ وند ۱۹ و ۲۱ ۰ ۳۲ ۰ [Avestan] — [Avestan] ۵/۱۴ وند ۹ و ۲ ۰ ۴۷ ۰ ۵۲ ۰ وند ۱۹ و ۴۱ ۰

[Avestan] . [Avestan] - ۱ ۰

**yaoždānī :** یَئَزْدانی

ٰn instrument for cleaning; ابزاری برای پاک‌کننده ،

[Avestan] ۰ ۱/۱ وند ۱۴ و ۰۷ (۱/۲ نیایش)

[Avestan] . [Avestan] - ۱ ۰

**yaoždi :** یَئَزْدی

purify, cleanne ss; پاکی ، بی‌آلایشی ، زدودگی ،

[Avestan] ۰ ۳/۱ وند ۵ و ۱۹ ۰

[Avestan] . [Avestan] - ۲ ۰

**yaoždya :** یَئَزْدیَ

pure, clean; پاک ، بی‌آلایش ،

[Avestan] . [Avestan] . [Avestan] . [Avestan] = (ایستاده‌از) آب پاک است . مادینه ۱/۱ وند ۶ و ۳۲ ۰ ۳۵ ۰ ۳۸ ۰ ۴۱

**yuždanh :** [Avestan]

یوژدانگْهْ

پورداود : پاکی و رسائی ۰

**yaona :** [Avestan] . [Avestan] .

the aerial space, where the clouds are formed; یَئَنَ

جو ، اتمسفر .

بخشی از هوا یا آسمان که ابرها درآنجا ساخته می‌شوند . [Avestan] ۰ ۱/۲ وند ۲۱ و ۴ ۰ ۵ ۰ یشت ۸ و ۳۵ ۰ یشت ۱۳ و ۵۴ ۰ ۵۶ ۰ [Avestan] ۲/۱ ۰ وند ۲۱ و ۴ ۰ ۸ ۰ ۱۲ ۰ ۱۶ ۰

2- a residence, an abode. ۲ ــ جا، خانه،

[illegible] ۲/۳ یشت ۵ و ۸۷.

مانندها:

3- power, strength; assistance. ۳ ــ زور، نیرو، یاری،

مانندها: [illegible] . [illegible] . [illegible] .

4- perseverance. continuance. ۴ ــ پشتکار، دنباله،

[illegible] ۲/۱ وند ۴ و ۴۵.

yaonibya: [illegible] .

یَئُنیبیَ

See: [illegible] . نگ:

[illegible] . [illegible] . [illegible] .

yaonō-xata: یَئُنو-خْوَتَ

having one's own strenght. دارنده نیروی خویش، خودزور،

[illegible] نرینه ۶/۱ وند ۱۳ و ۱۶.

yaom: [illegible] .

یَئَم

See: [illegible] . نگ:

yaoš: [illegible] .

یَئَش

pure, holy, indecl. پاک و ورجاوند. [illegible] . یسنا ۴۴ و ۹

purity; sanctity, joy(Har.); پاکی، ورجاوندی، شاد،

[illegible] یسنا ۴۶ و ۱۸.

yaošti: [illegible] . مادینه [illegible] .

یَئشْتی
purity.

پاکی، ( ۲/۳ یسنا ۳۸ و ۲).

yaxšti: (مادینه)

یَخْشْتی
branch, the stem of a tree.

شاخه، بنه درخت،
این واژه از واژه ساخته شده است، مانند.

yanh:

یَنْگْه
to strive to the utmost; to endeavour;

بیشترین کوشش کردن، کوشیدن ۳/۱۰ یسنا ۴۳ و ۱۶.

yaz:

یَز
to worship, to invoke, to praise, to call on for assistance;

یزیدن، یشتن، ستودن،
۱/۱ یشت ۸ و ۲۵. ۳/۱ یسنا ۳۲ و ۳. یشت ۶ و ۴. یشت ۱۰ و ۳۰. ۱/۳ وند ۲ و ۶. یسنا ۶ و ۱. یسنا ۳۸. ۱. یسنا ۴۲ و ۱–۶. یشت ۱۵ و ۱. خورده اوستا. ۱/۳ یسنا ۵۱ و ۱۱. ۱/۱ وند ۲۲ و ۳. ۱۰. ۱۷. یسنا ۵۰ و ۴. یسنا ۵۱ و ۲۲. یسنا ۵۷ و ۳. ۶. ۸. ۱۰. ۱۲. ۱۴. یشت ۸ و ۱۲۱. یشت ۱۰ و ۳۱. ۱۴۳. ۳/۱ وند ۱۷ و ۱. وند ۱۸ و ۹. یسنا ۱۹ و ۶. یشت ۱۰ و ۱۰۸. ۱۲۷. ۳/۳ یشت ۵ و ۸۵. ۲/ یشت ۱ و ۹. یشت ۵ و ۱. یشت ۱۰ و ۱۱۹. ۳/۱۰ وند ۱۲ و ۲. ۴. ۶. ۸. ۱۰. ۱۲. یشت ۵ و ۹۰. ۳/۳ یشت ۸ و ۱۱. یشت ۱۰ و ۵۵. ۳/۱ یسنا ۵۷ و ۲. ۱۹. یشت ۵ و ۱۷. یشت ۱۰ و ۸۸. یشت ۱۴ و ۲۸. یشت ۱۷ و ۱۸. ۶۱. ۳/۳ یشت ۵ و ۵۷. یشت ۱۰ و ۳۹. ۱/۱ وند ۱۹ و ۱۷. یشت ۵ و ۳۰. نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۸. یشت ۱۳ و ۲۴. وند ۱۹ و ۱۹. یسنا ۳۴ و ۶. نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۲. ۴/۱ یسنا ۶۸ و ۱۲. یشت ۵ و ۱۹.

۱/۳ یسنا ۵۱ و ۲۰. ترینه ۱/۱ اوند ۱۹ و ۴۰. یشت ۸ و ۴۳. یشت ۱۵ و ۵. مادیه ۱/۳ فرگرد ۱ و ۲. ۲/۳ یشت ۱۰ و ۳۲.

**apa-yaz:**

to worship away, to abjure, — آپ یَز

to reject; — نپذیرفتن، چشم پوشی کردن.

۱/۱ یسنا ۳۲ و ۴.

**ā-yaz:**

to praise, to extol; — آ - یَز

ستایش کردن، ستودن، بسیار ستودن.

۱/۳ ویسپرد ۴ و ۱. ویسپرد ۱۹ و ۲.

**fra-yaz:**

to praise highly, to invoke, — فرَ یَز

to call upon, to worship;

برسائی ستودن، نیایش کردن. ۱/۱ یسنا ۱۵ و ۱. ویسپرد ۶ و ۱. ۱/۳ یشت ۸ و ۱. یشت ۱۱ و ۷. ۲/۱ یشت ۸ و ۱۵. یشت ۱۴ و ۴۴. یشت ۱۰ و ۹۱. ۳/۳ وند ۹ و ۵۶ وند ۱۳ و ۵۵. یشت ۱۴ و ۴۸. یشت ۱۰ و ۱۲۰. ۲/۱ وند ۱۹ و ۴۰. ۴۱. یشت ۵ و ۵۱. ۳/۱ وند ۱۹ و ۲. ۳/۱ یشت ۱۳ و ۵۰. ۱/۱ وند ۱۹ و ۱۷. یشت ۵ و ۹۰. یشت ۱۵ و ۵۴. یشت ۱۷ و ۶۱. ترینه ۱/۳ یسنا ۵۵ و ۶. ۶/۳ یسنا ۶۸ و ۱۲. ویسپرد ۱۲ و ۵.

yazata:

یَزَتَ

worthy of adoration, ordivine honor;

یزته = ایزد = شایسته ستودن و بزرگداشت نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳. یشت ۱۹ و ۵۲. ۲/۱ یسنا ۲ و ۳. یسنا ۶ و ۲. یسنا ۱۷ و ۱۱. ویسپرد ۲ و ۹. یشت ۱۰ و ۶. ۱۰۸. یشت ۱۵ و ۱. سی‌روز ۲ و ۹. ۲۸. ۳۰. بزرگترین ستودنی مانند اهورامزدا ۲/۱ یسنا ۱۶ و ۱. ۶/۱ یسنا ۱ و ۳. یسنا ۷ و ۲۰. ۲۱ یسنا ۲۲ و ۲۷. ویسپرد ۱ و ۷. یشت ۱۱ و ۹. ۲/۲ یشت ۱۰ و ۴۱. ۱/۳۰ یشت ۶ و ۱. یشت ۱۷ و ۱۹. ۱/۳ یشت ۶ و ۳. ۲/۳ یشت ۸ و ۱۱. یشت ۱۰ و ۵۴. ۲/۳ یشت ۶ و ۴. ۲/۳ ویسپرد ۱۶ و ۲. ۴/۳ وند ۲ و ۲۱ یسنا ۱ و ۱۹. ویسپرد ۸ و ۱. ۶/۳ وند ۱۹ و ۳۰ یسنا ۳ و ۴ یسنا ۲۲ و ۲۷. یشت ۱۰ و ۹۸. یشت ۱۱ و ۱۷. ۸/۳۰ یسنا ۶۵ و ۱۲. ۸/۳ یسنا ۶۰ و ۱۴ نیایش ۳ و ۱۱. یشت ۲۴ و ۷.

yazūm:

یَزوم

See: نگ:

yatāra:

یَتارَ

whichever of the two.

هر کدام از دو نرینه ۱/۱ وند ۱۸ و ۲۶. یشت ۱۴ و ۴۴. ۱/۳ یشت ۱۰ و ۹. یشت ۱۳ و ۴۷.

yamtu:

یَمْتو

See: 1, (۱-۵) نگ:

**yat:** (۱) **یَتْ**

1- when

۱ ــ هنگامیکه وند ۳ و ۳۲ . وند ۷ و ۴۴ . وند ۱۳ و ۴۹ . ۵۰ .

2- if. ۲ ــ اگر وند ۳ و ۳۶ . ۳۷ . ۳۸ . وند ۴ و ۱۷ . وند ۱۳ و ۲۹ . ۳۰ .

3- namely, to wit, that is. ۳ ــ یعنی ، آنست ،

وند ۲ و ۱ . وند ۴ و ۲ . وند ۱۹ و ۱۴ .

**yat:** (۲) **یَتْ**

to hasten, to accelerate.

شتاب کردن ، تندتر کردن ،

2- to have power, to be able. ۳/۱ وند ۲۱ و ۲ .

3- to assist. زورداشتن ، توانا بودن ،

۳ ــ یاری کردن ، نرینه ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۳ .

یاورترین . نرینه ۴/۱ یسنا ۱ و ۲ . مادینه ۲/۳ ویسپرد ۱۱ و ۳

4- to endeavour; ۴ ــ کوشش کردن ،

۳/۳ یشت ۱۰ و ۷۸ . ۱/۳ یسنا ۲۸ و ۹ . (گاتها) .

**fra-yat:** **فْرَ یَتْ**

to take one's course hastily, to hasten. شتابیدن ،

با کسی برابری شتاب گذاردن . یسنا ۵۷ و ۲۹ . ۳/۱ وند ۲۲ و ۱۹ . یشت ۵ و ۶۵ .

**yaΘa:** **یَثَ**

as, in the manner that;

همچنین ، بدین سان ، چگونه ،

[Avestan] وند ۱ و ۱۴ . وند ۴ و ۵۰–۵۴ . یسنا ۹ و ۲ . یسنا ۶۰ و ۶ . [Avestan]

یسنا ۲ او ۶ . یسنا ۱۳ و ۵ . یسنا ۲۷ و ۱۳ . یسنا ۳۱ و ۱۴ و ۳۹ و ۴ . [Avestan]

یشت ۱ و ۲۶ . [Avestan] وند ۲ و ۱۱ . ۱۵ . ۱۹ .

([Avestan] ، مانندِ)

2- as much, ۲ ـ آن اندازه ، [Avestan] وند ۲ و ۱۱ . وند ۶ و ۱۰ . ۱۲ . ۱۴ . ۴۳ .

3- before. ۳ ـ پیش از ، جلوتر از ، [Avestan] وند ۷ و ۳۷ .

4- than. ۴ ـ از ، [Avestan] ، وند ۴ و ۴۷ . ۴۸ . وند ۱۸ و ۶۵ . یسنا ۱۰ و ۹ .

5- either-or. ۵ ـ هم ، هر یکی ، یا . [Avestan] وند ۱۳ و ۴۱ .

6- so that, thereby. ۶ ـ بنابراین ، بدآن‌سان ، به‌انگیزهٔ

7- when; since. ۷ ـ هنگامیکه ، گاهیکه ، از آن‌گاه تاکنون ،

[Avestan] ( هنگامیکه) یشت ۸ و ۱۴ . [Avestan] ( از آنگاه تاکنون) یسنا ۴۴ و ۱ .

**yaΘana:** [Avestan] . [Avestan] .

as, in the manner that; یَثَنَ

همچنین ، بدین سبک ،

[Avestan] یشت ۱۳ و ۱۵۲ . یشت ۱۹ و ۶۰ . ۶۳ . [Avestan] . یسنا ۱۲ و ۴ . یسنا ۲۰ و ۲ . یسنا ۳۱ و ۲۲ . یسنا ۳۵ و ۲ . یشت ۱۶ و ۳ .

2- so that; ۲ ـ بنابراین ، بدآن‌سان ،

[Avestan] یسنا ۱۹ و ۱۱ .

**yaΘa-mā:** [Avestan]

of the required measure; according to the rules. یَثَما

باندازه بایسته ، برابر داد . [Avestan] ۲/۱۰۶ یشت ۵ و ۱۲۷ .

[Avestan]

**yaΘā-āiš-iΘā-hāiti:** یَثا آئیش ایثا هائیتی

the 33rd chapter of Yasna. هات ۳۳ یسنا .

نام بخش سی و سه یسنا پتایتها آئین ایتها. ... ۲/۱ یسنا ۳۳ و ۱۵.

yaθna:

یَثن

See: نگ:

yaθra:

wherever, at whatever place.

یَثر

هر جاکه، در هرجائیکه،

یسنا ۱۰ و ۰۳. ۷ یشت ۱۰ و ۵۰. ۱۰۱. ... یسنا ۳۰ و ۹.

یسنا ۳۱ و ۱۱. یسنا ۴۶. ۱۱.

yadā;

when, at the time that

یَدا

هنگامیکه، در هنگام آن،

یسنا ۳۰ و ۸. یسنا ۳۱ و ۱۶. یسنا ۵۰ و ۹.

2- here, in this word.

۲ ـ این جا، در این جهان،

... = این جا و جای دیگر یا در این جهان و جهان پسین، یسنا ۳۵ و ۲.

yaδa:

where, at the place in which.

یَذا

کجا، در کدام جا،

مانده‌ها: ...

yaδāt:

though.

یَذات

اگر چه، ... یشت ۱۹ و ۱۲.

**yaδōit:**

1- whence.

یَذُوَیت

از کجا ، از چه رو ، وند ۶ و ۱۷ ۰ ۴۵ ۰ وند ۸ و ۲۰ ۰

2- than;

۲ ـ از وند ۱۶ و ۱۷ ۰

**yam:** (۱)

to subdue, to rule, to sway;

یَم

آرام کردن ، زیر فرمان درآوردن ،

فرمان راندن ،

**ā-yam:**

to submit to, to undergo, to suffer.

آ ـ یَم

واگذار کردن به ، دادن به ، بسربردن ، سپری کردن ، تن در دادن ،

= ( ) ۳/۱ یسنا ۳۱ و ۱۳ ۰

**upa-yam:**

to subdue;

اوپَیَم

آرام کردن ، بزیر فرمان درآوردن ،

**fra-yam:**

to fix, to appoint.

فرَیَم

درگیر کردن ، درکار گذاشتن ، گاشتن ،

**yam:** (۲)

to go, to meet, to unit;

یَم

رفتن ، دیدار کردن ، با هم شدن .

**apa-yam:** ۵۴۱۸ —

اوپَ یَم

to go far off; to be disgraced, to suffer pain;

بدور در رفتن ، رسوا بودن ، بەدردو رنج‌تن دردادن ، [Avestan] = ( [Avestan] + [Avestan] ) نربنه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۸۴ .

hām-yam: [Avestan] .

هانْم یَم

to go or meet together.

رفتن یا همدیگر را دیدار کردن .

[Avestan] = ( [Avestan] + [Avestan] + [Avestan] . ) ۲/۳ یشت ۱۰ و ۸ . ۴۸ . یشت ۱۵ و ۴۹ .

yama: [Avestan] .

یَم

See: نگ : [Avestan] .

yayata: [Avestan]

یَ یَتَ

See: نگ : [Avestan] .

yayāw: [Avestan] .

یَ یاوْ

See: نگ : [Avestan]

yava: [Avestan] . (۱)

یَوَ

the staff or the support of life(Lit.); barley, corn.

مایه زندگی ، نگهدارنده زندگی = جو ، دانهٔ جو .

[Avestan] ۱/۱ وند ۳ و ۳۲ . [Avestan] ۲/۱ وند۵ و۲۰ . [Avestan] ۲/۱،۶ وند ۳ و ۳۱ . وند ۱۶ و ۶ . ۷ . وند ۱۷ و ۳ . [Avestan] ۲/۱، وند ۵ و ۵۲ . ۵۳ . ۵۴ . [Avestan] ۶/۱ وند ۳ و ۲۷ . [Avestan] کماسه ۱/۳ وند ۷ و ۳۲ . [Avestan] ۶/۳ وند ۷ و ۳۵ . وند ۱۹ و ۲۶ . یشت ۸ و ۲۹ . [Avestan] ۶/۳ وند ۳ و ۴ . ۲۳ . وند ۹ و ۵۳ . ۵۴ . ۵۵ . ۵۷ . [Avestan] . = انبارهای دانه ، ۷/۳ وند ۱۷ و ۳ .

**yava:** (۲)

always, anytime.

یَوَ – ۲

همیشه ، همه‌گاه

= هرگز وند ۱۸ و ۲۹ . یشت ۱۱ و ۵ .
هیچگاه یسنا ۱۹ و ۱۰ . یشت ۲۲ و ۸ . ۱۰ . = همیشه یسنا ۴۹ و ۱ .
یسنا ۲۹ و ۹ .

**yava:** (۳)

a kind of measure.

یَوَ

یک جوری پیمانه ، اندازه سنجش ،

**yavaeji:**

everliving;

یَوَئِجی

همیشه زنده ، همیشه زندگی‌کننده ،

نرینه ۱/۲ یشت ۱۹ و ۱۱ . ۸۹ . نرینه ۲/۳
یسنا ۳۹ و ۳ . نرینه ۴/۳ یسنا ۴ و ۴ . یسنا ۲۴ و ۹ . وسپرد ۹
و ۴ .

**yavaetāt:** ۲ .

everlastingness.

یَوَئِتا ت

جاوید ، همیشه هست ،

برای همیشه ۴/۱ وند ۷ و ۷۵ . یسنا ۲۸ و ۱۱ . یشت ۱و
۲۴ . برای همیشه و همیشه = همیشگی
۴/۱ وند ۳ و ۱۴ . ۲۱ . ۳۹ . وند ۵ و ۲۶ . ۳۴ . وند ۸ و ۲۷ . وند ۹ و ۴۱ . ۵۰ .
برای کمان و برای همیشه یسنا
۶۲ و ۶ . نیایش ۵ و ۱۲ .

**yavaesu:**

ever benefitting, doing good forever. یَوَئِسو

همیشه سودرساننده، همیشه سودمند، همیشه نیکی‌کننده . نرینه ۲/۱ یشت ۱۹ و ۱۱ و ۸۹ . نرینه ۲/۳ یسنا ۳۹ و ۳ . نرینه ۴/۳ یسنا ۲۴ و ۹ . ویسپرد ۹ و ۴ .

yavant: (از ریشه )

as much. یَوَنت

باندازه، ، مادینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۷ .

کماسه ۱/۲ وند ۵ و ۶۰ . ۶۱ . یسنا ۳۴ و ۹ . کماسه ۲/۱ وند ۶ و ۲۹ . (۲) کی، چه هنگام . وند ۱۴ و ۱۱ . ۱۲ . ۱۳ .

2- when.

۳ – بدرازی وند ۱۴ و ۱۱ . ۱۲ . ۱۳ .

3- so long as.

یسنا ۵۰ و ۱۱ . یسنا ۴۳ و ۸ . ۹ . یسنا ۲۸ و ۴ . = بدرازی = . ۳/۱ یسنا ۹ و ۵ . یشت ۱۰ و ۷۱ . یشت ۱۵ و ۴۰ .

yavan:

a young man, a youth. یُوَن، یُوَن

جوان، (نرینه)

۱/۱ یسنا ۹ و ۱۰ . ۲/۱ ویسپرد ۳/۳ خورده اوستا ۴ و ۸ . ۶/۱ یشت ۲۲ و ۱۸ . ۳۶ . یشت ۲۴ و ۱۷ . ای تو جوان نیک‌اندیش و نیک‌کردار و نیکو دین ۸/۱ یشت ۲۲ و ۱۱ . ۱۲ . یشت ۲۴ و ۵۸ . ۲/۳ یشت ۱۵ و ۴۰ . – ۶/۳ یسنا ۵۷ و ۱۳ .

yavākem:

See: نگ: یَواکِم

yavin:

(plenty)of corn; یَوین

دانه، مانند گندم و جو و لوبیا وکاورس و دیگر دانه‌ها .

(همه از ... = دانه)

۴/۲ یشت ۲ و ۳۰. سی‌روزه ۱ و ۰۷ ... ۲/۳ یشت ۲ و ۰۸.

۲/۳ یسنا ۴۲ و ۰۲ (وسترگارد ...) سی روزه ۲ و ۰۷

yavō-ărāni: یَوُو چَرانی

a corn-field; کشتزار، کشتزار (گندم، جو و دیگر دانه‌ها)

۲/۱ وند ۵ و ۰۵.

yavō-fraΘanh:

as thick(Lit. , broad). یَوُو فرَتَنگَه

به ستبری،

... کماسه ۲/۱ وند ۱۹ و۱۹.

yas:

to cut, to destroy; یَس

بریدن، نابود کردن، از ریشه و بن ... = بریدن و ساختمان واژه از ... بود که به ... دگرگون شده.

apa-yas:

to destroy, to ruin. آپَ یَس

نابود کردن، ویران کردن،

... ۳/۱ وند ۱۸ و ۶۳ . ۶۴ ...

۲/۱ وند ۹ او ۸ ... ۱/۱ وند ۱۹ و ۰۹ ۱۲۰.

yas: (۲)

to come. یَس

آمدن از بن ریشه

yas: (۳)

approaching;

یَس

نمایان شدن، فرست شدن.

۱/۳ یسنا ۵۱ و ۴.

yasa:

adoration, worship, prayer.

یَسَ

ستایش، پرستش، نیایش،

از ریشه یسنا و یسن.

( با )

yasō-bérĕta:

brought for Yasna.

یَسُو بِرِتَ

برای ستایش آورده،

۵/۳(۳/۳) یشت ۱ و ۹. نیایش ۳ و ۷.

yaska:

sickness; illness.

یَسکَ

بیماری، ناخوشی،

۲/۱ وند ۹ و ۵۱. وند ۲۰ و ۱. ۲/۱ وند ۲۰ و ۱۰. ۱۲. یشت ۱۰ و ۱۱۰. ۶/۱ وند ۲۰ و ۳. ۶. ۹. وند ۲۱ و ۲. ۱/۲ وند ۷ و ۷۰. ۳۰/۱ وند ۹ و ۴۸. ۲/۳ یشت ۳ و ۱۰. ۲/۳ وند ۲۲ و ۶. ۹. ۱۵. ۶/۳ یشت ۳ و ۱۴. ۸/۳ یشت ۳ و ۷.

2- a sich person.

(۲) بیمار. ۴/۱ وند ۲۰ و ۱. ۲.

yaskōtéma:

sick liest, the most sichness-producing.

یَسکُو تِمَ

ناتوان‌ترین ، ناخوشترین ، فراهم‌کننده بیشترین بیماری نرینه ۲/۳ یشت ۳ و ۱۴.

yasta:

یَشتَ

See: نگ :

yastem, yastā, yastat:

یستم ـ یستا

See: نگ :

yastō-zaeni:

یَشتُو زَئنی

furnished with weapons; fortified with arms.

با جنگ‌افزار آراسته ، دارای جنگ افزار ، نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۶۷.

yasna:

یَسنَ

adoration, worship, a prayer of praise.

یزشن ، ستایش ، پرستش ، نیایش ،

۱/۱۰ یسنا ۲۱ و ۲ . سنا ۶۸ . ۷ . ۲/۱ یسنا ۳۳ و ۸ . ویسپرد ۲۱ و ۱ . یشت ۱ و ۲۴ . یشت ۱۰ و ۳۲ . ۲/۱ ویسپرد ۱۱ و ۱۹ . و خورده اوستا ۲/۱ یسنا ۱۱ و ۱۸ . ۳/۱ وند ۱۹ و ۱۷ . یسنا ۵۷ و ۳ . ۶ و ۸ . یشت ۱۰ و ۳۰ . یشت ۱۱ و ۱۸ . ۳/۱ یسنا ۳۴ و ۱ . یسنا ۳۵ و ۱۰ . ۴/۱ ویسپرد ۱۵ و ۲ . ۴/۱ وند ۱۶ و ۱۱ . یسنا ۵ و ۱ . ویسپرد ۴ و ۲ . ۵/۱ یشت ۱ و ۲۴ . ۶/۱ یسنا ۲۱ و ۲ . یشت ۱۳ و ۱۴۷ . ۶/۱ یسنا ۱ و ۲۱ . ۶/۱ یسنا ۳۴ و ۱۲ . ۷/۱ یسنا

۱۳و۸۰ یسنا ۱۵و۲۰ یسنا ۵۱و۲۲ ۰ویسپرد ۶ او۳۰ یشت ۱۳و۱۴۸۰ [illegible]
۲/۳ یسنا ۲۳ و ۳۰ یسنا ۶۰ و ۶ فرگرد ۷ و ۲۰ [illegible] ۲/۳ یسنا ۵۳ و
۲۰ [illegible] ۳/۳ یسنا ۴۵ و ۱۰۰ یسنا ۵۰ و ۹۰ [illegible] ۵/۳
یسنا ۳۵ و ۱۰۰ [illegible] ۶/۳ یسنا ۳۷ و ۲۰ و مانندههای: [illegible]
[illegible]
[illegible] ۱/۱ یسنا ۵۷
و ۲۲۰ [illegible] ۲/۱ یسنا ۴۱ و ۷۰
ویسپرد ۲ و۷۰ [illegible] ۶/۱ یسنا ۴۲و۱۰
ویسپرد ۱ و۵۰

[illegible] ( [illegible] با [illegible] )

**yasnō-kéréti:** یَسنُو کِرِتی

the performance of the Yasna ceremony

انجام آئین ستایش یا یسناخوانی. [illegible] ۶/۳ وند ۳ و ۳۱۰

2- a chapter of the Yasna.

۲ ـ با [illegible] شماره ۱۰ = بخشی از یسنا. [illegible] ۱/۳ یسنا ۵۷
و ۲۲۰

**yasnya:** [illegible] ، [illegible] ، یَسنیَ

worthy or adoration or prise.

شایسته ستایش و نیایش،

[illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۶۲ و ۱۰ یشت ۱۰ و ۵۰ ۷۸۰ یشت ۱۴ و۵۴۰
[illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۸ و ۱۵۰ یشت ۱۳ و ۱۵۲ ۰ [illegible]
[illegible] کماسه ۱/۱ یسنا ۲۱ و ۱۰ ۲۰ [illegible] مادینه ۲/۱
یسنا ۶۵ و ۱۰ یشت ۵ و ۱۰ یشت ۱۳ و ۴۰ [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۱و۱۹۰
یسنا ۲۳ و ۴۰ یسنا ۵۱ و ۱۰۰ [illegible] مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۳۴۰
[illegible] کماسه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۱۵۳ [illegible] نرینه ۲/۳
ویسپرد ۲ و۳ [illegible] = شایسته‌ترین برای ستایش و نیایش نرینه ۲/۱
یشت ۱۳ و ۱۵۲ ۰ (۲) نماز، نیایش، یسنا

2- praise, Yasna.

۲/۳ یسنا ۳۰ و ۱۰.

3-

۳ ــ ستوت یسن نام یکی از ۲۱ نسک اوستا، و این اکنون به نج گاتاها وهفتمین یشت گفته می‌شود. ۱/۳ یسنا ۵۵ و ۴

۲/۳ ویسپرد ۲۳ و ۱. ۶/۳ یسنا ۵۵ و ۷.

ویسپرد ۱ و ۳. ویسپرد ۳ و ۷. ویسپرد ۹ و ۷.

۶/۳ ویسپرد ۱۲ و ۳.

yaš̱:

to prepare, to widen the way.

یَش

آماده کردن، راه هموار کردن،

۳/۱ یشت ۱۳ و ۹۹. یشت ۱۹ و ۸۵.

یشت ۱۳ و ۹۹. یشت ۱۹ و ۸۵.

(یشت ۱۳ و ۱۴۸)

yašéΘwatča:

یَشِئوَتچَ

adj. abl. sing. from

این واژه بگونه صفت و تنها از واژه یشتوه

worthy of invocation-praise-Yasna.

ساخته‌شده، شایسته نیایش و نماز و ستایش. از ریشه: ، که برابر ستایش، نیایش است

yašta:

adored, praised.

یَشتَ

ستوده، نیایش‌شده

yaštar:

an invoker , a worshipper, a praiser.

یَشتَر

نیایشگر، ستایشگر، نمازگزارنده، دوست‌دارنده ۱/۱ ویسپرد ۵ و ۱. ۱/۱ یسنا ۱۲ و ۱. یسنا ۱۴ و ۱.

یشت ۳ و ۱۰ ۲۰.

yaštva: 𐬫𐬀𐬱𐬙𐬬𐬀 . از ریشه 𐬫𐬀𐬰 .

worthy of invokation-Yasna.

یَشتوَ

شایسته ستایش،

مانند: [illegible] .

yah: 𐬫𐬀𐬵 .

یَهْ See: 𐬫𐬀𐬵 . نگ:

yahmya: 𐬫𐬀𐬵𐬨𐬌𐬌𐬀 (۱)

clear, manifest;

یَهمیَ

آشکار، پیدا، روشن،

[illegible] ۱/۳۰ یسنا ۷۱ و ۶.

yahmya: 𐬫𐬀𐬵𐬨𐬌𐬌𐬀 . (۲)

یَهمیَ

See: 𐬫𐬀 . نگ:

𐬫𐬀𐬵𐬨𐬌𐬌𐬀-𐬘𐬀𐬙𐬀𐬭𐬀 .

yahmya-jatara:

یَهمیَ جَتَرَ

name of a mountain.

نام کوهی،

[illegible] یشت ۱۹ و ۶.

yā: 𐬫𐬁 (۱)

to go, to walk.

یا

رفتن، گردش کردن، گام زدن،

aiwi-yā: 𐬀𐬌𐬡𐬌-𐬫𐬁 .

آئیوی یا

to go over a round.

بآن سورفتن ، گذرکردن ، دورزدن ،

بهمه رسیدن ، (...) ... ۳/۱

یشت ۱۰ و ۹۵.

paiti-yā:

to go against, to encounter.

پَئیتی یا

به روبرو رفتن ،

... نرینه ۱/۱ یشت ۸ و ۲۱.

vī-yā:

to go through, to penetrat; to reach by the intellect;

وی یا

از میان رفتن ، نیایش کردن ، سوراخ کردن ، با هوش رسیدن به ،

yā: (۲)

to show favour.

یآ ــ ۲

همراهی‌نشان دادن ، مهربانی نشان دادن ،

yāiti: ...ــ ۱.

going about; passing one's life.

یائیتی

گشت‌زنی ، گردش ، گذر زندگی

گذرزندگی (برداشته شده از ... و سانسکریت = زندگی است) .

مانند :

yāirya:

pertaining to the season.

یائیرَی

وابسته به موسم ، موسمی ،

... و موسم آینده که هنگام آماده است مادینه یسنا ۲ و ۶ نیایش

مادینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۶. ... ۴ و ۱۰.

2- season; the season-festival; Gahambar.

۲ ــ موسم . موسم جشن و نیایش، گاهانبار. ... ۲/۳ یسنا ۲ و ۹. ویسپرد ۲ و ۲. ... ۴/۳ یسنا ۱ و ۹. یسنا ۳ و ۱۱. ویسپرد ۱ و ۲. ... ۶/۳ یسنا ۱ و ۱۷. آفرینگان گاهانبار ۱.

**yā̃h, yā̃wn̊h:** (۱)

to put on(as a garment); to wear; to gird round about the body.

یاهْ ، یاوْنگْهْ

پوشیدن ، به تن کردن ، به پیرامون تن بستن ،

نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۶۷. ... یشت ۱۵ و ۵۴. ... مادینه ۶/۱ یشت ۵ و ۶۴. یشت ۱۳ و ۱۰۷.

**aiwi-yā̃wn̊h :**

to gird round about the body.

آئیوی یاوْنگْهْ

به پیرامون تن بستن ،

کشتی ، کمربند ورجاوند ، که از ۷۲ رشته پشم گوسفند سفید بنام ۷۲ هات یسنا است و هر بهدین بر روی پیراهن ورجاوند ( سدره ) پیرامون کمر خود ۲ بار می‌پیچد . پوشیدن ، کمر بستن . ... = او کشتی باکمربند ورجاوند نه بسته است ، وند ۱۸ و ۹. ... ۲/۳ وند ۱۸ و ۱۹. ۲۱. ... ۳/۱ وند ۹ و ۳۲. ... نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۲۶. ... نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۷. ... مکمر بسته. دسته بسته شده مانند برسم . یشت ۲۴ و ۲۳.

**yā̃wn̊h:** (۲)

to endeavour, to work;

یاوْنگْهْ

کوشیدن ، کارکردن ،

**yāwn̊h:** (۳)

a great event, an important undertaking, یاوْنگْهْ

رویداد بزرگ، پذیرش بزرگ، پیش‌آمد بزرگ، ۲/۳۰

یسنا ۳ و ۲. ۶/۳۰ یسنا ۳۶ و ۲. یسنا ۵۸ و ۷. یشت ۱۳ و ۴۱.

**yāwn̊ha:** ۱.

a garment, clothing. یاوْنگْهَ

جامه، رخت، پوشاک،

**yāwn̊haya:**

pertaining to garments. یاوْنگْهَیَ

وابسته به جامه، پوشاکی،

در ۶/۳ وند ۶۰ و ۵. وند ۱۸ و ۳۴. ۳۷.

**yāta:** ۱

made of life, conduct; actions, deeds. یاتَ

روش زندگی، رفتار، کردار، کنش، ۲/۱ وند ۱۹ و ۲۹. آفرینگان ۱۱.

**yātayenti:**

یاتَیِنْتی

See: ۲. نگ:

**yātā:** ۲.

power, strenght. یاتا

زور، نیرو،

۳/۱ یسنا ۳۶ و ۲. (وسترگارد )

**yātu:**

**یاتو** sorcery, magic.

جادو، جادوگری،

[illegible] ۳/۱ یسنا ۸ و ۳۰ . یشت ۳ و ۱۷ . [illegible] ۳/۲ وند ۱ و ۱۳ .

2- a sorcever. one who practises the black art

۲ ـ جادوگر، کسیکه پیشه جادوگری یاکار جادوئی میکند. [illegible] ۱/۱ یشت ۲ و ۱۱ . [illegible] (گلدنر [illegible]) ۱/۳ یشت ۱۵ و ۵۶ . [illegible] ۱/۳ یشت ۱۱ و ۶ . [illegible] ۲/۳ وند ۲۰ و ۱۰ . ۱۲ . یشت ۱ و ۶ . یشت ۱۵ و ۱۲ . یشت ۱۹ و ۲۹ . [illegible] ۲/۳ یسنا ۱۲ و ۴ . [illegible] ۶/۳ وند ۸ و ۸۰ . یشت ۶ و ۴ . [illegible] ۶/۳ . یسنا ۹ و ۱۸ . یشت ۳ و ۵ . یشت ۱۰ و ۳۴ . یشت ۱۳ و ۱۳۵ .

[illegible]

**یاتوغنی** yātuγnya:

killing by sorcery.

کشنده با جادوگری، [illegible] ۲/۱ وند ۳ و ۴۱ .

[illegible]

**یاتوجَت** yātujata:

killed by witchcraft.

کشته با جادو.

[illegible] ۱/۳ وند ۷ و ۴ .

[illegible]

**یاتومَنت** yātumant:

addicted to sorcery;

جادومند، بجادوگری خو گرفته،

[illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۶۵ و ۸ . یشت ۱۵ و ۵۶ . [illegible] مادینه ۱/۱ (۲/۱) وند ۲۱ و ۱۷ . یشت ۳ و ۱۲ . [illegible] نرینه ۱/۲ وند ۱ و ۱۴ . [illegible] مادینه ۱/۴ یسنا ۹ و ۳۲ . [illegible] نرینه ۱/۳ وند ۱۸ و ۵۵ . ۵۹ . [illegible] نرینه ۳/۲ یسنا ۱۲ و ۴ . [illegible] نرینه ۶/۳ یشت ۱۱ و ۶ . [illegible]

نرینه ۶/۳ یسنا ۶۱ و ۲. نرینه ۱/۳ وند ۱ و ۱۴.

2-driving away sorcery; demolishing the black art;

راننده و کنارکننده جادوگری، ویران‌کننده جادوگری،

نرینه ۶/۳ وند ۲۰ و ۱ و ۲.

yātumana:

یاتومَن

one who belives in sorcery;

جادواندیش،

کسیکه به جادو باور دارد، پیرو جادو ۶/۱ یسنا ۸ و ۴.

yātō:

یاتُو

same as مانند جادو

yāt:

یات

becaus;

زیرا، برای اینکه یسنا ۳۲ و ۴. یشت ۲۴ و ۴۳.

that, which, for.

آن، که، کدام، برای یسنا ۳۶ و ۶.

yāna:

یانَ

favor; gift;

دهش نیک، بخشش، پیشکش. پورداود: نیکی.

۲/۱۰ وند ۱۹ و ۶. یسنا ۹ و ۱۹، ۲۰، ۲۵، ۲۱. یسنا ۶۵ و ۱۱. یشت ۱۷ و ۲۶.

یشت ۲۴ و ۸. ۳/۱۰ (۷/۱) یشت ۱۴ و ۳ و ۷، ۹، ۱۳، ۱۵، ۱۷، ۲۱، ۲۳ و

۲۵، ۲۷.

yānavant:

یانَوَنت

showing favour; favouring;

بخشنده، دهش‌کننده،

( [illegible] ) = [illegible] = بخشنده‌ترین.
[illegible] = من‌بخشنده‌ترین ، بخشنده‌ام
نرینه ۱/۱ وند ۱۴ و ۰۳ ۰۷ ۰۹ ۰۱۳ ۰۱۵ ۰۱۷ ۰۲۱ ۰۲۳ ۰۲۵ ۰۲۷.

**yãnya:** [illegible]

gift-besto wing; full of blessing-prosperity; inspired.. — یانْیَ

دهشگر ، دهش‌بخشنده ، پرازخجسته و خوشبختی ، فرمایشی ( ملهم شده ) .
[illegible] گاسه ۱/۱ یسنا ۲۸ و ۰۵ پورداود : نیکی‌رسان .

**yãma, yama:** [illegible]

glass-wares; — یامَ ، یَمَ

جام ، [illegible] ۶/۳۶ وند ۸ و ۰۸۵

[illegible]

**yãmõ-pačika:** — یامُؤپَچیکَ

a glass-blower. — جام سفالی ، جام پخته .

[illegible] ۵/۱ وند ۸ و ۰۸۵

**yãré:** [illegible]

a year. — یارِ

سال ، سال که ۳۶۵ روز است .
[illegible] ۲/۱ وند ۲ و ۰۴۱ [illegible] ۲/۱ وند ۵ و ۰۳۶ وند ۸و۳۳
وند ۹ و ۰۴۶ وند ۱۲ و ۰۲۲

[illegible] (وسترگارد [illegible] )

**yãré-čaršõ:** — یارِ چَرِشُو

those who go by the season. — آنهائیکه با سال میروند .

[illegible] یشت ۸ و ۰۳۶

yāré-drājanh:

the period(Lit. the length)of one year. یارِ دراجَنگْهْ

بدرازی یکسال ،

زمان ، بدرازی سال . ۱/۱ وند ۶ و ۴۳ . ۲/۱ وند ۳ و ۳۶ . ۳۷ . یشت ۲/۱ . وند ۳ و ۳۶ .

yāvarana:

the faith or creed to which. یاوَرَنَ

باوروخستوواستوان .

نرینه ۱/۱ یسنا ۱۲ و ۷ . مادینه ۱/۱ یسنا ۱۲ و ۷ . نرینه ۱/۲ یسنا ۱۲ و ۷ . مادینه ۱/۳ یسنا ۱۲ و ۷ .

yāvaréna: کماسه

an instrument for thrashing corn. A hand-mill. یاوَرِنَ

آسیاب دستی ، دست آس . دستگاهی برای خرد کردن و کوبیدن دانه .

= دانه (گندم ، جو) = جنبش .

۱/۱ وند ۱۴ و ۱۰ .

yās:

to beseech, to beg. to pray for. یاس

لابه‌وخواهش کردن ،

آرزوکردن ، خواستن ۱/۱ یسنا ۶۵ و ۱۱ . یشت ۵ و ۱۲۰ . یسنا ۲۸ و ۱ . ۸ . یسنا ۴۹ و ۸ . (۵ و ۲۱) ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳۳ . ۳/۱ یسنا ۳۲ و ۱ . لابه‌کننده . نرینه ۱/۱ یسنا ۴۹ و ۱۲ .

2- to wish; to desire;

۲ ـ خواستن ، آرزو کردن ، [illegible] ۳/۱۰ یسنا ۶۵ و ۱۱ . [illegible] ، [illegible] ۳/۱ وند ۱۸ و ۱۸ . ۲۰ و ۲۲ .

apa-yās: [illegible]

to dislike, to hate — آپ یاش

بیزاری‌کردن ، نخواستن ، بیزاری‌داشتن ، دشمنی‌کردن .

[illegible] ۳/۱ یسنا ۱۱ و ۵ .

ā-yās: [illegible]

to wish, to desive, to demand; — آ یاش

خواستن ، آرزو کردن ، درخواست کردن .

[illegible] ۱/۱ یسنا ۲ و ۱ . ویسپرد ۱/۲ .

[illegible] ۲/۱ یسنا ۹ و ۲ .

[illegible] وند ۱۸ و ۱۹ . ۲۱ . [illegible] ، ۲/۱ وند ۱۹ و ۲۱ . [illegible] ، یشت ۱۴ . ۳۵ . یشت ۱۵ و ۵۵ .

ni-yās: [illegible]

to take hold of; to seize. — نی یاش

ربودن ،

[illegible] ۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۸ . ۵۰ . [illegible] ۳/۱ یشت ۱۳ و ۹۵ . [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۱۹ .

hə̊m-yās: [illegible]

to combine in equal measure; — هانم یاش

جور کردن پیمانه برابر

جور کردن اندازه برابر . [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۳ و ۱ .

از ریشه

yāskérét: یاسکِرِت

efficious, effective;

موثرتر، اثر،

مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۷۵. = هنائیده‌تر

مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۶۴. = هنائیده‌ترین کماسه ۱/۱

یشت ۱/۱. ۱/۱ یشت ۱ و ۵.

نرینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۸. مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۷۶.

۲/۳. یشت ۱۳ و ۷۵.

yāsta! یاسْتَ

girded, girded up;

کمربند بسته، آماده،

yā-šyaoΘanā,hāiti: یا ـ شْیَئُثْنا هائیتی

the 34th chapter of Yasna.

نام بخش ۳۴ یسنا.

۲/۱ یسنا ۳۴ و ۱۶.

yāhin: یاهین

1- efficaious, effective; virtual;

راستین، مینوی

نرینه ۱/۱ یشت ۱۱ و ۳.

2- enterprising, valiant, heroic, working vigoously.

گستاخ‌وپردل‌درانجام‌کارهای‌بزرگ، پهلوان، کارکننده، بانیرو، نیرومند،

= گشتاسب نرینه ۱/۱ یسنا ۴۶ و ۱۴.

۱/۲ یسنا ۴۹ و ۹. وشتاسپ یل

yima:

the King Jamsheed, — یِمَ = جم

جمشید ، = [illegible]

Jamsheed, the period of brilliance in the life of the Aryans(Yyam=tuin+shid= khorshid=sun) wherin the people attained the proficiency for making clay bricks, setting up terraces, hot baths and cities, manufactureing ceramic receptacles, spinning and knitting silk, cotton and linen, extracting gems from the mines of stone, building boats, and amalgamating scent, perfum and wine.

When, however, merry-going soared to unprecedented heights the happy life of the Aryans came to an end with the tyranny of Babylonians(Zahhak)and Jamshid, or the country of the Aryans was split in two at the hands of its brother,and the Zahhakis(Babylonians)ruled in Iran for one thousand years with cruelty, burning and slauthering. For detailed information, plaese refer to the life and Migration of the Aryan Race based on Iranian Mythology, Fereidoon Jonaydi.

جمشید : دوره‌ٔ تابندگی و درخشش زندگی آریاییان . (ییم = همزاد + شید = خورشید) که در آن مردمان به زدن خشت و ساختن ایوان و گرمابه و شهر ، جام‌ها و آوندهای سفالین ، رشتن و بافتن ابریشم و کتان و پنبه ، برآوردن گوهرها از دل سنگ ، ساختن کشتی و بو و عطر و می . . . دست یافتند .

و چون خوشگذرانی در آن دوران به نهایت رسید با ستم بابلیان (ضحاک) روزگار خوش آریاییان درنوردیده گشت و "جمشید" یا کشور آریایی بر دست برادرش به دو نیمه شد و ضحاکیان (بابلیان) هزار سال بر ایران‌زمین با ستم و سوختن و کشتن فرمانروایی‌کردند. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به "زندگی و مهاجرت نژاد آریا بر اساس روایات ایرانی" نوشته فریدون جنیدی .

[illegible] ۱/۱ وند ۲ و ۵ . ۷ . ۱۰ . ۱۱ . ۱۴ . ۱۵ . ۱۸ . ۱۹ . ۲۱ . ۳۱ . ۳۲ . ۳۳ . ۴۲ .
[illegible] ۱/۱ وند ۲ و ۲۱ . یسنا ۹ و ۴ . یشت ۵ و ۲۵ . یشت
۹ و ۸ . [illegible] ۱/۱ . یسنا ۳۲ و ۸ . [illegible] .

۲/۱ یشت ۱۹ و ۳۱ ... ۴/۱ وند ۲ و ۲. ۸. ۹. ۱۲. ۱۳. ۱۶. ۱۷. ۲۲. ۳۱.
... ۴/۱ وند ۱۹ و ۳۹. ... ۵/۱ یشت ۱۹ و ۳۵.
... ۶/۱ وند ۲ و ۶. یسنا ۹ و ۵. یشت ۱۳ و ۱۳۰. یشت ۱۵ و ۱۶ ...،
۸/۱ وند ۲ و ۳ و ۴. ۹ و ۱۳. ۱۷ و ۲۲. ۲۳. ۳۱.

**yim:**

ییم — See: — نگ:

**yimō-kérénta:** ییمُو کِرِنتَ

he who sawed Jamsheed(in twain).

آنکه جمشید را با اره دونیم کرد ... نرینه ۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۶.

**yū:** (۱)

یو — to unite. to come in contact with, to continue;

همازور شدن، باهمی، بهم پیوستن،

2-to support, to maintain, to prop up; نگهداری کردن،

نگهداشتن، پشتیبانی کردن،

**fra-yu:**

فرَیو — to bring in contact; to allow to remain;

۱ــ برخوردکردن ۲ــ همراهی کردن ۳ــ ماندگار کردن

... ۲/۱ یشت ۱ و ۲۴.

**hām̊-yu:**

هانْم یو — to be unite, to be mixed.

با هم بودن، آمیخته‌بودن،

yu: (۲)

continuity, everlastingness. یو

پیوستگی، جاوادنگی،

= برای همیشه ۴/۱ یسنا ۷ و ۲۵. = برای همیشه ۴/۱ یسنا ۴۶ و ۱۱. یسنا ۴۹ و ۸. یسنا ۵۳ و ۱۰۴. یسنا ۶۰ و ۷. مانند:

2- of long life. زندگی دراز = ۶/۱ یسنا ۴۳ و ۱۳.

yuxta:

1- tiedup, yoked; یوخْتَ

۱ ـ گرفتار، بسته نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۶.

2- compacted, serried(as columns of the army).

تنگ هم، فشرده بهم (مانند ستون سربازان درارتش) در نوک تیر از ستیغ البـرز نیرومند و نیک استوار شده، (چتارادبی آن = بهم فشرد و آمیخته از آهن) مادینـه ۶/۱ یشت ۱۵ و ۷. کماسه ۶/۲ یشت ۱۴ و ۶۳.

3- a team of horses; ۳ ـ گروهی ازاسبان.

۶/۲ یشت ۵ و ۵۰.

مانند:

4- joined together. ۴ ـ بهم پیوسته. پورداود: جفت، پیوسته.

نرینه ۱/۲ یسنا ۴۹ و ۹.

yuxta-aspa:

one who yokes teme of horses;(epithe of Durrsp.). یوخْتَ اسْپَ

۱ ـ کسیکه اسبها را یوغ میکند (می‌بندد) پاژنام درواسپ..

مادینه ۲/۱ یشت ۹ و ۲.

**yuxtavairi:**

name of an illustrious personage;

یوخْتَ وَئیری

نام کسی نامور

و باید نام برادر شاه گشتاسب باشد. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۱.

**yuxtāspa:**

name of an illustrious personage.

یوخْتاسْپَ

نام کسی نامور،

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۴.

**yuxš:**

to declare(M.);

یوخْش

روشن گفتن، آشکار کردن، (میلز).

**para-yuxš:**

to declare(M.); to reproach(Dar.);

پَرَ یوخْش

روشن گفتن (میلز)

سرزنش کردن (دارمستتر). ۲/۱۰ یسنا ۴۳ و ۱۲.

**yuj:**

a yoke for oxen. to tie, to unite, to streng then, to be joined;

یوج

یوغ برای جفت گاو نر، یوغیدن

۲ ــ بستن، باهم کردن، نیرودادن، بهم پیوسته.

۱/۱ یسنا ۵۰ و ۷. ۳/۱ یشت ۱۰ و ۵۲.

یسنا ۳۰ و ۱۰. ۳/۱ یسنا

۴۴ و ۴. ۳/۳۰ یسنا ۴۶ و ۱۱ یسنا ۴۹ و ۹.

**apa-yuj:**

آپَ یوج

to disjoin, to separate(Lit.); to leave off, to lay aside;

بهم نپیوستن ، از هم جدا کردن ، رها کردن ، بکنار نداشتن ،

نرینه ۱/۵ وند ۱۸ و ۲۰، ۳۳، ۳۶، ۳۹، ۴۲، ۴۵، ۴۸، ۵۳.

**fra-yuj:**

فرَ یوج

to be united; to be friend, to be kind;

باهم بودن ، همازور بودن ، دوست بودن ، مهربان بودن ، ۱/۳ یشت ۴ و ۱.

2- to yoke;

۲ ـ یوغیدن ، بهم بستن ،

نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۵.

**yujyasti:**

یوج یَستی

a masure of distance, a measure of about 16000 paces(Dar.);

اندازه درازا ، اندازهٔ نزدیک به شانزده هزار گام .

۲/۱ وند ۱۳و ۱۷.

**yuz:**

یوز

1- to be mixed, or united;

۱ ـ با هم یا هماروز بودن ، در هم بودن

۳/۱ یسنا ۶۵ و ۴. یشت ۵ و ۴. یشت ۱۸ و ۵: نیایش ۴ و۵.

۳/۳ یسنا ۶۵ و۴. یشت ۱۴و۶۲.

2- to be agitated, to boil;

آشفته بودن ، جوشاندن ،

یشت ۱۰ و ۱۱۱. مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۹۵.

**avi-yuz:**
آوی یوز
to throw(the columns of the army) into confusion.

به در هم برهمی انداختن، ناآراسته کردن (مانند ستون سرباز را در هم برهم کردن) . = در هم و برهم کردن رده وستون سربازی یشت ۱۴ و ۶۲.

**ā̃-yuz:**
آ یوز
to be agitated(as the water of the tide); to overflow;

درهم برهم بودن، آشفته بودن مانند خیزابه (موج) ، لبریز شدن .
یشت ۸ و ۳۱.

**upa-yuz:**
اوپیوز
to be agitated, to be disturbed (as the water of the sea);

برآشفته بودن، بهم برخوردن (مانند آب دریا) .
۳/۲ یشت ۵ و ۳۸.
یشت ۸و ۸.

**vī-yuz:**
وی یوز
to ebb, to flow back (as the water of the tide);

فرو کشیدن، فروکش کردن (مانند آب) . پس رفتن مانند (فرونشستن آب) .
( )
۳/۱ یشت ۸و۳۱.

**yuδ:**

یوذ  to fight, to contend with.

جنگیدن ، هم چشمی کردن ،

۳/۱ یسنا ۵۷ و ۱۷ . ۳/۳ یشت ۱۳ و ۶۳ . ۶۴ .

۵۵۲۳ — ā-yuδ:

آ یوذ  to fight;

جنگیدن ، نبرد کردن ، مانند :

yum:

یوم  نگ :  See:

yuyō-sémi:

یو یئو سِمی  an implement for sowing seeds in the ground;
a plough-share(Dar.);

افزاری است که با آن دانه میکارند .

اوجار ، گاه آهن ، زمین‌شیارکن ، دستگاه شخم‌زنی و کشت دانه‌ها .

= دانه (گندم ، جو ، دیگردانه‌ها) = = زمین .

۱/۱ وند ۱۴ و ۱۰ .

yuiti:

یوئیتی  connection, touch, contact;

پیوستگی ، بهم بستگی ، بهم رسی ،

۷/۱۰ وند ۵ و ۵۵ . ۵۶ .

yūiδišta:

یوئیذیشتَ  most heroic or powerful;

پهلوانانه‌ترین ، نیرومندترین .

دلاورانه‌ترین جنگنده نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۷ .

= نیرومندترین . پادشاه

کهکشان، وند ۱۹ و ۴۲.

**yūxta:** یوخْتَ

same as مانند

**yūxtar:** یوخْتَرْ

one who yokes; one who harness;

یوغ‌کننده، افساردار، ستام‌زننده. = رهانیدن افسار برای تند کردن (اسب) ۱/۱ یسنا ۱۱ و ۲

**yuxδa:** یوخْذَ

strong-bodied, well-built.

نیرومند پیکر، خوش‌ساخته، نیک‌ساخته، به گونه و پیکرهٔ یک گراز تنومند یا نیرومند پیکر نرینه ۶/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۷. یشت ۱۴ و ۱۵.

**yujén:** یوجِین

See: نگ:

**yūjyasti:** یوج یَسْتی

a measure of length; 8 miles(West); a measure about 16000 paces(Dar.);

پورداود: وادار کردن.

اندازه درازا باندازهٔ هشت مایل، وسترگارد. اندازهٔ درازا باندازه شانزده هزار گام‌دار مستتر. ۲/۱ وند ۱۳ و ۱۷.

yūzém: یوزِیم

See: نگ :

yūtō: یوتُو

See: نگ :

yūnåm: یونانْم

See: نگ :

yūšmat, yūšmaibya, yūšmākém: یوشمت یوشماکم .

See: نگ :

yūšmāka, xšmāka: یوشماکَ ، خْشماکَ

possessive pronoun of the second person plural(our).

نام واژه دارنده دوم کس فزوده (مال) (ضمیر ملکی دوم کس جمع مال شما)

۲/۱ یسنا ۳۴ و ۵ = تو

نیازمندانت را به پروران (خوراک بده) برای ازبرکننده

مانتره است ۱/ یسنا ۵۰ و ۵ .

برای بزرگداشت کننده گان خودت ۶/۱ یسنا ۵۰ و ۷ .

yūšmāvant: یوشماوَنْت

such as you. مانند شما ،

۶/۳ یسنا ۲۹و۱۱

yūš:

یوش

See: نگ :

yūšta:

name of an illustrious personage.

یوشتَ

نام کسی نامور

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۸

yūštā:

یوشتا ، یوش! توم

same as مانند : شما

yéng, yé, yém, yéngstu:

See: نگ : برای هر چهار واژه

yéma: از ریشه

the twins, a pair.

یِیمَ

جفت ، دوتائی ، همزا ،

۱/۲۰ یسنا ۳۰ و ۳

yévin:

See: نگ :

یِیوین

yeinti:

See: نگ :

یِ اینتی

yéṇhe-hātam

ینگهِ ـ هاتانم

one of the three antique and most frequently recited prayers, the other two being Ahuna Vairya and Ashem Vohu.

آنکه را که از میان آفریدان.

نام یکی از سه نیایش اوستای ورجاوند است که ینگه‌هاتام نامیده می‌شود و دیگر اهونور و سومی اشم‌وهو است.

۲/۱ یسنا ۶۱ و ۱. ۲/۱ ویسپرد ۲ و ۶. ۶/۱۰ ویسپرد ۱ و ۴.

yeδi :

یِذی

if;

اگر. وند ۱ و ۱. یشت ۶ و ۳. یشت ۱۰ و ۵۵. یسنا ۷۱ و ۱۵.

وند ۲ و ۴. وند ۳ و ۲۱ و ۴۰. یسنا ۱ و ۲۱. یشت ۱۹ و ۴۳. یسنا ۴۴ و ۱۵ و ۶. یسنا ۴۸ و ۱ و ۹. وند ۵ و ۲۶. وند ۷ و ۶۰. وند ۱۵ و ۴ و ۶ و ۱۰ و ۱۲. وند ۳ و ۱۴ و ۲۱. وند ۵ و ۲۶. وند ۹ و ۵۰.

yezi-adā-hāiti:

یزی آدا هائیتی

the 48th chapter of the Yasna.

نام چهل هشتمین‌هات یسنا ۲/۱۰۶ یسنا ۴۸ و ۱۳.

yezya:

یزَی

worthy of divine adoration.

شایسته ستایش خدائی

(از آمیخته واژه ... نرینه ۱/۲ یسنا ۳۱ و ۸.

**yeδi:** يِذی

See: نگ:

**yesnya:** يِسْنْ یَ

See: نگ:

**yesnyata:** يِسْنْ يَتَ

state of being worthy of adoration.

شایستگی ستودن. ۳/۱ یشت ۸ و ۵۰. یشت ۱۰ و ۱.

**yešyant:** يِشْيَنْت

flowing; boiling(as water);

روان، غلیان‌شونده، آشفته

از ریشه = بهم برخورده و آشفته. مادینه

۲/۱ یسنا ۹ و ۱۱.

**yešti:** يِشْتی

worship, adoration, Yasna.

یزش، ستایش، نیایش.

۳/۱ یسنا ۲ و ۱. یسنا ۲۲ و ۱. ویسپرد ۲ و ۱. ویسپرد ۱۰ و ۱.

**yōiθəmā:** يُوْيِثِما

See: نگ:

**yōiθwan:** يُوْيِثْوَن

assisting,helping;

پشتیبانی‌کننده، یاری‌کننده،

نرینه ۱/۱ ویسپرد ۱۲ و ۱.

yõišta: یُوئیشتَ

a noted person of the well-known Fryana Family.

یوئیشته نام یک نامور است که از خانواده روشناس فریانه است. — ، ۱/۱۰۶ یشت ۵ و ۸۱.

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۰.

yvānėm: یَوانِم

جوان را، = جوان.

See: نک :

# R = ر

**raiΘya:** (۱)

رَئیثْیَ — ۱

گردونه.　　نگ : See:

**raiΘya:** (۱) از ریشه

path, course.

رَئیثْیَ — ۲

جاده، راه.

**rae:**

wealth, lustre, glitter;

رَاِ

خواسته، مال، شکوه، درخشش،

۲/۱ یشت ۱۹ و ۷۹. ۳/۱ یسنا ۵۷ و ۰۳ ۰۶ ۰۸. یشت ۱۱ و ۰۸. یشت ۱۳ و ۰۲ ۲/۳ یسنا ۴۳ و ۰۱ ۲/۳ یسنا ۶۸ و ۱۱ ۰۲۱ یشت ۱ و ۰۳۳ ۶/۳ یسنا ۶۰ و ۰۴

**raekaňh:**

evacuation, emptying.

رَئِکَنْگْهْ

تهی و رها، تهی‌کننده،

ریشه ور = تهی کردن، رهسپار شدن. (اشپیگل را به‌کوره یا تنور گزارش کرده). (یوستی را به کورهٔ آهن‌گدازی گزارش کرده).

۲/۱ یشت ۱۷ و ۰۲۰

raexénanh:

رَئِخنَنگَه

gift, a valuable thing, wealth.

بخشش، چیز گرانبها

خواسته، . ۶/۱ یسنا ۳۲ و ۱۱. . ۲/۳ یسنا ۳۴ و ۷. پورداود : ریختن.

raeθwa: (۱)

رَئِثوَ – ۱

impurity, defilement, pollution.

ناپاکی، آلودگی،

پلیدی . ۶/۳ یشت ۴ و ۵.

raeθwa: (۲)

رَئِثوَ – ۲

to be mingled with, to take the form of.

آمیخته بودن یا، آماده کردن، . ۳/۱ وند ۷ و ۵.

. ۳/۳ یسنا ۱۲ و ۱. یسنا ۳۱ و ۷. ۳/۱ یشت ۱۳ و ۸۱. ... یشت ۸ و ۱۳.

uparaeθwa:

اوپَرَئِثوَ

to difile, to pollute.

ناپاک کردن، آلوده کردن، پلید کردن،

۳/۱ وند ۹ و ۴۵. ... وند ۱۰ و ۱۰. ۱۷. ... ۳/۱ وند ۳ و ۱۴.

raeθwiš:

رَئِثویش

dregs, sediment, the grosser parts of any liquid matter.

دُرد، ته‌نشین، بخش‌ناویژه از چیز آبکی (آبگون).

raeθwiš-bajina:

(a sieve)used for staining (Haoma)and for removing dregs from it;

رَئِثویش بَجِنَ

الک، (آرد بیز) که برای پالودن هوم بکار میرود و هم چنین برای برداشتن درد و ته‌نشین آبگون هوم بکار میرود.

[illegible] ادینه ۱/۱ وند ۱۴ و ۸.

raeθwiškar: [illegible]

رَئِثویشکَر

the priest who performs all the accessory services, such as adjusting the ceremonial utenusils and putting them in their proper order;

رئیتویشکر، موبدی است که در آئین یسنه ابزار و آوندهای بایسته‌را آماده‌کرده ودرخدمت آئین یسنه‌یاریهای‌بایسته‌را انجام میدهد. و اکنون "ریتوشکر" را در زبان فارسی "راسپی" یا "راسفی" می‌خوانیم، در زمان کنونی درآئین‌های یسنه تنها دو موبد بنام راسفی یا راسپی و زئوتر.انجام‌بایسته‌میکنند. و در باستان موبدان دیگر بنام آتروخش‌آبرت، فرابرتر و دیگر..انجام بایسته میکردند. [illegible] ۲/۱ ویسپرد ۳و۱. نیایش ۳ و ۵. [illegible] ۴/۱ وند ۵ و ۵۷. ۵۸.

raemna: [illegible]

name of a mountain.

رَئِمنَ

نام کوهیست،

[illegible] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵.

raevant: [illegible] (۱) [illegible]

wealthy; wealth- bestowing; brilliant, bright, radiant.

رَئِوَنت

دارا، خواسته‌دار، بخشنده دارائی، درخشان، تابان، شکوهمند.

[illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۸و۵. یشت ۵ و۷۸. یشت ۹ و۶۷. [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۱۲. [illegible] آن مرد خوشبخت را هیچکس نمیزند یشت ۱۴ و ۳۶. [illegible] نرینه ۲/۱

وند ۱ و ۱۳ . وند ۱۹ و ۳۷ . ۳۹ . یسنا ۲ و ۱۱ . یسنا ۱۶ و ۴ . یسنا ۲۵ و ۴ . یشت ۲ و ۶ . یشت ۷ و ۵۷ . یشت ۸ و ۲۲ . [illegible] کماسه ۱/۲ یشت ۵ و ۶۴ . [illegible] نرینه ۱/۴ یسنا ۱۲ و ۱ . [illegible] ، نرینه ۱/۶ یسنا ۱ و ۱ . ۱۱ . یسنا ۳ و ۱۳ . یشت ۱ و ۵ . ۲۳ . یشت ۸ و ۵۶ . یشت ۱۴ و ۲۷ . [illegible] از ارزش گرانبها نرینه ۱/۶ یسنا ۱۰ و ۱۷ . [illegible] کماسه ۱/۶ یسنا ۲۲ و ۲۴ . یشت ۶ و ۵ . ۷ . سی‌روزه ۱ و ۱۱ . نیایش ۱ و ۱۰ و ۱۷ . [illegible] نرینه ۳/۶ وند ۲۰ و ۱ . ۲ . یشت ۲۴ و ۳۷ . [illegible] = [illegible] = درخشانترین [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۷۹ . [illegible] نرینه ۱/۲ یشت ۱۳ و ۱۵۲ . [illegible] ۱/۶ یسنا ۱۰ و ۱۳ .

**raevant:** [illegible] (۲)

رَئوَنْت = ریوند

ریوند . ستیغ ریوند در نیشابور خراسان که در آن آتش‌برزین جای داشته است و هم چنین آن را بنام آذربرزین‌مهر می‌نامیدند که بدستیاری گشتاسب شاه آن آتشکده پایه‌گذاری شده بوده است (از بندهش پهلوی) ، و نیز نام باستانی ابرشهر ، یا نیشابور .

Mont Raevant in Khorasan on which the fire Burzin, otherwise known as Adar Burzin Meher, was consecrated by King Gushtasp. (Peh. Bundhesh.)

[illegible] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۶ . [illegible] ۲/۱ سی‌روزه ۲ و ۹ . [illegible] ۱/۶ نیایش ۵ و ۶ . سی روزه ۱ و ۹ .

[illegible] ( [illegible] )

**raevat-aspa:**

رَئوَتْ آسْپَ

(the dawn)with its radiant horses.

درخشان اسب

[illegible] = سپیده‌دم با اسبان تابان و پرتو- افکنش . مادینه ۱/۲ نیایش ۵ و ۵ .

[illegible]

**raevat-čiΘra:** رَئِوَت چیثرَ

(a maiden)of a glorious seed.

درخشان‌نژاد ، شکوهمند تخمه

درخشان‌رو ، [illegible] . . ، [illegible] = دختری از تخمهٔ شکوهمند . مادینه ۱/۶ یشت ۲۲ و ۹ . [illegible] . . [illegible] یشت ۲۴ و ۵۶ .

[illegible] ، از نژاد با شکوه ، نژاده

**raevahe:** [illegible] .

رَئِوَهِ

نگ : [illegible] . See:

[illegible] ، [illegible] (۱) از ریشه ( [illegible] - ۱)

**raeša, raešanh:** رَئِشَ ، رَئِشَنگهَ

a wound, a cut, hurt.

ریش ، زخم ، درد .

[illegible] ۲/۱ وند ۷ و ۳۸ . وند ۱۳ و ۳۱ . یشت ۲۴ و ۴۴ . [illegible] ۲/۱ . وند ۱۳ و ۱۰ و ۱۱ . یشت ۲۴ و ۴۴ . [illegible] ۲/۳ وند ۱۵ و ۱۲ . ۲۲ . ۲۵ . ۲۸ . ۳۱ . ۳۴ . ۳۷ . ۴۰ .

**raēša:** [illegible] . (۲)

a beard.

رَئِشَ

ریش ، موی‌رخ ،

[illegible] ۱/۷ وند ۱۷ و ۲ .

**raō:** [illegible] .

light, easy to be driven(as a chariot); mostly used in a compound form with.

رَئُو

سبک ،

آسان رانده شده آسان بودن در رانده (مانند ۲ارابه) [illegible] = ارابه [illegible] = سبک [illegible] ، [illegible] . نرینه ۱/۲ یشت ۱۷ و ۱۲ .

**raoiδita:** (۱). ادو-۱.

grown, large;

رَئُئیذیتَ

روئیده، بالیده، بزرگ،

نرینه ۱/۲ وند ۱ و ۲.

**raoδita:** (۲)

رَئُئیذیتَ

See: نگ:

**raoxšna:** الام.

light, lustre.

رَئُخْشْنَ

روشن، تابان،

۱/۲ وند ۲۱ و۵. ۹. ۱۳. ۲/۳ وند ۱۶ و ۲.

2- shining, briliant.

درخشنده، تابنده،

نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۲. ۸۱. نرینه۲/۱یشت ۷ و ۳. یشت ۸ و ۲. یشت ۲۴ و ۴. کماسه ۲/۱ وند۲۲و ۱. ۸. ۱۴۰. کماسه ۳/۱(۵/۱) یشت ۱۹ و ۴۴. کماسه۵/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۳. کماسه ۶/۱ یشت ۱۲ و ۳۷. سی‌روزه او ۳۰. نرینه ۱/۳ یسنا ۱۰ و۱۹. یسنا ۵۷ و ۲۷. یشت ۱۰ و ۶۸. نرینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۸۴.

**raoxšni:** (از ریشه ادم)

light, lustre, brilliancy.

رَئُخْشْنی

۱- روشنی، درخشندگی، تابندگی،

۱/۱ یشت ۶ و ۱. نیایش ۱ و۱۱. یشت ۷ و۴. نیایش ۲ و ۶.

2- shining, brilliant,

۲- روشن، درخشنده، تابنده،

= با پرتوهای درخشنده. ۵/۳(۳/۳) یشت ۸ و ۲.

**raoxšni-aiwiδāta:** رَئُخْشنی ـ آئیوی ذاتَ

brilliant garments.

جامه‌درخشان یا جامه‌ئی از روشنائی،

۷/۳ یشت ۱۳ و ۴۵.

**raoxšni-xšnūta:** رَئُخْشنی خْشنوتَ

the brilliant religious lore, the spiritual knowledge which makes the divine path clear;

از دو واژه روشنی با خشنودی = دین شکوهمند یاد داد دینیِ درخشان، دانش مینوی‌سازنده راه درست و روشن خدائی.

۲/۱ یشت ۱۹ و ۵۳.

**raoxšnu:** ۲. رَئُخْشنو

light, lustre,

روشنائی، درخشندگی،

۷/۳ یشت ۸ و ۱۳. ۴۵. = در میانه روشنائی ستارگان ۷/۳ یشت ۸ و ۱۳. ۴۵.

**raoxšnémant:** رَئُخْشنِمَنْتْ

bright, luminous.

نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۴۴.

**raoγna:**

oil, fat, butter.

رَئُغنَ

روغن ، چرب ، کره ،

[illegible]

zarémaya-raoγna

زَرِمَیَ رَئُغنَ

the butter of spring.

روغن بهاره ، روغنیکه در موسم بهار گرفته شود .

[illegible] یشت ۲۲ و ۱۸ .

raoγnavant: [illegible]

rich in fat;

رَئُغنَوَنت

پرچرب ، چاق ، روغن‌دار ،

[illegible] ، مادینه ۱/۱ (۲/۱) وند ۲۱ و ۱۱ . ۱۵ .

raoγnya: [illegible]

rich in oil;

رَئُغنیَ

پرروغن ، روغن‌دار ، روغنی .

[illegible] ، مادینه ۲/۱ یشت ۱۲ و ۳ .

raočanh: [illegible]

light, lustre;

رَئُچَنگهَ

روشنی ، درخشندگی ،

[illegible] ۱/۷ یسنا ۱۲ و ۳ . نیایش ۵ و ۹ . [illegible] = روشنائی آسمانی ۳/۱ وند ۲ و ۳۹ . ۴۰ . یسنا ۱۲ و ۱ . یسنا ۵۰ و ۱۰ . [illegible] وند ۲ و ۱۴۰۱۰ . یسنا ۳۷ و ۱ . یسنا ۴۴ و ۵ . [illegible] = روشنائی بی‌پایان ۳/۲ یسنا ۱۶ و ۶ . یشت ۱۲ و ۳۵ نیایش ۲ و ۶ . سی‌روزه ۲ و ۳۰ . [illegible] یسنا ۱۲ و ۱ . یسنا ۳۰ و ۱ . یسنا ۳۱ و ۷ . یسنا ۵۸ و ۱ . [illegible] ۲/۵ یسنا ۱۹ و ۶ . [illegible] ۳/۶ وند ۱۹ و ۲۳ . یسنا ۱ و ۱۶ . یشت ۱۳ و ۵۷ . سی‌روزه ۱ و ۳۰ . [illegible] ۳/۷ یشت ۲۲ و ۱۵ . یشت ۲۴ . ۶۱ . ماننده : [illegible]

2- shining, brilliant;

روشن‌کننده، درخشان،

[illegible] ۲/۱، [illegible] ۱/ [illegible]

[illegible] نرینه ۱/۶ سی‌روزه ۱ و ۲۷:

**raočan̊ha:** [illegible] ادم،

brilliant, shining;

رَئُچَنگهَ

درخشان، روشنگر،

[illegible] خورده اوستا

سروش باژ نرینه ۱/۲ وند ۱۹ و ۳۶. یسنا ۹ و ۱۹. یسنا ۱۶ و ۷. یشت ۱۲ و ۳۶. یشت ۲۳ و ۸.

**raočana:** [illegible] = روزنه

day-time, day-light.

رَئُچَنَ

هنگام روز، روشنی روز،

[illegible] ۲/۱ وند ۱۸ و ۱۶ و ۲۴. گلدنر ([illegible])

2- an aperture in the wall for the admission of light, a window;

۲ ــ روزنه، سوراخی یا شکافی در دیوار برای

گذر روشنائی مانند پنجره، روزن. [illegible] ۲/۱ وند ۲ و ۳۰ و ۳۸.

[illegible]

**raočasčaeš[illegible]**

رَئُچَسچَئِشمَنَ

one of the six foremost helpers of Saoshiant;

روشن چشم نام ناموری است که از یکی از شش تن یاران سوشیانت است.

[illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۱.

[illegible]

**raočas-pairišta:**

رَئُچَس پَئیریشتَ

(fire-wood)tested in the light(of the day);

(آتش چوب) که در روشنی آزمایش شده (در روز) روشنائی آزمون شده.

۲/۱ وند ۱۸ و ۲۷. یسنا ۶۲ و ۱۰. نیایش ۵ و ۱۶.

**raočahina:**
shining, brilliant.

رَئُچَهینَ
روشن، درخشنده،
۲ ــ تابش، درخشندگی، کماسه

**raočina:**

رَئُچینَ
درخشندگی، شکوهمندی، تابندگی،
2- day-light;
۲ ــ روشنائی روز،

**raočinavant:**
resplendent, brilliant,

رَئُچینَوَنت
۱ ــ درخشنده، باشکوه،
نرینه ۲/۱ (۱/۱) یشت ۲۳ و ۶

2- pertaining to the light of the day; (time)of day-light;

۲ ــ وابسته بروشنائی روز، هنگام روشنائی روز.
نرینه ۲/۱ یشت ۱۵ و ۵۵.

**raočōn̊hvant:**
رَئُچَنگهوَنت
brilliant; endowed with light;
شکوهمند، دارای روشنی،
درخشان، کماسه ۲/۱ یسنا ۵ و ۴. یسنا ۳۷ و ۴.

**raoža:**
a fox.

رَئُژَ
روباه. 1/16 وند ۵ و ۵. ۲/۱ وند ۶ و ۵۰.

**raožda:** نرینه

name of a un-Arian counrty;

رَئُژْدَ

نام کشوری سوای کشور آریائیان ، کشور ناآریائی .

**raoždya:**

of the country of Raozhda; a Raozhdian;

رَئُژْدَیَ

روژدهی ، از کشور روژده . نرینه ۱/ ۶یشت ۱۳ و ۱۲۵ . مادینه ۱/ ۶یشت ۱۳ و ۱۲۵ .

**raoδa:** ۱ .

face, feature, size

رَئُذَ

رئوذه = روی ، رو ، چهره ، گونه ،

۷/۳ یسنا ۹ و ۵ . یشت ۲۲ و ۹ .

**raoδaya:** ۴ .

to grow, to increase.

رَئُذَیَ

روئیدن ، افزودن ،

مادینه ۱/ ۲وند ۵ و ۷ . وند ۶ و ۶ . وند ۵ و ۷ .

**raoδita:**

name of a mount; the Royishnomad of Bundehesh; the Ruyan of the Islamian geographer, in the Tabaristan (Dar.);

رَئُذیتَ

نام یک ستیغ ، برابر نوشته بندهش روایشنومند نام بلندی و ستیغ است ، برابر کتاب‌های جغرافی پس از اسلام "کوه" رویان در تبرستان (مازندران) است . ۱/۱ یشت ۱۹ و ۲ .

**raoδya:**

(land) fit for irrigation or watering; رَئِذیَ

شایسته آبیاری، مادینه ۱/۲ وند ۱۴ و ۱۳.

زمین شایسته آبیاری، پورداود: رویاننده.

**raonąm:**

See: نگ: رَئُنانَم

**raopi:**

a fox; رَئُپی

روباه ۱/۱ وند ۱۳ و ۱۶.

**raoraθa:**

of the light chariot; or on her light chariot; رَئُرَثَ

از گردونه سبک، یا روی گردونه سبک آن زن، مادینه ۱/۱ یشت ۸ و ۳۸. یشت ۱۰ و ۶۶. یشت ۲۴ و ۸. مادینه ۲/۱ سی‌روزه ۲ و ۲۵. مادینه ۱/۶ سی‌روزه ۱ و ۲۵.

**raxsā:**

harm, evil, رَخسا

رخسا = رنج، آزار، آسیب، بد، زشت،

رخسام ۲/۱ یشت ۲۴ و ۱۲.

**raγ:**

to be light; رَغ

سبک بودن،

2- to widen; to be in easy circumstances; ۲ — پهن کردن،

در چگونگی آرام بودن، آسان ورامش بودن، درحال سبک بودن، دلشاد بودن.

**raɣã:**

رَغا

Rage= Rae, an improtant city of Media to the South of Tehran.

رغه = ری . درجنوب شهر تهران ،

که در زمان باستان شهر بسیار چشم‌گیر و بزرگی بوده و "دوغدو" مادر اشورزرتشت در این شهر به جهان آمده است . ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۸ .

۲/۱ وند ۱ و۱۵ .

**raŋ̊h:**

رَنگه

to resound; to spread the fame of ; to praise;

پژواک کردن آوا ، آوازه گستردن ، نام آواز بهم رساندن ، ستودن .

مانند :

**raŋ̊hã:** (۲)

رَنگها

weeping(Jus.); immodest(Har.); prodigal(J (Dar.);

گریان ، گریه‌کننده (یوستی) . گستاخ ، بی‌شرم (هارله) : ولنگار ، ول هزینه کننده ،

۱/۳ یشت ۵ و ۹۳ . پورداود : سرپیچ ، نافرمان .

**raŋ̊hã:** (۱)

رَنگها

the river Tigris(Dar.); the oxas(Har.); the xaxrets (Spi; Jus; Gieger.);

رود اروند (دارمستتر) .

بنا بگزارش دکترهارله رود ایسوس ، و برابر گزارش اشپیگل و یوستی و گیگر رود خاکزارت است ۲/۱ یشت ۵ و۶۳ . یشت ۲۳ و ۴ . ۲/۱ یشت ۲۴ و ۲ . ۶/۱ وند ۱ و۱۹ . یشت ۱۰ و ۱۰۴ . یشت ۱۵ و ۲۷ .

**raji:** (۱)

رَجی

a kingdom. domain

یک سرزمین شاهنشاهی ، سرزمین زیر فرمان .

۵/۱ یسنا ۱۹ و ۱۸ .

:aji: (۲)

devoted.

رَجی

فداکار، سرسپرده، جان‌باز،

این واژه از ریشه = پیوسته بودن یا وابسته بودن و پیوند داشتن، شیفته بودن و دل بسته بودن است. =آنها به رهنمائی دینی دلبسته و شیفته‌اند. نرینه ۲/۳ یسنا ۵۳ و ۹.

ranj: (۱)

See: نگ:

رَنج

ranj: (۲)

to torment, to harm.

رَنج

رنجیدن، رنجاندن، رنج

raz: (۱)

to leave, to abandon;

رَز

واهشتن، واهلیدن، رها کردن،

raz: (۲)

to rectify; to adjust, to justice to.

رَز

پیراستن، برابر کردن، داوری درست کردن به.

razañh:

a solitary place, a forest, a wood.

رَزَنگه

راز، پوشیده،

جنگل، بیشه، (برابر شود با و )

۶/۳ وند ۸ و ۹۷.

**razišta:** [Avestan]

رَزیشتَ

most righteous, staightest; most true.

راست‌ترین، درست‌ترین، صفت برتر از واژهٔ [Avestan] = راستی است

[Avestan]. نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۹. یسنا ۶۸ و ۱۳. [Avestan]. مادینه ۱/۱ یشت و ۱ و ۷. [Avestan]. نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۳. [Avestan]. مادینه ۲/۱ یسنا ۲۵ ۵. یشت ۱۰ و ۱۲۶. یشت ۱۶ و ۱. [Avestan]. ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۵. [Avestan]. نرینه ۶/۱ یسنا ۶۸ و ۱۳. [Avestan]. مادینه ۶/۱ وند ۱۹ و ۳۹. یسنا ۲۲ و ۲۴. یشت ۱۱ و ۱۶. [Avestan]. ۸/۱ یشت ۱۱ و ۱۶. [Avestan] ۸/۱ یشت ۱۶ و ۲. [Avestan] مادینه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۲۷. [Avestan]، کماسه ۲/۳ یسنا ۳۳ و ۱. [Avestan]، ۶/۳ یشت ۱۳ و ۳۵. یشت ۱۷ و ۱۷.

**razūra:** [Avestan]

رَزورَ

a forest, a wood;

جنگل، بیشه، [Avestan]: درختان انبوه

[Avestan] ۱/۲ یشت ۵ و ۵۰. یشت ۱۵ و ۳۱. یشت ۱۹ و ۷۷. [Avestan] – [Avestan] ۲/۳ = یشت ۱۵ و ۳۲. = بسوی جنگلهای سپیدار، [Avestan] ۷/۱ وند ۱۳ و ۸. [Avestan] ۷/۱ یشت ۱۵ و ۳۲. [Avestan]، ۱/۳ یشت ۱۶ و ۳. [Avestan]. مادینه ۲/۳ یشت ۱۵ و ۳۱.

**ratu:** [Avestan] (۱)

رَتو

a righteous person; a leader a chief; a lord, a spiritual leader

کس راست، رد، سرور، رهبر، سَر، خداوند،

پیشوا، پیشوای مینوی [Avestan] ۱/۱ وند ۵ و ۲۵. ۲۶ وند ۸ و ۱۱. یسنا ۲۹ و ۲. یشت ۱۳ و ۴۱. [Avestan] ۱/۱ وند ۲ و ۴۳. یشت ۱۳ و ۹۱. [Avestan]. ([Avestan]) ۱/۱ یسنا ۳۳ و ۱. [Avestan] ۲/۱ یسنا ۱۳ و ۱. ۲. یسنا ۳۱ و ۲. ویسپرد ۲ و ۲.

یشت ۱۱ و ۱۰. ۱۰ و ۱۴. ۱۵. ویسپرد ۲ و ۷. [illegible] ۲/۱ ویسپرد ۲ و ۷.
[illegible] ۴/۱۲۹ یسنا ۳ و ۱ [illegible] ۴/۱ ویسپرد ۱۱ و ۶. [illegible] ۶/۱
یسنا ۱ و ۱۷. یسنا ۶۶ و ۱. ویسپرد ۱ و ۲. ویسپرد ۹ و ۶. یشت ۲ و ۳. خورده اوستا
۱. [illegible] ۶/۱ فرگرد ۷ و ۲. [illegible] ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۸ [illegible]
۶/۱ ویسپرد ۹ و ۶. [illegible] (وسترگارد [illegible]) ۸/۱ یسنا ۱ و ۲۰. ویسپرد
۲۱ و ۲. یشت ۱۰ و ۱۱۵. [illegible] ۱/۳ یسنا ۱ و ۱۰. یسنا ۱۹ و ۱۸ [illegible].
۲/۳ یسنا ۱۳ و ۳. ویسپرد ۳ و ۵ [illegible] ۲/۳ یسنا ۲ و ۳. ۱۸. ویسپرد ۱ و ۱.
ویسپرد ۲ و ۲. نیایش ۴ و ۴. یشت ۱۰ و ۱۲۲. یسنا ۱۹ و ۵. [illegible] ۴/۳
یسنا ۱ و ۳ ویسپرد ۱ و ۲. [illegible] ۶/۳ یسنا ۱ و ۱۶. یسنا ۱۹. ویسپرد ۱ و ۱.
[illegible] ۸/۳ یسنا ۱ و ۲۲.

2- mastery, exalted dignity;

آقائی، استادی، کاردانی، بالاجاه، [illegible] [illegible] ۷/۱ ویسپرد ۱۴ و ۲.

**ratu:** (۲) (از ریشه [illegible]) [illegible]

time, period, — رَتو

رتو = گاه، هنگام، زمان،

[illegible] ۲/۱ وند ۱۸ و ۹. یسنا ۹ و ۱. [illegible] ۲/۱ خورده.
[illegible] ۴/۱ (۷/۱) ویسپرد ۴ و ۲. [illegible] ۶/۱ وند ۷ و ۵.
[illegible] ۶/۱ (۷/۱) یسنا ۳ و ۱. [illegible] ۲/۳ ویسپرد ۴ و ۱.

[illegible] ([illegible] ۴: با [illegible])

**ratuxšaθra:** — رَتوخْشَثْرَ

wich rule over the Ratus. — رد، فرمانروای شهر (کشور)

[illegible]، نرینه ۴/۱ ویسپرد ۱۱ و ۱. [illegible]، [illegible]،
مادینه ۲/۳ یسنا ۵۴ و ۲. آفرینگان. [illegible]، [illegible] -
۴/۳ وند ۱۹ و ۳۸. یسنا ۵۵ و ۱. یسنا ۷۱ و ۱۱. آفرینگان.

**ratuxšara:** [illegible] ۱. [illegible] (۲)

رَتوخْشَرَ (the holy woman)obeiant to her husband. or ------ -uler is her husband;

(زن پاک) سربفرمان شوهر

یا فرمان‌دهنده به شوهر، . مادینه ۲/۱ ویسپرد ۳ و ۴. نیایش ۴ و ۹. . مادینه ۴/۱ یشت ۲۲ و ۱۸.

کماسه

**ratuθwa:** رَتوثْوَ

chiefainship, mastry, greatness;

سروری، آقائی، بزرگی،

۱/۱ یشت ۲۴ و ۴۲. ۲/۱ یشت ۸ و ۱.

**ratunaya:** رَتونَیَ

subrdinate to the Ratu(Let.); a disciple;

پیرو یا زیردست‌رد. پیروسرور. نرینه ۱/۱ خورده ۱۳۰ ۲/۱ خورده ۷ و ۸. ۹. ۱۰. ۱۱. ۱۲.

**ratufriti:** رَتوفْریتی

the well-timed prayer; the adoration at the proper time; or the reverential prayer of the chiefs;

نیایش یا نماز بجا یا بهنگام. نیایش به هنگام گفته شده،

ستایش با بزرگداشت به سروران. ۲/۱۰ یسنا ۳ و ۴. ۲/۱ یسنا ۳ و ۴. ۳/۱ آفرینگان ۵. ۳/۱۰ یسنا ۵۵ و ۵. ۴/۱۰ ویسپرد ۴ و ۲. ویسپرد ۱۱ و ۶. ۶/۱ ویسپرد ۹ و ۶. ۶/۳ ویسپرد ۹ و ۷.

2- the affection or kindness of the chieftain.

مهر یا مهربانی سرور. ۴/ ویسپرد ۵ و ۱.

**ratumant:**

رَتومَنْت (the prayer)wich contains the Ratu.

رادمند،

دارای ردی‌وسروری، بخشنده، ... نرینه ۱/۲ ویسپرد ۲ و ۷.

... = این نمازدارای اهونه‌وری است کماسه ۱/۲ یسنا ۱۹ و ۸. نرینه ۱/۶ ویسپرد ۱ و ۵.

**ratuš-mérétar:**

رَتوش مِرِتَر

one who preserves the memory of his chiefaain.

one who respects his master. سربفرمان

کسیکه سرور خویش را بیاد میدارد، کسیکه به سرور خود بزرگداشت میکند. ... ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۷.

**raΘa:**

a chariot, a war-chariot. رَثَ

گردونه، گردونهٔ جنگی.

... ۱/۱ یشت ۸ و ۵۶. یشت ۱۴ و ۴۸. ... ۱/۲ یشت ۱۹ و ۴۳. ... ۱/۷ یشت ۱۵ و ۲۸. ... ۱/۷ یشت ۱۰ و ۳۸. یشت ۱۷ و ۱۷. ... ۳/۱ یشت ۲۴ و ۴۸. و مانندهای: ... و ...

... از ریشه (... با ...)

**raΘaeštar:**

رَثَیشتَر

one who stands on the war- chariots.

کسیکه روی گردونهٔ جنگی می‌ایستد، مرد جنگی، گردونه‌سوار جنگاور، ارتشتار.

ساختمان واژه: ... = ...

... = گردونه‌جنگی ... = ایستادن. ... ۱/۱ وند ۵ و ۲۸. وند ۱۳ و ۴۵. یسنا ۱۱ و ۶. ... ۱/۱ یشت ۵ و ۵۳. ... ۱/۲ یسنا ۶۲ و ۸. ویسپرد ۳ و ۲. یشت ۲ و ۱۲. ... ۱/۲ یشت ۱۰ و ۲۵. ۱۰۲. ... ۱/۴ وند

۵ و ۵۷ ۰۵۸ ۰ یشت ۱۳ و ۸۸ و ۱۹ ۰۷ ۰ [Avestan] ۱۹/۶ وند ۱۳ و ۴۴ ۰ ۴۵ ۰ یشت ۲۳ و ۵ ۰ یشت ۲۴ و ۱۶ ۰ [Avestan] ۶/۱ یسنا ۱۳ و ۲ ۰ یسنا ۵۷ و ۳۳ ۰ یشت ۱۱ و ۱۹ ۰ [Avestan] ۸/۱ آفرینگان ۵ و ۶ ۰ سی‌روزه ۱ و ۹ ۰ [Avestan] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۱ ۰ [Avestan] ۲/۳ یسنا ۱۳ و ۳ ۰ [Avestan] ۲/۳ ویسپرد ۳ و ۵ ۰

raθakairya ([Avestan] با [Avestan]) [Avestan] رَثَکَئیریَ

(a crown) in the shape of a chariot; or, in the shape of the wheel of a chariot; [Avestan]

بگونه پیکره گردونه یا به پیکرهٔ چرخ گردونه.

مادینه ۲/۱ یشت ۵ و ۱۲۸ ۰ = تاج به پیکرهٔ چرخ گردونه.

raθōišəmna ([Avestan] با [Avestan]) [Avestan] رَثُوئیشِمنَ

hurling the war-chariot;

پرتاب‌کنندهٔ گردونهٔ جنگی.

[Avestan] نرینه ۲/۱ یشت ۱۵ و ۵۰ ۰

raθōišta [Avestan] . [Avestan] رَثُوئیشتَ

one who fights on the war-chariot, a warrior.

رتوئشته

جنگاور گردونه‌سوار، کسیکه روی گردونهٔ جنگی می‌جنگد، جنگاور.

[Avestan] ۷/۱ (۶/۱) وند ۱۴ و ۹ ۰

raθwā: [Avestan] ۱ . [Avestan] رَثوا

mastery, greatness, or truthfulness;

سروری، بزرگی، یا راستی [Avestan] ۲/۱ یسنا ۳ و ۴ ۰

raθwya: [Avestan] ۲ . [Avestan] رَثوی

timly, opportune, lawh lawful, proper.

۱ ــ بهنگام ، بجا ، درخور ، روا ، برابر آئین ، آماده ، ، مادینــه ۲/۱ ویسپرد ۱۱ و ۱۹ . ، گاسه ۲/۱ یسنا ۶۵ و ۲ . یشت ۵ و ۲ . آفرینگان ۴ و ۳ . ۳/۱ یشت ۱۰ و ۳۰ . ۵۶ . خورده ۴ و ۳ . ۳/۱ یشت ۱۰ و ۳۰ . ۵۶ . و آفرینامه خشتهریانه . ، ۲/۳ ویسپرد ۴ و ۱ . گاسه ۶/۳ ویسپرد ۱۵ و ۱ .

2- befitting a chief; (Lit.); noble of emienent descent;

۲ ــ با ریشه = در خور سرور ، شایسته یک سرور ، نــژاده ، شایستــه از نــژاد برجسته ، . از نژاد برجسته ، وسترگارد واژه رتویه چهره را به اینگونه گزارش کرده است با چرخیکه با آسانی میرود ۳/۱ یشت ۱۰ و ۶۷ .

**ran:**

to excite, to agitate;

رَن

رن = راندن ، برانگیختن ، آشفته کردن .

مانند :

**rana:**

a battle-field.

رَنَ

پهنهٔ نبرد ، میدان جنگ ، مانند :

**rap:**

to deprive, to snatch away; to win.

رَپ

ربودن ، بی‌بهره‌کردن ، بردن ، مانند :

2- to please, to give joy,

۲ ــ خوشنود کردن ، شادی دادن .

۲/ یسنا ۴۱ و ۴ . یسنا ۵۱ و ۱۸ .

= بخشنده شادی نرینه ۲/۱ یسنا ۷۰ و ۱ . ۲/۳ یسنا ۲۸ و ۲ .

**rapaka:**

enjoyment, revelling;

رَپَکَ

خوشی، کام، خوش،
۱/۱ وند ۷ و ۵۸.

**rapant:**
bestowing gladness or delight;
رَپَنت
شادی‌بخش، خوشی‌بخشنده،

**rapiΘwā:** از
mid-day, moon; South.
رَپیثوا
نیم روز، رپیتوین (جنوب)
۲/۱ وند ۲ و ۱۰، ۱۴، ۱۸.

**rapiΘwitara:**
southern
رَپیثویتَرَ
نیمروزی (جنوبی).
= از نیمهٔ باختری کماسه ۵/۱.

**rapiΘwina:**
the second division of the day Rapithwan Geh.
(from 12 o'clock mid-day to P.M.).
رَپیثوینَ
بخش دوم روز رپتیون‌گاه (ازتسو۱۲ نیم روز تا ۳ تسو از نیم روز).
۲/۱ یسنا ۲ و ۴. نیایش ۲ و ۵. ۴/۱ یسنا ۱ و ۴. یسنا ۳ و ۶. خورده اوستا ۲ و ۵. یسنا ۲ و ۱.
۲/۱ یسنا ۹ و ۱۱. یشت ۸ و ۲۸. یشت ۱۹ و ۴۰. ۶/۱ خورده ۳. ۸/۱ یسنا ۱ و ۲۰.

**rafeÐra:**
pleasure, joy, delight,
رَفِذرَ

خوشی، شادی، کام‌یابی،

[Avestan] ۲/۱ یسنا ۵۱ و ۲۰. [Avestan] ۲/۱ یسنا ۴۶ و ۲. [Avestan]

۴/۱ یسنا ۲۸ و ۳. یسنا ۳۳ و ۱۳. [Avestan] ۶/۱ یسنا ۲۸ و ۱.

**rafnaṇ̊h:** [Avestan]

1- joy, delight, comfort.

رَفنَنگه

۱ ــ شادی، خوشی، آرامی،

[Avestan] ۱/۱ یسنا ۲۸ و ۶. [Avestan] ۶/۱ یسنا ۴۳ و ۱۴. [Avestan]

۲/۱ یشت ۱۳ و ۱. [Avestan] ۳/۱ یسنا ۱۵ و ۱. ویسپرد ۶ و ۱.

[Avestan] ۴/۱ یشت ۱۰ و ۵. آفرینگان ۲ و ۱۴. [Avestan]

۴/۱ یشت ۱ و ۹. [Avestan] ۴/۱ یسنا ۵۸ و ۷. [Avestan] ۷/۱

یسنا ۴/۱ و ۴ [Avestan] ۲/۳ یشت ۴ و ۱.

2- one who bestows joy-comfort.

۲ ــ کسیکه شادی، آرامش می‌بخشد، [Avestan] ۱/۱ یسنا ۴۳ و ۸. [Avestan]

[Avestan] ۲/۳ یسنا ۴۰ و ۳.

**ram:** [Avestan]

to take rest, to be pleased.

رَم

آرام گرفتن، آسوده بودن،

[Avestan] ۲/۳ یسنا ۶۵ و ۹. [Avestan] ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۹

2- to be tamed or subdued. [Avestan] ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۱.

رام بودن، آموخته بودن، سربفرمان بودن، [Avestan] ۲/۱ یشت ۴ و ۹.

[Avestan] یشت ۱۳ و ۹۵.

**ā-ram:** [Avestan]

to take rest, to be plead pleased.

آ رَم

آرمیدن، آسوده بودن،

[Avestan] = شادمان کردن. [Avestan] ۲/۱ وند ۵

و ۲۱.

**ram:** [illegible] (۲)

رَم

the site, to strike ablow

زدن ، زنش زدن ،

**raya:** [illegible]

رَیَ

shining, brilliant, ephithet of the sun.

۱ ــ درخشان ، تابان (پاژنام خورشید) [illegible] کماسه ۱/۱ یشت ۶ و ۱ . [illegible]

[illegible]

یشت ۶ و ۱ . خورشید نیایش ۱ و ۱۱ . [illegible] ۲/۱ یسنا ۲۵ و ۴ . یشت ۶ و ۱ .

2- spendour, luster,

۲ ــ با شکوه و شکوهمند ، درخشان ،

[illegible] ( [illegible] با [illegible] )

**rayō-nāman**

رَیُو نامَن

of brilliant name.

نام شکوهمند ،

[illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۴ و ۳ .

**ravaṇh:** [illegible]

رَوَنگه

affluence, easy circumstances; happy state, means.

فراوانی (میلز ) . چگونگی آسانی ، خوشی ، دارائی و خواسته ،

[illegible] = سختی ، دشواری ، فشار ، غمزدگی ، رنج ، پریشانی ، [illegible] = آسایش

دارائی ، فراوانی ، خوش زیستی ، [illegible] ۲/۱ یشت ۱۳ و ۹۹ ، ۱۰۷ . یشت ۱۹ و ۸۵ .

[illegible] ۲/۱ یسنا ۸ و ۸ . [illegible] ۴/۱ یشت ۱۰ و ۵ . آفرینگان ۲ و

۱۴ . [illegible] ۷/۳ وند ۱۸ و ۱۰ . یشت ۳ و ۴ . و مانندهای : [illegible]

[illegible]

**ravazdā:** [illegible]

رَوَزدا

expanding. widening(Lit.);

joy -producing;

هزینه‌کننده، گسترنده، خوشی و شادی فراهم‌کننده، [illegible]
[illegible] = خرد خوشی فراهم‌کننده ورجاوند، نرینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۶.

[illegible] (نرینه)

**ravant:**
رَوَنت

name of a person.

نام کسی، [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۳.

[illegible] [illegible]

**ravan:**
رَوَن

a walley, dale, vale.

دره، درهٔ کوچک، دره پهن اندک‌گود،
[illegible] ۶/۳ وند ۲ و ۲۳. وند ۵ و ۱. ۲۰ یسنا ۱۰ و ۱۷. یشت ۱۴ و ۲۱. یشت ۱۸ و ۶.

[illegible] ([illegible] با [illegible])

**ravasčarant:**
رَوَسچَرَنت

(animals)that wander wild at large; (animals)that bound on the plains;

آواره:
ول،
[illegible] ۳/۱ یشت ۸ و ۴۸. [illegible] ۲/۳ یشت ۸ و ۳۶. [illegible] ۲/۳ وسپرد ۲ و ۱. [illegible] ۲/۳ و وسپرد ۱ و ۱. یشت ۱۳ و ۴۸.

[illegible] ([illegible] با [illegible])

**ravō-fraoθman:**
رَوُ وْ فرَ اَثْمَن

wide- stepping;

بسیار گام بردارنده، بلند خرناس‌کشنده،
[illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۸ و ۲. [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۱۷ و ۱۲. یشت ۱۷ و ۱۲. [illegible] مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۹.

**rasa:**

a chariot; a corrupt form of

رَسَ

گردونه

گردونه‌جنگی واژه تباه شده از است از رنه =گردونه ،گردونه جنگی است . وند ۲ و ۶ .

**rasåstāt:**

truthfulness, ritheouss, justice, equity; the angle. presiding over truthfulness and dustice; justice;

رَسانْستاتْ

درستی ، راستی ، دادگری ، داوری درست ، نیروی نگهبان راستی و دادگری .

این واژه + ساخته شده است . از ریشه است = پیراستن ، برابر و یک اندازه کردن . ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۴ . یسنا ۳ و ۱۶ . یشت ۱۷ و ۰۵ ۶۲ . سی‌روز ۱و ۲۵ .

**rasman:**

the lines of files of the army;

رَشْمَنْ

رده و دسته ، راسته ،

دسته سربازان ، کماسه ۲/۱ یشت ۱۴ و ۴۳ . ۶/۱ یشت ۱۰ و ۳۶ . یشت ۱۳ و ۳۹ . ۲/۲ یشت ۱۴ و ۴۷ . ۲/۳ یشت ۱۰ و ۳۶ ، ۴۱ . یشت ۱۴ و ۶۲ . ۴/۳ یشت ۶۸ و ۵ . یشت ۱۰ و ۸ ، ۴۷ . یشت ۱۵ و ۴۹ . ۶/۳ یشت ۱۴ و ۶۳ .

**rasmō-jata:**

smitten in the lines of the army.

رَشْمُوجَتَ

در رده زده شده ، پورداود : صف شکن . نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۵۲ .

**raš:**

to wound, to hurt, to toment;

رَش

رشه = ریش کردن ،

زخم کردن ، رنجاندن ، آسیب زدن ، آزار کردن ، . ۳/۳ یشت ۱۰ و ۲۱ ۳/۲ یسنا ۴۷ و ۰۴ . یسنا ۳۲ و ۰۱۱ . نرینه ۱/۳ یشت ۱۱ و ۰۶ . = برای زخم زننده یسنا ۴۹ و ۰۳ . یسنا ۵۱ ۰۹ .

**rašanh:** کماسه

wounding. suffering;

رَشَنگه

ریش کردن ، رنج دادن . پورداود : زیان ، آسیب .

۲/۱ یسنا ۳۰ و ۰۱۱

**rašni:** ۰۲

Rashnu, the presiding over truthfulness and justice;

رَشنی

رشن نیروی نگهبان راستی و دادگری است .

= راستترین رسن . ۱/۱ وند ۱۳ و ۱/۱ یشت ۱۰ و ۴۱ ۰ ۱۰۰ . یشت ۱۲ و ۰۶ . یشت ۲۳ و ۰۷ . ۱/۱ یشت ۱۷ و ۰۱۶ . یشت ۲۴ و ۰۵۲ . ۱/۱ (۴/۱) یشت ۱۰ و ۰۷۹ . ۲/۱ ویسپرد ۱۶ و ۱ . ۲/۱ یسنا ۲ و ۰۷ . یسنا ۱۶ و ۰۵ . یشت ۲ و ۰ و نیایش ۵ و ۰۷ . یشت ۱۲ و ۰۵ ۰۹ . ۲/۱ یشت ۱۰ و ۰۱۳۹ . ۳/۱ یشت ۱۴ و ۰۴۷ . (گلدنر ) ۳/۱ یشت ۱۳ و ۰۳ . ۴/۱ ویسپرد ۱۱ و ۰۶ . ۶/۱ یسنا ۱ و ۰۷ . یسنا ۳ و ۰۹ . یشت ۱۲ و ۰ ۰۴۰ . نیایش ۵ و ۰۲ . ۶/۱ وند ۴ و ۰۵۴ ۰۵۵ . ۸/۱ یسنا ۶۵ و ۰۱۲ . یشت ۱۲ و ۰۷ ۱۱–۳۸ . ۸/۱ (۱/۱) یشت ۴ و ۰۳ . یشت ۱۰ و ۰۱۲۶ .

**rašnya:** ۰۲–

truthful;

رَشْنیَ

راستگو ، راستی ، راستین ،

= واژه‌های راستین کماسه ۲/۳ یشت ۱۲ و ۱ .

**rašvatąmča:** ( یشت ۲۴ و ۱۰ )

رَشْوَتانْمْ چَ

از واژه = درخشان ، باشکوه ،

**rašta:**

رَشْتَ

See: نگ :

**rā:** (۱)

to give, to bestow.

را

دادن ، بخشیدن ،

= خواهی بخشید ۲/۱ یسنا ۲۸ و ۸ .

**fra-rā:**

to bestow, to dedicate,

فرَ را

بخشیدن ، پیشکش کردن ،

= من بتو پیشکش میکنم ۱/۱ یسنا ۱۱ و۱۸ .

۱/۱ یسنا ۱۲ و ۳ .

**rā:** (۲)

to hinder, to prevent(Sp. Jus. & Har.); to bruise to crush(Dar.);

را

بازداشتن ، جلوگیری کردن (اشپیگل ، یوستی ، هارلز)

کوبیدن ، خرد کردن ، (دارمستتر) ۳/۳ یسنا ۳۲ و ۱۲ .

ā-rā: [Avestan]

to stick, to be infixed.

آ را

چسبیدن، پیوست بودن، پابرجا بودن،

[Avestan] = [Avestan] ۳/۳ وند ۱۵ و ۴.

rāwn̊hayén: [Avestan]

See: [Avestan] نگ:

راونگهَیِن

rāiti: [Avestan] [Avestan]

gift, generous giving, offering.

رائیتی

رادی، جوانمردی،

بخشندگی، دهشمندی، [Avestan] ۱/۱ یسنا ۶۰ و ۵. [Avestan] ۳/۱ یسنا ۱۹ و ۱۶.
یشت ۱۸ و ۴ [Avestan] ۳/۱ یسنا ۴۰ و ۰۱ ۴. [Avestan] ۶/۱ یسنا ۲۹ و ۱۱. یسنا ۳۸ و ۵ [Avestan] ۱/۳ یسنا ۳۳ و ۰۷ یسنا ۶۵ ۰ ۹.

2- generous; (Lit.); a friend;

۲ ـ بخشنده، یار، دوست

[Avestan] ۱/۳ یشت ۱۰ و ۴۵.

rāz: [Avestan]

to glitter, to rule, to domineer, to array the lines of the army, to adjust;

راز

درخشیدن، فرمانروائی کردن، فرمان سخت دادن، رده سربازان را آراسته کردن. با هم برابر کردن یاآراستن.

[Avestan] ۳/۳ یشت ۱۴ و ۵۶. [Avestan] یشت ۱۰ و ۱۴. [Avestan]. [Avestan] کماسه ۲/۱ یشت ۱۴ و ۴۳. [Avestan] = راست. یشت ۱۰ و ۱۳۷. [Avestan]. [Avestan]. [Avestan] کماسه ۲/۳ یشت ۱۴ و ۴۷.

2- to cry out aloud;

(۲) باآوای بلند فریاد کردن.

[Avestan] آنان فریاد خرهند کرد ۳/۳ وند ۸ و ۱۰۰. ۱۰۱. ۱۰۲. ۱۰۳.

ni-rāz:

to nurse(Dar.);

نی راز

پرستاری کردن، پروریدن، (دارمستتر)

یشت ۲۴ و ۳۶.

vī-rāz:

to commm to command,

وی راز

to go to issue a command.

فرمان‌دادن، فرمان‌فرستادن، ۳/۱ یشت ۱۴ و ۴۷.

håm-rāz:

to comb one's hair;

هانم‌راز

موی کسی را شانه کردن،

۳/۱ وند ۱۷ و ۲.

و گیسوان آنان را (موهای) شانه کن ۲/۱ وند ۱۷ و ۴.

2- to advance straight forward.

راست بجلو بردن.

۳/۱ یشت ۱۹ و ۴۷. ۴۹.

rāza:

راز فارسی

religious doctrines or mandates."or" secrets of religion.

رازَ

آئین دینی، یا دستور دینی، "یا" رازهای یک دین.

۲/۳ یسنا ۵۰ و ۶.

rāzare:

کماسه

regulation; a fixed law;

رازَرِ

آئین‌نامه، داد پایدار ۱/۳ یسنا ۳۴ و ۱۲.

2- prayer, worship;

ستایش، نماز، پرستش،

[illegible] ۲/۱ یشت ۱۳ و ۱۵۷. [illegible]. [illegible] [illegible] [illegible] (فرموشی) شاید سرود و نماز را به اهورامزدای بزرگ و امشاسپندان به برد یشت ۱۳ و ۱۵۷.

rāta: [illegible]. [illegible] ۱.

offered, bestowed;

راتَ

پیشکشی، دادنی، بخشنده،

[illegible]. با این پیشکشی زوتهرها. مادینه ۵/۳(۳/۳) یسنا ۱۶ و ۱۰.

2- any thing given; a gift, an offering, liberality,

۲ ـ هر چیز بخششی، پیشکشی، داده شده، آزادگی،

[illegible]. مادینه ۲/۱ یسنا ۳۳ و ۱۴. یسنا ۴۳ و ۹. [illegible]. ۶/۳ یشت ۱۹ و ۵۳.

3- the anglel presiding over generosity-charity;

۳ ـ فرشته نگهبان و نگهدار دستیگرهای بخشندگی را. [illegible] ۱/۱ یشت ۲۴ و ۳۶. [illegible] ۱/۱ وند ۱۹ و ۱۹. [illegible] ۱/۱ یشت ۲۴ و ۸. [illegible] ۲/۱ یشت ۲ و ۸. سی‌روزه ۲ و ۵. [illegible] ۶/۱ یشت ۲ و ۳. سی‌روزه ۱ و ۵.

rāθéma: [illegible].

See: [illegible]. نگ: راثِمَ

rāθni: [illegible].

a measure of two spans

راثنی

پیمانه‌ئی از دو بدست (وجب).

مانند: [illegible].

rāθman: [illegible].

راثمَن

a path, way.
۱ ــ راه، جاده،

2- one who guides the way;
۲ ــ کسیکه راهنما است، راهنما،

wealth(Haug); recompense(Dar.);
خواسته، دارائی(هوک)، پاداش(دادن) دارمستتر. ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۱۷

rād:

راد

= راد فارسی = بخشنده: جوانمرد

to bestow, to be kind.
۱ــ راد، بخشیدن، مهربان بودن
۳/۳ یسنا ۳۳ و ۲.

to adore with an offering
با یک پیشکشی پرستش
کردن ۳/۱ یسنا ۵۱ و ۶. ۳/۱۰ یسنا ۱۰ و ۶۸.

3- to be effected or accomplished;
۳ ــ سودمند بودن یا هوده و بهره داشتن یا رسا بودن. با وفا بودن.
+ = ۳/۱۰ یسنا ۵۳ و ۹.

rādanh:

a gift, an offering, favour.
رادَنگه

۱ ــ بخشش، پیشکشی، یاری، کمک
۳/۱ یسنا ۴۶ و ۱۳. ۱/۳ یسنا ۴۶ و ۱۷.

2- precious, exellent;
با ارج، گرانبها، بسیار خوب،
= ماشاید مانتره گرانبهای آنها
را بشنویم ۲/۳ یسنا ۲۸ و ۷.

3- an offerer, one who dedicates;
۳ ــ پیشکش‌کننده، کسیکه بخشش می‌کند، نیازکننده، . . . .
۱/۳ یسنا ۷ و ۲۴. ۱/۳ یسنا ۴۵ و ۷.

rāδa:

a lord, a master;

راذَ

۱ ـ دارنده، آقا، سرور، سر.

2- a husband.

۲/۱ یسنا ۲۹ و ۹.

۲ ـ شوهر، شوی

۲/۱ یسنا ۹ و ۲۳.

**rāna:** (۱)

the thigh,

رانَ

ران. ۲/۱ وند ۸ و ۵۹. ۶۰. ۶۱. وند ۹ و ۲۱. ۲۲.

**rāna:** (۲)

one who fights or strives against.

رانَ

کسیکه میجنگد،

یا کسیکه در برابر تلاش میکند. ۴/۲ یسنا ۳۱و۳. یسنا ۴۷ و ۶. یسنا ۵۱ و ۹. ۴/۳. یسنا ۴۳ و ۱۲.

**rānapāna:**

a pair of greaves; an armour for the legs; cuisee;

رانَپانَ

یک جفت ران‌بند، زرهی برای پاهای جنگجو. ۱/۱ وند ۱۴ و ۹.

**rānyō-skérēti:**

joy-creating(M.); rich in gifts(Dar.);
farnishing, offerings(Har.);

رانیُوْ سْکِرِتی

شادی آفرین (میلز). پروهش (دارمستتر).

آراسته‌کننده پیشکشی (هارلز) ، مادینه ۲/۱ یسنا ۴۴ و ۶. یسنا ۵۰ و ۲. مادینه ۲/۱ یسنا ۴۷ و ۳.

**rāma:**

ease, comfort, happiness;

رامَ

۱ ـ آسانی ، آرامی ، خوشی ،
۲/۱ یسنا ۴۸ و ۱۱. مادینه ۲/۱ یسنا ۲۹ و ۱۰.

2- weakness, infirmity;
۲ ـ سستی ، ناتوانی ،
مادینه ۲/۱ یسنا ۵۳ و ۸.

rāma : (۲)

jealousy(PeHL.): violence(Har.); brutality(Dar.);
رامَ
رشک (پهلوی) ، تندی ، سختی (هارله) . جانورخوئی ، بی‌مهری (دارمستتر)
۲/۱ یسنا ۴۹ و ۴.

rāman:

pleasure, comfort, ease;
رامَن
رامش ، رامشن ، آسانی ، خوشی ، شادی
۲/۱ یسنا ۳۵ و ۴.

2- Raman Khastra ۲. رامن‌خواستره

the angel presiding over the atmosphere and the comanion of he gives their taste and good flavour to different kinds of meals and conteributes to the happiness and joy of the whole creation.
۲ ـ رام‌خواستره ، نگهبان هوا پیرامون کرهٔ زمین و دهندهٔ همه‌گونه خوردنی‌ها و انبازی می‌کند با همهٔ آفریده‌شدگان در شادی و خوشبختی و رامش.

rāma-šayana:

of a happy dwelling, epithet of
رامَ شَیَنَ
= شادی ، رامش. = خانه ، جایگاه ، سرا ، پایتخت .
از خانه خوشبختی ، پاژنام میترا وتشتر. نرینه ۲/۱ یشت ۸ و ۲. یشت ۱۰ و ۴. نیایش ۲ و ۱۳.

( با ۱)

**rāmā-dā:** راما دا

bestowing cheerfulness or happiness

بخشنده شادی یا خوشی و خوشبختی ، شادی‌بخش ، رامش‌بخش .

[illegible] ۱/۱ یسنا ۴۷ و ۰۳

[illegible] ( [illegible] با [illegible] )

**rāmō-dāiti:** رامُو دائیتی

(land)of good(Lit., cheerhul)creation(rt. )

از ریشه [illegible] که برابر است با آفریدن رویهمرفته میشود : از آفرینش خوب و شاد و امیدوار .

از ریشه [illegible] که برابر است با دیدن رویهمرفته میشود : از پیدایش شاد و نیک

[illegible] که برابر است با شایسته ، درخور : شایسته شادمانی و خوشی .

[illegible] گاسه ۲/۱ وند ۱ و ۰۱

[illegible] ( [illegible] با [illegible] )

**rāmō-šiti:** رامُو شیتی

joyful or happy abode

جای شادی و خوشی ، خانهٔ رامش .

[illegible] ۲/۱ یسنا ۶۸ و ۰۱۴

**rārēša:** [illegible] ، [illegible]

a tormenter; the root is reduplicated; رارِش

آزارنده ،

رنج‌دهنده ، (ریشه این واژه دو تا شده بایگو [illegible] به [illegible] دردگرگونی یافته است [illegible] ۱/۱ یسنا ۴۹ و ۰۲

**rās:** [illegible]

to reach, to go, to assist; راش

رسیدن ، رفتن ، یاری کردن ،

[illegible] ، مادینه ۲/۱ یسنا ۵۲ و ۰۱ [illegible] ۲/۳ یسنا ۵۲ و ۰۳

rāṣ̌an:

an ordinance, a command, a law;

راشَن

فرمان، دستور،

داد. ۶/۳ یسنا ۳۴ و ۱۲.

rāšta:

See: نگ:

راشتَ

rāštaré-va entı

راشتَرِ وَغنَتی

name of a person ; the Dinkard appears to

راشتروغنتی = نام کسی است. در کتاب دینکرد این نام برابرشده با موبد موبدان باآوازه و نامور آدربادماراسپند که در زمان شاپور موبد موبدان بوده است. و مانند

. یشت ۱۳ و ۱۰۶.

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۶.

rāšta: (تکراری)

See: نگ:

راشتَ

rāhi:

See: نگ:

راهی

ri:

ری

to ooze, to be foul; to descrate.

خوارکردن ،ناپاک‌بودن ، ناستودن ، بزرگداشت نکردن ، خوارشمردن.

ric̆:

ریچ

to empty,to pour out.

تهی کردن ،
[illegible] ۳/۱ یسنا ۶۵و۰۷ [illegible] . [illegible]
[illegible] = در سوی چپ آن یک‌گذر خشکی است برای
گذشتن از رود ویتنگوهئیتی ۳/۱ یشت ۵ و ۰۷۸ [illegible] ۲/۱ یشت ۵ و ۰۷۷

2- to water; to irrigate; آب کردن ، آبیاری کردن ،

3- to forsake, to leave off. ۳ ـ رها کردن ، داشتن ،

4- to scatter or blow away; to melt away.

۴ ـ پراکنده کردن ، بباد دادن ، بآرامی نابود کردن . [illegible] ۳/۳ یشت ۱۰و ۰۴۱

paiti-rič: [illegible]

پَئیتی ریچ

1- to throw(a person)ashore; بکنار انداختن ،

[illegible] ۳/۱ وند ۵ و۰۸

2- to waste, to throw away. بیهوده کرده ، بکنار انداختن .

3- to leave off, to abandon; to repudiate;

رها کردن وواهشتن ، گذرا کردن ،

مانندە: [illegible]

riθ: [illegible]

ریث

to ooze, to be foul; to defile; to make impure;

به لجن کشیدن ، ناپاک بودن ، آلوده کردن ، پلید کردن ، ناپاک ساختن .

مانندەها: [illegible]

riš: [illegible] (۱)

ریش

to wound

ریشیدن ، زخم کردن ، [illegible] ۳/۱ وند ۱۳ و ۰۳۱ ۰۳۲ ۰۳۳ ۰۳۴ وند ۱۵ و۱۱ ۰ یشت ۲۴و ۰۴۴

**rī:**

to bawl out.

ری

فریاد کشیدن،

**ava-rī:**

to cry out a£oud;

آوَ ری

با آوای بلند گریستن، ناله کردن بلند.

۳/۱ یشت ۱۰ و۷۳.

**ruxš:**

to shine, to glitter.

روخش

درخشیدن، تابیدن،

ماننده‌ها:

**ruč:**

to shine, to give light, to glitter;

روچ

درخشیدن، روشنی دادن.

تابیدن = هنگامیکه او تن خودرا درخشان میکند. ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۴۲. = باآتش زبانه‌کش درخشان نرینه ۱/۵ آتش نیایش ۵.

**aiwi-ruč:**

to give light, to shine.

آئیوی روچ

برافروختن، روشن کردن.

= آن روشن می‌کنداین را در آتش، وند ۵ و ۲. ۳/۳ وند ۱۹ و ۲۳.

**ā-ruč:**

to shine, to give light; آ روچ

درخشان کردن ، روشن کردن ، برافروختن .

وند ۲ و ۳۹ ، ۴۰ .

**us-ruč:**

to give light to brighten up· ئوس روچ

to blaze up;

روشن کردن ، برافروختن ، زبانه‌کشیدن . وند ۲ و ۴۰ ، وند ۱۹ و ۲۸ . ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۰ . ۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۸ .

**paiti-ruč:**

to light up(as fire); to kindle. پئیتی روچ

برافروختن ، آتش روشن کردن .

۲/۱ وند ۱۸ و ۱۹ ، ۲۱ .

روث

See: نک :

**ruč,ruδ:**

to grow, to increase; رود ،روذ

رستن ، روئیدن .پورداود : نالیدن ، نگریستن

۲/۱ یسنا ۱۰ و ۴ . یسنا ۱۰ و ۴ . ۳/۳ وند ۵ و ۱۹ . ۳/۱ یسنا ۹ و ۲۴ . ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۳ . ۳/۱ یسنا ۵۱ و ۱۲ . نمیده است ۳/۱ یسنا

۴۴ و ۲۰. [Avestan] . مادینه ۱/۱ (۲/۱) وند ۱۹ و ۱۸ . و مانندهای: [Avestan]

apa-rud: [Avestan]

آپَ رود

to retard from growing(Lit.);

to breake down, to destroy;

کندکردن رونده از پا انداختن ، ویران کردن پورداود : فروگذاشتن

نابود کردن . [Avestan] وند ۷ و ۷۸ و ۷۹.

ava-rud: [Avestan]

آوَ رود

to be deficient of;

to cause decrease; to lack to err;

نارسابودن ، کمبود داشتن ، انگیزه‌کاستی‌شدن ، گمراه‌شدن کار بد کردن ،

نیازمندشدن ، نداشتن . [Avestan] ۱/۱ یسنا ۱ و ۲۲.

پورداود : فروگذاشتن

vī-rud: [Avestan]

وی رود

to grow, to increase.

روئیدن ، بالیدن ، رستن .

[Avestan] ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۱۲.

ruδ,rud: [Avestan] ۲.

روذ،رود

to hinder, to check;

جلوگیری کردن ، بازداشتن .

apa-rud: [Avestan]

آپَرود

to drive away, to keep away;

دورکردن ، پدافندکردن .

از جلو راندن . [Avestan] ۳/ وند ۱۳ و ۴۹.

2- to omit, to take out, to lessen. انداختن،
رهاکردن . درآوردن ، کم یا کوچک (تر) شدن یا کردن . این واژه یکبار در
یسنا و یکبار در وندیداد بکار رفته است . ۲۵ ص ۴۷،
یسنا ۱۹ و ۰۷

rud,ruδ: (۲)

to weep, to lament; رود،روذ

گریستن ، سوگواری کردن .

۳/۱ یسنا ۲۹ و ۰۹ ۳/۳ وند ۳ و ۰۳۳
وند ۱۹ و ۰۴۵

rud,ruδ: (۰٤)

to flow; رود،روذ

روان شدن ، (کردن) . لبریز شدن .

(وسترگارد ) ۳/۱ یسنا ۹ و ۰۱۱ یشت ۱۹ و
۰۴۰

ni-rud:

to issue نی رود

روان کردن (مانند دشتانی)

۳/۱ وند ۱۶ و ۰۷

fra-rud:

to emit seed(during sleep); فَرَ رود

شسر . بیرون ریختن (در زمان خواب)

۳/۱ وند ۱۸ و ۰۴۶

rup:

to snatch away; روپ

ربودن ، عاپیدن .

مانند: [illegible] رئوپ [illegible] ئوروپ.

2- to plunder;to put to pillage,to devastate; to desolate,

۲ـ چپاول کردن ، تاراج‌کردن ، ویران کردن .

[illegible] ۳/۳ یسنا ۴۸ و ۱۰ .

**ruma:** [illegible]

See: [illegible] نک :

**rū:** [illegible]

to cut, to seperate; رو

بریدن ، از هم جدا کردن (مانند [illegible])

**rénj:** [illegible]

to be light-agile; to make light-active; رِنج

زرنگ و سبک بودن ، سبک و کوشا ساختن ، چابک بودن . این واژه از ریشه [illegible] است .

[illegible] ۳/۱۰ یسنا ۱۰ و ۸ . [illegible] و [illegible]

مستی نوشابه هوم ما را چابک و زرنگ می‌سازد (یسنا ۱۰ و ۸) .

**fra-rénj:** [illegible]

to be light-agile. فرَ رِنج

چابک بودن .

[illegible] = چابک و سرزنده کردن . [illegible] [illegible] مردم ما را چابک و زرنگ می‌سازد ۳/۱ ویسپرد ۷ و ۲ .

**rénjant:** [illegible] [illegible]

nimble, smart, fleet. رِنجَنت

چابک ، چالاک ، زرنگ ، شتاب

rénjat-aspa:

of nimble-paced horse.

رِنجَت آسپَ

چابک اسب ،

ایـن واژه = سپیده‌دم است که سپیده‌دم با اسبان تیزپا میرسد.

مادینه ۲/۱ نیایش ۵ و ۵.

rénjya:

light(not heavey); easy;

رِنج یَ

سبک ، آسان .

= (بند "قید") = به سبکی ، به آسانی ، نرینه ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۱۹.

= سبکترین نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۱۹ . مادینه

۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۶ . مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۷۵.

réma:

strife, dissention; smiting; cruelty;

رِمَ

ستیزه ، ناسازی ، زننده ، بی‌مهری ، ستمگری ، ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۱.

۲/۱ یسنا ۴۸ و ۷. پورداود : سنگدل

révi:

light(not heavy); nimble, agile.

رِوی

سبک ، چابک ، چالاک

زیرک . مادینه ۲/۱ ویسپرد ۷ و ۲. نیایش ۵ و ۵. مادینه

۲/۳ یشت ۱۳ و ۷۵.

rēna:

fighting.

رِنَ

جنگیدن پورداود : جنگ

= در شکل بز جنگی نرینه ۶/۱ یشت

دو مینو در جنگند با یکی دیگر نرینه ۱/۲ [illegible] ، [illegible] ، [illegible] . ۲۵ و ۱۴
وند ۷ و ۵۲.

**rõiΘwén:** [illegible] ۲۷۴۲
روِیثوِن See: نگ : [illegible] .

**rå̊xšayant:** ۱۲. [illegible] ، [illegible]
رانخشَینت doing harm, causing havoc or destruction;
رنجانیدن : غارتگری
ویرانگر، [illegible] . [illegible] مادینه ۶/۱ یشت ۱۰ و ۲۷.
[illegible] نرینه ۲/۳ یسنا ۱۲ و ۴. [illegible] ——
[illegible] ، مادینه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۷۸.

**rå̊nã:** [illegible] .
رانـنا battle, the strife or the struggle of life;
نبرد ، ستیزه یا کشاکش و تلاش زندگی [illegible] ۶/۱ (۷/۱) یسنا ۳۱ و ۱۹.

**rå̊rõman-rå̊réma:** [illegible] .
رانروَمَن، رانرِمَ enjoying pleasure;
شادمان ، خوش ، [illegible] . مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۴۰.
مانندهٔ :

# وا

va:

two, 2.

وَ ، = ۲.

این از واژهٔ است.

vaiŋhyaŋh:

better, more virtuous-upright;

وَئینگهیَنگهَ

بهتر، پرهیزگارتر. راست‌تر.

برابر می‌شود با

vainti: ( ۱ و ۲)

victory(rt. =to vanquish); or, love, effection;

وَئینتی

دارای دو ریشه است نه با ریشه ۱ = پیروزی. ۱ = پیروز شدن. با ریشه ۲ = مهر و شیفتگی، ۲ = مهربانی.

vaintya: ۱

victorious; or, pleasing, dear to the heart;

وَئینتْیَ

پیروز، یا خوشایند. گرامی در دل. کماسه ۲/۳ یسنا ۲۸ و ۱۰.

vaiδi: ۲

irrigating, watering(as a corn field)

وَئیذی

آبیاری، آبدادن (مانند کشتزار آب دادن). ۲/۱ وند ۵ و ۰۵.

**vainit:**

وَئینیت

See: ۱ - ۱ : نگ . = زدن، شکستن، پیروز شدن.

**vairi:**

وَئیری

a river, a lake;

دریاچه

۱/۱ یشت ۱۹ و ۰۵۶ . ۵۹ . ۲/۱ یشت ۸ و ۰۸ . سی‌روزه ۱/۲ . ۶/۱ یشت ۵ و ۰۳۹ . ۴۹ . آفرینگان ۵ و ۰۵ . ۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۴ . مادینه ۲/۳ یسنا ۷۱ و ۱۰ . ۲/۳ یشت ۸ و ۰۴۶ . ۲/۳ . یسنا ۴۲ و ۰۲.

**vairya:** (۱)

وَئیرَ

رودخانه، دریاچه

۶/۳ وند ۱۹ و ۰۴۲ . یسنا ۶۵ و ۰۴ . یشت ۵ و ۰۴ . ۱۰۱ . یشت ۱۹ و ۰۵۱

**vairya:** (۲)

وَئیرَ

See: : نگ

= ریزش آب باران.

**vairya:** (۳)

وَئیرَ

agreeable, pleasing to the heart,

باب دل، خرسندی.

هم‌آهنگی، . گاتاسه ۲/۱ یسنا ۳۴ و ۰۱۴ . یسنا ۵۴ فرگرد ۹ و ۰۱ . مادینه ۲/۳ یسنا ۳۸ و ۰۱ . مادینه ۲/۳ یسنا ۴۳ و ۰۱۳.

2- wish, desire.

۲ـ خواهش، آرزو

3- self-commanding, independent;

۳ـ بخود چیره،

4- sheherivar.

بی‌نیاز، پایمند.

۴ـ = شهریور یکی از فروزه‌های خداونـدی و در مـادی نگهبان ایوخشست‌ها خشتهره وئیریه.

5- a metal.

۵ـ یک ایوخشست. فلز

6- the sixth month of year.

۶ـ

خشهتروئیریه = ماه ششم سال. بنام شهریور

۱/۶ آفرینگان ۹. در خورده اوستا.

vairyastāra:

left(not right).

وَئیریَستارَ

چپ (نه‌راست).

در دست چپاش نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۰.

vaei*d*i:

knowing, well-informed, full of knowledge;

وَائیذی

دانا، آگاه، پردانش، دانشمند. نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۲.

vaeibya:

(۲).

وَائیبْ یَ

See: نگ:

vaekéréta:

the ancient name of Cabul(pehl, com, Har, Dar.)

Sejistan(Burnouf, Haug, Sp.).

وَاکِرِتَ

نام‌باستانی شهر کابل

و نام سگستان یا سیستان. برابر گزارش پهلوی، کامه، هارلز و دارمستتر و نیکرته نـام باستانی شهر کابل که پایتخت کنونی افغانستان است. و ازسوی‌دیگر برابر گزارش برونوف هـوگ. و اشپیـگل نـام بـاستانی سیستان است. ۲/۱ وند او ۹.

vaeɣa: [illegible] [illegible]

a stroke, a blow;

وَاغَ

زنش، کوبش.

[illegible] ۴/۱۰ یشت ۱۰ و ۶۹. [illegible] ۶/۳ یشت ۱۰ و ۶۹.

vaija: [illegible]

seed, germ;

وَئیجَ

تخمه، جرم، نسل، ریشه.

[illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۹۲.

vaējanh: [illegible]

seed, germ, the primitive seat;

وَئِجَنگْهه

بیخ، بن، ریشه.

تخمه، نسل، جایگاه پیشین. [illegible] = آریاویج = جایگاه پیشین نژاد آریا. [illegible] ۲/۱ وند ۱ و ۱. ۲. [illegible] ۷/۱ وند ۲ و ۲۱. یشت ۱ و ۲۱. یشت ۵ و ۱۷. یشت ۱۵ و ۲

[illegible]

وَئِزیَرَشتی

نگ: [illegible] See [illegible]

vaeza: [illegible] (از ریشه [illegible] = با ریشه [illegible].)

burden(Lit.); rubbish; sin, crime;

وَئِزَ

بار (تکیه کلام)

آشغال، زباله، گناه، تبه‌کاری، آدمکشی.

vaeti: [illegible]

withy, willow;

وَئِتی

بید،

. = نه جور دانه (هارلز) .
۲/۳ وند ۲۲ و ۲۰.

vaeθa:

knowledge, information, understanding.

وَئِثا

دانش، آگاهی، دانایی، دانا. ۷/۳ وند ۷ و ۷۱.

vaeda: (۰۲.)

that which is obtained; possession;

وَئِدَ

وئده، هرچیزیکه فراهم شده.

هرچیزیکه بدست آمده، دارایی. ۲/۱ یسنا ۳۲ و ۱۱.

= دارا ۲/۱ یسنا ۲۹ و ۱۰.

vaeδa:

an instrument, usually of iron; for hewing to under and 'chopping wood;

وَئِذَ

ابزاری بویژه از آهن برای تراشیدن و خردکردن چوب . نریمه ۲/۱ وند ۱۴ و ۷. پورداود : پدیدآورنده

vaeδa: نریمه ۰۱ (۰۲)

1- knowledge, information.

وَئِذَ

۱ــ دانش، آگاهی.

2- conception, a becoming pregnant(Dar.);

۲ــ آبستنی، آبستن شدن. . ۱/۱ یشت ۱۹ و ۹۲.

vaedena: ۰۱

knowledge, consciousness, sense;

وَئِذِنَ

دانش،

بینش درونی، اندریافت، شور. ۳/۱ یسنا ۳۴ و ۷.

**vaedémnā:**

وَئِدِمْنا

same as مانند واژه

**vaeδaiąnha:**

وَئِذَیَنگهَ (نرینه)

name of a person

نام کسی : داننده

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۹.

**vaeδaiana:**

وَئِذَیَنا

a watching-place; a tower;

جای دیده‌بانی ، برج

= درهمه‌جاهای دیده‌بانی ۷/۳ یشت ۱۰ و۴۵.

**vaeδišta:**

وَئِذیشْتَ

omniscient; all-wise, the most knowing.

the most appearing

پورداود : پدید آورنده‌تر

همه‌چیزدان ، خردویسپ ، داناترین . نرینه ۱/۱ یسنا ۳۲ و ۰۷.

یسنا ۴۶ و ۱۹. نرینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۰۷. ۱۳. ۶۰. ۶۶.

.توای رشن داناترین ۷/۱ یشت ۱۲ و ۰۷.

**vaeδya:**

وَئِذیَ

knowing, trained, wise.

۱ــ دانا ، آموخته ، باخرد .

= زیرک‌ترین نرینه ۲/۱ وند ۳ و ۲۰،

2- knowledge; learning;

دانش‌آموختن . یادگرفتن

آموختنی ، یادگرفتنی . ۲/۱ یسنا ۲۲ و ۲۵. یسنا ۲۵ و ۰۶. سی‌روزه ۱

و ۲۹. سی‌روزه ۲ و ۲۹. ۲/۱ یشت ۱۰ و ۳۳. ۳/۱

یسنا ۱۰ و ۱۳. ۳/۱۰ یسنا ۵۷ و ۲۳. ۳/۳
یسنا ۱۳ و ۳.

vaeδyā-paiti:
master of learning; an accomplished scholar. وَئِذْیا پَئِیتی
آموزگار، استاد آموزش. دانشجوی آموزش بپایان رسانیده.
۸/۱ یسنا ۹ و ۲۷.

vaepaya:
one who commits an unnatural crime; a paederast; وَئِپَیَ
کجرو. امردباز. پورداود: چاکر. فرومایه کجرو، گمراه، تبه‌کار
نرینه ۱/۱ وند ۸ و ۳۲. ۱/۱ وند ۸ و ۳۲.

vaepya:
same as مانند وَئِپیَ
نرینه ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۱۲. پورداود: چاکر. فرومایه

vaem: (۱.)
same as مانند وَئِم = من

vaem: (۲.)
to tell وَئِم
same as. مانند پرنده

vaema: ۱-
depth, a steep descent; a precipice; وَئِم
گودی، ژرفا.
سرازیری تند، پرتگاه ۲/۱ وند ۴ و ۵۲. ۷/۱ وند ۱۳ و ۳۸.
وند ۱۵ و ۶.

2- falling down a precipice.
۲ــ به پائین پرتگاه پرت‌شونده.

vaemō-jata:
وَئِمُنُو جَتَ
killed by faling down a precipice.
از پرتگاه افتاده و کشته شده ۱/۳۰ وند ۷ و ۴۰.

vaesu:vaesa:
وَئِسو-وَئِس
a street-fellow, one of the inmates of the street;
a man of low dignity; a willager(Sp.Jus.);
روستائی ده‌نشین (اشپیگل و یوستی) مرد پست پیشه، ولگرد. بی‌خانمان
2- a minstrel
۱/۱ وند ۱۳ و ۴۶ وند ۹ و ۳۸.
astorling singer. a story telling.
۲ــ خنیاگر، آوازه‌خوان، داستانسرا
۱/۱ وند ۱۳ و ۴۶. ۶/۱ وند ۱۳ و ۴۴. ۴۶.

vaesaepa:
(یشت ۱۴ و ۳۷).
وَئِسَ اِپ
probably, a corrupt form of all
all.th whole.
این واژه شاید گونهٔ دگرگون‌شده واژه . همه، همگان

vaesaka:
(نرینه)
وَئِسَ کَ
the well-known Viseh of the Shah Namen; brother of
peshang and uncle of Afrasyab;
ویسه: پدر پیران ویسه دوستدار ایرانیان، برادر پشنگ و عموی افراسیاب تورانی است.
برابر نوشته وسترگارد.

vaesaki:
وَئِسَکی
of the family of Yiseh;
از خانواده ویسه
= پسران دلاور ویسه نرینه ۱/۳ یشت ۵ و ۵۷. نرینه ۲/۳ یشت ۵ و ۵۴.

**vaesaδa:**

name of an illustrious personage;

وَئِسَ ذَ

نام‌کسی نامور

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۰.

**vaesman:**

a residence abode, house;

وَئِسمَن

جایگاه، خانه، سرا.

= از خانه دروج ۵/۱ یشت ۱۰ و ۸۶

**vaeš̄aŋ̊h:**

affliction, calamity, distress.

وَئِشَنگَهٔ

غمزدگی، آفت، پتیاره پریشانی

۲/۱ وند ۳ و ۳۵.

**vaoiri:**

a fruit?

وَئُیری

یک میوه ؟ مانند:

وَئُخِما

وَئُکوش

وَئُچا

نک: = گفتن

وَئِچَویت

وَئِچیما

See to: نگ: -۲ .۰

vaozirém: وَئُزیرِم

این واژه از ریشه . بردن است

و اگر از ریشه . باشد ریشه سست است

vaonaré: وَئْنَرِ

وَئْنیات

وَئْنوشانَم

see to نگ: -۲ = دوست داشتن

vaorāzaθā: وَئْرازَتا

you gladden or exhilarate;

شما شادمان شدید.

. یسنا ۵۰ و ۵. با نشانی ۲/۳ . یشت ۵۳ . ۸.

یشت ۵۳ و ۶.

vak: وَک

to afflict, to torment to injure;

غمگین کردن .

رنج‌دادن ، آزار کردن . مانند : [illegible] .

**vaxvyāw:** [illegible]

وَخوْیاوْ = خوب　　نک : [illegible]

**vaxéδra:** [illegible]

وَخِذْرَ　　[illegible] کماسه

a word; speech; oration:

واژه ، سخن ، سخن‌رانی

[illegible] ۶/۱ یسنا ۲۹ و ۸ . [illegible] یشت ۲۴ و ۳۷ .

**vaxéδwa:** [illegible]

وَخِذْوَ

a word; an oral expressio;

یک سخن ، یک گفتار زبانی .

[illegible] ۵/۳ یسنا ۱۱ و ۱۷ . [illegible] ۶/۳ ، ۶/۳

ویسپرد ۱۲ و ۳ .

**vaxš:** [illegible]

وَخْش

to grow(as a tree); to wax(as the moon); to increase; to advance, to strenghten, to render prosperous;

بالیدن ، بزرگ‌شدن (مانند یک درخت یا گیاه)

اندک‌اندک بزرگ‌شدن (مانند ماه) . افزودن ، پیشرفت کردن ، نیرو دادن ، جلو بردن ، خوشبختی درآوردن . [illegible] ۳/۱ یسنا ۱۰ و ۶ . [illegible] یسنا ۴۴ و ۳ . [illegible] ۳/۳ یشت ۱۳ و ۹۳ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۱ و ۶ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۳ و ۱۰ . یسنا ۳۴ و ۱۱ . [illegible] ۳/۲ یسناه۱ و ۳۱.۳/ یسنا ۴۸ و ۶ وند ۱۱و۶ . [illegible] نرینه ۲/۱ یسنا ۳۳ و ۱۰ . [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۷ .

**ā-vaxš:** [illegible]

آ وَخْش to grow, to increase, to bloom.

روئیدن ، بالیدن ، فزودن ،
شکوفیدن ، شکوفه کردن . [illegible] ۳/۳ یشت ۸ و ۴۲ .

uz-vaxš: [illegible]

ئوز وَخْش to grow up.

بالیدن ، روئیدن ، بزرگ‌شدن .
[illegible] ۳/۱ یشت ۷ و ۴ . آفرینگان ۳ و ۶ .
[illegible] ۳/۳ یشت ۱۳ و ۱۰ . [illegible]
۳/۳ یشت ۱۳ و ۷۸ . [illegible] مادینه
۶/۳ وند ۱۸ و ۶۳ . [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۴ و ۸ .

2- to rise up, to mount, to ascend;

بالابرخاستن ، بالارفتن ، به بلندی رفتن . [illegible] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۰ .

fra-vaxš: [illegible]

فرَ وَخْش to grow up;

بزرگ‌شدن ، بالیدن .
[illegible] یشت ۱۳ و ۵۶ . [illegible]
۳/۱ وند ۴ و ۴۷ . [illegible] ۳/۳ وند ۵ و ۱۲ ، ۱۳ .
وند ۸ و ۹ ، ۱۰ . [illegible] یشت ۱۹ و ۲ .

vaxša: کماسه [illegible] (۱)

وَخْش growth; increase;

پیشرفت ، بالش ، فزونی
[illegible] ۲/۱ وند ۲۱ و ۱۲ . [illegible] ۳/۱ یشت ۸ و ۴۲ . [illegible]
۷/۱ (۴/۱) وند ۲۱ و ۴ ، ۸ ، ۱۲ ، ۱۶ . [illegible] ۷/۱ یشت ۱۳ و ۹۳ .
[illegible] مادینه ۲/۳ وند ۱۸ و ۶۳ .

2- --

۲ـ تابش (مانند تابش خورشید) ۵/۱۰ وند ۱۳ و ۰۱ ۰۵ .
۵/۱۰ یشت ۵ و ۹۱ .

3- prosperity; thriving state;

۳ـ خوشبختی ، کامیابی ، کامیاب ۵/۱۰

vaxša: کماسه (۰۲) .

a word.

وَخْش

( + ) = یک سخن

۲/۱ وند ۱۹ و ۱۵ ۰ ۳۵ .

vaxšaΘa: کماسه

growth, increase;

وَخْشَ ثَ

پیشرفت ، بالش ، فزونی ، پویش .

۱/۱۰ وند ۹ و ۵۳ ۰ ۵۴ ۰ ۵۵ . ۲/۱ وند ۲۱ و ۶ و ۱۰ ۰ ۱۴ ۰ . = در رویش و پیشرفت آنان‌باش .
۷/۱ یسنا ۶۲ و ۳ .

vaxšya: کماسه

increase;

وَخْش یَ

فزونی .

وَخشیا نگ : See: ۱

vaγžibyā:

وَغْزیبْیا نگ : See: ۲

vaγžibyō:

وَغزیبیَنو نگ: 𐬬𐬀𐬖𐬛 - ۲. See : 𐬬𐬀𐬖𐬛 - ۲.

وَغذَن vaγδana: 𐬬𐬀𐬖𐬜𐬀𐬥𐬀 از ریشه 𐬬𐬀𐬖𐬛 -۲. 𐬬𐬀𐬖𐬛 + 𐬛𐬀𐬥𐬀

the head(of a person who speaks with good sense) contrast \ the head(of an evil being).

وغذن : سر ، سر نیکان و دام و آفریده خوب [Avestan] کمرذه : کله سر بدان و ددان و اهریمن صفتان [Avestan] ۱/۱ وند ۵ و ۱۱. وند ۶ و ۲۲. [Avestan] ۲/۱ وند ۸ و ۴۰. ۴۱. ۴۲. [Avestan] ۶/۱ یشت ۲۲ و ۲. [Avestan] ۶/ وند ۸ و ۳۸. وند ۹ و ۳۰. [Avestan] - [Avestan].

2- the upper part

۲- بالاتر ، بخش بالاتر ، مانند : [Avestan] - [Avestan].

vaŋh: 𐬬𐬀𐬢𐬵. ۱

ونگه

to reside, to dwell;

جاگرفتن ، جاکردن ، به‌سرا شدن .

[Avestan] ۳/۱ یشت ۲۲ و ۱. ۱۹. یشت ۲۴ و ۵۴. [Avestan]. یسنا ۳۰ و ۵.

vaŋh: (۲.) 𐬬𐬀𐬢𐬵

ونگه

to cover, to put on(as garments).

ونگهه پوشانیدن .

پوشیدن (مانند جامه) [Avestan] ۳/۱ وند ۴ و ۴۹. [Avestan] یشت ۱۰ و ۱۲۶ [Avestan] ۳/۱ وند ۳ و ۱۹. [Avestan] ۳/۱ یشت ۵ و ۱۲۹.

vaŋh: (۳.) 𐬬𐬀𐬢𐬵.

ونگه

to shine, to glitter.

درخشیدن ، تابیدن

vī-vaŋh: 𐬬𐬍.𐬬𐬀𐬢𐬵.

to shine.

وی وَنگْهْ

درخشیدن . [illegible] ۳/۱ وند ۱۹ و ۲۸.

**vaṅh:** [illegible] (۰۴)

to love, to approve, to respect.

وَنگْهْ

دوست‌داشتن .

پسندیدن ، نگرش‌داشتن ، بزرگداشتن . مانندەها : [illegible] ، [illegible] .

**vaṅha:** [illegible] [illegible]

good, virtuous, noble.

وَنگْهَ

خوب ، پرهیزکار ، نژاده ، ارونده .

[illegible] مادینه ۲/۳ یسنا ۵۲ و ۱ .

**vaṅhazdā:** [illegible] . نرینه

a bestower of the better gifts(Lit.); name of a lake, problably the Lake Khavarizm (the Lake Aral)or the sovbar in the country Tus;

وَنگْهَزْدا

۱ ــ بخشنده پیشکشی بهتر ۲ ــ نام دریاچه‌ای است که دار مستتر آن را دریاچه خوارزم دانسته اما بنابه بندهش این دریاچه همان "ورسو" یا سوور است که در نیشابور بر فراز کوه توس قرار دارد . برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به : دریای سو نوشته فریدون جنیدی ماهنامه فروهر شماره ۷ سال ۱۳۶۲

[illegible] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۹.

**vaṅhaθra:** [illegible] [illegible] کماسه

goodness;

وَنگْهَثْرَ

خوبی ، نیکی . [illegible] ۳/۱ یسنا ۶۸ و ۱۳ .

**vaṅhan:** [illegible] [illegible] کماسه

goodness, excellence, virtue;

وَنگْهَن

goodness. virtuouness

خوبی ، برتری ، پرهیزگاری

[illegible] ۱/۳ وند ۵ و ۲۲ . ۲۳ . ۲۴ . ۲۵ . یشت ۲۱ و ۶ . یشت ۲۲ و ۱۱ . [illegible] ۲/۳ یسنا ۵۸ و ۴ . (۲) خوب

2- good;

[illegible] (وسترگارد [illegible] ) کماسه ۲/۳ یشت ۳ و ۱ ۰ ۲ .

**vaṅhana:** [illegible]

وَنگْهَنَ

a garment, clothing.

جامه ، پوشیدنی ، رخت

[illegible] ۲/۱ وند ۴ و ۴۹ . یشت ۵ و ۱۲۶ . یشت ۱۳ و ۳ .

**vaṅhāpara:** (نرینه) [illegible]

وَنگْهاپَرَ

a species of dog of the good creation, known to have been useful for destroying the creatures of the evil creation; the hedge-jou(Dar.); it is vulgar name is Duzhaka.

یک‌گونه سگ از جور خوب

و در از میان بردن و نابود کردن جانوران بد و زیانکار نامی است . خارپشت برابر گزارش دارمستتر ، نام دیگر آن دوژکه است . [illegible]

۲/۱ وند ۱۳ و ۲ . ۴ .

**vaṅhu:** (۰۱) [illegible]

وَنگْهو

good, morally good, virtuous, wholesome.

به ، خوب ، نیک ، نیک‌خوی ، پاکدامن ، پرهیزگار ، سودمند ، سودرسان . [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۶ . ویسپرد ۱۲ و ۱ . یشت ۱۰ و ۱۰۰ . [illegible] مادینه ۱/۱ وند ۳ و ۴۲ . یشت ۱۳ و ۹۳ . [illegible] ۱/۱ یسنا ۴۸ و ۲ . [illegible] ۱/۱ وند ۳ و ۴۲ . یسنا ۶۸ و ۱۵ . یشت ۱۱ و ۱ . [illegible] نرینه ۲/۱ یسنا ۵۷ و ۲۹ . [illegible] نرینه ۱/۱ (۲/۱) یشت ۱۰ و ۱۴۰ . [illegible] مادینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۶ . ویسپرد ۲ و ۹ . [illegible] نرینه و مادینه ۸/۳ . یسنا ۸ و ۳ . [illegible] مادینه ۸/۳ یسنا ۶۸ و ۱۲ . [illegible] =

بهتر (فروزه‌برتر) ازخوب‌نرینه ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۲. [illegible] . (گلدنر [illegible])
([illegible]) کماسه ۱/۱ ونده ۵ و ۲۱. یسنا ۵۹ و ۳۰. [illegible]
(گلدنر [illegible]) نرینه ۱/۲ یسنا ۱۰ و ۹. [illegible] . (گلدنر [illegible])
۲/۱ وند ۱۶ و ۱۷. ویسپرد ۱۶ و ۳. یشت ۱۳ و ۱۴۸. [illegible] کماسه ۱/۲ یسنا ۳۱
و ۵. [illegible] . کماسه ۱/۲ یسنا ۵۳ و ۹. [illegible] ۲/۳ یشت ۲۴ و ۵۸.
[illegible] . مادینه ۱/۳ یسنا ۳۵ و ۹. [illegible] مادینه ۲/۳ یسنا
۳۹ و ۲. یشت ۱۳ و ۱۵۴. [illegible] (گلدنر [illegible]) نرینه ۶/۳
یسنا ۶۰ و ۴.

یسنا ۳۲ و ۲. یشت ۱۶ و ۱. مادینه ۱/۲ ویسپرد ۴ و ۱.

ویسپرد ۱/۴. کماسه ۱/۲ یسنا ۷۱ و ۱۰. ۲/۱ یسنا ۲۰ یشت

۱۰ و ۴۴. کماسه ۱/۲ یشت ۱۳ و ۲۴. کماسه ۱/۳ یسنا ۳۶ و

۴. نرینه ۱/۴ یسنا ۱۲ و ۱. نرینه ۱/۴ یسنا ۴۳ و ۵.

مادینه ۱/۴ یسنا ۵۱ و ۱۷. مادینه ۱/۶ یشت ۱۳ و ۵۸.

۵/۱ یسنا ۵۹ و ۳۰. نرینه ۱/۶ وند ۳ و ۲۴ یسنا ۴۳ و ۳.

یسنا ۳۶ و ۴. ویسپرد ۱ و ۷. یشت ۱۷ و ۶۲۰۰. ۶/۱ وند ۲۰ و ۱۱.

یسنا ۳۹ و ۵. ویسپرد ۶ و ۱. مادینه ۱/۶ وند ۱ و ۲.

مادینه ۱/۶ وند ۱۹ و ۳۹. ۷/۱ یسنا ۳۱ و ۱۹.

کماسه ۱/۷ یسنا ۶۲ و ۶. کماسه ۱/۷ یسنا ۵۱ و ۱۰.

کماسه ۱/۷ وند ۳ و ۳۴. یشت ۱۷ و ۵. یسنا ۵۹ و ۳۰.

مادینه ۱/۸ وند ۱۹ و ۱۸. نشت ۲۴ و ۲۲. نرینه ۱/۳ ویسپرد ۱۱ و

۱۳. مادینه ۱/۳ وند ۸ و ۴۱. یسنا ۶۰ و ۴. یشت ۱۰ و ۳.

نرینه ۲/۳ یسنا ۱۵ و ۱. یشت ۱۳ و ۱۵۱. یسنا ۳۹ و ۳.

نرینه ۲/۳ یسنا ۵۸ و ۵. مادینه ۲/۳ یسنا ۱۶ و ۹. یشت ۱۳ و ۲۶.

مادینه ۲/۳ یسنا ۵۲ و ۴۰۰۳. مادینه ۳ و ۲ یسنا

۳۹ و ۳. کماسه ۲/۳ یشت ۱۹ و ۱۰. نرینه ۴/۳ ویسپرد ۸ و

۱. مادینه ۴/۳ وند ۱۲ و ۲. ۴. ۶. ویسپرد ۱۱ و ۱۵. یشت ۱۳ و

نرینه ۶/۳ یشت ۱۳ و ۱۱۱. نرینه ۶/۳ یسنا ۳۵ و ۲.

مادینه ۶/۳ یسنا ۳ و ۳. ویسپرد ۲۱ کماسه ۶/۳ یسنا

۱۶ و ۱. ۷/۳ یشت ۱۱ و ۳.

2- goodness, excellence, ۲ــ خوبی ، نکویی ، برتری ، بسیار نیکی

3- a good thing, a gift creation. ۳ــ یک چیز خوب ، آفریده نیک

۲/۳ یسنا ۷۰ و ۱. ۲/۳ وند ۱۱ و ۲۰۱. ۱۰ و ۱۳. یسنا ۸ و ۵. ویسپرد ۱۱ و ۵ یشت ۵ و ۸۹. یشت ۲۱ و ۳. = بخشنده‌ء ــ چیزهای خوب ۶/۳ وند ۲۲ و ۱. ۶/۳ یسنا ۶۵ و ۱۲، ویسپرد ۱۱ و ۱۲. ۶/۳ یشت ۲۱ و ۱. ۷/۳ یشت ۱۱ و ۳.

**vanͦhu:** (۲.) نرینه

name of an illustrious personage

وَنگْهو

نام‌کسی نامور

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۸.

**vanͦhutat:** مادینه

blood.

وَنگْهوتات

خون

۶/۳ وند ۶ و ۲۹. ۶/۳ وند۶ و ۸۰۷.

**vanͦhuθwa:**

goodness, excellence.

وَنگْهوثوَ

خوبی ، نیکی ، برتری ، بهتری

۷/۳ یشت ۱۳ و ۲۳.

**vanͦhuδā:** (۱.)

having good sense; discreet;

وَنگْهوذا

نیکوسهش ، دوراندیش ، نیک‌هوش.

نرینه ۴/۳ یسنا ۱ و ۱۹. یسنا ۳ و ۲۳. یسنا ۲۳ و ۴.

**vanͦhuδā:** نرینه (۲)

bestowing gifts;

وَنگْهوذا

بخشنده، دهشمند، دهنده پیشکشی

نرینه ۱/۱ یسنا ۳۸ و ۴. نرینه ۱/۳ یسنا ۱۶ و ۹.

vañhuδāta: (نرینه)

name of an illustrious personage.

وَنگْهوذاتَ

نام کسی نامور نیکزاده

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۹.

vañhuδātayana:

of the family of Vanghudhata. Son of him.

وَنگْهوذاتَ یَنَ

از خانواده ونگهوداته‌ینه

پسر ونگهوداته. ۶/۱ نرینه یشت ۱۳ و ۱۱۹.

vañhufeδrī: (مادینه)

the mother of Ukhshyat-Nemangh.

وَنگْهوفِذْری نام مادر اخشیت نمنگه که پس از آشور زرتشت در دین زرتشتی بدنیا آمده ... اردت فذری نیز نام مادر یکی از سوشیانت (سودرسان) است که دردین زرتشتی بدنیا آمده است. ... مادینه از واژه ... یا ... = پدر است ...

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۲.

vañhušan:

deserving of gifts or goodness; one who has acquired good things (Dar.);

وَنگْهوشَنْ

سزاوار خوبی یا دهش. کسیکه چیز خوب بدست آورد. نرینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۱۵۱.

وَنگْهوانَم

vañhañhem: [illegible]

وَنگْهَنگْهِم

خوبی ، نیکی  نگ : [illegible] See: [illegible]

vañhañhām: [illegible] = [illegible]

وَنگْهَنگْهانَم

vañhazdā: [illegible]

a bestower of the better gifts;

وَنگْهَزدا

بخشنده دهش بهتر

[illegible] خربنه ۱/۳ نیایش ۲ و ۶. [illegible] خربنه ۸/۳ یسنا ۶۵، ۱۲.

vañhau: [illegible]

local. sing of

وَنگْهاوْ

لهجه‌ئی از ونگهو بگونه تنها = خوب ، [illegible]

vač: [illegible] (۰۱)

to speak, to say;

وَچ

گفتن ، سخن‌گفتن

[illegible] ۱/۱ یسنا ۴۵ و ۳. [illegible] ۱/۳ وند ۴ و ۴۶. [illegible] ۲/۱ یسنا ۱۳ و ۵. [illegible] ۳/۱ یسنا ۲۹ و ۶. [illegible] وند ۸ و ۱۱. [illegible] ۳/۱ یشت ۱۳ و ۹۰. [illegible] وند ۱۴ و ۴. یشت ۱۴ و ۵۵. [illegible] ۳/۲ یسنا ۱۳ و ۴. [illegible] ۳/۱ وند ۲ و ۲۲. ۳۱ یسنا ۹ و ۳. یشت ۱۳ و ۹۰. [illegible] یسنا ۳۲ و ۱۰. [illegible] ۱/۱ یسنا ۳۰ و ۱۰. [illegible] ۳/۳ یسنا ۳۲ و ۱۰. [illegible] ۳/۱ یسنا ۴۴ و ۱۱. [illegible] = او سخن فرستاد ، ۳/۱ وند ۲۲ و ۷. [illegible] ۳/۱ یسنا ۴۳ و ۱۳. [illegible] ، ([illegible]). یسنا ۴۶

و ۶. یسنا ۵۸ و ۸. [illegible] یسنا ۲۸ و ۱۱. [illegible] نرینه ۴/۱
یشت ۱۳ و ۸۸. [illegible] [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۵ و ۲۵. وند ۷ و ۷۱. مانند
[illegible] ; [illegible]

ā-vač: [illegible]

to call, to address; آ وَچ

نامیدن ،بنام خواندن پورداود : آواز

[illegible] ۱/۳ یسنا ۳۸ و ۵.

paiti-vač: [illegible]

to reply, to answer. پَئیتی وَچ

بازگوکردن ، پاسخ‌دادن

[illegible] ۳/۱ وند ۲ و ۳. ۵. یسنا ۹ و ۲. یشت ۲۲
و ۱۱. یشت ۲۴ و ۱.

parē-vač: [illegible]

to steem or declare(a person)more exalted. پَرِ وَچ

بزرگداشتن ، ستودن یا وانمود کردن بسیار (بکسی).

[illegible] ۱/۳ یسنا ۳۴ و ۵.

fra-vač: [illegible]

to declare forth, to speak openly, or publicly, فَرَوَچ

سخن‌رانی کردن ، بلندگفتن ، سخن راندن به گروه [illegible] ۱/۱ یشت ۲۴ . ۴۶.
[illegible] = ما سخن گفتیم و من گفتم یسنا ۷۰ و ۲.
[illegible] ۲/۱ یشت ۲۴ و ۲۲ [illegible]
۲/۱ یسنا ۳۴ و ۱۲ یسنا ۴۶ و ۷ [illegible] ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۳ [illegible].
یشت ۱۷ و ۲۲ [illegible] ۲/۱ یسنا ۱۹ و ۱ [illegible] ۳/۱
وند ۱۹ و ۲۵ [illegible] ۱/۳۰ یشت ۲۴ و ۱۳. ۲۵ [illegible]

۱/۳ یسنا ۳۵ و ۹ [illegible] ۳/۱۰ یشت ۱۱ و ۴ [illegible] ۳/۱۰ یسنا ۱۹ و ۰۹ [illegible] یسنا ۶۵ و ۰۹ [illegible] ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۰۸ [illegible] یسنا ۱۹ و ۰۱۰ [illegible] ۳/۱ ویسپرد ۱۵ و ۰۳ [illegible] = این واژه برای آینده گفته شده ۳/۱ یسنا ۱۹ و ۱۰ [illegible] = این واژه بما گفته شده ۳/۱ یسنا ۱۹ و ۱۱ [illegible] ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۰۶ یسنا ۴۵ و ۰۱

**vač:** [illegible] (۲)

a word, voice, prayer;

وَچ

سخن ، آوا ، نماز ، نیایش

[illegible] ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۰۱۷ یشت ۱۰ و ۰۸۵ [illegible] ۲/۱ وند ۳ و ۱۱ یسنا ۷ و ۰۲۶ یشت ۱۴ و ۰۲۱ [illegible] ۳/۱ وند ۵ و ۰۲۱ یسنا ۱۰ و ۰۲ ۰۱۹ ویسپرد ۸ و ۰۱ یشت ۲ و ۱۸ [illegible] ۶/۱ یسنا ۸ و ۰۱ [illegible] ۱/۳ وند ۱۰ و ۰۳ ۰۷ ۰۱۱ [illegible] ۱/۳ یسنا ۱۰ و ۱۸ یشت ۱۴ و ۰۴۶ [illegible] ۲/۳ وند ۳ و ۲ ویسپرد ۷ و ۰۱ [illegible] ۲/۳ وند ۸ و ۰۱۹ یسنا ۳۱ و ۴۶۰۲۰ و ۰۱۰ [illegible] ۲/۳ [illegible] ۲/۳ یسنا ۳ و ۰۴ [illegible] ۲/۳ یسنا ۷۱ و ۰۷ [illegible] ۳/۲ ویسپرد ۱۴ و ۱ [illegible] ۵/۳ (۳/۳) یسنا ۱۶ و ۰۱ ویسپرد ۶ و ۰۱ یشت ۳ و ۰۱۸ [illegible] خورده اوستا [illegible] ۵/۳ وسترگارد [illegible] ۳/۳ یشت ۱۰ و ۰۸۸ [illegible] ۶/۳ یشت ۲ و ۰۱۱ یشت ۱۱ و ۰۳ [illegible] ۶/۳ ویسپرد ۱۵ و ۰۳ و مانندەهای [illegible]

**vačanh:** [illegible]

a speach. a word.

وَچَنگهْ

یک واژه ، یک سخن

یک سخنرانی ، [illegible] ۱/۱ وند ۴ و ۰۳ یسنا ۱۹ و ۰۱ یشت ۲۱ و ۰۱ [illegible] ۲/۱ وند ۸ و ۱۰۳۰۱۰۰ ویسپرد ۲ و ۰۵ یشت ۱۱ و ۰۴ [illegible] ۲/۱۰ یسنا ۴۵ و ۵ [illegible] ۳/۱ یسنا ۱ و ۰۲۱ ویسپرد ۲۲ و ۰۲ یشت ۱۱ و ۰۴ آفرینگان ۰۱۷ آفرینا یه خشتربانه [illegible] ۳/۱ یسنا ۱۱ و ۰۱۸ [illegible] ۴/۱۰ یسنا

۶۸ و ۴. [Avestan] ۵/۱۲ یشت ۵ و ۷۶. [Avestan]
۶/۱ وند ۱۸ و ۱۷. ۲۵. یشت ۱۶ و ۶. ۷/۱ یشت ۱۴ و ۲۸. ۳۰ و ۳۲.
۷/۱ یسنا ۳۰ و ۳. ۲/۳ یسنا ۳۱ و ۱. ۳/۳ یسنا
۱۲ و ۴. یشت ۵ و ۷۶. ۳/۳ یسنا ۳۶ و ۴. ۶/۳ وند ۱۹ و
۱۳. یسنا ۳۱ و ۱۹. ویسپرد ۷ و ۲. ویسپرد ۱۲ و ۳. و مانندههای. [Avestan]

[Avestan]

**vačastašti:** [Avestan]

the structure or arrangement of words(Lit.); style, a stanza.

وَچَس تَشتی
آموزگار سخن، یا آراینده سخن، چامه سرا
بند، افسمن. [Avestan] ۲/۱ ویسپرد ۱۳ و ۲. [Avestan] ۷/۱ یسنا ۵۸ و ۸.

**vačastaštivant:** [Avestan]

(the five Gathas) with the well-constructed order of their words;

وَچَستَشتی وَنت
(پنج گاتها) دستورهای با واژه‌های آراسته گفتار سروده شده [Avestan] گماسه ۲/۱ (مادینه ۲/۳) یسنا ۵۷ و ۸.

**vačahina:** [Avestan] [Avestan]

verbal, oral, expressed in words;

وَچَهینَ زبانی، رک‌گو
واژه رک، واژه فهماندنی [Avestan] = یک پیمان زبانی نرینه ۱/۱ وند ۴ و ۲. ۵. [Avestan] نرینه ۲/۱ وند ۴ و ۱۱.

**vačahya:** [Avestan] [Avestan]

praise-worthy(Lit.); prayers;

وَچَه ی

ستایش، شایسته ستایش، نمازها

نرینه ۶/۱ یشت ۱۵ و ۰۱

**vačō-urvaiti:**

fulfilling one's vows;

وَچُو ئورُوَئیتی

نیاز انجام دهنده، کسیکه‌نذر خود را انجام می‌دهد.

نرینه ۱/۱ وند ۷ و ۵۳.

**važaspa:** (نرینه)

name of illustrious personage;probably,a son of Gushtasp's king.

وَژاسْپَ

نام‌کسی نامور

شاید پسر شاه گشتاسب باشد (مودی)، ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۲.

**važédri:** ۱۲

powerful, strong;

وَژدری

نیرومند، زورمند

نرینه ۱/۱ یشت ۸ و ۴۳.

**važédra:** ۱۳

one who supports or strengthens;
a helper;

وَژدرَ

یاور، پشتیبان، کسیکه دیگر آنرا یاری و پشتیبانی می‌کند.

پشتیبانهای راستان ۳/۲ یسنا ۴۶ و ۴.

**vaz: (1)**

to carry, to convey;

وَز

وزیدن، بردن، رساندن.

۱/۱ وند ۵ و ۱۸. ۳/۱ وند ۳ و ۳۱. یشت ۸ و ۳۳

یشت ۵ و ۹۵. ۲/۱ وند ۵ و ۱۶. ۳/۱ یشت ۱۹ و ۸۱.

[Avestan] [Avestan] وند ۲ و ۲۴.

2- to propel, to waft; to set in motion; to push forward.

۲ـ راندن ، جلوبردن ، وزیدن ، سبک بردن ، راه‌انداختن ، به‌جلوهل دادن .

3- to weigh; to be heavy;

۳ـ سنجیدن یا کشیدن ، سنگین بودن

4- to drive in a carriage,to take on a drive;to carry(as in a carriage)

۴ـ در میان ارابه راندن ، انجام دادن رانش، بردن (مانند ارابه)

[Avestan] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۶. [Avestan] ۳/۳ یسنا ۵۷ و ۲۷. یشت ۱۰ و ۴۷ و ۶۸. [Avestan] یشت ۱۰ و ۱۲۵. [Avestan] ۳/۱ یشت ۵ و ۱۱. [Avestan] نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۲۰ [Avestan] مادینه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۱. [Avestan] نرینه ۲/۱ وند ۵ و ۲۶. [Avestan] ۱/۳ یسنا ۵۷ و ۲۹.

5- to go, to move, to hasten.

۵ـ رفتن ، جنبیدن ، شتابیدن

[Avestan] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۶ و ۲۰. [Avestan] ۳/۳۰ یشت ۱۰ و ۱۲۸. [Avestan] یشت ۸ و ۶. [Avestan] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۷ [Avestan] نرینه ۶/۳ یشت ۱۳ و ۲۶. [Avestan] نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۸۶. [Avestan] ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳۹. [Avestan] یک ارابه با تندی می‌راند. نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۴.

6- to take fligh, to fly.

۶ـ پرواز کردن ، پریدن

وند ۵ و ۱. یشت ۱۴ و ۲۰.

7- to flow.

۷ـ روان کردن ، روان شدن

[Avestan] ۳/۱ یشت ۵ و ۴۲.

8- to marry, to unite in wedlock..

۸ـ همسر گرفتن ، زناشویی ، پیوستن.

ازریشه [Avestan] = همسرگرفتن [Avestan] - [Avestan] وند ۱۴ و ۱۵. [Avestan] مادینه ۴/۳ یسنا ۵۳ و ۵.

9- to be obtained.

۹ـ آماده بودن

[Avestan] یسنا ۱۰ و ۱۹.

**aiwi-vaz:** [Avestan].

to rise up, to ascend.

آئیوی وَز

ببالا برخاستن ، سربالا شدن

[illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۱۸.

ā-vaz: [illegible]

to go, to drive on; آ وَز

رفتن ، سواری کردن

[illegible] ۳/۱ یسنا ۵۷ و ۳۱.

upa-vaz: [illegible]

to go to(a person or place); ئوپَوَز

به جایی رفتن

[illegible] ۳/۳ یشت ۱۳ و ۶۴. [illegible] ۲/۱ وند ۲۲و۷. [illegible] ۳/۱ وند ۲۲ و ۱۳. یشت ۱۰ و ۱۲۷.

uz-vaz: [illegible]

to fly, to take flight. ئوز وَز

پریدن ، پرواز کردن

[illegible] ۳/۱ وند ۵ و ۱. وند ۷ و ۳. کوچیدن

2- to take or carry up; ۲ـ برداشتن ، ربودن

[illegible] ۳/۱ وند ۵ و ۸.

3- to carry out to remove; ۳ـ بیرون بردن

[illegible] ۱/۳ یشت ۱۳ و ۱۰۰.

ni-vaz: [illegible]

نی وَز

to take or carry down; جا نهادن ، پائین‌آوردن.

to gulp down; to drink; [illegible] وند ۵ و ۸.

۲ـ غورت دادن ، نوشیدن [illegible] یشت ۱۴ و ۵۷.

para-vaz: [illegible]

to carry away, to take off; بَرَ وَز

از جا در بردن ، درآوردن

[illegible] یشت ۱۰ و ۳۷ .

fra-vaz: [illegible]

to carry; فَرَ وَز

2- to flow. ۱ — بردن . ۲ — روان کردن

3- to go, to take one's course.

۳ـ رفتن ، برابری گذاشتن پیشی گرفتن

[illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۴۸ و ۶۷ . ۹۹ .

[illegible] یشت ۸ و ۳۵ . [illegible] ۳/۳۰ یشت ۱۳ و ۵۸ . [illegible] یشت ۱۳ و ۳۹ . [illegible] یشت ۱۳ و ۳۹ . [illegible] نرینه ۶/۳ یشت ۱۳ و ۲۶ .

4- to fly; ۴ـ پریدن ، پرواز کردن

[illegible] ۳/۳ یشت ۱۰ و ۱۱۹ .

5- to come forward; to begin to practise(surgery)

۵ـ بجلو آمدن ، آغازیدن به کالبد شکافی (کارد پزشکی)

[illegible] ۳/۳ وندیداد ۷ و ۳۶ .

hām-vaz: [illegible]

to go together, to meet together. هانْمْ وَز

با هم رفتن ، با هم دیدار کردن

[illegible] ۳/۱ یشت ۱۹ و ۶۷ .

vaz: [illegible] (۲)

to strengthen, to support. وَز

نیرو دادن ، پشتیبانی کردن ، نگهداری کردن

مانندها : [illegible]

vazaiδĩãi:

وَزَئِیثیائی

See: نگ:

vaza:

وَزَ

strong, powerful;

نیرومند ، زورمند

مانندهٔها:

vazaγa:

وَزَغ

~~a~~ frog;

وزغ

= روان شدن، =آب یا رودخانه = جنبنده، رونده، = درآب جنبنده یا در آب رونده. مادینه ۱/۱ وند ۵ و ۳۶. وند ۱۲ و ۲۲. ۶/۳ وند ۱۴ و ۵۰. وند ۱۸ و ۷۳.

2- a alligator, a crocodile;

۲ــ نهنگ ، سوسمار دریایی

۲/۱ (۱/۱) وند ۱۸ و ۶۵.

vazana:

وَزَن

setting in motion;

راه انداختن ، به جنبش واداشتن

مانندهٔ:

vazārét (از ریشه

وَزارِت

rushing forth or attaching vigorously;

پیش تاختن

پیش تاختن ، تک آوردن دلاورانه. مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۳.

vazi:

load-carrying.

وَزِی

باربردن، باربرنده

[illegible] = برای گاو باربرنده مادینه ۶/۱ وند ۹ و ۳۸.

vazémnō-aršti: [illegible]

a piercing lance;

وَزِمنُو آرِشتی

نیزه پرواز کننده، یا نیزه سوراخ کننده

[illegible] ۲/۱ وند ۲۰ و ۲۰۱.

vå̊θwya: [illegible]

(a brigand)of a strong clique or party;

وَوُ وانثوی

یکدسته یا بخش نیرومند

[illegible] = یکدسته راهزن نیرومند نرینه ۶/۱ یشت ۱۱ و ۵.

vazdanh: کماسه [illegible]

strength, vigour.

وَزدَنگه

نیرو، زور پایدار ــ پادوام (پورداود)

[illegible] ۳/۱ یسنا ۴۹ و ۱۰.

vazdvaré: کماسه [illegible]

comfort, ease, happiness.

وَزدوَر

آرامش، آسان، شادی پایدار (پورداود)

از ریشه [illegible] = درخشیدن. [illegible] خواستن، آرزو کردن [illegible].

۲/۱ وند ۹ و ۴۴. یسنا ۳۱ و ۲۱. یسنا ۶۸ و ۱۱. یشت ۱۴ و ۲۹. یشت ۱۶ و ۷.

vazya: [illegible]

a load.

وَزی

بار، بارکشیدنی [illegible] ۶/۳ وند ۱۴ و ۲۰۳. وند ۱۸ و ۷۱.

**vazyant:**
going; running;

وزینت

رونده، دونده

= تندتر دونده نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۲۰

**vazra:**
a club, a mace.

وزر

گرز، گرزه

۱/۱ وند ۱۴ و ۹. یشت ۱۳ و ۷۲. (۱/۱) یشت ۱۰ و ۱۳۲
۲/۱ یشت ۶ و ۵. یشت ۱۰ و ۳۶. نیایش ۱ و ۱۵.
۵/۱ وند ۱۸ و ۳۰. ۱/۳ یشت ۱ و ۱۸. ۱/۳ یشت ۱۰
و ۴۰.

**vanta:** (۱)
love, affection, friendship.

وَنتَ

۱ــ مهر، مهربانی، دوستی

۳/۱ یسنا ۵۱ و ۲۲. یسنا ۷۰ و ۱. ۳/۱ یسنا ۱۵
و ۱. ویسپرد ۶ و ۱. ۳/ یشت ۱۰ و ۶. مانند

2- a married man; a beloved husband; ۲ــ

مرد زن‌دار، مرد زن گرفته، یک شوهر دوست‌داشتنی. یک زن شوهر-
کرده، پس زن دوست‌داشتنی دو همسر او ۲/۲ یشت ۵ و ۳۴. یشت
۱۵ و ۲۴ مادینه ۱/۳ یشت ۱۷ و ۱۰.

**vanta:**

وَنتَ

See: نگ:

**vanta-béréti:**
a friendly offering;

وَنتَ بِرِتی

دهش دوستانه، پیشکشی دوستانه

- ... ۲/۱۰ یسنا ۶۰ و ۶. یسنا ۶۳ و ۰۱ ۰۷. ...
... ۲/۱ ... ۲/۳ فرگرد ۷ و ۰۲.

**vantā:**
وَنتا
cane-worke, thatch-work;
بوریا باف، کسیکه با کاه و بوریا کار می‌کند.
مانند: ... = خانه بوریایی

**vantu:** ... مادینه
وَنتو
a beloved wife.
همسر دوست‌داشتنی، جفت دوست‌داشتی
... ۴/۱۰... وند ۳ و ۰۲۵

**vandaké:**
وَندَک
نگ: ... See ...

**vandaremaini:** ...
وَندَرِمَئینی
of vandarman;
از وندرمن (برادر) وندرمن
... = ارجاسب (برادر) اندریمن نرینه
۱/۱ یشت ۵ و ۰۱۱۶

**vandareman:**
وَندَرِمَن
the brother of Arejat-aspa.
وندریمان برادر ارجاسب (در شاهنامه اندریمان نوشته شده)

**vat:**
وَت
to know, to be informed.
دانستن، آگاه بودن

**aipi-vat:**

to know, to be versed in, to learn.

آئیپی وَتْ

دانستن ، آگاه بودن از ، یاد گرفتن ، آموختن = تو نیک آگاهی ۲/۱ یسنا ۹ ، ۰۲۹ . آن شاید آگاه باشد ۳/۱ وند ۹ و ۰۲ ۴۷ و ۵۲ ۳/۱۰ یشت ۹ و ۲۶ = او بمن آشناست ۳/۱ یسنا ۴۴ و ۰۱۸

**fra-vat:**

to know, to learn;

فرَوَت

دانستن ، یادگرفتن ، آموختن

= یاد دادن ، آموزاندن .

۱/۳ یسنا ۳۵ و ۰۷

۱/۳۰ یسنا ۳۵ و ۰۶

**vaΘ:**

to force out(arrows)with whizzing sound.

وَثْ

تیراندازی بنیرو ، با آوای "وز"

**ni-vaΘ:**

to force out(arrows)with a

نی وَثْ

با نیرو در کردن (تیر) با آوای وز ۳/۳ یشت ۱۰ و ۰۱۱۳

**vad-vaδ:**

to go; to move.

وَدْ ، وَذْ

رفتن ، جنبیدن پورداود : رهبری کردن ، راندن

= کشیدن ، کشیده شدن . = بـردن ، راهنمایـی

کردن ۳/۱ وند ۱۹ و ۲۹. [illegible] ۱/۱ یشت ۹ و ۱۸ [illegible]
نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۵۲.

**vī-vaδ:** [illegible].

to go round about.

ویْ‌وَذْ

گرد گردیدن

[illegible] گردیدن ، چرخیدن [illegible] ۳/۳۰ وند ۸ و ۱۶
۱۷ و ۱۸.

**vad-vaδ:** [illegible]. ۲.

to marry. wedding.

وَدوَذْ

زناشوبی کردن ، جفت گرفتن

**upa-vaδ:** [illegible].

to marry, to be wedded.

اُوپَوَذْ

اروسی کردن ، همسردار بودن ، همسر گرفتن .

[illegible] = زناشوبی دادن

[illegible] ۳/ [illegible] وند ۴ و ۴۴

[illegible] . وند ۱۵ و ۱۵.

**uz-vaδ:** [illegible].

not to marry.

اُوز وَذْ

اروسی نکردن ، همسر نگرفتن

[illegible] = به‌اروسی‌ندادن ، به‌همسری‌ندادن

[illegible] = آنها دختران را از زناشوبی

جلوگیری می‌کنند یشت ۱۷ و ۵۹.

**vad-vaδ:** (۰۳) . [illegible]

to smite, to hurt;

وَد ، وَذْ

زدن ، آزردن

2- to repel, to oppose, to hurl back. ۲ـ رد کردن ، دشمنی کردن

به پس پرتاب کردن ، ستیزه کردن . ۳/۱ یسنا ۲۹ و ۲ . کی بایسته است که خشم بدکار را به پشت پس بزنند یا به پس پرتاب کند یشت ۲۹ و ۲ .

**vad-vaδ:** (۴)

وَد ، وَذ

to moisten, to water, to cause to flow.

ترکردن ، تر شدن ، آب دادن ، انگیزه روان شدن ، روان کردن مانندهها .

**vadaré:** کماسه

وَدَرِ

an instrument for smitting; a blow;

وزش ، نواخت : پورداود : تبرزین

ابزاری برای زدن ۲/۱ یسنا ۹ و ۳۰ . ۳۱ . ۳۲ . ۲/۱۴ یسنا ۳۲ و ۱۰ .

**vaδaγāna:**

وَذَغَنَ

name of an evil idolworshipper,who lived before Zoroaster; probably a Turanian King(Har.); other name of Azhi Dahaka(Dar.).

ودغنه نام یک بدکار و بت‌پرست که از زمان زرتشت جلوتر می‌زیسته است و شاید نام یکی از پادشاهان تورانیان باشد (گزارش دکتر هارلز) برابر گزارش دارمستتر وذغنه نام دیگری از اژدی‌دهاک یا ضحاک است . ۱/۱ وند ۱۹ و ۶ .

**vaδairi-vaδairio:**

وَذَئیری ـ وَذَئیریو

burden-bearing; load-carrying(rt., to carry); docile,tractable; epithef (a camel);

باربری ، بارکشی

سر براه ، رام‌شدنی پاژنام شتر ، یک شتر نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۱۲ .

. یشت ۱۴ و ۳۹. .
نرینه ۱/۶ یشت ۱۴ و ۱۱. نرینه ۱/۳ یشت ۱۷ و ۱۳.

**vaδūt:**
وَذوت
name of an illustrious maiden.
نام دوشیزه نامور
. ۱/۶ یشت ۱۳ و ۱۴۱.

**vaδrya:**
وَذرِیَ
marriageable.
اروسی کردنی ، شوهر کردنی ، درخور اروسی ، دختر رسیده و شوهر کردنی
پورداود : نارس برای شوهر کردن
= دوشیزه در خور اروسی مادینه ۱/۳ یشت ۵ و ۸۷.

**van:** (۱)
وَن
to nan, to smite, to strike, to vanquish, to gain by success; to conquer;
۱ــ زدن ، شکستن ، پیروز شدن ، بهره‌مند شدن از پیشرفت ، چیره شدن . ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۴ . ۳/۱ یشت ۱۹ و ۹۶ . ۲/۱ وند ۱۹ و ۸ . ۳/۱ یسنا ۶۰ و ۵ . ۱/۳ وند ۲۰ و ۸ . یسنا ۳۱ و ۴ . ۱/۱ وند ۱۹ و ۹ . ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳۴ . یشت ۱ و ۲۸ . ۲ و ۱۱ . ۳/۱ یسنا ۹ و ۲۴ . یشت ۱۹ و ۵۴ . ۳/۱ یسنا ۴۸ و ۲ . یسنا ۴۸ و ۱ . ۳/۳ یشت ۱۴ و ۴۳ . یشت ۲۴ و ۲۵ . (وسترگارد ) = آن شاید همیشه پیروز باشد خورده اوستا ۱۷ . آفرینامه خشتهریانه.
نرینه ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۱۵ . یشت ۱۱ و ۱۰ . زننده ، کوبنده ، پیروز . نرینه ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۱۱ . خورده اوستا ۱۶ آفرینامه خشتهریانه.

2- to strive after, to fight for(righteousness, truth fulness).
۲ــ کشمکش کردن در پی ، جنگیدن برای (راستی و اشا و درستی)

[illegible] ۳/۳ یسنا ۲۶ و ۴. یشت ۱۳ و ۱۵۵. [illegible] نرینه ۶/۳ یشت ۱۳ و ۱۵۵. [illegible] نرینه ۶/۳ یشت ۱۳ و ۱۵۵. [illegible] ۶/۳ یشت ۱۳ و ۱۵۵. [illegible]
ما روان و فروشی را که برای (راستی و امیغ) در کوشش و کشمکش یا در تلاشند می‌ستائیم و بزرگداریم. یشت ۱۳ و ۱۵۵.

**ni-van:** [illegible]

to touch, to beat;

نی وَن

گزیدن، زدن، دست زدن به [illegible] ۳/۳ یشت ۱۴ و ۴۱.
[illegible] = و همچنین این ابرهای بزرگ پرآب کوهها را می‌زنند یا می‌کوبند یشت ۱۴ و ۴۱.

2- to win; to gain success; ۲- بردن (باد باختن)

بهره‌مند شدن از پیشرفت، سود بردن از پیروزی [illegible]، یشت ۱۳ و ۶۸ [illegible] ۱/۱ یشت ۵ و ۱۳۰. [illegible] یشت ۱۰ و ۷۵. [illegible] یشت ۱۳ و ۱۳.

**fra-van:** [illegible]

to slay, to kill,

فَرَ وَن

کشتن، به مرگ رساندن [illegible] ۳/۱ وند ۱۸ و ۷۰.

**van:** (۲.) [illegible]

to love, to regard with affection, to rever;

وَن

دوست داشتن، با مهربانی بزرگداشتن، ارج‌نهادن، گرامیداشتن [illegible] یسنا ۳۹ و ۲. [illegible] یشت ۱۳ و ۱۵۴. [illegible] ۳/۳ [illegible] ۳/۳ [illegible]
۳/۳ مانندها: [illegible] و [illegible].

**vī-van:**
وی وَن
to love, to treat with affection.

دوست‌داشتن ، مهر ورزیدن
با مهربانی رفتار کردن ۳/۱ یسنا ۵۳ و ۵۰.

**vanaiti:**
وَنَئیتی
victory; smiting victorioisly;

پیروزی ، زننده پیروزمندانه
۲/۳ یسنا ۵۷ و ۳۴. یشت ۱۱ و ۱۹.

**vanaitivant:**
وَنَئیتی وَنت
victorious; smiting with success; epithet of Sraosha;

پیروز ، شکست‌دهنده یا پیشرفت ، پازنام سروش
نرینه ۶/۱ یسنا ۵۷ و ۳۴. یشت ۱۱ و ۱۹.

**vanant:**
وَنَنت (۱)
زننده ، کوبنده
smiting; gaining victory, victorious.

پیروزگر ، پیروزی بدست آورنده ، پیروز نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۷. پیروز با برتری ، پیروزباچیره‌گی ، همچنین نام فرشته پیروزی و چیره‌گی و برتری نرینه ۶/۱ یسنا ۵۷ و ۳۴. یشت ۱۱ و ۱۹. نرینه ۶/۳ نیایش ۳ و ۱۰. یشت ۲۴ و ۶.

**vanant:**
(۲.)
وَنَنت
the chief of the stars to the West and the opponent of the plant Jupiter. It liferally signifies who smites or destroys(rt.   ); it proper function is to guard the passes and the gates of the Alborz, round which the sun, the moon and the stars revolve and to check the

peris and the Daevas from obstructing the path of the sun(Dar.);

ستاره ونند که سردسته ستارگان باختری وهمبستار برج مشتری یا برجیس است به معنی آنکه می‌زند و نابود می‌کند از ریشه ( ) و کار بایسته آن نگهبانی گذرگاهها و دروازه‌ها و دربندهای البرز کوه است . این اختیر در گرد خورشید و ماه و دیگر ستارگان می‌گردد و از راهبندان جاده‌های زمین بر دست بدکاران و ویرانگران جلوگیری می‌کند و نیز از جاده خورشید هم نگهبانی‌کرده و از بسته‌شدن‌آن‌جلوگیری‌می‌کند (گزارش دارمستتر) (هم چنین‌ونند‌نام‌ایزدی‌است).

۲/۱ یشت ۸ و ۱۲ . یشت ۱۲ و ۲۶ . نیایش ۱و۸و۲و۸ . سی‌روزه ۲ و ۱۳ .

۶/۱ یشت ۲۵ و ۰۵ . ۲۰ . سی‌روزه ۱ و ۱۳ .

vanat-péšana:

وَنَتپِشَن

smitting or conquering in battles;

۱ــ زننده یا پیروز شونده در جنگ . نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۲۰ . مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۴۰ . مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۰ .

2- victorious battles;

۲ــ پیروزگر جنگها

۷/۱ خورده ۱۶ . آفرینامه خشتهریانه .

vananā:

کماسه

وَنَنا

victory;

پیروزی

= چه کسی پیروزی داده ۲/۱ یسنا ۴۴ و ۱۵ .

vanā:

مادینه

وَنا

a tree.

درخت ون

۱/۱ وند ۵ و ۲۴ . ۲/۱ وند ۵ و ۱ . ۲ . ۲۹ . یشت ۱۲ و

۰۱۷ + = ۶/۳ وند ۵ و ۰۲۴

vanāra: (نرینه)

name of an illustrious personage, probably, وَنارَ

a brother of King Gushtasp's.

نام کسی نامور، شاید برادر شاه گشتاسب باشد

۶/۱ یشت ۱۳ و ۰۱۰۱

vanō-vanta: .

victorious and dear; وَنَنْوْ وَنْتَ

پیروز و گرامی،

. نرینه ۴/۱ یشت ۱۳

و ۰۱۳

vanō-vispā: .

all-smitting, all-conquering وَنووِیسْپا

همه زنندگان، همه پیروزان

همه پیروز، همه زننده. نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۰۴۴

vap: (۰۱) .

to weave the hymns, to sing the glory. وَپ

بافتن

۲ـ سرود بافتن ۳ـ باشکوه خواندن ۱/۱ یسنا ۲۶ و ۰۱ یشت ۱۳ و

۰۲۱ سی‌روزه ۲ و ۰۳۰ را ای مزدا

می‌ستایم و با نغمه آوایم ۱/۱ یسنا ۴۳ و ۰۸ یسنا ۲۸ و ۰۳

۳/۱ یشت ۱۳ و ۰۵۰

vap: (۰۲) .

to sow seeds; to render prosperous, to throw, وَپ

بذر کاشتن ، خوشبختی انجام دادن ، افشاندن ، گستردن — to spread.

ماننده‌ها :

**vafru:**

وَفرو — rendering prosperous or flourishing;

خوشبخت کننده یا آراینده ،

نرینه ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۶ . نرینه ۸/۱ یسنا ۴۸ و ۹ .

**vafra:**

وَفرَ = برف ، بخار آب یخ کرده (غیرآب) — snow;

ریشه = چکیدن ، انداختن . ۶/۱ وند ۲ و ۲۴ .

۱/۳ یشت ۱۹ و ۳ .

**vafrayant:**

وَفرَیَنْت — snowy, snow-clad; name of mountain

برفی ، برف‌پوش و نام کوهی است برابر نوشته بند هش سیاه کوه و کوه برف‌مند یا برف — اومند (برف دار) ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵ .

**vam:**

وَم .

اشکوفه کردن ، بالا آوردن خوراکی از درون‌شکم (غی کردن) — to vomit;

**avi-vam:**

آوی وَم — to vomit, to throw up;

اشکوفه کردن ، بالاآوردن (غی کردن)

مادینه ۱/۱ وند ۵ و ۱ .

**vaya:**

(۱) (نرینه)

وَیَ — air; the region of the air; atmosphere,

the space between the earth and the sky;

هوا ، آتمسفر .

بخشی از هوا ، جایی میان گردونه زمین و آسمان ۲/۲ یشت ۱۹ و ۸۲ . ۲/۱ یسنا ۲۵ و ۵ . یشت ۱۵ و ۱ . یشت ۵ و ۵۷ . نیایش ۱ و ۱ . ۱/۱ وند ۵ و ۸ . ۹ .

vaya: (۲)

a bird.

وَیَ

نام پرنده‌ای است .

وَیَ اِئیبْ یَشْتَ

See: نگ :

vayav:

two.

وَیاو

ـ (دو)

vayu:

air; the region of the air; atmosphere.

وَیو

هوا .

بخشی از هوا ، آتمسفر ، یکی از صفت‌های "وایو" رام خاستر است .

۱/۱ یشت ۱۵ و ۴ . ۴۳ . ۵۴ ۶/۱ وند ۱۹ و ۱۳ . یشت ۱۵ و ۰۵ . ۵۸ . ای وایو کی سخت کار می‌کند ۸/۱ یشت ۱۵ و ۳ . ۸/۱ یسنا ۲۲ و ۲۴ . یسنا ۲۵ و ۵ . یشت ۱۵ و ۰۵ . ۰۳ . ۵۳ . یشت ۱۵ و ۵۷ .

vayu-bérédu:

وَیو بِرِدو

دم زدن ، شاید چه کسی می‌برد وایو . در سانسکریت = دم

زندگی، زندگی، دارا بودن. = دارا، نگهدارنده، مرد، کس، باشنده.

۴/۶ یسنا ۵۳ و ۶.

vayeiti:

وَیِ ئیتی

See: نگ: ۱.

vayō:

وَیُو

See: نگ: ۲.

vayōi:

alas.

وَیُوئی

وای، آه، افسوس

برابر شود با فارسی وای. یسنا ۵۳ و ۷.

( از ریشه )

vayō-gravana:

the man 's trousers.

وَیُو گْرَوَن

شلوار مردانه

= شلوار برای پوشانیدن پاها بسته است. نرینه ۲/۱

وند ۸ و ۲۴.

vayō-tuta:

dreadful and mighty.

وَیُو توتَ

ترسناک و نیرومند

= ترسیدن، ترساندن. بیم داشتن = ترسناک = نیرومند

بودن. = ترسناک و نیرومند

= در یک جنگل ترسناک و انبوه ۷/۱ وند ۱۳ و ۸.

vayō-ḍara: (از ریشه )

two-edged.

وَیُو دارَ

دولبه، دو دم

= هزاران شمشیرهای دولبه یا دو دم نرینه ۶/۳ یشت ۱۰ و ۱۳۱.

vayō-béréta:

that has been brought by birds.

وَیُو بِرِتَ

مرغ برده، با پرنده برده شده پورداود: وای بر. وای گو.

نرینه ۱/۱ وند ۵ و ۳.

نرینه ۱/۳ وند ۵ و ۴ و ۷.

var: (۰۱)

to cove; to conceal; to shelter.

وَرْ

پوشانیدن

پنهان کردن، پناه دادن. ۳/۳ یشت ۱۳ و ۱۵. مانندها:

و ۱، و ۲، و و

aiwi-var:

to cover up; to overshadow.

اَئیوی وَرْ

پوشانیدن، سایه‌کردن

۳/۱ وند ۵ و ۲۴.

apa-var:

to keep off; to drive away;

آپَ وَرْ

دور داشتن، دور راندن

۱/۱ وند ۲۲ و ۶.

ni-var:

to be concealed; to hide.

نی وَرْ

پنهان بودن، پنهان کردن

= پنهان است ۳/۱ وند ۸ و ۶۹، ۷۰، ۷۱.

**paiti-var:**

to shelter, to enclose safely; پَیتی وَر

پناه دادن ، درست پوشانیدن

بی‌آسیب فرا گرفتن پیرامون کسی یا چیزی پناه شده، پوشیده، ۲/۳ یسنا ۲۳ و ۱، یشت ۱۳ و ۱۱.

2- to repel; to turn away;

۲- پرکردن ، روانه کردن یشت ۱۰ و ۲۷.

**pairi-var:**

to cover all round; to throw a veil over. پَئیری وَر

همه سورا پوشانیدن ، پرده آویختن یا پرده انداختن ، چهره پوشانیدن.

یشت ۱۴ و ۴۱.

۳/۱ یشت ۱۰ و۴۸ یشت ۱۴ و۶۳.

= ازاندیشه خویشتن پرده زشت تاریکی را بیفکن

۲/۱ یسنا ۹ و ۲۸. ۲/۳ یشت ۱ و ۲۷.

**fra-var:**

to shelter; to render prosperous. فَرَ وَر

پناه دادن

خوشبختی انجام دادن ویسپرد ۴ و ۲.

**håm-var:**

to cover; to spread over. هانْم وَر

پوشانیدن ، بروی چیزی پهن کردن

۳/۲ وند ۵ و ۵۹.

var: (۲)

to like, to love, to regard with affection.

وَرّ

باور

دوست‌داشتن ، ور ورزیدن ، گرامیداشتن ، بزرگداشت با مهربانی کردن

۱/۱ یسنا ۱۲ و ۲. یسنا ۴۶ و ۳. ، ۳/۱ یسنا ۴۳ و ۱۶. یسنا ۵۱ و ۱۸

۳/۱ یسنا ۳۰ و ۶. ، ۳/۱ یسنا ۳۲ و ۱۲

۳/۱ یسنا ۳۱ و ۱۷. ۱/۳ یسنا ۳۵ و ۳. ، ۱/۳

یسنا ۳۵ و ۳. وسترگارد یسنا ۳۲ و ۲.

۳/۱ وند ۱۸ و ۳۵.، ۴۱ و ۴۷. ۳/۳ وند ۱۸ و ۳۲.

۱/۱ یسنا ۵۳ و ۴ ۳/۱ یسنا ۴۷ و ۶. =

fra-var:

to choose, (2) to be pleased.

فَرَ وَرّ

۱ـ برگزیدن ۲ـ خرسند بودن

۳/۱. یسنا ۳۱ و ۱۰ ، ۳/۳ یسنا

۵۷ و ۲۴. یشت ۱۰ و ۹۲.

ham̊-var:

to be in love with ; to copulate.

هانْم وَرّ

شیفتهٔ کسی بودن، شیدا بودن ، آمیزش کردن ، درآمیختن

، وند ۱۸ و ۳۲. ۴۱.

var: (۳)

to put faith in, believe in, to venerate, to evalt;

وَرّ

گرویدن ، باور کردن ، پرستیدن ، ستودن ، بزرگداشتن،

= من شاید همه زندگانرا بگروانم (یا گرویده سازم) ۱/۱ یسنا ۳۱

و ۳. = واژه ودائی .

fra-var:

to put faith in;

فَرَ وَرْ

گرویدن

= من به تو باور دارم ۱/۱ ویسپرد ۵ و ۳ ... ۳/۱ یشت ۱۳ و ۸۹ ... ۳/۱ وند ۱۹ و ۲۰ ... من خستوان و باور دارم به مزداپرستی که زرتشت دستور داده است . خورده اوستا فره ورانی . ۱/۱ یسنا ۱ و ۲۳ . یسنا ۳ و ۲۴ . یسنا ۱۲ و ۱ .

var: (۰۴)

to counteract, to transgress, to be disappointed; to go astray.

وَرْ

۱ــ گرویدن ، بی‌هنایش کردن ، کماسه‌کردن ، دست‌اندازی کردن نومید‌بودن ، گمراه شدن ، گمراهی کردن . ... نرینه ۱/۱ یسنا ۸ و ۶ .

2- to reject, to refuse, to accept.

۲ــ پس زدن

وا زدن ، پذیرفتن . ... ۲/۱ آفرینگان ۱۰ .

ā-var:

to be led astray, to deviate.

آ وَرْ

در گمراهی بودن ، کج‌شدن یا کردن

... نرینه ۱/۱ یسنا ۴۵ و ۱ .

vara: (۰۱)

an enclosure, a sheltered place, a cave.

وَرَ

جای بهرپوشیده ، پناهگاه ، غار ، برابر نوشته‌های پهلوی‌ورە‌بدست‌یاری‌جمشید شاه‌روشناس به جمشیدجم ساخته شد . ... ۲/۲ وند ۲ و ۲۵ . ۳۰ . ۳۱ . ۳۳ . ۱/۳ ... ۷/۳ وند ۲ و ۲۸ . ۳۰ . ۳۸ . ۳۹ . ۴۱ . ۴۲ .

vara: (۲)
the breast or chest.
وَرَ
بر، سینه یا پستان

vara: (۳) ۲ ،
pleasing, agreeable.
وَرَ
خوشنود، خرسند پورداود: ورجمکرد: ساخته جمشید
مانند: خرسند یا گرامی دارنده مزدا.

vara: (۴) نرینه
name of a Turanian.
وَرَ
نام یکی از تورانیان که با دین مزدیسنان دشمن و همیستار بود. ۲/۱
یشت ۵ و ۷۳.

varaiθya:
straying, deviating;
وَرَئیث یَ
گمراه کننده، کژ یا بیراه کننده
= راه گمراه کننده یا بیراهه ۲/۱ وند ۳ و ۱۱. یشت
۱۰ و ۳۸.

varakasa: نرینه
name of a person.
وَرَکَسَ
نام کسی است.
= والکاش که یکی از پارت‌ها است.

varaxeδra:
وَرَخذَرَ
سرپیچیدن. وازدن

[illegible] = کسیکه از دستگیری بی‌نوایان وازد
یشت ۲۲ و ۱۳.

varakasāna: 𐬬𐬀𐬭𐬀𐬐𐬀𐬯𐬁𐬥𐬀

of family of Varakasa, son of Varakasa.

وَرَکَسانَ

از خانواده ورکس

پسرورکس [illegible] نرینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۳.

varaŋh, varaŋha: 𐬬𐬀𐬭𐬀𐬢𐬵, 𐬬𐬀𐬭𐬀𐬢𐬵𐬀 کمانه

وَرَنْگَهْ، وَرَنْگَهَ

a present, a gift(Jus. and Har.); دهش، پیشکشی (یوستی ـ هارلز)

ورنگهه یاورنگهه = ور برابر نسک‌های پهلوی گزارش از وندیداد و یسنا ۳۲ و ۷ و یسنا ۴۷ و ۶. یسنا ۵۱ و ۹. آفرینگان‌گاهانبار ۹. و دینکرت در باستان ۳۳ جور ور بوده است هم چنین برابر ترجمه دکتر هوگ از ارداویرافنامه رویه ۱۴۵ که ورسرد ور گرم نام داشته‌اند که یکی از آنها مس یا سرب گداخته بروی سینه کسی که بایستی راست‌گویی وی‌نمایان می‌ـشد ریخته می‌شد اگر تندرست میـ‌جست راست‌گـو بود و اگر آسیب‌می‌دیددروغ آن‌آشکار می‌شد هم‌چنین ور نوشیدنی بود که به سوگندخورندگان داده می‌شد. دیگر اینکه در شاهنامه فردوسی در داستان سیاوش ور آتش بود که سیاوش‌راازآتش‌گذراندند. [illegible] ۲/۱ یشت ۱۲ و ۵۰۳. [illegible] ۲/۱ یشت ۱۲ و ۰۳. ۵.

varata: 𐬬𐬀𐬭𐬀𐬙𐬀

See: 𐬬𐬀𐬭𐬆𐬙𐬀-۱، نگ:

وَرَتَ

varaθa: 𐬬𐬀𐬭𐬀𐬚𐬀

See: 𐬬𐬀𐬭𐬆𐬚𐬀، نگ:

وَرَثَ

varana: 𐬬𐬀𐬭𐬀𐬥𐬀

See: 𐬬𐬀𐬭𐬆𐬥𐬀، نگ:

وَرَنَ

varafa:

name of a mountain.

وَرَفَ

نام کوهی است

varāza: (۱) (نرینه)

a bore.

وَرازَ

گراز، خوک‌نر نارام.

= بگونه یک گراز، به پیکر یک گراز ۶/۱ یشت ۱۰ او ۷۰

۱۴ و ۱۵.

varāza: (۲)

See: نگ:

وَرازَ

varék, vark:

to tear off, to lacerate, to hold.

وَرِك، وَرْك

از هم پاره کردن، دریدن

تکه کردن.

varéč: (۱)

to shine, to glitter.

وَرِچ

درخشیدن، تابیدن

varéč: (۲)

to locerat, to tear off.

وَرِچ

دریدن، پاره کردن

fra-varč:

to lacerate, to tear in pieces.

فرَ وَرِچ

پاره کردن ، تکه تکه کردن ۳/۳ یشت ۱۷ و ۱۹ .

**varéča:**

ورَچَ

glitter; evident, clear(Jus.); bad skill(Dar.); deeds of power(M.);

آشکار ، روشن ، نمایان (یوستی)

ناستادی ، نادانی (دار مستتر) کنش نیرو (میلز). ، یسنا ۳۲ و ۱۴ .

**varéčaňh:** کماسه ۱۰ .

وَرِچَنگهَ

brilliancy, lustre;

درخشان ، تابش ، برجستگی ، باشکوهی

پورداود : رسته . پایه . ورج

**varéčaňhvant:**

وَرِچَنگهونت

brilliant, refulgent;

درخشان ، باشکوه ، برجسته . پورداود : ارجمند ، بلند پایه

کماسه ۱/۱ یشت ۱۲ و ۱ . نرینه ۲/۱ یشت ۷ و ۵ . یشت ۸ و ۴۹ . کماسه ۲/۱ یشت ۱۹ و ۹ . نرینه ۱/۳ یشت ۱۹ و ۱۲ . نرینه ۶/۳ وند ۲۰ و ۱ . ۲ .

**varéž:**

وَرِز

to work, to do, to commit, to perform, to be indestrious, to labour.

ورزیدن ، کار کردن ، انجام دادن ، کوشیدن کوشا بودن ، کار ورزیدن ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۴ ۳/۱ وند ۳ و ۴۱ . وند ۱۵ و ۱ . یشت ۱۰ و ۲۰ . ۱/۳ یسنا ۳۵ و ۷ . ۳/۳ وند ۱۵ و ۲ . ۳ . ۵ . ۷ . ۸ . یشت ۱۷ و ۵۹ . ۳/۱ وند ۱۹ و ۴۱ . ۳/۱ یسنا ۳۵ و ۶ ۳/۱ ویسپرد ۱۵ و ۱ . = بگذار کار های خوب کشاورزی اینجا باشد ویسپرد ۱۵ و ۱ . ۳/۱ یسنا ۴۷ و ۲ .

[illegible] ، وند ۱۳ و ۲۳ . [illegible] ۳/۳ وند ۵ و ۱۰ . ۳۹ . ۴۵ . یسنا ۳۵ و ۶ . [illegible] ۱/۱ یسنا ۵۰ و ۱۰ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۳ و ۲ . یسنا ۴۶ و ۱۹ . [illegible] یسنا ۲۹ و ۴ . یسنا ۳۳ و ۱ [illegible] ۳/۳ یسنا ۴۵ و ۳ . [illegible] ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۱ . [illegible] ۲/۱ یسنا ۱۳ و ۵ . یسنا ۳۹ و ۴ . [illegible] ۱/۳ یسنا ۳۵ و ۳ [illegible] . ۳/۲ یسنا ۱۳ و ۴ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۲۹ و ۴ [illegible] یسنا ۳۳ و ۶ . [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۵۲ . [illegible] . کماسه وند ۳ و ۴۲ . وند ۴ و ۲۰ . [illegible] ۶/۱ یسنا ۴۵ و ۴ [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۷۰ و ۴ . [illegible] ۲/۳ یسنا ۵۵ و ۶ . [illegible] ۶/۳ یسنا ۳۵ و ۲ [illegible] . نرینه ۱/۴ یشت ۱۳ و ۸۸ [illegible] ۶/۳ یسنا ۳۵ و ۲ [illegible] . [illegible] . کماسه ۲/۳ یسنا ۵۷ و ۴ و ۶ و ۸ . ۱۰ و ۱۲ و ۱۴ و ۱/۱۰ و ۲۰ . یشت ۱۱ و ۹ . ۱۳ . ۱۴ . ۱۷ . ۲۲ . [illegible] . نرینه ۲/۱ وند ۱۴ و ۱۱ .

2-to till, to cultivate. کاشتن ، کشاورزی کردن ،

[illegible] ۳/۱ وند ۳ و ۳۴ . ۳۵ .

3-[illegible]=to forsake, to avoid, to purify, to work off.

۳- [illegible] = واهشتن ، واهلیدن ، رهاکردن ، پرهیز کردن ، دوری کردن پاک کردن ، پالایش کردن ، رها شدن .

aiwi-varéz: [illegible]

to work, to cultivate, to till, آئیوی وَرِز

کار کردن ، کشاورزی کردن

کشت‌ورز کردن . [illegible] ۲/۱ وند ۳ و ۲۶ . ۲۸

[illegible] ۳/۱ وند ۳ و ۲۵ . ۲۶ . ۲۸ .

2- to be cleansed , to clear off; پاکیزه بودن

پاک کردن [illegible] ۶/۳ وند ۵ و ۱۴ .

uz-varéz: [illegible]

to revers what has been done; to undo ئوز وَرِز

(an evil deed); to atone for(a misdeed);

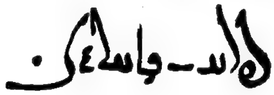
وارونه کردن کاریکه انجام شده بود ، بیهوده کردن (کار بد) جبران کردن (بزه و بدکاری) [illegible] ۳/۱ وند ۱۳ و ۰۲ . [illegible] وند ۴ و ۲۱ . ۲۵ . ۲۹ . ۳۲ . [illegible] وند ۱۶ و ۱۳ [illegible] کماسه ۱/۱ وند ۷ و ۵۱ . وند ۱۳ و ۰۷ .

ni-varéz: 

not to work, to cease to work. نی وَرِز

کار نکردن ، بازایستادن در کار

[illegible] یشت ۱۹ و ۸۰ .

fra-varéz: 

to abstain form; فَرَ وَرِز

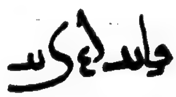
پرهیز کردن از

[illegible] کماسه ۲/۳ وند ۳ و ۲۱ . وند ۵ و ۶۲۶ . وند ۹ و ۵۰ .

vi-varéz: 

to act in opposition to, to act against; وی وَرِز

to act in a wrong way. به وارون رفتار کردن ، به همیستاری رفتار کردن ، در راه بیهوده رفتار کردن ، کار نادرست کردن .

varéza: 

doing, work, practice, fulfilment. وَرِزَ

کنش ، کار ، کردار

انجام . [illegible] ۲/۱ یسنا ۲۲ و ۰۳ . یسنا ۲۵ و ۰۳ . یسنا ۵۱ و ۱۷ ویسپرد ۱۱ و ۰۵ . [illegible] ۴/۱ ویسپرد ۱۵ و ۰۱ .

varézāna: کماسه 

1- a wordshop. وَرِزان

۱ــ کارگاه، کارخانه، دکان‌کار، جای کار

۶/۱ یشت ۱۰ و ۸۰. ۷/۱ وند ۱۵ و ۱۷ و ۲۵.

2- working together(Lit.); a collaboratour; a fellow-labour;

۲ــ همکار، یک همکار، هم‌پیشه

۲/۲ یشت ۱۰ و ۱۱۶.

3- propagation, spreading;

۳ــ پخش و افزایش، گسترش

۴/۱ یشت ۹ و ۲۶.

varézānō-tbiš:

a tormenter of work-men

وَرِزانُو تْبیش

آزارنده کارگر، رنجاننده کارگر

۴/۱ یسنا ۶۵ و ۷.

varzi:		کماسه

power of working; strength;

وَرزی

نیروی کارگر، زور

۲/۱ یسنا ۴۵ و ۹.

varézdā:

to work, to effect.

وَرِزدا

کار کردن، هنائیدن، هوده دادن.

varéta-varata: (۱) (مادینه)

a misleading way, deviation;

وَرِت، وَرَت

ورته، راه گمراه کننده

کژی، برگشت. مادینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۱۲. مادینه ۲/۱ وند ۵ و ۳۷. وند ۱۲ و ۲۳. ورته = گرداب، راه سخت.

varéta:		مادینه		(۲)

a valuable thing; wealth. وَرِتْ

چیز با ارزش، خواسته، دارایی

varétafšu:

the going astray of cattle; وَرِتَفْشو

سرگردان از گله یا رمه

۷/۱ وند ۸ و ۴.

varétō-raΘa:

driving the chariot; epithet of Dravaspa; وَرِتو ـ رَثَ

گردونه‌ران، راننده گردونه جنگی، پاژنام درواسب ، مادینه

۲/۱ یشت ۹ و ۲.

varétō-vira:

deviation of men from the their ordinary course وَرِتو ویرَ

of business; a complete cessation of the affairs of men;

گمراهی مردم دربرابر پیشه روزانه خودشان، دست از کار کشیدن

رسای مردم، بازماندگان کارهای مردم ۷/۱ وند ۸ و ۴.

varét:

to turn; to change, to go astray. وَرِتْ

گردیدن، برگشتن

دگرگون کردن، بیراهه رفتن، سرگردان شدن، کژ رفتن

to move, to walk about; تکان دادن، جنباندن

varaΘa: نرینه

protection, support. وَرَثَ

نگهداری، پشتیبانی

2- a shield. ۲ـ سپر

۱/۱ یشت ۱۳ و ۷۱ . ۶/۳ یشت ۱۳ و ۲۶ .

varéd,varé :

promote, to increase;

وَرِذ ، وَرِذ

پیشرفت دادن ، افزودن ، فزونی دادن پورداود : بالیدن

۳/۱ آفرینگان ۶ . ۳/۳ یسنا ۴۹ و ۴ . مادینه ۱/۱ یسنا ۲۸ و ۳ . مادینه ۱/۸ وند ۲۱ و ۱ . ۶/۱ وند ۴ و ۲ . ۳/۱ وند ۹ و ۴۸ . = که می‌تواند ما را خوشبخت کند با نیروی راستی ۳/۱ یسنا ۵۰ و ۳ . = من جهان یا جایگاه آنانرا کامیاب خواهم ساخت ۱/۱ وند ۲ و ۵ . ۲/۱ وند ۲ و ۴ . یسنا ۱۰ و ۵ .

varéda:varé a:

a flower-tree, a plant, a garden tree.

وَرِذَ ، وَرِذَ

درخت گل

کشت‌زار ، باغ درخت مادینه ۵/۳ وند ۱۶ و ۲ . ۱۱ .

2-increase, growth.

۲ــ فزونی ، بالش ، رویش ، پیشرفت

نرینه ۳/۱ وند ۲۰ و ۸ . ۶/۳ یسنا ۹ و ۲۴ .

varédant:

increasing, rendering, prosperous.

وَرِذَنْت

افزاینده

خوشبخت کننده

varédat-x̄arénaṅh:

وَرِذَتْخْوَرِنَنْگَهْ

See :

نگ :

varédatgaeθa:

causing the settlements to flourish; وَرِدَت گَئِثا

گیتی‌افزا ، پیشرفت دهنده گیتی .
مادینه ۲/۱ یسنا ۲ و ۷. ویسپرد ۷ و ۲. یشت ۱۰ و ۱۳۹. یشت ۱۳ و ۱۸
(ایزد اشتاد) نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۷. یسنا ۳ و ۹. یشت ۱۲ و ۴۰
سی‌روزه ۱ و ۱۸ مادینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۷. یسنا ۳ و ۹.
یشت ۱۱ و ۱۶. یشت ۱۲ و ۴۰.

varédaθa:

increase growth. وَرِدَثَ

فزونی ، بالش ، پیشرفت .
۱/۱ وند ۹ و ۵۳. ۵۵. ۲/۱ وند ۹ و ۵۱.
یسنا ۹ و ۱۷. ویسپرد ۲۰ و ۱. ۳/۱ یسنا ۵۵ و ۳
۴/۱ یسنا ۴۸ و ۲.

varédəmā:

an agreeable or pleasing abode. وَرِدما

خانه دوست‌داشتنی ، خانه شایسته خرسندی = دوست داشتن =
گاتها و = خانه ، سرا . معنی تنها خانه و سرا نیز
دارد . ۲/۱ یسنا ۴۶ و ۱۶.

varédusma: از

soft ground. وَردوسَم

زمین نرم
= زمین سخت ۷/۱ وند ۸ و ۸. وند ۱۵ و
۴۷.

varédva:

وَرِدَو = نرم soft.

سخت = hard =

. ۶/۱ وند ۱۳ و ۳۰ و ۳۷. مادینه ۶/۳ وند ۵/۱. . نرینه ۶/۳ وند ۷ و ۳۱. وند ۱۴ و ۳. وند ۱۸ و ۷۱.

varéδaka:

وَرِذَک

the varedhakea ought to be an Iranian people or of Iranian dependence.

وردکه باید یکی از مردان ایرانی باشد. و یا از همبسته ایرانی باشد و شاید گروهی از ایرانیان باشند که در باختر دریای مازندران نشیمن داشته‌اند. ۶/۳ یشت ۹ و ۳۱.

varé āta:

وَرِدات

prosperity, flourishing state;

خوشبختی ، کامیابی

۷/۱ یشت ۱۳ و ۶۸.

varéna: (۱)

وَرِن

faith, belief, creed. areligious doctrine or custom.

گرایش ، استوان ، باور ، باورداشت . دات کیشی یا روش دینی ۲/۱ یسنا ۱۶ و ۲. ۳/۱ یسنا ۴۵ و ۱. ۴/۱ یسنا ۴۹ و ۳. ۱/۳ یسنا ۴۵ و ۲ یسنا ۱۲ و ۷ ۲/۳ یسنا ۴۸ و ۴. مانندهها :

varéna: (۲)

وَرِن

choice, wich, desire;

گزینش ، پسند ، آرزو ، خواهش

۲/۳ یسنا ۳۱ و ۱۱.

varéna: (۳)

وَرِنَ

the covering,(garment)of the earth i,e. freshness of vegetation; verdure.

پوشش، (رخت) مانند گیاهان سبز که روی زمین را می‌پوشاند، سبزه. یشت ۲۴ و ۵۰. مادینه ۱/۱ وند ۹ و ۴۶. مادینه ۲/۳ وند ۱۸ و ۶۴.

varéna: (۴) (نرینه)

وَرِنَ

the district center of IRAN which connected to Mazandran and Damavand mountains. this region to name padeshkhargar.

ورن : بخش مرکزی ایــران که به مازندران و کــوه دماوند می‌پیوندد و ایــن استان را پداشخوارگر نیز می‌نامند. ۲/۱ یشت ۵ و ۳۳. یشت ۹ و ۱۳. یشت ۱۵ و ۲۳.

varénan̊h:

وَرِنَنْگْهْ

luxury;

خوشگذرانی، چیزهای افزار خوشگذرانی

۶/۳ یشت ۲۴ و ۳۷.

varénya:

وَرِنْیَ

of varena.

مردم ورن. از ورن

مادینه ۵/۱ یشت ۱ و ۱۹. یشت ۱۳ و ۷۱. نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۶۹. ۹۷. نرینه ۲/۳ وند ۱۰ و ۱۴ نرینه ۶/۳ یسنا ۲۷ و ۰۱. یشت ۵ و ۲۲. یشت ۱۳ و ۱۳۷. یشت ۱۵ و ۰۸.

varénva:

وَرِنْوَ

Semen Virile.

شُسرمرد منی مرد

۳/۳ یشت ۵ و ۹۰.

varéva-viša:

the poison of semen virile.

وَرِوَویشَ

زهر شسر مرد ، زهر منی مرد

۳/۳ یشت ۵ و ۹۰.

varéfša:

ورِفشوَ

See: ۱. نگ :

varémi:

a wave, billow.

وَرمی

خیزاب (موج)

۱/۱ یشت ۱۹ و ۶۷.

varésa:

hair, also, the hair of the White Bull.

ورِسَ

مو ، همچنین موی گاو سفید که در آئین یسنه بکار می‌رود . یک دسته از سه یا پنج یا هفت رشته‌از تار موی دم گاو سفید به یک انگشتر آهنی پیچیده می‌شود و به آبکش هوم می‌نهند که شیره هوم از آن پالایش شود و این دسته مو و انگشتری موپیچ شده شایدبرای‌بارهابرای الک‌کردن و پالایش‌کردن شیره هوم بکار رود . هم‌چنین این دستهٔ مو و چنبر آن شاید بیشتراز زندگانی همان گاو بجا بماند نرینه ۱/۱ وند ۷ و ۵۸ مادینه ۱/۱ ۸ و ۳۸ وند ۹ و ۳۰. ۲/۱ یشت ۱۴ و ۳۱. یشت ۱۶ و ۱۰. ۳/۱ وند ۶ و ۴۶. = الک برای پالایش شیره هوم ۴/۱ ویسپرد ۱۰ و ۲ نرینه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۷۲. مادینه ۲/۳ وند ۸ و ۱۱. ۱۲. ۱۳. وند ۱۷ و ۲. ۴. ۶/۳ یشت ۵ و ۷۷. ۶/۳ وند ۶ و ۲۹. ( + ) = ۶/۳ وند ۶ و ۷. ۸.

varésō-stavaŋ̊h:

وَرِسُوسْتَونَگَه

hair-sized; as thin as a hair.

موی‌سان ، به‌باریکی مو

۲/۱ یشت ۱۴ و ۲۹ . یشت ۱۶ و ۷ .

varéš:

(۱) .

وَرِش

to put seed into, to sow.

تخم درون کردن ، کشت‌کردن ، دانه کاشتن

varéš:

(۲) .

وَرِش

to cover

پوشانیدن ، پوشیدن

varéša:

وَرِشَ

a forest; (2) a tree.

۱ــ بیشه ، جنگل (۲) درخت

۲/۱ وند ۲۲ و ۱۹ .

varéšaiti:

وَرِشَ ثیتی:

to do.

پورداود : کردن ، ورزیدن

varéšaji:

وَرِشَ جی .

that which gives life to the tree (Lit.); the stem or trunk of a tree;

تنه یا بدنه درخت ، آنکه بدرخت زندگی می‌دهد .

۱/۳ یشت ۸ و ۴۲ . ۲/۳ یسنا ۲۰ و ۵ .

۲/۳ یسنا ۷۱ و ۹ .

varéšava:

وَرِشَوَ

name of an evil person

نام کسی است بد و زشتکار.
همچنین برابر افسانه‌های باستانی نام پرنده‌ای است که با سایه افکنده بر زمین رودخانه‌ها را خشک و از ریزش باران جلوگیری می‌کرد. گرشاسب پهلوان هفت شب و روز با او نبرد کرد و با پرتاب تیری او را کشت. بر پایه پژوهش‌های فریدون جنیدی این پرنده سایه‌افکن همان دورنای آتش‌فشان است که موجب سایه و خشکی و تباهی و بی‌بارانی می‌شود.
۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۱.

varéšā: (صیغه امر)

وَرِشا

to do to perform.

پورداود: ورزیدن. بجای آوردن

varéšénti:

وَرِشِنتی

to do.

ورزیدن نگ: See:

varéšnanh: ( )

وَرِشنَنگهَ

a deed, an action;

کردار. کنش
مانند: = بدکردار

varéšyamna:

وَرِش یَمَن

نگ: See:

varšna: نرینه

وَرشَن

the grandson of Jamasp(a minister of King Gushtasp's).

ورشنه یا ورشن نوه جاماسب نامی است و جاماسب که وزیر شاه گشتاسب بوده است ۶/۱۳ یشت ۱۳ و ۱۰۴. ۱۱۶.

varšni: (۱) (نرینه)

وَرِشنی

throwing seed into(Lit.). pertaining to the sex that begets young, and applied to animals; not female;

بارورسازی ماده به وسیله نر، گادن، نرینگی، گشناب‌ریزی

... نرینه ۶/۱ یشت ۱۷ و ۵۶.

2- seed, Semen Virile.

۲ـ تخم، شُترِ مردی، منی نرینه

varšni: (۲) (نرینه)

وَرِشنی

name of an illustrious personage.

نام کسی نامور

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۵.

varšni-haršta:

وَرِشنی ـ هَرِشتَ

the spender of the seed of males(Ayathrem Gahambar)of the rutting season;

تخم افشانی (ایاثرم‌گاهانبار) در موسم شخم کردن ... نرینه ۲/۱ یسنا ۲ و ۹. ویسپرد ۲ و ۲ ... نرینه ۴/۱ یسنا ۱ و ۹. یسنا ۳ و ۱۱. ... نرینه ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۲.

varšta:

وَرِشتَ

done, committed;

انجام شده، بجا آورده، کرده

... کماسه ۱/۳ وند ۱۵ و ۱. ۱۰. ... کماسه ۲/۳ یسنا ۵۷ و ۴. ۶. ۸. ۱۰ یسنا ۱۲. ۱۴. ۱۸. ۲۰. ۲۲. ۲۶. ۲۹. ۳۲. ۳۵. یسنا ۷۰ و ۷۰. یشت ۱۱ و ۹. ۱۳. ۱۴. ۱۷. ۲۲.

2- that which is done; a deed;

۲ـ آنچه که انجام شده، کردار

مانند‌ها: ...

و  ،

2- conceived; formed in the womb;

۲ــ آبستن ، در زهدان درست کرده . ۲/۱ . یشت ۱۷ و ۵۸
نرینه ۱/۱ وند ۱۵ و ۱۳ .

varštavat:   ،  .

worker , fit to work, efficacious; strong;

وَرِشْتَوَت

کارکننده ، شایسته کار کردن ، سودمند ، کارمند

varšti:   (مادینه)  ،  .

a deed, doing;

وَرِشْتی

کردار ، کنش ، انجام دهنده

varštva:   ،

an action, a deed.

وَرِشْتْوَ

کردار ، کنش

۵/۳ (۳/۳) یسنا ۱۱ و ۱۷
۶/۳ ویسپرد ۱۲ و ۳ .

vavzāna:

وَوْزانَ

See: نگ :  .

vavan:

وَوَن

See: نگ :  .

vawžaka:

spittle, viscid matter;

وَوْژَک

تف ، آب دهان ، ماده لزج ، چسبناک

۳/ یشت ۵ و ۹۵ .

**vas:** [Avestan]

وَس

to wish, to desire, to will;

خواهش کردن، آرزو کردن، خواستن ([Avestan] با ریشه [Avestan] در ساختن واژه‌های بسیاری به کار می‌رود) [Avestan] ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۹. یسنا ۴۳ و ۱. یسنا ۴۴ و ۳ [Avestan] ([Avestan] + [Avestan]) ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۱۶. یشت ۱ و ۱۰ [Avestan] یسنا ۳۴ و ۱۲. یسنا ۴۳ و ۹. یسنا ۴۴ و ۱۶. [Avestan] ۳/۱ یسنا ۲۹ و ۸. یسنا ۴۶ و ۱۴. [Avestan] ۱/۲ یسنا ۴۶ و ۱۶. [Avestan] ۱/۳ یسنا ۷ و ۲۴. یسنا ۴۱ و ۵. [Avestan] یسنا ۳۴ و ۴. یسنا ۵۸ و ۳. [Avestan] ۳/۱ یسنا ۵۰ و ۲ [Avestan] ۳/۱ یسنا ۲۹ و ۴. [Avestan] ۳/۳ وند ۵ و ۷. وند ۶ و ۶. وند ۱۵ و ۴۶. [Avestan] ۳/۳ یشت ۲۴ و ۴۲. [Avestan] یسنا ۴۵ و ۹. و مانندهای: [Avestan]

**vasaṇ̊h:** کامه = بس [Avestan] [Avestan]

وَسَنگْه

wish, desire.

خواهش، آرزو (بس پورداود: خواهنده، آرزو کننده

وسنگه برابری با بس فارسی دارد که به معنی بسنده به یک آرزو

[Avestan] ۲/۱ = خرسندی یا خواست کسی وند ۶ و ۲. ۳۲ و ۳۵. ۳۸. ۴۱. ۴۳. یسنا ۸ و ۵. یسنا ۳۲ و ۱۵. [Avestan] = درخواست من ۲/۱ یسنا ۵۰ و ۹. [Avestan] = در آرزو ۲/۱ یسنا ۴۳ و ۸. [Avestan] (آرزوها) یسنا ۳۱ و ۱۱.

**vas...:** [Avestan] [Avestan]

وَسَ‌ثَ

wish, desire.

آرزو، خواهش. [Avestan] = پادشاهی که آنها می‌خواستند تو هستی. مادینه ۳/۱ یشت ۱۷ و ۱۵.

**vaséiti:** [Avestan] + [Avestan] مادینه [Avestan]

وَسی ثیتی

going about at will; freedom.

برابر دلخواه، آزادی [Avestan] - [Avestan] ۶/۱ یسنا ۵۳ و ۹.

vasé-xašayant:
ruling at one's will.

وَسی خشَینَت

بکامه‌فرمانروا .

نرینه ۱/۱ یسنا ۲۱ و ۳. یشت ۲۲ و ۲. یشت ۲۴ و ۵۳

vasé-yāiti:
going about at will.

وَسی یائیتی

برابر دلخواه

۲/۱ یسنا ۱۲ و ۳.

vasé-šéiti:

وَسی شِئیتی

location at one's will, or living at one's own pleasure

جایگاه دلخواه، یا زندگانی‌کننده برابر دلخواه نرینه یسنا ۱۲ و ۳ با ریشه ۱/۲.

vasō-xšaθra:
ruling at one's will.

وَسُو خشَترَ

به کامه فرمانروا، پادشاهی کننده برابر دلخواه

نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۷. ۲۵. یسنا ۵۷ و ۲۴. یشت ۱۰ و ۱۱۲. نرینه ۲/۱ یشت ۱۹ و ۱۱.

vasō-gaoyaoiti:
swaying over the pasture-fields; epithet of Mithra.

وَسُوگَئوَیَ ئُئیتی

نوسان کننده روی کشت‌زارها چیره به همه کشتزارها، چراگاهها

با زنام مهر نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۶۰.

vasō-jān-nāiri:

desirable soul of men.

وَسُوْ جانْن نائیری

جان دلخواه مردم

= کوچکترین ترکه (هوم) یک مرد یا زنی را نیرومند می‌سازد. یشت ۲۴ و ۲۳.

vasō-yauna:

assisting at will, or exercising authority over the aerial space;

وَسُوْ یَئُن

یاری دلخواه یا بکار برنده نیروی فرمانروائی به هوا یا به کیهان که به پرندگان کمک می‌کند که به پرواز درآیند.

نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۶۰. مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۴.

vasō-yāna:

bestowing gifts at will.

وَسُوْ یانْ

بخشش پیشکشی برابر دلخواه نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۶۰.

vasō-vata:

(haoma)pounded at will.

وَسُوْ وَتَ

برابر دلخواه کوبیده، هوم برابر دلخواه کوبیده شده باشد.

از ریشه ، زدن، کوبیدن. ۲/۱ یشت ۲۴ و ۲۳.

vaste:

وَسْتِ

نگ به ۲ و ۱

vastra:

garment, apparel, dress, clothes; وَسْتَرَ

جامه، رخت، پوشاک ۱/۱۶ یسنا ۱۰ و ۲۰. یشت ۱۴ و ۶۱. ۱/۱ یسنا ۵۵ و ۲. ۲/۱ وند ۸ و ۲۲. ۲۴. ۲۵. ۵/۱ وند ۹ و ۳۲. ۵/۱ وند ۵ و ۵۴. ۵۶. وند ۹ و ۳۳. ۳۴. ۳۵. ۶/۱ وند ۴ و ۴۶. ۶/۱ وند ۵ و ۳۸. وند ۱۲ و ۲۴. ۱/۳ وند ۵ و ۵۷. ۵۸. ۲/۳ وند ۵ و ۵۵. ۵۶. مادینه ۲/۳ وند ۳ و ۱۹. وند ۷ و ۱۳. ۱۴. ۲/۳ یشت ۱۷ و ۱۴. ۴/۳ وند ۳ و ۱۸. وند ۵ و ۴۹. ۶/۳ وند ۶ و ۲۷. وند ۱۲ و ۲. ۴. ۶. ۸. ۱۰. ۱۲. ۱۴. ۱۸. ۲۰.

مانندهها:

2- a wardrobe; a trunk.

۲ــ گنجه، جای رخت، جامه‌دان بزرگ = (یک بید) جامه‌ها را در جامه دان می‌خورد ۷/۳ وند ۱۷ و ۳.

vastravant:

holding clothes; وَسْتَرَوَنْتْ

جامه‌دار، جامه‌دارنده

نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۵۰.

vasna: (نرینه)

wish; desire. وَسْنَ

آرزو، خواهش

۳/۱ یسنا ۵۵ و ۶. یشت ۱۹ و ۱۱. ۳/۱ یسنا ۴۶ و ۱۹. یسنا ۵۰ و ۱۱. یسنا ۶۵ و ۱۴.

vasma: ۱.

speed; swiftness; وَسْمَ

تندی ، شتاب ، تیزی

مانند. [illegible] = تندی یا شتاب یک تیر

vaš: [illegible]

to speak, to say

وَش

گفتن ، سخن‌گفتن

[illegible] = گفتن یا واژه [illegible] + [illegible] = [illegible]. [illegible] ۳/۳ وند۱۸و ۲۶۰۱۵.

2- to call for assistance; to covet.

۲ـ‌بیاری خواندن ، آز داشتن. [illegible] ۳/۳ یشت ۱۴ و ۳۹. [illegible] ۳/۱ یشت ۱۴ و ۳۹.

paiti-vaš: [illegible]

to reply; to answer;

پَئیتی وَش

بازگو کردن ، پاسخ گفتن

[illegible] ۳/۱ وند ۱۹ و ۷. وند ۲۲ و ۶.

fra-vaš: [illegible]

to proclaim; to say aloud;

فَرَ وَش

آگاهی کردن ، بلند گفتن

[illegible] ۳/۱ یشت ۱۴ و ۵۴.

vašna: [illegible]

وَشَنَ

نام کوهی

۱/۱ یشت ۱۹ و ۳.

vaši: [illegible]

وَشی

See [illegible] نگ: [illegible]

vašyaiti: [illegible]

وَش یَ ئیتی

نگ: [illegible] See: [illegible]

vašta: [illegible] ، [illegible] ،

one who conquers or subdues; a hero.

وَشتَ

پیروزگر، کسیکه پیروزی بدست می‌آرد یا دیگران فرمان‌بردار می‌کند، پهلوان، نام‌آور.

[illegible] = رام کردن. [illegible] ۱/۳ یشت ۱۴ و ۴۳.

vaštar: (نرینه) [illegible] ۱، [illegible] ) [illegible] ( [illegible]

a horse;

وَشتَر

اسب

[illegible] = چهار اسب ۱/۳ یشت ۵ و ۱۳.

vaeti: [illegible]

وَئِتی

نگ: [illegible] See: [illegible]

vahišta: [illegible] .

best, most excellent;

وَهیشتَ = بهشت

واژه وهیشته صفت برترین واژه وهو [illegible] و ونگهو [illegible] است که هر دو معنی خوب دارند. [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۱۹. یسنا ۹ و ۱۶ [illegible] یسنا ۶۰ و ۱۱. یسنا ۷۱ و ۱۳ [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۲۹. [illegible] مادینه ۱/۱ وند ۵ و ۲۱. ۵۳ و ۱. [illegible] ۱/۱ گاهان ۲/۱ [illegible] یسنا ۳۰ و ۴ یشت ۱۱ و ۱. [illegible] ۲/۱ یسنا ۴۳ و ۲. یسنا ۴۵ و ۵. [illegible] = بهترین جهان، فردوس، بهشت ۲/۱ وند ۱۹ و ۳۶. یسنا ۹ و ۱۹. [illegible] - نرینه ۲/۱ وند ۹ و ۷۲. وند ۱۸ و ۲۹. [illegible] = اینها بهترین جنگ‌افزار من هستند. ۱/۳ وند ۱۹ و ۹. [illegible] مادینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۴. یسنا ۲۶ و ۲. یشت

۱۳ و ۸۰. [illegible]. مادینه ۱/۲ ویسپرد ۲/۷ ویسپرد ۲۳ و ۱. [illegible].
کماسه ۲/۱ وند ۱ و ۲. ۴ – ۱۳. ۱۵ – ۱۹. [illegible] نرینه ۳/۱ یسنا ۴۵ و ۶.
[illegible] کماسه ۱ و ۳ یسنا ۳۱ و ۴. یسنا ۳۲ و ۶ [illegible] کماسه ۳/۱
یسنا ۶۰ و ۱۲ [illegible] کماسه ۳/۱ یسنا ۵۰ و ۴ [illegible]، ۳/۱
یسنا ۳۲ و ۱۶. [illegible] ۴/۱ وندیداد ۲۱ و ۱. [illegible]. کماسه ۴/۱
وند ۱۹ و ۱۱ [illegible]. ۵/۱ یسنا ۳۲ و ۱۲. ویسپرد ۲ و ۳ [illegible]
[illegible]. کماسه ۵/۱ یسنا ۳۲ و ۱۱ [illegible]...
کماسه ۵/۱ یسنا ۵۰ و ۱ [illegible] نرینه ۶/۱ وند ۵ و ۶۱. وند ۹ و ۴۴.
[illegible] نرینه ۶/۱ یسنا ۴۴ و ۲ [illegible]. کماسه ۶/۱ یشت
۱۳ و ۱۹ [illegible] مادینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۹۱ [illegible]... [illegible]
کماسه ۷/۱ یسنا ۴۹ و ۹ [illegible] نرینه ۸/۱ یسنا ۲۸ و ۸ [illegible] نرینه
۱/۲ یشت ۱۳ و ۱۲ [illegible] ۱/۳ وند ۲ و ۲۷. ۳۵ [illegible]
مادینه ۱/۳ یسنا ۵۲ و ۳ [illegible]. کماسه یسنا ۱۲ و ۱. یسنا ۳۵ و ۳.
[illegible] کماسه ۱/۳ ویسپرد ۱۲ و ۴ [illegible] ۲/۳ یسنا ۷۱ و ۱۴.
[illegible] مادینه ۲/۳ یسنا ۲ و ۱۲. یسنا ۱۷ و ۱۲. یسنا ۳۸ و ۵. یشت ۱۳ و
۴۲ [illegible] کماسه ۲/۳ یسنا ۳۰ و ۲. یسنا ۳۳ و ۷. یسنا ۴۶ و ۱۰ و ۱۸.
[illegible] کماسه ۲/۳ ویسپرد ۲۳ و ۱ [illegible] نرینه ۴/۳ وند
۲ و ۲۱ [illegible] کماسه ۴/۳ یسنا ۱۹ و ۶ [illegible]. مادینه
۵/۳ (۳/۳) یسنا ۶۸ و ۱۰ [illegible] کماسه ۶/۳ وند ۱۸ و ۱۷. ۲۵.
[illegible] ۶/۳ یسنا ۳۵ و ۸ [illegible]، کماسه ۱/۱ یشت ۳ و ۵.

vahišta-nās: [illegible]

وَهیشتَناس

بهترین سازنده، [illegible] = خرد که آدم را توانگر بهترین می‌سازد.

(wisdom)which makes (a person)reach the best(thing).

نرینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۶.

vahištō-=išti: [illegible]

وَهیشتُو ئیشتی ( [illegible] + [illegible] )

the best wish or desire;

بهترین خواهش یا بهترین آرزو

the Vahishtoishti Gatha name of fifth chapter of Gathas.

وهیشتوئیشتی گات گاتهای پنجم از سروده‌های ورجاوند زرتشت است وهیشتوئشتی‌هائیتی نیز نامیده می‌شود.

۱/۱ یسنا ۴۳ و ۱.

۲/۱ یسنا ۴۳ و ۱۰.

۲/۱ یسنا ۵۳ و ۱۰. ویسپرد ۲ و ۹. آفرینگان ۳. نیایش ۲ و ۵.

۲/۱ ویسپرد ۲۰ و ۲.

۶/۱ وند ۱۹ و ۳۸. یسنا ۵۳ و ۱۰. ویسپرد ۱ و ۷. یشت ۲۴ و ۵۳. آفرینگان ۱.

vahehyā: وَهِه یا

See: نگ :

vahma: (نرینه) ۰۳

وَهمَ

homage, glory, invocation, mental recitation of the name of a divine being; prayer;

کرنش، شکوه، خواهش، نیایش، کسیکه نام پروردگار و نیایشی را از بر است. نماز.

۱/۱ یسنا ۶۸ و ۷. مادینه ۱/۱ یسنا ۴۵ و ۶.

۲/۱ یسنا ۲۱ و ۲. یسنا ۴۸ و ۱. ۲/۱ یسنا ۶۰ و ۶.

ویسپرد ۱۱ و ۱۹. ویسپرد ۲۱ و ۱. یسنا ۱۱ و ۱۸. یسنا ۳۵ و ۷.

۳/۱ یشت ۵ و ۱۳۲. ۴/۱ یسنا ۴۶ و ۵ یسنا ۵۳ و ۲.

۴/۱ وند ۱۶ و ۱۱. یسنا ۱ و ۲۴. ویسپرد ۴ و ۲.

۶/۱ یسنا ۱ و ۲۱. ۶/۱ یسنا ۵۰ و ۷. ۷/۱ یسنا ۳۴ و ۲. ۲/۳ یسنا ۴۱ و ۱. یسنا ۴۵ و ۸. یسنا ۴۶ و ۱۷.

یسنا ۲۳ و ۳. یسنا ۶۰ و ۶. فرگرد ۷ و ۲.

vahmaeδāta:

name of an illustrious personage; وَهمَ اذاتَ = شکوه داده

نام کسی نامور او همه ئیذاته [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۵.

vahmna: [illegible] . [illegible] .

وَهمَنَ worthy of homage or glory.

درخور کرنش و ارج یا شکوه [illegible] ۲/۱ ویسپرد ۲۱ و ۳.

vahmō-sendanh: [illegible] نرینه [illegible]

وَهمُو سِندَنگه pleased with invocation-prayers.

از نیایش نیایشگران خوشنود [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۲۵.

vahmya: [illegible] . . [illegible] .

وَهمیَ worthy of homage-adoration.

شایسته ستایش، در خور کرنش و ستایش [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۶۲ و ۲. ۱۰ و ۵. ۷۸. [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۸ و ۱۵. یشت ۱۳ و ۱۵۲. [illegible] مادینه ۱/۲ یسنا ۶۵ و ۱. یشت ۱۳ و ۱۴. نیایش ۴ و ۱. [illegible] مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۳۴. [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۱ و ۱۹. یسنا ۲۳ و ۴. یسنا ۷۱ و ۱۰ [illegible] نرینه ۲/۳ ویسپرد ۲ و ۳ [illegible] کماسه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۱۵۳.

vahmyata: مادینه [illegible] . [illegible] .

وَهمیَتَ State of being worthy of homage-adoration-glory

شایسته کرنش و ستایش و شکوه [illegible] ۳/۱ یشت ۵ و ۱۰. ۱۰.

vahyo: [illegible] .

وَهیو see : [illegible] . نگ : [illegible]

vā: [illegible] . (۱)

وا **either...or**

= یا ، هم ، یا

، وند ۳ و ۱۹ ، ۲۰. در بیشتر جاهای وندیداد به چم یا بکار رفته است .

یسنا ۳۱ و ۹. یسنا ۴۵ و ۱۱. یشت ۱۰ و ۱۸.

vā: (۲)

to blow(as the wind); وا

وزیدن (مانند باد) توفیدن ۳/۱ یشت ۲۲ و ۸. ۳/۳ یشت ۱۳ و ۱۴.

aipi-vā:

to blow away. آئیپی وا

وازدن ۳/۱ یشت ۱۰ و ۲۷.

aiwi-vā:

to blow all around (as the wind); آئیوی وا

بهمه سوی وزیدن (مانند باد). بادهای تند نیرومند بهمه سوی می‌وزد ۳/۳ یشت ۸ و ۸.

upa-vā:

to blow; ئوپَوا ،

وزیدن

fra-vā:

to blow, فرَ وا

۱ــ وزیدن

(2) to meet together by the blowing of the wind (as clouds);

۲ــ همدیگر را با وزش باد دیدن (مانندابرهاکه باوزش‌باد بهم می‌رسند) یشت ۱۳ و ۴۶.

۳/۳ یشت ۸ و ۴۰.

vi-vā:

to blow away; وی وا

بیرون راندن = او آنها را بیرون راند ۳/۱ یشت ۸ و ۴۰ بیرون کننده مادینه ۱/۳ یشت ۱۲ و ۴۰.

hām-va:

to blow at once together; to blow away. هانْم وا

با هم دیگر یکباره وزیدن ، بیرون راندن یشت ۱۰ و ۴۱.

vāiti-gaesa:

a mountain near Herat; the Badghes; وائیتی گَئِسَ

بادغیس، نام کوهی در نزدیک هرات که رشته‌های کوتاه آن کوهستان میان مرو و هرات کشیده است ۱/۱ یشت ۱۹ و ۲.

vaiδi:

a stream of water; وائیذی

جوی آب ۲/۱ وند ۱۴ و ۱۲.

vāirya:

(water falling) from rain; وائیریَ

بارانی ، از باران ، ریزش آب.

باران آب مادینه ۶/۱ وند ۶ و ۵۰.

vāunuš:

lovingly, affectionately; وائونوش

دوستارانه ، با مهربانی ، مهربانانه

= دوست داشتن، + ریشه سست این واژه است .
(برابرکنید با از ریشه ) یسنا ۲۸ و ۰۸

vāuraya:

واثورَیَ

see : ۰۱-۰۲-۰۱ نگ :

vāurāite:

واثوراثیتِ

see : ۰۱-۰۲-۰۱ نگ :

vaw:

thou = تو = =

واو

vāxéδrika:

(نرینه)

واخِذریکَ

name of a mountain;

نام یک کوهی است ، یشت ۱۹ و ۰۴

vāxša:

واخشَ

ارابه، گردونه.

vāxš:

۶۰۹۴-

واخش

same as

گفتار، واژه، آوا.

vāgéréza:

(نرینه)

واگِرِزَ

name of a person;

نام کسی است ۶/۱ یشت ۱۳ و ۰۱۱۵

vaγžibyō:

گفته شده

وَغژی بیوَ مانند: 𐬬𐬀𐬖𐬰𐬀 ۲. same as

**vāza:** 𐬬𐬁𐬰𐬀. 𐬬𐬁𐬰𐬀-۲. (نرینه)

واز

strength, vigour,

نیرو، زور 𐬬𐬁𐬰𐬆𐬨 ۳/۱ یسنا ۵۱ و ۱۲.

**vāzišta:** 𐬬𐬁𐬰𐬌𐬱𐬙𐬀.

وازیشت

swiftest, sharpest, most acute of mind, most helpful.

تندترین، تیزهوش‌ترین، یاری‌دهنده‌ترین.

𐬬𐬁𐬰𐬌𐬱𐬙𐬋 نرینه ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۲۲. 𐬬𐬁𐬰𐬌𐬱𐬙𐬀𐬙𐬀𐬵𐬌𐬌𐬁 ۶/۱ یسنا ۱۳ و ۲.

𐬬𐬁𐬰𐬌𐬱𐬙𐬀 نرینه ۱/۳ یسنا ۷۰ و ۴.

2- 𐬬𐬁𐬰𐬌𐬱𐬙𐬀, 𐬁𐬙𐬀𐬭𐬱. the fire in the clouds (Lightning).

۲ـ آتش وازیشته 𐬁𐬙𐬀𐬭𐬱 𐬬𐬁𐬰𐬌𐬱𐬙𐬀. آتشی است که در هنایش برخورد دو تکه ابر باهماهنگ پدیدار می‌شود که با غرش تندر همراه است که بفارسی آذرخش نامیده می‌شود. 𐬁𐬙𐬀𐬭𐬱 ۶- 𐬬𐬁𐬰𐬌𐬱𐬙𐬀𐬵𐬆 ۲/۱۰۶ وند ۱۹ و ۴۰. یسنا ۱۷ و ۱۱. 𐬬𐬁𐬰𐬌𐬱𐬙𐬀 ۲/۱ یسنا ۳۶ و ۳.

**vāta:** 𐬬𐬁𐬙𐬀.

واتَ

wind;

باد. همچنین نیروی وزاننده باد را گویند.

𐬬𐬁𐬙𐬋-𐬛𐬀𐬉𐬎𐬎𐬋 = دیوباد، گردباد. توفان 𐬬𐬁𐬙𐬋 ۱/۱ وند ۲ و ۵. وند ۳ و ۴۲. یشت ۱۸ و ۵. یشت ۱۰ و ۲۱. ۵۰. 𐬬𐬁𐬙𐬀𐬙𐬀𐬙𐬀 ۱/۱ یشت ۸ و ۳۴. 𐬬𐬁𐬙𐬋 ۱/۱ = بادها. یا همه بادها ۱/۳ یشت ۱۲ و ۱۴. 𐬬𐬁𐬙𐬋 ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۳ و ۱۶. یشت ۳ و ۱۲. ۱۶. 𐬬𐬁𐬙𐬆𐬨 ۱/۲ یسنا ۱۶ و ۵. (𐬬𐬁𐬙𐬆𐬨, 𐬬𐬁𐬙𐬆𐬨). 𐬬𐬁𐬙𐬆𐬨𐬙𐬀 ۲/۱ وند ۵ و ۱۵ و ۱۷. یشت ۵ و ۱۲۵. یشت ۹ و ۱۰. 𐬬𐬁𐬙𐬆𐬨𐬙𐬀 ۲/۱ یسنا ۴۲ و ۳. 𐬬𐬁𐬙𐬆𐬨 ۲/۱ یشت ۸ و ۳۳. 𐬬𐬁𐬙𐬀𐬙 ۳/۱ یشت ۱۰ و ۹. یشت ۱۲ و ۴. 𐬬𐬁𐬙𐬀𐬌 ۴/۱ یسنا ۴۴ و ۴. 𐬬𐬁𐬙𐬀𐬵𐬆 ۶/۱ یسنا ۷۰ و ۳. یشت ۱۱ و ۱۶. 𐬬𐬁𐬙𐬀𐬵𐬆𐬨𐬀 ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۶ یسنا ۳ و ۱۸. 𐬬𐬁𐬙𐬋 ۸/۱ یشت ۳ و ۹. 𐬬𐬁𐬙𐬀𐬛𐬀𐬉𐬎𐬎𐬋 ۵/۳ یشت ۲۲ و ۷ و ۲۵.

vātō-daewa:

واتـُو دَئِو

the Demon of-Wind, who raises storms and spread ruin and desolation by untimely violent rains;

دیوباد . هنگامیکه این دیوباد می‌وزد توفان پدیدار کرده و ویرانی و نابودی می‌آورد . و این توفان انگیزه بارانهای ناموسمی و نابهنگام زیان‌آور می‌شود ۲/۳ وند ۱۰ و ۱۴ .

vātō-béréta:

واتـُو بِرِتَ

that has been brought by winds;

واتوبرته = بادبرده . با باد برده شده نرینه ۱/۱ وند ۵ و ۳ . ۶ . نرینه ۱/۳ وند ۵ و ۴ و ۷ .

vātō-yōtū:

واتـُو یـُوتو

see: نگ :

vātō-šuta:

واتـُو شوتَ

driven or pushed by the winds (as clouds).

رانده شده با باد ، با باد راه‌افتاده (مانند ابرها) . نرینه ۲/۱ یسنا ۹ و ۳۲ .

vātéyamahi:

واتِیامَهی

see : نگ :

vādāyōit:

وادایوئیت

see : نگ :

vāδa: ... واسو - ۳.

a weapon for smiting; smiting; a blow.

واذَ

یک جنگ‌افزار کوبنده، زننده، یک آخت یا زنش ... ۲/۱ یشت ۱۰ و ۵۲.

vāδayaeta, vāδayeiti:

واذَیَئِتَ، واذَیِ ئیتی

see : ... از ریشه ... و ... ۲ و ۱. نگ: ...

vār:

to rain;

وار

باریدن. ... ۳/۲ (۷/۱) وند ۷ و ۴.

... = در شب بارانی مادینه ۶/۱ و (۷/۱) یشت ۱۶ و ۱۰.

aiwi-vār: ۶۱۰۹-

to rain;

آئیوی وار

باریدن. ... = باران

ni-vār:

to rain,

وی وار

باریدن، باران ... ۳/۲ وند ۲۱ و ۳.

vara, vāiri:

rain;

وارَ وائیری

باران ... ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۲. یشت ۵ و ۱۲۰.

... ۳/۲ یسنا ۵۷ و ۲۸.

مانندهها ... و ... و ...

vāra: [illegible] (۲) [illegible]۲.

wish, desire, satisfying

وارَ

آرزو، خواهش، خرسند کام (پورداود)

[illegible]، ۲/۱ یسنا ۴۶ و ۱۸. [illegible] ۴/۱ یسنا ۵۱ و ۶.

[illegible] religious Faith.

با ریشه [illegible]، [illegible] = باورداشت دین، خستو به کیش [illegible]، ۴/۱ یسنا ۳۳ و ۲.

vāra: (۳) [illegible]۱. (نرینه)

a wing

وارَ

بال — پر

vāra: (۴) [illegible]۱.

shelter, protection;

وارَ

پناهگاه، نگاهداری، پشتیبانی

vāra: (۵) [illegible]

(meaning unsettled); rain (M.); the heart (Geld.).

وارَ

در فرهنگ‌ها معنی یکسان ندارد. میلز: باران. گلدنر و گزارش پهلوی: دل.

[illegible]، (وسترگارد [illegible]) یسنا ۱۰ و ۱۴.

vāraɣna: [illegible]

Fluttering the wings (as a bird);

وارَغنَ

بالزن، مانند پرنده که در هنگام پریدن بالهایش را بهم می‌زند یا بالها را تکان می‌دهد.

[illegible]... [illegible] نرینه ۶/۱ یشت ۱۴ و ۱۹. یشت ۱۹ و ۳۵.

مرغ شاهین (پورداود)

vārénjana: [illegible]

Fluttering the wings (as a bird) وارِنْجَن

(از ریشه - ۳ با )

بال‌زن ، پرنده (بال زدن مانند مرغ یا هر پرنده که بال زن است) - . نرینه ۱/۶ یشت ۱۴ و ۳۵.

vārěθman; . ۱ .

a shield, shelter, وارِثْمَن

نگهدارنده ، پناهگاه ، سپر ۱/۱ یشت ۱۱ و ۲.

vārěθraγni: .

smiting the enemy (Lit.); prevailing over the enemy; victorious; وارِث رَغْنی

دشمن‌شکن ، زننده دشمن

پیروز بدشمن ، چیره به‌دشمن ، فیروز نرینه ۱/۱ یسنا ۲۰و۱۸ و۱۹. یسنا ۵۷ و ۲۲. = مانتره سپند پیروز. ۱/۱ فرگرد ۹ و ۱. کماسه ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۲۱. یشت ۳ و ۵. مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۴۰. مادینه ۲/۳ وند ۸ و ۱۹. ویسپرد ۲۰ و ۱. یشت ۱۳ و ۲۰. ۲/۳ وند ۱۰ و ۵. ۹. ۱۳. ۶/۳ ویسپرد ۹ و ۱. ویسپرد ۱۵و۳. یشت ۱۳ و ۱۵۶.

2-The strenght or the means gaining victory.

۲ ــ نیرومند ، یا بدست‌آورنده پیروزی. ۶/۳ ۱۰ و ۹.

vārěθraγnya: .

victorious, prevailing over the enemy; fiend-smiting; وارِث رَغْن یَ

چیره ، پیروز ، چیره به دشمن ، دشمن شکن ، دیوزن ، دیوشکن

- = دیوشکننده‌ترین کماسه ۱/۱ یشت ۱ و ۲. ۲/۱ یشت ۳ و ۵. ۱/۳ وند ۸و۷۲. وند ۹ و ۲۷. وند ۱۱ و ۳. ۸. ۱۱.

vāréman:
shelter, support; help;　　　　وارِمَن
پناه‌گاه، نگهدار، یاری　۲/۱ یشت ۵ و ۱۳۰. یشت ۱۷ و ۲.

vāvarēšI:　مادینه
incontinence, free indulgence of Lust;　　　　واوَرِشی
ناپرهیزگاری، هرزگی، شسر ران، منی‌ران　۶/۱ یشت ۱۳، ۱۳۱.
این واژه به کس هرزه، بی‌ناموس نیز گفته می‌شود.

vāvérézataré:　　　　واوِرِزَ تَرِ
see :　نگ :

vāvérézōi:　　　　واوِرِزُ ئی
see:　نگ :

vāsi:　مادینه
a huage aquatic animal; a sort of Leviathan;　　　　واسی
جانور بسیار بزرگ آب‌زی، یک جور جانور بزرگ دریایی. مانند:
۲/۱ یسنا ۴۲ و ۴.

vāstar:　نرینه
a protector, a shelterer, a helper;　　　　واسْتَرَ
نگهدارنده، پناه‌دهنده، یاری کننده
= من بجز از تو نگهدارنده ندارم ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۱　۲/۱ یسنا ۱۹
و ۱۴. یسنا ۲۷ و ۱۳. پورداود: ورزیار، کارگر کشاورز.

vāstra:
pasture; pasturage; grazing ground;　　　　واسْتْرَ

چراگاه: چرا، زمین چرا [Avestan] ۱/۱۴ وند ۲ و ۲۴. ۳ و ۳. [Avestan] ۲/۱ وند ۱۵ و ۴۲. [Avestan] ۲/۱ وند ۵ و ۲۰. [Avestan] ۲/۱ یسنا ۳۵ و ۴. [Avestan] ۵/۱ یسنا ۳۳ و ۴. [Avestan] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۰. یشت ۱۹ و ۵۴. [Avestan] ۷/۱ وند ۱۵ و ۴۱. [Avestan] ۱/۳ وند ۷ و ۳۲. [Avestan] ۶/۳ وند ۳ و ۴. ۲۳. و مانندهای: [Avestan] و [Avestan] و [Avestan] و [Avestan] درست.

2-tillage, agriculture; a field.

۲ـ کشت و ورز، کشاورزی، کشتزار [Avestan] ۲/۱ یسنا ۴۴ و ۲۰. [Avestan] ۷/۱ وند ۱۹ و ۴۱. [Avestan] ۲/۳ یسنا ۳۲ و ۱۰. [Avestan] ۶/۳ یشت ۸ و ۲۹.

مانندهای: [Avestan]، [Avestan] درست.

3-industry, labour; work.

۳ـ کوشش (در کارهای سودمند)

پیشه، کار [Avestan] ۳/۱ یسنا ۲۹ و ۲. [Avestan] ۳/۱ یسنا ۵۸ و ۴. [Avestan] ۴/۱ یسنا ۴۷ و ۳. [Avestan] ۵/۱ یسنا ۵۱ و ۱۴. ۷/۱ یسنا ۳۳ و ۳.

**vāstravant:** [Avestan]

واسترونت

provided with pastures-corn-field; rich in agriculture; prosperous.

دارندهٔ کشتزار، چراگاه و گندم‌زار

توانگر در کشاورزی، کامیاب [Avestan] مادینه ۱/۱ یسنا ۴۸ و ۱۱. [Avestan] ۲/۱۶ یسنا ۵۰ و ۲. [Avestan] نرینه ۱/۶ ویسپرد ۱ و ۹. ویسپرد ۲ و ۱۱. ویسپرد ۹ و ۵.

**vāstri:** [Avestan]

واستری

the owner or the keeper of the pasture-field;

واستری = دارنده کشتزار، یا نگهدارنده کشتزار، کشاورز [Avestan] نرینه ۱/۱ وند ۱۵ و ۴۲.

[Avestan] (ویسـ...)

**vāstrō-dātainya:** واسترو ـ داتَئینْ یَ

(the time) of moving the ripe fields of corn; epithet of the maidhyoshem Gahambar

موسم درو کردن گندم ، گندم چینی ، پاژنامه گاهامبار میدیوشهم [Avestan] [Avestan] نرینه ۲/۱ ویسپرد ۲ و ۲ [Avestan] نرینه ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۲.

**vāstrō-béréta:** [Avestan] واستَر بِرِتَ

pasture-producing;

چراگاه برنده ، فراهم کننده چراگاه

[Avestan] نرینه ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۹.

**vastrya:** [Avestan] [Avestan] واستْریَ

a farmer; a cultivature, a husbandman.

۱ــ برزگر ، کشاورز [Avestan] = برزگر بهره‌جو [Avestan] ۶/۱ یسنا ۳۱ و ۲۵.

2-tillage, agriculture.

۲ــ کشت و ورز ، کشاورزی ، [Avestan] مادینه ۲/۱ وند ۳ و ۳۳.

3-business, occupation, industry;

۳ــ پیشه ، کار ، انجام کارهای سودمند ، کوشش [Avestan] ۵/۱ یسنا ۳۱ و ۹. [Avestan] ۲/۳ ویسپرد ۱۵ و ۱. [Avestan] ۲/۳ یسنا ۲۹ و ۱. یسنا ۳۳ و ۶.

4-industrious, diligent, toiling. ۴ــ کوشا ، کوشنده

رنجبر ، رنج‌کشنده [Avestan] نرینه ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۹. [Avestan] نرینه ۲/۳ یسنا ۴۰ و ۳. [Avestan] نرینه ۴/۳ یسنا ۶۳ و ۴.

**vāstryāvaréza:** [Avestan] واستْریا وَرِزَ

diligent working;

کارگر رنجبر ، کار پر رنج انجام دهنده ، کشاورز

[Avestan] دختر رنجبر ، دوشیزه رنج‌کشنده . مادینه ۱/۱ یسنا ۲۲ و ۳. [Avestan] ۶/۳ یسنا ۶۸ و ۱۲.

vāša: [illegible] . [illegible] + [illegible] (از ریشه [illegible] - ۱)
a chariot;

واش
گردونه.

[illegible] ۱/۱ یشت ۱۳ و ۵۲. [illegible] ۲/۱ وند ۷ و ۴۱. یشت ۱۰و۵۲
[illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۶۷. ۱۳۶. [illegible] ۶/۱ یشت ۵ و ۱۱. یشت ۱۰
و ۱۲۸. [illegible] ۷/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۵. [illegible] مادینه ۲/۳ یشت ۵ و ۱۳۱.
[illegible] مادینه ۷/۳ یشت ۵ و ۱۳۱.

vāšayante: [illegible] ۳/۳ یشت ۱۷ و ۱۲.
they drive the chariot.

واش یَنتِ
آنان گردونه می‌رانند

vi, vaya: [illegible] ([illegible] - ۱)
a bird

وی، وَیَ
پرنده، مرغ

[illegible] ۱/۱ وند ۲ و ۴۲. [illegible] ۱/۱ یشت ۱۳ و ۳. [illegible] ۶/۱ وند ۷ و ۲۹. ۳۰.
۳۳ [illegible] ۳/۳ یشت ۱۰ و ۱۱۹. [illegible] ۵/۲ یسنا ۵۷ و
۲۸ [illegible] ۱/۳ وند ۵ و ۱۲. ۱۳. [illegible] ۶/۳ وند ۳ و ۲۰. وند ۹و۴۹. یشت
۱۴ و ۱۹. [illegible] ۶/۳ وند ۲ و ۸. ۹. [illegible] ۶/۳ یسنا ۴۲ و ۶.

vičinaθwarė: [illegible] .
(the baresma) untied

ویچینَثوَرِ
نه‌بسته، بسته نشده
در این یشت "برسم" بسته‌نشده را گفته است.

vij: [illegible] .
to afflict, to do harm

ویج

۱ــ غمگین کردن ، آزار کردن ، رنجاندن

2-to be heavy ۲ــ سنگین بودن

ریشه در شماره از ــ ۵ و در شماره از ــ ۱ است .

vindaxvaréna:

he who obtains the glory

ویندَخْوَرِنَ

شکوه‌یابنده .

۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۵ .

vindat-spāδa:

cognisant (fo the movements) of the army; or watching over the army;

ویندَتْ سْپاذَ

نگاهبان سپاه .

پائیدن به سپاه ، سپاه نگرنده ... نرینه ۱/۲ یشت ۱۰ و ۳۵ .

vindaΘa: ــ ۲ کماسه

gaining, acquiring;

ویندَثَ

سودبرنده ، بهره‌ور ، بدست‌آورنده

۱۰/۷ نیایش ۲ و ۷ .

vitaré:

ویتَرِ

see : نگ :

vitkavi: نرینه

name of a person:

ویت کَوی

نام کسی است . ۱/۶ یشت ۱۳ و ۱۲۶ .

vita:

different, separate;

ویتَ

جدا ، سوا ، گوناگون ، دوجور

از ریشه = جدا ، از ریشه = . دو بخش شده ، ذوتکه

وند ۹ و ۱۱ .

viΘ :

to know, to be informed.

ویث

دانستن ، آگاه بودن

این واژه با ریشه برابر است که = دانش و آموختن و یاد دادن است .

۳/۳ وند ۴ و ۵ ـ ۵۴ . ۲/۱ یشت ۱ و ۲۶ .

۳/۱ در نیایش ینگهی‌هاتام .

vid: (۱)

to know, to learn, to be informed, to see.

وید

دانستن ، آموختن ، یادگرفتن ، آگاه بودن ، دیدن ۱/۱ یسنا ۲۸ و ۱۰ ـ یسنا ۳۴ و ۷ . ۲/۱ = = یسنا ۲۸ و ۱۰ . یسنا ۳۳ و ۶ . ۳/۱ ویسپرد ۱۶ و ۳ . ۳/۱ یسنا ۳۵ و ۶ . یسنا ۳۱ و ۲ . ۳/۱ یسنا ۴۸ و ۹ یسنا ۴۴ و ۳ . یسنا ۲۹ و ۳ . یسنا ۳۱ و ۵ . یسنا ۳۱ و ۳ . نرینه ۱/۱ یسنا ۳۳ و ۳ نرینه ۱/۱ یسنا ۲۸ و ۵ . یسنا ۴۳ و ۱۴ . ۴/۱ یسنا ۳۱ و ۲۲ . یسنا ۴۸ و ۳ . نرینه ۱/۳ یسنا ۳۴ و ۷ . نرینه ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۸ . یسنا ۵۰ و ۱ . مادینه یسنا ۴۸ و ۲ .

aiwi-vid:

to know, to declare, to make known.

to speak, to speak a loud,

آئیوی وید

دانستن ، آگاهی کردن ، آشکار کردن شناسانیدن ، بلند گفتن .

۳/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۰ . نرینه ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۱۹ . ۱/۳ ویسپرد ۹ و ۳ . ۱/۳ ویسپرد ۹ و ۳ . نرینه

۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۰.

ā-vid:

to know; to declare, to dedicate;　　　　آ وید

دانستن ، آشکار کردن ، آگاهی کردن ، پیشکش کردن

[illegible] ۱/۱ وند ۱۷ و ۹ . [illegible]

۱/۳ یسنا ۲۴ و ۱ . یسنا ۴۱ و ۱ . ویسپرد ۱۱ و ۱ [illegible]

[illegible] ویسپرد ۴ و ۲ . [illegible] یسنا

۴و۱ . [illegible] یسنا ۵۸ و ۲ . [illegible]

۳/۱ ویسپرد ۱۱ و ۱۹ . [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۰ .

[illegible] ۲/۱ ویسپرد ۱۱ و ۱۹ .

uz-vid:

to know well　　　　ئوز وید

خوب شناختن ، خوب دانستن

[illegible] = آشکارا شناسانیدن و یا گفتن با آوای بلند .

[illegible] ۳/۱ وند ۱۹ و ۵ .

ni-vid:

to invite; to request th company of, to call.　　　　نی وید

فراخواستن ، خواندن ، درخواست‌کردن‌ازانباز ، نالیدن ، نوید دادن .

[illegible] یسنا ۱ و ۱ – ۱۹ . ویسپرد ۱ و ۱–۹ .

[illegible] یسنا ۱ و ۲۱ .

[illegible] ۳/ یشت ۵ و ۸۵ . [illegible]

paiti-vid:

to know, to see ; to be informed.　　　　پَئیتی وید

دانستن ، دیدن ، آگاه بودن

[illegible] = من‌نشان‌میدهم یا من آشکار می‌کنم .

وند ۱۷ و ۹۰. ... وند ۱۷ و ۱۰.
... ۱/۱ وند ۲ و ۹۰. ۱۳ . ۱۷.

**fra-vid:**

to make known, to show　　　　فَرَوید

آشنا کردن، نشان دادن ... ۲/۳ یسنا ۳۳ و ۸.
... ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۱۱ ... مادینه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۲۶. ... نرینه ۴/۱ یشت ۱۳ و ۸۸.

**vi-vid:**

not knowing　　　　وی وید

ناآگاهی. ... ۳/۱ یشت ۱۳ و ۹۹. یشت ۱۹ و ۸۵.

2-to esteem. to respect,　　　　۲ــ ارج‌نهادن، بزرگداشتن

... یسنا ۴۳ و ۹.

**vid:**　　(۲)

to get, to reach, to be known; to obtain;　　　　وید

بدست‌آوردن، رسیدن، آگاه بودن، فراهم کردن ... ۳/۳ وند ۲ و ۱۳۰۹ و ۱۷. ... یشت ۶ و ۳. نیایش ۱ و ۱۳. ... ۲/۱ وند ۱۹ و ۶. ... ۳/۱ وند ۱۳ و ۳۶. یشت ۱۷ و ۵۴. ... ۳/۱ یسنا ۱۰ و ۸. ... ۱/۳ وند ۱۹ و ۴۶. یشت ۱۵ و ۴۰. ... ۳/۱ وند ۱۹ و ۶. ... ۳/۳ وند ۲ و ۸. ۱۲. ۱۶. ... ۳/۱ یسنا ۳۰ و ۸. ... ۲/۳ یسنا ۵۳ و ۵. ... نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۴. ... یسنا ۴۴ و ۸. ... یسنا ۴۳ و ۱۳.

2-to increase, to promote; to further.

۲ــ افزودن، پیشرفت دادن، ببالابردن، بیشتر کردن ... ۳/۱ وند ۷ و ۷۱ و ۷۹.

fra-vid:

فرَ وید

to obtain; to acquire, to be approved; to be accepted;

بدست آوردن ، فراگرفتن ، پسندیده بودن

پذیرفته بودن نرینه ۱/۱ یسنا ۶۸ و ۲۱ .

viδ, biδ:

ویذ ،بیذ

to break, to cut asunder

شکستن ، از هم بریدن ، تکه کردن

viδat-x̄arénaṅh: نرینه .

ویذَت خوَرِنَنگهْ

one of the six foremost helpers of saoshyant;

ویذت خرنگه نام یکی از شش تن یاران سوشیانت

۱/۶ یشت ۱۳ و ۱۲۸ .

viδčōišta:

ویذْ چُوئِیشْتَ

msot discerning

شناسنده‌ترین .

از ریشه = دانستن ، شناختن ، از ریشه = جستجو کردن

نرینه ۱/۸ یشت ۱۲ و ۷ .

viδyā:

ویذیا ،

knowledge

دانش ۱/۱ یشت ۲۴ و ۱۵

viδwana: نرینه

ویذْوَنَ

name of a mountain

نام کوهی است. ۱/۳ یشت ۱۹ و ۳ =

چهار ستیغ ویزون یا چهار ستیغ کوه ویزونه .

vin: [illegible] بین پارسی

to see, to observe; to look to وین،

دیدن، نگاه‌کردن

نگرش کردن، نگریستن [illegible] ۳/۱۰ یشت ۱۰ و ۱۰۵. یشت ۱۴ و ۳۱. [illegible] وند ۲ و ۴۰. یسنا ۱۰ و ۱۴. یسنا ۱۱ و ۱۰. [illegible] ۳/۱ وند ۲ و ۲۴. [illegible] ۳/۱ یسنا ۹ و ۲۹. [illegible] ۳/۳ یشت ۱۰ و ۹۲. [illegible] ۳/۱ یشت ۱۹ و ۹۴. [illegible]. یسنا ۳۲ و ۱۰ [illegible] نرینه یشت ۵ و ۱۲۹. [illegible] ۲/۱ یشت ۱۹ و ۳۴. ۸۰.

aiwi-van: [illegible]

to observe, to see, to look at آئیوی وین

نگریستن، نگرش کردن و دیدن، نگاه کردن به [illegible] ۲/۱ یسنا ۳۱ و ۱۳ [illegible] ۳/۱ وند ۷ و ۳. یشت ۱۳ و ۸۴. یشت ۱۴ و ۳۳. [illegible] ۱/۱ یشت ۷ و ۳. نیایش ۳ و ۵. [illegible] ۳/۱ یشت ۲۴ و ۱۰. [illegible]. وند ۱۶ و ۲. ۸. ۹. ۱۰ و ۱۱.

ā-vin: [illegible]

to behold, to observe attentively. آ وین

نگریستن، تماشاکردن، به ژرف بینی نگریستن [illegible] ۳/۱ یسنا ۴۶ و ۲. [illegible] ۲/۳ یسنا ۳۰ و ۲.

paiti-vin: [illegible]

to see, to look at پئیتی وین

دیدن، نگاه کردن به [illegible] ۳/۱ یشت ۹ و ۳. نیایش ۳ و ۵.

2-to look down upon(Lit.); to disdain, to slight;

۲ــ پست‌تر از خود دانستن، خوار شمردن، خوار کردن، ناچیز شمردن

[illegible] ۳/۱ یشت ۱۹ و ۹۴.

pairi-vin: [illegible] ;

to see round about; پَئیری وین

پیرامون را دیدن. همه سو دیدن، سراسر دیدن

[illegible] ۱/۱ وند ۱۹ و ۳. [illegible] ۳/ یشت ۱۳ و ۳ [illegible] ۳/۱ یشت ۵ و ۶۸. [illegible] ۳/۱ وند ۱۹ و ۳.

håm-vin: [illegible] .

to manage; هانْم وین

اداره کردن، بکار گرفتن

[illegible] = چه کسی آنها را بکار خواهد برد.

۳/۳ وند ۹ و ۱

2-to see; to look at دیدن، نگاه کردن به

[illegible] ۱/۳ یسنا ۵۸ و ۶.

vip: [illegible] .

to emit seed; ویپ

تخمه بیرون ریختن

[illegible] ۳/۱ وند ۸ و ۲۷. [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۸ و ۳۲.

apa-vip: [illegible] .

to copulate. آپَویپ

آمیزش کردن، همبستر شدن، جفت شدن. [illegible]

۳/۳ وند ۷ و ۵۵.

para-vip: [illegible] .

to take off the roots; to extirpate, پَرَ ویپ

to destory; ریشه‌کن کردن، از ریشه برانداختن، نابود کردن،

[illegible]
[illegible] ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۱۲.

vitbaešaṅh: [illegible]
removing malice; ویتبَاِشَنگْه
برکنارکننده بدخواهی
[illegible] ۲/۱ یسنا ۵۴ و ۲. ۶۴.

vifyant: [illegible]
one who emits semen virile ویف یَنْت
شسر اندازنده، کسیکه منی می‌ریزد، مانند: نر، مرد، هرچیز نر [illegible] نرینه
۷/۱ وند ۷ و ۲۶. ۲۷.

vifra: [illegible] نرینه
name of a chief whom king Fridon had sent to the top of a mountain, and who had lost his way in a glacier. ویفرَ
ویفره، نام یکی از سران است که فریدون شاه او را به ستیغ کوه فرستاد که او راه خود را در تودهٔ یخ‌ها گم کرد. ۱/۱ یشت ۵ و ۶۱.

[illegible] از ریشه [illegible]
vivaoja: وی وَئُجَ
he that separates; او آنرا جدا می‌کند.
[illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۷.

vista: [illegible]
informed of; aware, knowing ویستَ
آگاه از، آشنا، شناسا، آگاه، مانند [illegible].

vistauru: ۶۱۷۵– [illegible]

the son of Naotara and the brother of tusa; ویسْتَ ئورو
Nodar had two sons, txs and Gustahm.

ویسته‌ئورو نام پسر نوذرو برادر توس، نوذر دو پسر داشته که یکی توس و دیگری گستهم که همان ویسته ئورو است. ۱/۱ یشت ۵ و ۷۶.
۶/۱۰ یشت ۱۳ و ۱۰۲.

visti:

information, knowledge ویسْتی

آگاهی، دانش، دانایی

vistōfraoréiti:

well-versed in religious lore; ویسْتُو فرَ اُرِئیتی
or keeping implicit faith in religion;

بسیار دانا آگاه به دانستنیهای دینی، باور دارنده،خستوان رسا به دین
... نرینه ۲/۱ نیایش ۴ و ۹.

viš:

to sprinkle, to moisten. ویش

پاشیدن، ترکردن، افشاندن، خیساندن

viša:

poison ویشَ

زهر، ... مادینه ۵/۱ یشت ۲۲ و ۳۶.

viša-gainti:

(Food) of Poisonous stench ویشَ گَئینتی

بوی‌گند، بوی زهری ... یشت ۲۲ و ۳۶.

viăva:

ویشَ وَ
name of a mountain.

نام کوهی است . یشت ۱۹ و ۴ .

višastaré: (یشت ۱۹ و ۸ .)

ویشَسْتَرِ
branching off (Dar.);

شاخه شاخه ، ویشبستر از ریشه سانسکریت است و در سانسکریت معنی پاره پاره دارد .
ریشه سانسکریتی واژه ویشستر پاره کردن است .

viš: (۱)

ویشْ
poison.

زهر ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۱ .

viš: (ازریشه ) (۲)

ویش
water;

آب .

viš: (۳)

ویش
a far, at a distance;

از دور ، دورادور ، یسنا ۱۰ و ۱ .

viš-čiΘra:

ویش چیثرَ
the fluid part or the juice extracted from medicinal plants

شیره گیاه داروبی . فشرده گیاه داروبی یا سرچشمه درمان ، کان درمان =
= = درمان ، چاره ، ، = سرچشمه ، کان
۲/۱ وند ۲۰ و ۳ .

vištar: =

ویشْتَرْ
one who knows; one who watches or superintends.

دانا ، سرپستی کننده ، نگهداری کننده

۱/۱ یشت ۱۲ و ۲۸ .

**višpaΘan:**

ویش پَثَن

the pathways of the birds

جاده پرندگان ، راه پرندگان ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۰۴ ۱۱ .

**viš-haurva:**

ویش هَئورو

(the dog) that watches the street;

کوچه پا ، آنکه خیابان را می‌پاید ، نگهبان . ۱/۱ وند ۵ و ۰۲۹ وند ۱۳ و ۰۴۹ ۴/۱ وند ۱۹ و ۱۸ . ۲/۱ وند ۱۳ و ۱۳ . ۲۱ . ۲۵ . ۴/۱ وند ۱۳ و ۱۱ . وند ۱۵ و ۳ . ۶/۳ وند ۱۳ و ۱۸ . ۶/۳ وند ۱۳ و ۴۲ .

**viš-harézana:**

ویش هَرِزَنَ

abounding in waters.

فراوان آب . نرینه ۲/۱ وند ۱ و ۸ .

**viš-huška:**

ویش‌هوشکَ

(a frog) whose venom is dried up;

خشکیده زهر ، بی‌زهر . = قورباغه یا وزغیکه زهرش خشکیده است نرینه ۱/۱ وند ۵ و ۳۶ . وند ۱۲ و ۲۲ .

**vi:** (۱)

وی

to run after; to fly: to fall;

پی‌گیری کردن ، گریختن ، افتادن ۳/۳ یسنا ۵۷ و ۲۹ رم‌کرده ، ۳/۱ وند ۱۵ و ۵ .

2-to pervade; to spread throught;

۲ـ پخش‌کردن

سرتاسرگستردن ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۲.

3-to pursue; to flee;

۳ــ دنبال کردن ، فرار کردن

نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۳۵. یشت ۱۳ و ۳۵.

یشت ۱۳ و ۳۵.

apa-vi:

to drive away; to put flight

آپَوی

فراراندن ، گریزدادن ، گریزاندن

یشت ۸ و ۲۳ ، ۲۹.

ā-vi:

to come to (aplace)

آ وی

آمدن‌به ، درون شدن به

۳/۲ یشت ۱۳ و ۴۹ ، نرینه ۳/۶

یشت ۱۳ و ۸۴

paurva-vi:

to come foremost; (Lit.); to excel; to suprass;

پَئورْوَ وی

جلوتر از همه آمدن ، برتری داشتن ، پیشی جستن.

۳/۱ ویسپرد ۲۲ و ۲.

vī: unless; except; anothe sort; separately. inverted;

وی = جز ، بی ، جدا ، جوردیگر ، جداگانه ، وارون ، همیستار ، مانندها :

= بی‌گمان. = گداختن = بی آب.

= جز. (وند ۳ و ۱۵)

(وند ۹ و ۳) (وند ۱۹ و ۲۹). (وند ۲ و ۲۲).

(وند ۱ و ۱۷)

2-two fold. (Lit. Fr. ); more excessively; through and through; all round;

۲ــ دو تا ، دولا

با ریشه [illegible] بسیار زیاده‌روی، بسیار از اندازه، دوباره و سه‌باره، سراسر، گرد درست [illegible]. یشت ۱۳ و ۹۴. [illegible] (وند ۲ و ۴۲) [illegible] (وند ۲ و ۱۱) [illegible] (وند ۱۹ و ۴۳) [illegible] (وند ۲۱ و ۰۳) [illegible]. [illegible]. یشت ۱۰ و ۸۵. [illegible] (یسنا ۹ و ۲۸) [illegible] (یسنا ۱۲ و ۴۰) [illegible] (یسنا ۱۰ و ۱) [illegible] (یسنا ۵۴ و ۰۲)

vī-āpa: [illegible]

waterless, free from wetness

وی آپَ

بی‌آب، بی‌نم، [illegible] = بی‌آب‌ترین، بی‌نم‌ترین [illegible] کماسه ۱/۱ وند ۳ و ۱۵. وند ۹ و ۳. وند ۱۰ و ۱۸.

vī-urvara: [illegible]

treeless

وی ئورْوَرَ

بی‌درخت، بی‌گیاه

[illegible] = بی‌درخت‌ترین [illegible] کماسه ۱/۱ وند ۳ و ۱۵. وند ۹ و ۳. وند ۱۰ و ۱۸.

vī-urvišti: [illegible]

separation, disunion;

وی ئورْویشْتی

جدایی، از هم جدایی

[illegible] ۲/۱ وند ۸ و ۸۱–۹۶. وند ۹ و ۴۳.

vī-usaiti: [illegible]

see : نک: [illegible]

وی ئوسَئیتی

vī-kanti: [illegible] (۱) [illegible]

levelling or razing to the ground, demolishing;

وی کنتی

زمین‌کنی ، ویرانسازی زمین .

[illegible] ۴/۱ وند ۷ و ۵۰ .

**vī-kanti:** [illegible] (۲)
وی کَنتی (۲)
see : [illegible] : نگ

**vī-kusra:** [illegible]
وی کوسْرَ
wide, extended, broad.

پهن ، گسترده ، گشاد [illegible] ۲/۱۴ وند ۱۴ و ۷ =
در ژرفا پهن شده

[illegible]
**vī-kérét-uštāna:**
وی کِرِتْئوشتانَ
that separates the soul from the body; آن روان را از تن جدا می‌کند .
[illegible] نرینه ۱/۲ وند ۵ و ۲۷ وند ۱۳ و ۱۲ ۱۳۰
۱۴ . ۱۵ . وند ۱۴ و ۱ .

**vī-xrumant:** [illegible]
وی خْرومَنْتْ
very hard; cruel;

بسیار سخت ، بی‌مهر
سنگدل ، ستمگر . [illegible] = زخم دردناک نرینه ۱/۲ وند ۴ و
۳۰ . ۳۲ . [illegible] ۱/۲ یشت ۴ و ۸ .

**vī-gāθaŋ̊h:** [illegible] ، کماسه
وی گاسَنگْهْ
the top, the highest point; a corner (Dar.)
Flank, side (Har.)

نوک ، ستیغ ، بالاترین نکته ، گوشه (دارمستتر)
پهلو ، کنار (هارلز) [illegible] ۱/۲ یشت ۱۴ و ۲۱ .

**vi-čara :** [illegible]

moving along to and Fro; or discerning; — وی چر

distinguishing (good from evil); — به پس و پیش رفتن یا وزیدن

بازشناختن، جدا ساختن.

مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۴۰.

vī-čaranā:

dividing into branches. — وی چَرَنا

شاخه‌به‌شاخه

= شاخه‌هایی از شاهراه ۲/۳ یسنا ۴۲ و ۱.

vī-čiča:

mortar. a mixture of lime and sand with water; — وی چیچا

گچ، ساروج، آهک آمیخته با ماسه و آب

۷/۳ وند ۶ و ۵۱. وند ۸ و ۱۰.

vī-čiθa:

وی چیثَ

رای، داوری سرانجام

۱/۱ یسنا ۴۶ و ۱۸.

2-discerning, discrimination;

۲ــ بینش، بینایی، شناخت، شناسایی ۱/۶ یسنا ۳۰ و ۲

۷/۱ یسنا ۳۲ و ۸.

3-discerning, distinguishing right from wrong; — ۳ــ بینش

شناخت راست از دروغ ، کماسه ۱/۱ یشت ۱۲ و ۱.

vī-čiθra:

see : — نک: — وی چیثرَ

vī-čidyāi:

see : — نک: — وی چیذیائی

۶۲۱۳–

vī-čira:

وی چیرا

a discerner;

the discerning arbiter;

رای، فتوی، داور رای دهنده، رای زن

۱/۱ یسنا ۲۹ و ۴. یسنا ۴۶ و ۵.

۶۲۱۴– از ریشه

vī-jaɣma:

وی جَغمَ

most reaching (For giving help);

most helpful.

رسیده‌ترین (برای یاری دادن)

یاری کننده‌ترین کماسه ۱/۱ یشت ۱ و ۲.

۶۲۱۵–

vīži-arštī:

ویژی آرشتی

he who holds a piercing spear.

بردارنده نیزه تیز، دارنده نیزهٔ کرکننده

2-a piercing spear.

۲– نیزهٔ کرکننده ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۸.

۶۲۱۶–

vīžin:

ویژین

piercing;

کرکننده، تیز، سوراخ کننده

۶۲۱۷–

vī-žibyō:

ویژیبیو

see : نگ:

۶۲۱۸–

vīž-yarštī:

ویژیرشتی

name of a kinsman of king Gushtasp.

بردارنده نیزه تیز، نام یک خویشاوند نزدیک گشتاسپ شاه

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۱.

۶۲۱۹– vīžvanča:
all directions;
ویژوَنچ
همه‌بر، همه سوی
۲/۳ یسنا ۱۰ و ۱۱.

۶۲۲۰– vīzaoθra:
unfit for a sacred offering;
ویزَ اُثرَ
ناشایسته به دهش
بی‌پیشکشی، ناروا به دهش‌ورجاوند. مادینه ۲/۱ وند ۷ و ۷۹.

۶۲۲۱– vīzafāna:
(a monster) with open jaws.
ویزَفانَ
بی پوزه، با پوزه‌ی باز نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۴۱.

۶۲۲۲– vīzarəša:
name of a Daeva.
ویزَرِشَ
نام یک تن از دیوان.
۱/۱ وند ۱۹ و ۲۹.

۶۲۲۳– vīzu: از ریشه
a species of dog, a puppy that does not Bark,
ویزو
یک گونه سگی است، توله‌سگی که پارس نمی‌کند
۱/۱ ۱/۱ وند ۵ و ۳۲. ۶/۱ وند ۱۳ و ۱۶.

۶۲۲۴– vīzōišta:
not foul or filthy, pure, clean.
ویزُویشتَ
ناپلید، پاک، زدوده ۶/۳ وند ۸ و ۱۰.

vīzbāri:

ویزباری

crookedness (Lit.); dishonesty;

کجی ، بداندامی ، نادرستی .

۱/۱ وند ۲ و ۲۹ ، ۳۷ .

vīzvāw:

فرگرد ۴ و ۳

ویزواو

Lifeless (Mills.); Lifeless bodies;

بی‌زندگی (میلز) : در تن‌های بی‌زندگی

vīzvōišta:

ویزوویشتَ

most powerful; strongest;

نیرومندترین ، پرزورترین . ۶/۳ وند ۸ و ۱۰ .

vīta:

ویتَ

gone, departed; separated; severed;

ویته = جدا ، رفته ، مرده ، جداشده

2-good, right, proper

۲ــ خوب ، راست ، درست

vītaxti:

وی تَخْتی

melting.

گدازنده ، گدازی .

۳/۱ وند ۲ و ۲۴ . وند ۶ و ۳۸ .

vītaŋ̊uhaiti:

وی تَنگوهَئیتی

A river.

A river the name of which does not reappean elsewhere; if the episode appertions to the cycle of Nodar-Afrasyab, it ought to be in the region of the North, in the watershed of the Patashkargar. The vistauru caused to scape Nodarian

Family of toranian army grasp. They passed over tributary stream vitankuhi River by Ardvisur Anahit Ahelp's.

ویتنگوهئیتی نام رودیست که در جاهای دیگر از آن نامبرده نشده است . برابر داستان باستانی هنگامیکه گستهم خاندان نوذریان را از چنگ سپاهیان توران می‌گریزاند بیاری اردویسور آناهیتا از یک شاخهٔ این رودخانه گذر کرد . ۲/۱ یشت ۵ و ۷۸ — ۷۹.

vītar: ۱- نرینه

all-pervading; epithet of Ahura Mazda; ویتَرْ

۱— فراگیرنده همه‌جا ، به‌همه جا چیره ، پاژنام اهورامزدا . ۱/۱ یشت ۱ و ۱۳ .

2-One who pursues ۲— کسی که دنبال می‌کند ، پی‌گیرنده

= دنبال‌کننده‌دشمنان‌خودش ۲/۱ یشت ۱۷ و ۱۲ .

vītaré-vitara:

1-more extended-wide. ویتَرِ ، ویتَرَ ،

بسیار گسترده و پهن

پهن‌تر ، گسترده‌تر . ۲/۱

2-downwurds. ۲— پائین ، سوی پائین ۴/۲ یشت ۱۵ و ۵۵

3-far off, at a distance; ۳— آنسوتر ، دورتر

vītaré-ā̊zahya:

removing affliction-indigence. ویتَرِ آزَهْ یَ

دورسازی اندوه و تنگ‌دستی .

۶/۱ یسنا ۶۸ و ۱۳ .

vītaré-tbaešaŋ̊h:

removing malice or rancorous feelings; ویتَرتْبَئِشَنگْهْ

دورکننده بدخواهی و یا بردارنده حس کینه‌جویی ، از میان بردارنده کینه و بدخواهی .

۲/۱ ویسپرد ۱۱و۱۳ .

۶۲۳۵-

vītaré-tbaešaṅ̊hya:　　ویترِ تبئِشَنگهَیَ

removing malice or rancorous feelings;

از میان بَردارندهٔ بدخواهی یا حس کینه‌جویی

۶/۱ یسنا ۶۸ و ۱۳. یشت ۸ و ۱۲.

۶۲۳۶-

vītareâzaṅh:　　ویتَرآنزَنگه

removing affliction-indigence;

دورسازی اندوه و تنگ‌دستی و بی‌چارگی.

۲/۱ ویسپرد ۱۱ و ۱۳.

۶۲۳۷-

vītasti:　　ویتَستی

a span; a measure of about 9 inches;

وجب، یکدست، یک‌وجب = به اندازهٔ ۹ اینچ ۲/۱ وند ۱۷ و ۵.

۶۲۳۸-

vītasti-drājaṅ̊h:　　ویتَستی دراجَنگه

the lenght of a span

بدرازی یک وجب

۲/۱ وند ۷ و ۲۹.

۶۲۳۹-

vītačina:　　ویتاچین

melting away (Lit.); causing abortion;

اندک‌اندک نابود شونده، از زهدان جنین اندازنده، نابودکننده.

= داروئیکه سقط جنین فراهم می‌کند. مادینه ۶/۳ وند ۱۵ و ۱۴.

۶۲۴۰-

vītāpa:

waterless;

ویتاپَ

بی‌آب

- - =تهی از آب ۲/۱ یشت ۱۹ و ۸۲.

۶۲۴۱- .  + .  نرینه

vītāra:

a kind of long measure; a passage; an alley

ویتارَ

یک جور اندازه دراز، (گذار، راهرو، کوچه، گزارش دار مستتر) ،

۲/۳ وند ۱۴ و ۱۴.

۶۲۴۲- .  + + .

vītérétō-tanu:

وی تَرِتُو تَنو

(Leprosy) spread all over the body.

روی تن را فرا گرفته، ، ، ، =

پیسی که روی تن را فرا گرفته نرینه ۱/۱ وند ۲ و ۲۹. ۳۷. یشت ۵ و ۹۲.

۶۲۴۳-

vīθiši:

secretly; privily.

وِیثی شی

پنهانی، نهانی، رازانه

، پنهانی یشت ۱۰ و ۸۰.

۶۲۴۴- .  + .

vīθušavant:

ویثوشَوَنت

boiling.

جوشان، جوشنده

... ماذینه ۲/۱ وند ۴ و ۵۴. ۵۵.

۶۲۴۵- .  - .

vīθušā:

ویثوشا

discontentment;

ناخرسندی، ناخشنودی

۲/۱ وند ۱ و ۵.

vīθušī:
see : نگ :
ویثوشی

vīθuš:
knowingly;
ویثوش
زیرکانه وند ۴ و ۵۴ . ۵۵ .

vīθwaesa:
dread; terror.
ویث وَئِسَ
ترس، ترس بسیار.
ترس بسیار راههای پر ـ
ترسَ ترا نمایان می‌شود. یشت ۱۳ و ۲۰. (۲) پر از ترس، ترسناک

vīθwisū-būiwra:
ful of dread and fear.
وئثویسو ـ بوئیوَرَ
پر از ترس وبیم
۶/۳ یشت ۱۳ و ۲۰ . = جاده پراز ترس و بیم .

vīd: (از ریشه ـ۱. و از ریشه ـ۲.)
knowledge, science (rt. = to know)
وید
دانش، آگاهی ،از سوی دیگر چم دانش فراگرفتن ، درآمد ، سودجستن ، ۲/۳
یسنا ۵۱ و ۱۸ . (ریشه این واژه از کماسه و نرینه) ۲/۱ است

vīdaeva:
inimical to the Daevas; estranged from
the Daevas; fiend- destroying'
وی دَئِوَ
جدایی از دیوان .
بیزاری از دیوان ، دیو ویرانگر نرینه ۱/۱ یسنا ۱ و ۲۳ . یسنا ۹ و ۱۳ .

یسنا ۱۲ و ۱. ویسپرد ۵ و ۳. یشت ۱۳ و ۱۴۶. ... کماسه
۱/۱ نرینه وند ۵ و ۲۲—۲۵. ... نرینه ۲/۱ یشت ۲۳ و ۹۰. ...
مادینه ۲/۱ یسنا ۱/۶۵ یشت ۵ و ۱. یشت ۱۳ و ۴. ...
۲/۱ کماسه وند ۱۹ و ۱۶. یسنا ۲ و ۱۳. یسنا ۲۵ و ۶. ...
نرینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۶. ... کماسه ۶/۱ یسنا
۱ و ۱۳. ... کماسه ۶/۱ یشت ۱۱ و ۱۷.

vīdaevō-kara:

ویدَئِوُو کَرَ

working against the Daevas.

بر همیستاری دیوان کار کرده، پاد دیوان. ... نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۶. ... نرینه ۸/۱ یشت ۱۵ و ۵۳.

vīdaka:

ویدَکَ

he who obtains or acquires;

فراهم کننده، بدست آورنده ... ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۵.

vīdat-gao:

ویدَتگَاُ

name of a illustrious personage;

نام کسی نامور

... ۶/۲ یشت ۱۳ و ۱۲۷.

vīdaδafšu:

ویدَذَ فْشو

one of the seven keshvars of the earth,

Lying to the south-east of khanirac;

نام یکی از هفت کشور روی زمین جهان باستان که کنار خونیرث جای گرفته است. ۲/۱ وند ۱۹ و ۳۹. یشت ۱۰ و ۱۵. ۱۳۳. یشت ۱۲ و ۱۲. ...
۴/۳ ویسپرد ۱۰ و ۱. ویسپرد ۱۱ و ۱۷. ...

۶۲۵۶– vīdāta:

ویداتَ

decision, final judgement;

رای، داوری سرانجام ۷/۱ یسنا ۴۷ و ۶.

۶۲۵۷– vīdātā:

ویداتا

نگ: see :

۶۲۵۸– vidiδāra:

ویدیذارَ

نگ: see :

۶۲۵۹– vīdiδvaŋ̊h: نرینه

ویدیذونگهْ

surveying round about;

زیرچشم گرفتن پنهانی

۱/۱ یشت ۱۴ و ۱۳.

۶۲۶۰– vīdisravaŋ̊h:

وی دیسرونگهْ

acquiring glory (Lit.); name of a person;

نیکنام شناخته شده و نام کسی است. نرینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۹.

۶۲۶۱– vīdišā:

ویدیشا

knowledge, learning, wisdom;

دانش، یادگرفتنی، خرد، ۱/۱ یسنا ۵۵ و ۳.

۲/۱ ویسپرد ۲۱ و ۳. ۳/۱ یسنا ۵۸ و ۴.

۶۲۶۲– vīdišəmna:

ویدیشمنَ

purifying; holy

پاک، ورجاوند، از ریشهٔ دیش = پاک کردن ۳/۲ یسنا ۵۱ و ۱.

vīduš:

۶۲۶۳ـ

knowing;

ویدوش

فهمیده، هوشیار، ۱/۱ یسنا ۲۸ و ۴۰ یسنا ۴۵ و ۸.

vīduš-aša: ـ۲ــ

۶۲۶۴ـ

a pious intent;

ویدوش آشَ

گمان پرهیزگاری، خواست یا آهنگ دیندار ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۶.

2-cognizant of purity-boliness.

۲ـ آگاهی از پاکی و پارسایی

نرینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۱۵.

vīduš-gāΘa:

۶۲۶۵ـ

knowing the Gathas;

ویدوش گاثَ

ویدوش گاتها = گاتهاشناس، آگاه و دانا از گاتها نرینه ۲/۱ ونـد ۱۸ و ۵۱. = مرد گاتها شناس

vīduš-yasna:

۶۲۶۶ـ

knowing the yasna.

ویدوش یَسنَ

یسنـــا دانستـــن. نرینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۵۱.

vīdōiΘra:

کماسه

۶۲۶۷ـ

seeing; for seeing; to see;

ویدوِیثرَ

بیننده، بینا، دیدن = for seeing ۷/۱ و (۴/۱) یشت ۱۰ و ۸۲.

vīdūiōm:

۶۲۶۸ـ

وی دوِ یوم

see : نگ:

vīdås: ویدانْس

see : نگ :

vīdrvāna: ویدْرْوانَ

holding fast,

استوار نگهدارنده ۱/۶ وند ۴ و ۴۵.

vīdvaēša: ویدْوَئِش

expelling evil; driving out malice;

بیرون‌کننده بدی، بیرون راننده کینه‌جویی، بیرون‌کننده کین

۱/۲ یسنا ۳۴ و ۱۱.

vīdvaēštva: ویدْوَئِشْتْوَ

he in whom there is no harm;

separate from malice;

بی‌آزار، جدا از کینه‌جویی، بی‌کینه نرینه ۱/۱ یشت ۱/۸.

ویسپرد ۱۵ و ۳.

vīdvanōi: ویدْ وَنْوْ ی

see: نگ :

viδaetar: ویذاتَرْ

one who watches or surveys;

زیر چشم گیرنده، نگهبان ۱/۱ یشت ۱۰ و ۴۶.

viδavi: ویذَوی

با ریشه‌های

wide apart from a deceiver; he who

baffles deceit (Har.);

فریب‌نخورنده، کسیکه فریب برنمی‌دارد.

کسیکه فریب و نیرنگ را بر هم می‌زند نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۴.

**vīδāwnte:**

ویذاونتِ

see : نگ :

**vīδātu:**

one of the demons of Death, breaking the bones of men.

نام دیو مرگ، شکننده استخوان مردان

۵/۱۰ یسنا ۵۷ و ۲۵. یشت ۱۰ و ۹۳. یشت ۱۳ و ۱۱ و ۲۸.

**vīδōtu:** (از ریشه )

ویذوتو

same as;

هم‌سان، مانند

مانند‌ه:

**vīδvanh:**

ویذونگه

knowing, acquainted with,

اگاه، هوشیار، فهمیده

نرینه ۱/۱ وند ۱۵ و ۲. ویسپرد ۱۱ و ۱۹. نرینه ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۱۲. یسنا ۴۴ و ۱۹. یسنا ۳۱ و ۱۷. ۶ مادینه ۱/۱ یشت ۱۶ و ۱۵. ۲/۱ وند ۱۸ و ۶۷. ۶۹ نرینه یشت ۱۳ و ۱۴۶. ۴/۱ یسنا ۳۰ و ۱. ۴/۱ یسنا ۳۱ و ۱۷. یسنا ۵۱ و ۸. ۱/۳ یسنا ۳۴ و ۹. نرینه ۱/۳ یسنا ۵۷ و ۲۷. یشت ۱۰ و ۶۸. (۵/۳) و (۳/۳) ویسپرد ۶ و ۱. از ریشه خرسند کردن،

2-all knowing; in the sense of

= همه آگاه. نرینه ۱/۱ یشت ۱۲ و ۱. نرینه ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۶.

۶۲۸۰– [illegible]
vīnase:
وی نَسِ
نگ : [illegible] ۱–۰
see : [illegible] ۱–۰

۶۲۸۱– [illegible]
vīnasti:
وی نَشتی
نگ : [illegible] –۲
see : [illegible] –۲

۶۲۸۲– [illegible]
vīnasyāt:
وی نَشیاتَ
نگ : [illegible] ۱–۰
see : [illegible] ۱–۰

۶۲۸۳– [illegible] [illegible] –۲ – [illegible]
vībanga:
وی بَنگَ
the Demon of extreme drunkenness;
بسیار می‌خور، افزون بر گنجایش میخوری، سیاه‌مستی
[illegible]: دیو کونده نخورده مست
[illegible] ۲/۱۰.۶ وند ۱۹ و ۴۱. یشت ۲۴ و ۲۶.

۶۲۸۴– [illegible]
vībāzu:
وی بازو
the length of extended arms;
وی‌بازو = اندازه پیمایشی است بگشادی بازوان، درازای کمتر از ۲ گره. مانند : [illegible] ۲/۳. وند ۹ و ۲.

۶۲۸۵– [illegible]
vībāzu-drājanh:
وی بازو دْراجَنگْهْ
the length of extended arms;
double the length of
درازای دو بازوی گشاده، اندازه پیمایش درازا [illegible] ۲/۱ وند ۷ و ۳۴.

۶۲۸۶– [illegible] [illegible] ۱.
vībérĕθwat:
وی بِرِثْوَتْ
spread abroad (Lit.); well-known
همه‌جا گسترده، نامی در همه‌جا روشناس. [illegible] = [illegible]

نرینه ۲/۱ یسنا ۹ و ۱۴.
یشت ۱۹ و ۸۱.

۶۲۸۷- vīmaiδya: ۲.

boundary, exterior limit.

وی مَئیذیَ

مرز، سرحد، بخش پایان بیرونی ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۴. یشت ۱۲ و ۲۱. یشت ۱۵ و ۳۱.

۶۲۸۸- vīmana-kara: ۱.

he who strikes fear ( = doubt)

وی مَن کَرَ

ترس زده ( = گمان) آشفته‌گمان، کیجومات نرینه ۸/۱ یشت ۱۵ و ۵۳.

۶۲۸۹- vīmanaṅh: ۲.

doubt, suspicion;

وی مَنَنگهْ

گمان

۶۲۹۰- vīmanōhya:

unsettled in religious belief

وی مَنُنْوهْیَ

هرهری در باور دینی، سست باور در دین، ناباور
کماسه ۲/۱ وند ۱ و ۷.

۶۲۹۱- vīmareza: ۲.

purifying;

وی مَرِزَ

پاک، ورجاوند، پارسا

= پاکترین کماسه ۱/۱ یشت ۱ و ۲۰۴.

۶۲۹۲- vīmāδaṅh: ۱.

medicine; a remedy for restoring health.

ویمادَنگهْ

دارو ، درمانیکه تندرستی می‌آورد [illegible] ۲/۱ وند ۷ و ۳۸ ، ۴۰ .

vimita: [illegible] . [illegible]

وی میتَ

formed irregularly; crooked;

ناآراسته درست شده ، کج ، بدپیکره ، بداندام

[illegible] . [illegible]

vimitū-dantāna:

وی میتودَنتانَ

ill-formed teeth; also crrooked-toothed;

کج‌دندان ، دندان ناآراسته ، بدگونه دندان ، گوینده گفتار بد ، [illegible] ۱/۱ وند ۲ و ۲۹ ، ۳۷ . یشت ۵ و ۹۳ .

vīra: [illegible] . نرینه

ویرَ ،

a man; a manly person;

یل ، مرد ، مردانه

یک کس مردانه [illegible] ۲/۱ یشت ۸ و ۱۴ [illegible] ۱/۵ (۶/۱) یسنا ۳۱ و ۱۵ . [illegible] ۶/۱ یشت ۱۴ و ۲۷ . [illegible] ۷/۱۰ یشت ۱۰ و ۱۰۱ . [illegible] ۲/۲ یسنا ۹ و ۴ . [illegible] ۲/۲ یشت ۱۰ و ۱۰۱ . [illegible] ۴/۲ وند ۶ و ۳۲ ، ۳۵ ، ۳۸ ، ۴۱ . [illegible] ۶/۲ ویسپرد ۷ و ۳ . یشت ۱۳ و ۱۰ [illegible] ۲/۳ یسنا ۴۵ و ۹ . یسنا ۵۸ و ۶ . [illegible] ۶/۳ وند ۱۸ و ۲۷ . یسنا ۶۲ و ۱۰ . یشت ۵ و ۹۶ . یشت ۱۲ و ۲۴ . [illegible] ۶/۳ یشت ۱۰ و ۲۸ . [illegible] ۷/۳ یشت ۱۵ و ۵۳ . ومانندهای: [illegible]

vīrajan: [illegible] . [illegible]

وی رَجَن

•a man-slayer; a hero-killer

مردکش، یل‌کش، پهلوان‌کش [illegible] ۱/۱ یشت ۱۴ و ۳۷ .

**vīrāza:** نرینه

name of an illustrious personage — ویرازَ

یکی از پهلوانان ایران.

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۱. وسترگارد یوستی

**vīrāspa:** نرینه

name of an illustrious personage; — ویراسْپَ

of the noted family of Karsna (Karan.)

نام‌کسی نامور و از خانواده نامی‌کارن ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۸

**vīrénjan:**

a man-slayer; a hero-killer; — ویرِنْجَنْ

مردکش، کشنده‌پهلوان، کشنده پل ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۶.

**vīrō-draonaṅh:**

running after man (as a dog); — ویرُوْ - دْرَاُنَنگْهْ

faithful to his master; born to take his food from man

دونده دنبال مرد، (مانند سگ) به سرور خود با وفا، خوراک خـود را از مـرد گیرنده

نرینه ۲/۱ وند ۱۳ و ۳۹.

**vīrō-niāwnt:**

that knocks or fells men down; — ویرُوْ نیاوَنچ

مردافکن، مردکوب = گرز مردافکن نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و

۹۶. ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۲.

**vīrō-maza:**

(a contract) of the value of man. — ویرُوْ مَزَ ویروْ مَزَنگْهْ

ارزش مرد (به پیمان) گرانبها از مرد

a hostage;

گروگان. گرو نرینه ۱/۱ وند ۴ و ۲، ۰۴، ۰۹.

- ۱/۱ وند ۴ و ۴۸. - ۲/۱ وند ۴ و ۰۴. -

. نرینه ۲/۱ وند ۴ و ۱۵.

**vīrō-vastra:**

ویرُو وَستْر

a man's garment; a complete garment fitted for a man.

جامه مردانه، یکدست جامه در خور مرد

۲/۱ وند ۸ و ۲۵.

**vīrō-raoδa:**

ویرُو رَاُذَ

human shape,

آدم‌گونه، آدم‌نما ۳/۱ یسنا ۹ و ۱۵.

**vīrō-vānθwa:**

ویرُو وانثْوَ

troops of hereos:

گروه یلان.

مادینه ۲/۳ یسنا ۲ و ۶. یشت ۲ و ۱۰. نیایش ۴ و ۱۰. مادینه ۶/۳ یسنا ۶/۱ یسنا ۳ و ۸. یشت ۲ و ۵.

**vīriā:**

ویرْیَ

born of hero(Lit.); heroic, valiant.

از یل زاده شده (ادبی) پهلوانانه، دلیر، شکوهمند، درخشان
مادینه ۲/۱ یشت ۸ و ۱۵.

**vīvaiti:**

وی وَئیتی

breezy (dawn);

نسیم دار، خوش‌هوا . مادینه ۲/۱ یشت ۵ و ۶۲.

**vīvaozayeiti:**

وی وَئزَیِ ئیتی

see: نگ:

**vīvanhvat:**

وی وَنگهوَت

vivanghant, father of king Jamsheed. the grand-son of King Hoshang he was the first to perform the Haoma ceremony, and the fifth from Gaya Maretan,

ویوَنگهان نام پدر جمشید شاه است. که نوه هوشنگ شاه است. ویونگهان نخستین کسی بود که آئین هئومه را انجام داد و پشت پنجم از کیومرس است. ۱/۱ یسنا ۹ و ۰۴. ۶/۱ یسنا ۹ و ۰۵.

**vīvanhana:** نرینه

same as vivanghvat.

وی وَنگهَن

مانند ویونگهوت

نام پدر جمشید شاه پیشدادی است ۶/۱ وند ۲ و ۰۶. یشت ۱۳ و ۱۳۰. ۸/۱ وند ۲ و ۰۳ ۰۹ ۰۱۳ ۰۱۷ ۰۲۲.

**vīvanhuša:** نرینه

same as vivangahvat

وی وَنگهوش

اینهم مانند واژه‌های ویونگهوت و ویونگه نه نام پدر جمشید شاه پیشدادی است که بنـام ویونگهان درپیش‌شناخته‌ایم ۱/۱یسنا ۳۲و۸. ۵/۱ یشت ۱۹ و ۰۳۵.

**vīvarezdvat:**

acting in opposition to; doing otherwise;

وی وَرِزدوَت

همیستاری و ستیزه‌گری، جور دیگر کردن، دگرگون کردن. نرینه ۶/۱ یسنا ۹ و ۰۳۰.

vīvareša: (یشت ۴۵ و ۰۸)

وی وَرِشَ

I wish so extol (Hauj.);

I would faithfully serve (Mills.)

من آرزو می‌کنم که بسیار بستایم (هوگ)، من وفادارانه خدمت خواهم کرد (میلز).

vīvāzayantu:

وی وازَیَنتو

See: نگ:

vīvāp: از ریشه

want of water, drought;

ویواپ

بی آب گشته

بی‌آبی، خشکسالی ۲/۱ یسنا ۱۲ و ۰۳ ۵/۱ یسنا ۱۲ و ۰۲

(۳/۱ یسنا ۳۲ و ۰۱۰)

vīvāpat:

ویواپَت

who parches the Fields with drought.

بی‌آبی.

چه کسی کشتزارها را با خشکسالی می‌سوزاند

۱/۱ یسنا ۳۲ و ۰۱۰

vīvārā:

ویوارا.

copious rains.

باران بسیار فراوان. ۷/۳ وند ۲۱ و ۰۳

vīvārēšva: نرینه

ویوارِشوَ

name of an illustrious personage.

نام کسی نامور [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۲

**vī-viduye:** [illegible]

ویویدوی

see : [illegible] نگ :

**vīs:** [illegible] (۰۱)

to be, to become;

ویش

بودن ، شدن

[illegible] ۲/۱ وند ۲ و ۴. [illegible] ۲/۱ ونـد ۲ و ۵. [illegible] ، وند ۲ و ۳. [illegible] ۳/۱ یشت ۱ و ۱۹. یشت ۱۳ و ۷۱. [illegible] ۲/۱ وند ۲ و ۴.

2-to come.

۲ـ آمدن [illegible] ۳/۳ یسنا ۴۸ و ۱۰. یشت ۱۳ و ۷۳. [illegible] .یشت ۱۳ و ۷۳. [illegible] ۳/۳ یسنا ۳۲ و ۱۴.

3-to pierce, to enter, to touch.

۳ـ رخنه‌کردن ، بدرون شدن ، دست زدن [illegible] ۳/۳ یشت ۱ و ۱۸.

4-to accept, to receive.

۴ـ پذیرفتن ، دریافت کردن

[illegible] ۳/۱ یسنا ۸ و ۴. [illegible] ۳/۳ یشت ۵ و ۹۵. [illegible] ۱/۳ یسنا ۷ و ۲۴. یسنا ۴۱ و ۵.

5-to agree to, approve of

۵ـ هماهنگی کردن به ، همراهی کردن به پسندیدن ، روا شمردن [illegible] ۱/۱ ویسپرد ۵ و ۱. [illegible] ۱/۱ یسنا ۱۴ و ۱ ویسپرد ۳ و ۷. [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۷ و ۲۲. یشت ۱۳ و ۹۹. یشت ۱۹ و ۸۵.

6-to obey the order; to comply with the commands;

۶ـ سربفرمان نهادن و انجام دادن دستور ، انجام دادن فرمان . [illegible] = من این دستور را انجام خواهم داد .

7-to be engagedin to pay attention to; to head

۷ـ گرفتار بودن ، نگرش دادن به ، نگرش کردن [illegible] ۱/۳ یسنا ۵۸ و ۳.

**aiwi-vīs:**

to receive, to accept. — آئیوی ویس

دریافت کردن، پذیرفتن ۱/۱ یشت ۷ و ۳. نیایش ۳ و ۵.

**paiti-vīs:**

to receive; to accept; — پَئیتی ویس

دریافت کردن، پذیرفتن ۱/۱ یشت ۵ و ۹۳. ۳/۳ یشت ۵ و ۹۵. ۱/۱ یشت ۷ و ۳. نیایش ۳ و ۵. ۲/۱ یشت ۱۰ و ۳۲.

**fra-vīs:**

to come forth, — فَرَ ویس

بجلو آمدن، به پیش آمدن ۳/۱ یشت ۱۰ و ۴۶. یسنا ۱۰ و ۸.

2-to be, to become. — ۲ــ بودن، شدن

= من نیایشگر و ستایشگر باوفایی به تو خواهم بود یسنا ۱۰ و ۹.

**vīs:** (۲)

1-village; — ویس

۱ ــ دهکده، روستا، کوی. ۲/۱ وند ۸ و ۱۰۳. یسنا ۶۲. ۵. ۲/۱ یسنا ۳۰ و ۱۸. یشت ۱۰ و ۱۸. ۳/۱ (۵/۱) وند ۵ و ۶. ۹. ۱۳. ۱۴. ۴/۱ یشت ۱۳ و ۶۶. ۵/۱ وند ۱۹ و ۱۲. یسنا ۵۷ و ۱۴. ۶/۱ وند ۷ و ۴۱. ۴۲. وند ۹ و ۳۷ ویسپرد ۳ و ۲. ۷/۱ وند ۵ و ۱۰. ۲/۳ وند ۱۳ و ۱۱. ۴۰. یسنا ۱۲ و ۳. ( = ) ۵/۳ وند ۱۳ و ۱۱. ۱۸. ۴۰. ۶/۳ یسنا ۱۲ و ۲. یشت ۱۰ و ۱۸.

. یسنا ۸ و ۷. یسنا ۲۳ و ۱. یشت ۱۳ و ۱۵۰. مانندها:

۲ـ خانواده، خانوار، کسِ خانه
2-a family; a house-hold;

۴/۱ یسنا ۶۸ و ۱۴. یسنا ۶۰ و ۲. ۴/۱ (۵/۱) یسنا ۱۰ و ۷. ۵/۱ یشت ۱۳ و ۴۹ ۵/۱ یسنا ۶۰ و ۳ ۶/۱ وند ۷ و ۴۳. یسنا ۹ و ۷. یشت ۵ و ۳۳. ۵/۳ یسنا ۵۳ و ۸.

**vīsaiti, visata:**

ویسَئیتی، ویسَتَ
twenty ; 20.

بیست = ۲۰.

۲/۳ وند ۸ و ۹۵. وند ۱۲ و ۱۳. یشت ۱۰ و ۱۲۲. ۲/۳ وند ۱۲ و ۹. ۱۱.

**vīsata-gāya:**

ویسَتَ گایَ
twenty paces;

بیست تکه ۲/۱ وند ۱۷ و ۴.

**vīsaitivant:**

ویسَئیتی وَنْتْ
twenty-fold

بیست تاه، بیست لا. ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۱۶.

**vīsan:** (وند ۴ و ۷)

ویسَن
a family man; one having a house-hold;

خانوادهٔ مرد، دارندهٔ خانواده یا کسانی در خانه. ۴/۱ وند

**vīs:**

ویسی
نک: see : ۲.

**vīsō-irič:**

ویسُوئیریچ

تهی کردن روستا. نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۷۵.

vīsãnsta:

an admonition; counsel;

ویسانْسْتَ

پند و اندرز، سگالش و بند . مادینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۹.

vīsãnsténa:

twentieth: 20th

ویسانْسْتِمَ

بیستم و ۲۰ ام. نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۸.

vīstõ:

ویسْتُو

see: نگ:

vīstõ-fraoreiti:

ویسْتُو فْرَ اُرِئیتی

learned in pious lore

داد دینی آموخته، آئین دین‌داری یاد گرفته ... نرینه ۲/۱ ویسپرد ۳ و ۴. نیایش ۴ و ۹.

vīspa:

all; every. whole, entire

ویسْپَ

همه، هر، رسا، درست. = بسیار. از ریشه = افزودن، پیشرفت دادن. = هروسپ همه، درست. نرینه ۱/۱ وند ۱ و ۱۰۱ و ۳۳. یسنا ۶۵ و ۶. مادینه ۱/۱ وند ۱۵ و ۱۹. ، کماسه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۴. یشت ۲۲ و ۲. نرینه ۲/۱ وند ۱۳ و ۱۰۱ ۲۰ ۵۰۰ ۶. یسنا ۲۰ و ۲. ویسپرد ۱۳ و ۱. نرینه ۲/۱ یسنا ۱۶ و ۱. مادینه ۲/۱ وند ۸ و ۴۰. وند ۹ و ۱۵. یسنا ۱۹ و ۹. یشت ۵ و ۱۳۰. مادینه ۲/۱ وند ۶ و ۲۴

کماسه ۲/۱ وند ۳ و ۲۰. ۴۲. [illegible] کماسه ۱ و ۲ یسنا ۷۱ و ۵ [illegible].
[illegible] = تا اینکه، بدرازای زمانیکه وند ۲ و ۲۸. ۳۶. [illegible] ــ
۲/۱ یشت ۱۰ و ۹۵. [illegible] ــ ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۴. یشت ۹ و ۷. [illegible] ــ
۴/۱ یسنا ۲۰ و ۲. [illegible] ــ [illegible] ۴/۱ (۷/۱) یسنا ۶۸ و ۱۴.
[illegible] = برای همه زمان، برای همه‌گاه ۴/۱ یسنا ۷ و ۲۵ [illegible]
[illegible] = برای همیشه یسنا ۴۶ و ۱۱. یسنا ۴۹ و ۸ [illegible]
= برای زمان جاویدان یسنا ۵۳ و ۱. ۴ [illegible] نرینه ۶/۱ وند ۱۸ و ۳۰. ۳۱.
یسنا ۹ و ۱ [illegible] نرینه ۶/۱ ویسپرد ۱۶ و ۲ [illegible]، مادینه
۶/۱ یسنا ۲۴ و ۴. ویسپرد ۴ و ۲. ویسپرد ۹ و ۷ [illegible] مادینه ۶/۱
یسنا ۵۵ و ۴ [illegible] ــ ۷/۱ یسنا ۱۹ و ۱۷ [illegible]. یسنا ۲۳ و ۳.
[illegible] نرینه ۱/۳ وند ۱۶ و ۱۸. یشت ۱۰ و ۳۶ [illegible]. نرینه ۱/۳
یسنا ۳۲ و ۳. یسنا ۵۱ و ۲× ۵ [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۳۱ و ۲ [illegible].
مادینه ۱/۳ وند ۵ و ۱۹. یشت ۵ و ۱۵ [illegible] ــ مادینه ۱/۳ یسنا ۵۷ و ۲۲.
[illegible] ــ کماسه ۱/۳ وند ۲ و ۴۰ [illegible]. کماسه ۱/۳ یسنا ۳۴ و ۲ [illegible]
۱/۳ یشت ۸ و ۴۸ [illegible]. نرینه ۲/۳ یسنا ۳۱ و ۲. یسنا ۴۳ و ۱۵ [illegible]،
نرینه ۲/۳ یسنا ۵۷ و ۲۹. یشت ۸ و ۴۶ [illegible]، نرینه ۲/۳ وند ۱۴ و ۸. یشت
۱۹ و ۷۷. خورده‌اوستا آفرنابه خشتهریانه [illegible] ــ نرینه ۲/۳ یسنا ۴۲ و
۶. [illegible] نرینه ۲/۳ یسنا ۱۰ و ۵. یشت ۸ و ۴۶ [illegible] ــ نرینه
۲/۳ یسنا ۷۱ و ۶ [illegible] ــ نرینه ۲/۳ وند ۳ و ۳۵. [illegible]، نرینه ۲/۳
یشت ۱۰ و ۳۴. ۱۰۰ [illegible] ــ مادینه ۲/۳ وند ۳ و ۲۷. ویسپرد ۵ و ۲. یشت
۱۳ و ۷۹. ویسپرد ۱۶ و ۲. یسنا ۲ و ۱۲. [illegible] ۲/۳ سی روز،
۲ و ۲۸. [illegible] کماسه ۲/۳ یسنا ۲۸ و ۱ [illegible] ــ مادینه ۲/۳
یسنا ۷۱ و ۵. [illegible] کماسه ۲/۳ یسنا ۸ و ۵. یسنا ۱۹ و ۲. یشت ۱۱ و ۹.
[illegible] کماسه ۲/۳ یسنا ۷۱ و ۶ [illegible] کماسه ۲/۳ یسنا ۴۳ و ۲.
[illegible] کماسه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۳۴ [illegible] ــ [illegible].
[illegible] ۲/۳ یشت ۸ و ۴۳. ۲/۳ یسنا ۵۷ و ۱۷. یشت ۱۱ و ۱۲ [illegible].
۲/۳ یشت ۸ و ۴۳. [illegible] نرینه ۳/۳ یسنا ۴۶ و ۱۰. [illegible]، کماسه
۳/۳ (۵/۳) یسنا ۳۴ و ۵. یسنا ۱۶ و ۵ [illegible] نرینه ۴/۳ یسنا ۱ و ۱۰.
یسنا ۶۲ و ۷. [illegible] مادینه ۴/۳ یسنا ۲۳ و ۲. [illegible] ــ ،

نرینه ۵/۳ وند ۱۴ و ۱۷ . نرینه ۵/۳ یسنا ۶۲ و ۷ – . نرینه ۵/۳ یسنا ۴۴ و ۲ ، کماسه ۵/۳ یشت ۱۰ و ۴۱. نرینه ۶/۳ وند ۲ و ۲۷. ۳۵. یسنا ۴۳ و ۲ نرینه ۶/۳ فرگرد ۵ و ۱ نرینه ۶/۳ یسنا ۱ و ۱۴. ویسپرد ۹ و ۷. مادینه ۶/۳ وند ۲ و ۲۸. ۳۶. یسنا ۶۵. ۲ مادینه ۶/۳ یسنا ۱ و ۱۲. ویسپرد ۹ و ۷ . کماسه ۶/۳ یشت ۱۰ و ۵۴. ۶/۳ یسنا ۴۴ و ۷ کماسه ۶/۳ یشت ۱۳ و ۱۳۵. ۷/۳ یشت ۳ و ۵. ۱۱. یشت ۱۵ و ۵۳ نرینه ۷/۳ یسنا ۱۲ و ۵. ۶ .مادینه ۷/۳ یشت ۱۰ و ۴۵. ۷/۳ یشت ۱۰ و ۱۶. نرینه ۸/۳ یسنا ۱ و ۲۲. نیایش ۱ و ۱.

vīspaiti:

the master of a street or borough; ویس پَئیتی

بزرگ ده، بزرگ بخش، بزرگ خیابان و کوچه، کدخدا، دهدار ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۸. ۸۴. ۲/۱ وند ۷ و ۴۱. ویسپرد ۳ و ۲. یشت ۱۰ و ۱۱۲. . ۲/۱ وند ۷ و ۴۲. ۴/۱ یشت ۱۰ و ۱۷. ۶/۱ وند ۱۰ و ۵. ۶. ۹. ۱۰. ۱۳. یسنا ۱۳ و ۱. یشت ۲۴ و ۱۶. ۸/۱ یسنا ۹ و ۲۷. ۲/۳ یشت ۱۰ و ۱۸. ( گلدنر)

vispa-x̄āθra:

enjoying perfect ease or comfort; ویسپَخواثرَ

بهره‌مند از آرامش و آسایش رسا .نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۴.

vīspa-taorvā, vispa-taorvaiti: ویسپَتَئُروا ،ویسپَتَئُروَئیری

the mother of saosbynat,

نام مادر سوشیانت، بنا بر صفتی که سوشیانت دارد، و آن نابود کردن همهٔ کینه‌ها و بدی‌ها است. همچنین نام مادر سوشیانت را بمعنی: "از پدر

نامبردار" نیز می‌گویند.  ۱/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۲.
۱/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۲. ۶/۱ یشت ۱۹ و ۹۲.

vīspa-taorošī:
name of a noted and pious woman;
ویسپَتَئُرُشی
نام یک زن نامور و دیندار ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۹.

vīspa-taš:
he who shapes or models;
ویسپَتَش
پیکر سازنده، نگارنده، همه را اندام و گونه دهنده. پاژنامه اهورامزدا. ۱/۱ یشت ۱ و ۱۴.

vīspana:
all, whole, entire.
وویسپَن
همه، هر، درست، رسا  نرینه ۱/۱ یشت ۲ و ۱۲.

vīspa-Θaurva:
an adherent of Arjasp, a turanian by birth, antagonistic to the Zoroastrian religion.
ویسپَثَئُرو
از هواخواهان ارجاسب که از همیستاران دین زرتشتی بود
۱/۱ یشت ۹ و ۳۰. یشت ۱۷ و ۵۰.

vīspa-Θaurvū-ašti:
One of the adherents of Arjasp, a turanian by birht, Antagonistic to the Zoarastrian religion;
ویسپَ ثَئُروُو آشتی
نام یکی از تورانیان هواخواه ارجاسب که دشمن ایران و کیش زرتشتی بودند.
۶/۱ یشت ۹ و ۳۰. یشت ۱۷ و ۵۰.

**vīspabda:** کماسه

ویسپَ بَدَ

all bonds (Lit.);

همه بندها ۳/۳ یشت ۸ و ۵۵.

**vīspara:**

ویسپَرَ - ویسپَرَتَ

see : نگ :

**vīspavana:**

ویسپَوَنَ

he who conquers everything;

epithet of Ahura Mazda;

توانا و پیروز بر همه چیز ، پاژنام اهورامزدا .

۱/۱ یشت ۱ و ۱۴.

**vīspa-hišas:**

ویسپَ هیشَس

the all-seeing one; he who surveys all things;

همه را به یک نگاه بینا ، نگرنده همه چیزهای هستی پورداود : بهتر نگرنده .

پاژنام اهورامزدا . ۱/۱ یشت ۱ و ۸ .

۱/۱ یسنا ۴۵ و ۴ .

**vīspāyu:**

ویسپایو

perfect, entire; whole.

رسا ، هر ، همه = خوشبختی

رسا و بسنده . مادینه ۲/۱ ویسپرد ۱۸ و ۲ .

**vīspéma:**

ویسپِمَ

whole, entir (super.).

همه و رسا (این واژه بگونه صفت عالی است . رساترین ، بسنده‌ترین)

نرینه ۴/۱ (۷/۱) یشت ۱۰ و ۵ .

**vīspe-mazišta:**

ویسپِ مَزیشتَ

the most exalted of all.

= از همه بالاترین ۲/۱ یسنا ۳۳ و ۰۵ ۶/۳ خورده اوستا اورمزد نیایش. پورداود: از همه بزرگترین.

**vīsoō-afsmana:**

ویسپئو اَفْسمَنَ

Mazdayasni religion, with all its hymns;

همه سرودها

= دین مزدیسنی با همه سرودهایش

مادینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۰۱۴

**vīspōayāra:**

ویسپئو آیارَ

every day; all the days; day after day;

= هر روز، همه روزه، روزبروز ۲/۱ یشت ۱۹ و ۰۵۴

**vīspō-xaréna:**

ویسپئو خوَرِنَ

with all glory

با همه شکوه با همه درخشندگی نرینه ۱/۱ یشت ۱۸ و ۰۴

**vīspō-xaΘ ra:**

ویسپئو خواثرَ

all-blissful, epithet of paradise.

همه خوشبختی بار، خوشی بارجایگاه‌خوشبختی‌همه‌گونه، پاژنام فردوس. -نرینه ۱/۱ (۶/۱) سی‌روزه ۱ و ۰۲۷ نرینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۰۳۶ یسنا ۹ و ۰۱۹ ویسپرد ۷ و ۰۱ ویسپرد ۲۳ و ۰۱ یشت ۱۲ و ۰۳۶ یشت ۲۳ و ۰۸

**vīspō-xraΘwa:**

ویسپُوْ خرَتُوَ
with all intelligence;

با همه هوشیاری، با همه دانایی با همه خرد . نرینه ۱/۱ یشت ۱۸ و ۴.

**vīspō-gaona:**
all species;
ویسپُوْ گَئُنَ

همه گونه، همه‌جور

**vīspō-tanu:**
of the entire frame
ویسپُوْ تَنو

همه تن، همه کس

= دلاور با همه کالبد رسایش کماسه ۲/۱ یسنا ۹ و ۱۷.

**vīspō-druj:**
the entire Druj
ویسپُوْ دروج

دروغ رسا، همه دروغ.

همه دروغ، ۲/۱ یشت ۴ و ۱۰.

**vīspō-paiti:**
the master or fuler of (us) all.
ویسپُوْ پَئیتی

سرور همه، بزرگ همه، ۲/۳ یسنا ۳۸ و ۵.

**vīspō-paesaṅh:**
ful of splendour or embellishment
ویسپُوْ پَئِسَنگْهْ

پرآرایش، پرشکوه . نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۴. ۲/۱ یشت ۱۴ و ۲۷. مادینه ۲/۱ یسنا ۱۹ و ۱۷.

کماسه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۳۳.

**vīspō-paθan:**
all the way.

ویسپو پثن
همه راه‌ها ــ همه راه
… کماسه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۲۸.

**vīspō-paesya:**
full of decoration; wholly ornamented, or embellished.

ویسپو پئیسی
پر نشان، پر آرایش
پر زیور، همه آرایش، همه آراسته
… مادینه ۲/۱ یسنا ۵۷ و ۲۰.

**vīspō-pisa;**
with all sorts of ornaments;

ویسپو پیس
با همه‌گونه زیور، همه گونه زیور … مادینه ۶/۱ یشت ۵. ۷۸.

**vīspō-bāma:**
full shining; all-resplendent;

ویسپو بام
همه درخشنده، پردرخش، پرشکوه، همه روشن … نرینه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۱۳۹. …

**vīspō-bāmya:**
all-shining, all-resplendent;

ویسپو بامی
همه درخشان، پرشکوه، پرروشن … کماسه ۵/۱ یشت ۱۵ و ۱۵.

**vīspō-biš:**
of all remedies

ویسپو بیش

همه درمان، همه چاره

۱/۱ یشت ۱۲ و ۱۷.

**vīspō-mahrka:**

who is all plague

ویسپو مهرک

پرمرگ، پرآفت

خرینه یشت ۱ و ۱۹ یشت ۱۳ و ۷۱.

**vīspō-vahma:**

worthy of all homage-glory;

ویسپو وهم

شایسته همه گونه کرنش، شایسته بزرگداشت ، کماسه ۲/۱ یشت ۵ و ۹۶. یشت ۱۲ و ۲۴. (گلدنر )

**vīspō-viδvanh:**

All knowing

ویسپو ویذونگه

همه‌چیز دان، از همه چیز آگاه

دانای همه ، نرینه ۱/۱ یشت ۵ و ۲۴. یشت ۲ او ۱ . نرینه ۲/۱ ویسپرد ۱۹ و ۱. یشت ۱۰ و ۳۵ نرینه ۸/۱ وند ۱۹ و ۲۰ و ۲۶.

**vī ézya:**

s ly efficacious.

ویسپو ورزی

باندازه بسنده کارآ، به اندازه رسا سودمند. مادینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۶

**vīspō-vérēθra**

all victory

ویسپو ورثر

بسیار پیروز، همه پیروز

نرینه ۱/۱ یشت ۱۸ و ۴.

vīspō-vā̊θwa:

(a man)with all sorts of flocks;

ویسْپُوْ وانثْ وَ

بسیار گله ، با همه گونه گله و رمه نرینه ۱/۱ یشت ۱۸ و۴

vīspō-sarĕδa:

(trees) of every kind

ویسْپُوْ سَرِذَ

همهٔ گونه‌ها ، همهٔ سروده‌ها ، همه‌گونه گیاه .

مادینه ۱/۳ وند ۵ و ۱۹ .

vīspō-hankĕrĕθya:

with all the performances;

ویسْپُوْ هَنْ‌کِرِثْ یَ

با همه نیایشها ، همه انجامها مادینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۱۴ .

vīspō-hujyāiti:

giving all the good things or comforts of life.

ویسْپُوْ هوجْیائیتی

همهٔ زندگانی نیک .

نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۹۰ .

vīspā̊mhujyāiti:

thriving whit every bleessing of life.

ویسْپانْم هوجْیائیتی

خجستگی زندگی ، زندگانی نیک همگان ۱/۱ وند ۳ و ۳ .

vīsya:

pertaining to the village or borough.

ویسْ یَ

= ویسیه = وابسته به روستا یا به شهرک . ده بزرگ .

نرینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۸ نرینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۸

نرینه ۸/۱ یشت ۱۰ و ۱۱۵ . ۱/۳ ویسپرد ۱۲ و ۵

مادینه ۲/۳ یسنا ۲۶و ۱۰ یسنا ۱۷ و ۱۸۰ یشت ۱۳ و ۲۱۰
۱/۲یسنا۲و۳ ۱۸۰ ۰یسنا۶و۲ ۰نیایش۱و۶۰
۴/۱ یسنا ۶ و ۳۰ ۲۳۰ یسنا ۳ و ۵۰ نیایش ۱/۱ ۱/۶نیایش ۱ و ۷۰

**vīsruta:** (نرینه)
name of an illustrious personage.
ویسْروتَ
نام کسی نامور، برابر گفته مودی شاید نام یکی از موبدان بزرگ باشد
۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۱۰

**vīsrutāra:** (نرینه)
name of an illustrious personage.
ویسْروتارَ
نام کسی نامور، برابر گفته (مودی) شاید نام یکی از موبدان بزرگ باشد.
۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۱۰

**vīš:**
see: نگ: ۳۰
ویش

**višan:** از ریشه ۲۰
fit for the street or village;
(those) who have conquered or founded.
ویشَنْ
در خور خانه و دهکده (کسانیکه) خانه‌یادهی‌راگشوده‌یاپایه‌گذاری‌کرده‌اند
نرینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۱۵۱۰

**viša-ptaθa:**
night-destroying lunar day (Lit.);
ویشَپْتَثَ
دربارهٔ این واژه معانی فراوانی آمده است: گروهی آنرا ماه شب چهارده، گروهی روز قمری، گروهی اول ماه آورده‌اند. اما همهٔ آن معانی به دلیل زیر رد می‌شود:
در یشت‌ها و خرده‌اوستا سه هنگام از ماه ستوده می‌شود: ۱ ــ **انترماونگه یا انترماه**:

اندرماه که همان ماه شب نخست باشد . ۲ ــ **پرماونگه** یا پرماه که ماه شب چهارده باشد .
۳ ــ **ویشفتد ماه** که از دو بهر "وی" و "شب" ساخته شده است بمعنای جدا از شب، یا ماهی که جدا از شب است و آن شب‌های پایان ماه است که نزدیک به سپیده‌دم برمی‌آید و در بامدادان، یا روز دیده می‌شود . و همین ماه است که در برابر اندرماه، یا ماه شبهای نخست ستایش می‌شود . (فریدون جنیدی)

نرینه ۲/۱ یسنا ۲ و ۸. یسنا ۶ و ۷.
یشت ۷ و ۴. نیایش ۳ و ۶ ۴/۱ یسنا ۱ و ۸. یسنا ۳ و ۱۰
۲/۳ یشت ۷ و ۴. نیایش ۳. ۶.

**vīšavant:** ویشَوَنْت
full of poison; venomous;
پُر زهر، زهرآلود - نرینه ۲/۱ یسنا ۹ و ۱۱. یشت ۱۹ و ۴۰.

**vīšō-vaepa:** ویشُوْ وَئِپَ
poison-producing (Lit.); belching forth his poison.
زهر درست کننده، یا زهر فرو ریزنده
نرینه ۶/۱ یسنا ۹ و ۳۰.

**vīšyātā:** ویشیاتا
see : نگ:

**vīštāspa:** ویشْتاسْپَ
king Gushtasp.

the son of Aurvat-aspa (Par. Lohrasp.). he was the fifth king of the Kayanian dynastry. It was in his reign that Zarathushtra succesfully preached his religion of which he became the patron. he was' the constrantine of Zoraastrianism and defender of the faith: his services in spreading the new religion are acknowledged in Yt.13.99, where

he is said to have made himself the arm and support of the low of Ahura of the law of Zarathushtra in Yasna 5,14. Zarathushtra calls vishtaspa his friend and considers him to be agreat and wise man, and blesses him in a special Afrin-i-spi-taman Zaratosht and the vishtasp yasht.

گشتاسب شاه پسر ئوروت اسپ (لهراسب) که از پنجمین پادشاهان زنجیره کیان بود ودر زمان پادشاهی او بود که زرتشت به بلخ آمد و پس از آنکه گشتاسب دین‌زرتشت راپذیرفت دین زرتشتی در همه سرزمین‌های زیر فرمان گشتاسب پیشروی کرد و او باهمه‌نیروی خویش از یکتا پرستی پشتیبانی‌نمود ۱/۱ یشت ۵ و ۹۸ ۰ ۱۰۸ ۰ ۱/۱ یسنا ۱۲ و ۰۷ یسنا ۴۶ و ۰۱۴ ۱/۱ یسنا ۵۳ و ۲ ۲/۱ یشت ۵ و ۱۰۵ یشت ۱۹ و ۸۴ ۴/۲ یسنا ۲۸ و ۰۷ یشت ۲۳ و ۰۲ ۶/۱ یسنا ۲۳ و ۰۲ یسنا ۲۶ و ۰۵ یشت ۵ و ۱۳۲ یشت ۱۳ و ۹۹ ۸/۱ یشت ۲۴ و ۰۱ ۱۹ ۱/۱ یشت ۲۴ و ۰۲۱ ۸/۱ یشت ۲۴ و ۰۴۵

**varéz:**

work, a deed.

وَرِز=

کار، کردار

= کردار درخشان ۲/۳ (یشت) ویسپرد ۱۹ و ۰۲ ۲/۳ یشت ۳ و ۰۱ ۰۲ = کردار شکوهمند از راستی ۲/۳ یسنا ۱۶ و ۰۷

**vérézi:**

work, a deed.

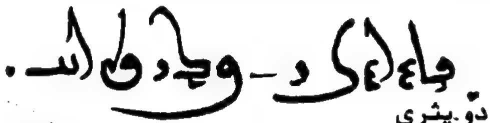
وِرِزی

کار، کردار

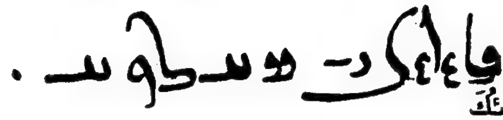
2.working; efficacious;

۲ــ کارکننده، سودمند

vérézi-čašman: 
powerful eyed.
وِرِزی چَشمَن
نیرومند چشم
چشم‌کاری ، تیزبین . مادینه ۳/۱ یشت ۱۳ و ۲۹ .

vérézi-dōiθra: 
powerful eyed.
وِرِزی دُوِیثری
کاری چشم ، نیرومند دیده ، بینا . نرینه ۳/۶ یشت ۱۹ و ۱۵ .
. مادینه ۳/۶ یسنا ۲۶ و ۳ . یشت ۱۳ و ۸۲ .

varézimna: 
see : نگ : 
وِرِزیمَن

vérézi-saoka: 
active in work
وِرِزی سَئُکَ
کوشا ، کاری
سود مند کار . نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۵ .

vérézi-savanh: 
useful in work.
وِرِزی سَوَنگهَ
سود مند در کار . نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۵ .

vérézēna: کماسه 
working, agency.
وِرِزین
کارکننده ، کارگزار
۳/۱ یسنا ۳۶ و ۱ وند ۱۱ و ۴ .
2-a worker. a colleague
۲ـ کارگر ، همکار
۲/۱ یسنا ۳۲ و ۱ . ۶/۱ یسنا ۳۳ و ۴ .

۱/۳ یسنا ۴۶ و ۱. ۲/۳ یسنا ۴۰ و ۴.

3-work, a deed.

۳ـ (کماسه) کار، کردار

۴/۱۰ یسنا ۴۹ و ۷. ۷/۱ یسنا ۳۴ و ۱۴

۲/۳ یسنا ۳۴ و ۱۴. ۷/۱ یسنا ۳۵ و ۸. وند ۱۵ و ۴.

**vérézénya:**

وِرِزیَن

a worker, a colleague; confrere;

کارگر، همکار، همرده نرینه ۲/۳ یسنا ۳۳ و ۳.

**vérézdā:**

وِرِزْدا

efficacious, effectual.,

سودمند، بهره‌بخش، هوده بخش مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۸۱. ۳/۳ یسنا ۴۶ و ۳.

**vérézya:**

وِرِزیَ

effective, efficacious.

کارآ، سودمند، کاری نیایش ۲ و ۷.

۷/۱ مانند:

**vérézyañh:**

وِرِزیَنگهْ

a deed, work, action.

کردار، کار، کنش

**vérézyañhva:**

وِرِزیَنگهوَ

working, effective, with strong effect

کارکننده، کاری، با کارآیی نیرومند

نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۳. یسنا ۳ و ۱۵. سی‌روزه ۱

و ۲۹. نرینه ۱/۳ یسنا ۱۰ و ۱۴.

2-productive,

۲ـ بارآور، سودمند مادینه ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۴.

**vérézvant:**

وِرِزوَنت کارمند،

working; useful;

کار کردن، سود مند. مادینه ۱/۱ وند ۱۸ و ۲۷.
یسنا ۶۲ و ۱۰. ، کماسه ۱/۱ وند ۱۸ و ۲۷. یسنا ۶۲. ۱۰

**véréΘra:**

وِرِثرَ

victory, strenght of victory

پیروزی، نیروی پیروزی ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۲۰. یشت ۱۴ و ۶۱. یشت ۱۹ و ۵۴ ۲/۱ یسنا ۵۸ و ۱. یشت ۱۳ و ۲۴ و ۲۸. ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۸. یشت ۱ و ۲۲. ۳/۱ یشت ۵ و ۶۹. ۳/۱ (۷/۱) یشت ۱۴ و ۳. ۷. ۹. ۱۳. ۴/۱ یشت ۱۰ و ۲۶. وآفرینامه خشتهریانه

2-dress worn to protect the body in battle; dress for war; an armour.

۲ــ جامه‌ای که تن و اندام آدم را در جنگ نگه‌میدارد مانند زره، جوشن، خفتان، رخت جنگ، جنگ‌افزار

3-an enemy, a foe.

۳ــ دشمن، همیستار

مانندها:

**véréΘraɣna:**

وِرِثرَغنَ

smiting or killing the enemy; victorious;
an epithet generally for atar, Mithra vata, verethraghana (Behram), saosh saoshyant and sraosha.

ورثهرغن، زننده دشمن، کشنده دشمن، پیروزمند، پاژنامه همگانی برای آتش ورهرام یا آتش بهرام، سودرسان، سروش.

2-the strenght of sumiting the enemy, victory;

۲ــ نیرو دشمن شکن، نیروی دشمن زدار. پیروز ۲/۱ یسنا ۹ و ۱۷. ویسپرد ۲۰ و ۱. یشت ۱۰ و ۱۶ و ۲۷. ۲/۱ یشت ۵ و ۸۶ یشت

[illegible] ۱۴۰۱۲۰۱۰۰۸۰۶۰۳و۵۷ یسنا ۳/۱ [illegible] ۳۳ و ۱۰
و ۲۴ یشت ۵ و ۱۰ یشت ۰۴ و ۹ ویسپرد ۴/۱ [illegible] ۳ و ۵۵ یسنا ۳/۱
۰۱۱۷ و ۱۰ یشت ۰۶۴ و ۱۸ وند ۶/۱ [illegible] ۰۳۷

3-Bahram-the angel presiding over victory; verethraghana. in the bundeheshn the planct Marsis called Bahram.

۳ــ بهرام = نیروی پیروزی وثرغن در کتاب بند هش در صورت فلکی مارس به‌بهرام گفته شده است [illegible] ۱/۱ یشت ۱۰ و ۰۷۰ ویسپرد ۲ و ۰۸ [illegible]
۲/۱ وند ۱۹ و ۰۳۷ یسنا ۱۶ و ۰۵ یشت ۱۴ و ۰۱ ۰۶ ۰۸ [illegible] ۱/۱
یشت ۲۳ و ۷ [illegible] ۲/۱ یسنا ۲ و ۰۶ یشت ۱۴ و ۴۵ [illegible]
۶/۱ یسنا ۱ و ۰۶ یسنا ۳ و ۰۸ ویسپرد ۱ و ۰۶ یشت ۱۴ و ۰۵ ۰۴۲ ۰۴۹

4-The twentieth day of the month; ۴ــ بهرام نام روز بیستم هر ماه

[illegible] ۶/۱ خورده اوستا بهرام یشت ۰۱۱

véréϴrajan: [illegible] [illegible]

smiting or killing the enemy; victorious; وِرِثْرَجَن

دشمن‌زن، دشمن زدار، دشمن شکن، پیروزگر

[illegible] ، نرینه ۱/۱ وند ۹او۵ ۰۴۰ ویسپرد ۱۵و۰۳ یشت ۱۱و۳ [illegible]
[illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۰۱۶ ۰۲۰ یشت ۵ و ۰۶۱ [illegible] ، نرینه
۱/۱ یسنا ۴۴ و ۰۱۶ یشت ۱ و ۰۲۰ [illegible] نرینه ۲/۱ یسنا ۲ و ۰۷
یسنا ۷۵ و ۰۲ ۰۵ یشت ۱۹ و ۰۸۹ [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۲۳ و ۰۶
[illegible] نرینه ۳/۱ یشت ۱۳ و ۰۴۸ [illegible]
[illegible] ، نرینه ۳/۱ یشت ۱۰ و ۰۹ یشت ۱۲ و ۴ [illegible]
نرینه ۴/۱ ویسپرد ۱۱ و ۰۱ [illegible] ، نرینه ۵/۱ یسنا ۲۶ و ۰۱۰
[illegible] ، نرینه ۶/۱ یسنا ۷ و [illegible] نرینه ۶/۱ یشت ۱۹ و ۹۵
[illegible] نرینه ۳/۱ یسنا ۷۰ و ۰۴ یشت ۱۳ و ۳۸ [illegible]
نرینه ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۶ [illegible] ، نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۰۱۵ یشت
۱۰ و ۰۹۸ یشت ۱۱ و ۰۳ فرگرد ۹ و ۰۱

2-victory; victorious strenght ۲ــ پیروز، نیروی پیروزی

[illegible] ۴/۱ یسنا ۶۸ و ۰۲

**vérěθrajāsta:**

victory; victorious strenght;

ورِثْرَجانْسْتَ

پیروز ، نیروی پیروزی . ۳/۱ یشت ۲۲ و ۱۱ .

**vérěθra-taorvant:**

smiting or breaking down the enemy

ورِثْرَتَئورْوَنْتْ

دشمن شکن ، دشمن زدار ، شکست دهنده دشمن . نرینه ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۹ .

**vérěθra-baoδa:**

the smell of the breath of victory;

ورِثْرَ بَئُذَ

بوی پیروزی ، بوی یا دم پیروز . ۱/۱ یشت ۱۳ و ۴۶ .

**vérěθravan:**

smitting the adversary, victorious;

ورِثْرَوَنْ

پیروز ، زننده همیستار ، دشمن شکن . نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ . ۱۴۱ . یشت ۱۴ و ۹ . نرینه ۳/۶ یشت ۱۹ و ۳۶ . مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۶۴ . نرینه ۱/۱ یشت ۱۱ و ۲۷ . یشت ۱۹ و ۳۶ . ۷۹ . کماسه ۱/۱ یشت ۱ و ۰۱ . ۳۰ . نرینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۵ . یشت ۱۰ و ۹۶ . نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۲ .

**vérěδi:**

spreading, propagating;

ورِذی

گستراننده ، پهن کننده

بسیار کننده . ۴/۱ یسنا ۹ و ۲۴ .

**vérěδka:**

a kideney

وِرِذَکَ

گرده، کلیه، قلوه

[illegible] وند ۱۸ و ۷۰.

**véréna:** [illegible] [illegible].

pregnancy, th fruit of the womb.

وِرِنَ

ابستنی، بچه‌دان [illegible] ۲/۳ وند ۱۸ و ۳۸. ۴۴. ۵۵.

**véhréka:** [illegible].

a wolf.

وِهرِکَ

گرگ

[illegible] ۱/۱ وند ۱۳ و ۸. ۱۰. ۱۱. ۴۰. [illegible] ۱/۱. [illegible].

۲/۱ وند ۶ و ۵۰. [illegible] ۲/۱ وند ۱۳ و ۱۷. [illegible] = ماده

گرگ مادینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۶۵. [illegible] ۵/۱ وند ۱۹ و ۳۳. [illegible]

۶/۱ وند ۱۳ و ۴۱. [illegible] ۶/۲ وند ۱۳ و ۴۱. [illegible].

وند ۱۳ و ۴۰. ۴۳. [illegible] ۱/۳ وند ۱۸ و ۶۵ [illegible]

۶/۳ یسنا ۹ و ۱۸ یشت ۱ و ۱۰.

**véhrékavant:** ([illegible]) • [illegible]

pursued by the wolf (as a sheep).

وِهرِکَ وَنتْ

با گرگ دنبال شده، گرگ دنبال کرده (مانند یک گوسفند که گرگ اورا دنبال کرده) [illegible]

گوسفندیکه گرگ او را دنبال کرده. مادینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۳۳. یشت ۲۴ و ۲۷.

**véhrékāna:** [illegible] [illegible]

vehrkana, its a rigion in Iran.

وِهرکانَ

گرگان، استانی است در کناره جنوب شرقی دریای مازندران در باستان پایتخت خننته [illegible] بوده است

نرینه ۲/۱ وند ۱ و ۱۱

**véhr kān o-šayana:** وِهْرکانـُو شَیَنَ

having vehrkana its capital-city

خننته پایتخت گرگان

**véhr kō-čiθra:**

of the brood of the = vehrku chithra. wolf; وِهْرکُـو چیثْرَ

توله گرگ، تخمه گرگ

۲/۳ یشت ۳ و ۱۱. ۸/۳ یشت ۳ و ۸. ۲/۱ یشت ۳ و ۱۵.

**véhrkō-jata:**

killed by a wolf. وِهْرکُـو جَتَ

گرگ زده، با گرگ کشته شده نرینه ۱/۳ وند ۷ و ۴.

**véhrkō-béréta:**

(any dead matter) وِهْرکُـو بِرِتَ

that has been brought by a wolf گرگ برده

(لاشه یا هر چیز مرده) که با گرگ برده شود

نرینه ۱/۱ وند ۵ و ۳. ۶. نرینه ۱/۳ وند ۵ و ۴. ۷.

ونگهن هئیتی

see : ... ۲. « نگ: ...

ونگهن

see : ... ۲. نگ: ...

ونگهن — نگ: — See:

ووَ — نگ: — See:

vōi:

an emblem, verily, certainly.

ووی

نشانه، رمز، براستی، بدرستی، هرآینه، راز واژه. یسنا ۳۶ و ۳. ای آتش تو نشانه‌ای از اهورا مزدایی یا تو ای آتش براستی از اهورا مزدایی، یسنا ۳۶ و ۳.

vōiɣnā:

affliction, trouble, distress.

وویغنا

اندوهگنی، رنج، پریشانی، همچنین در سانسکریت زدن و رنج دادن. ۱/۱ یشت ۸ و ۵۶. یشت ۱۴ و ۴۸. ۱/۳ یسنا ۵۷ و ۱۴ ۲/۳ یشت ۱۹ و ۶۷. ۵/۳ یسنا ۶۸ و ۱۳ ۶/۳ وند ۱ و ۳.

vōiždā:

to torment to do harm; (voigda.)

وویژدا

رنج دادن، آزار کردن ۳/۱ یسنا ۳۲ و ۱۰.

aiwi-vōiždā:

to torment, to do harm

آئیوی وویژدا

رنج دادن، آزردن، رنج کردن. ۶/۱ یسنا ۹ و ۳۱.

**vōiždyāi:** وُ ْویژدیائی

see : نگ:

**vōividāiti:** وُ ْویدائیتی

see : نگ:

**vōistā:** وُ ْویستا

see : نگ:

**vōuru:** وُ ْوئورو

wide, spacious, great, large.

پهن، ویژه، بزرگ، سترگ.

**vōuru-ašta:** وُ ْوئورو آشت

wide-extending;

فراخ

پهن گسترده. کماسه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۴۴

**vōuru-kaša:** وُ ْوئوروکَش

Mazandran sea.

دریای مازنـدران، دریای قـزوین یا دریای گـرگان که فـراخ‌تـرین کـرانـه را دارد.

= فراخ = گرد = کرانه.

۱/۱ وند ۵ و ۲۳. وند ۲۱ و ۴. ۸. ۲/۱ وند ۵ و

۱۹ وند ۱۹ و ۳۵. یسنا ۴۲ و ۴. ویسپرد ۷ و ۴. یشت ۳و۶ و۱۱. یشت۸و۶.

۵/ وند ۵ و ۱۵

یشت ۸ و ۲۳. یشت ۱۳ و ۴۵ ۶/۱

یسنا ۴۲ و ۴. یشت ۱۲ و ۱۷ یشت ۱۹ و ۵۶.

۷/۱ یشت ۸ و ۸. ... ۷/۱۰ یسنا ۱۵ و ۴. یشت ۵ و ۴.

**vōuru-gaoyaoiti:**

the lord of wide pastures

وُئورو گَئُیَ اُئیتی

دارای دشتهای فراخ، دارندهٔ چراگاههای پهن ... میترا دارنده دشتهای فراخ، نرینه ۱/۱یشت۷و۸. یشت ۱۰ و ۳. ... نرینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۵. ویسپرد ۲ و ۹. یشت ۱۰ و ۱ ... وند ۳ و ۱ ... نرینه ۴/۱ یسنا ۶۸ و ۲۲. ویسپرد ۱۱ و ۶. یشت ۱۰ و ۴۲. ... نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۳. ویسپرد ۱ و ۷. یشت ۱۰ و ۰ ... نرینه ۸/۱ یسنا ۶۵ و ۱۲. یشت ۱۰ و ۴۲.

**vōuru-čašan:**

sufficiently acquiring religious lore;

وُئورو چَشَن

فراهم کننده دستور دینی به اندازه بسنده پورداود: فراخ‌آموزنده. ... ۴/۱ یسنا ۳۳ و ۱۳.

**vōuru-jarešti:**

one of the seven keshvar of the earth

lying to the north-east of khanirac

وُئورو جَرِشتی

نام یکی از شش کشور باستانی جهان پیرامون خونیرث (ایران). ... ۲/۱ وند ۱۹ و ۳۹. یشت ۱۰ و ۱۵. ۱۳۳. یشت ۱۲ و ۱۴. ... ۴/۳ ویسپرد ۱۰ و ۱ ویسپرد ۱۱ و ۱۷.

**vōuru-dōiθra:**

of large eyes. (Lit.);

وُئورو دُئیثْرَ

with eyes of love; high-minded;

بزرگ‌چشم ، دیده گشاد ، با چشم مهربان ، بلنداندیش

مادینه ۱/۱ یشت ۲۴ و ۸.

مادینه ۲/۱ وند ۱۹. ۳۷. یشت ۲ و ۷.

۲/۱ مادینه یشت ۲ و ۸.

مادینه ۶/۱ یشت ۲ و ۲. ۳. سی‌روزه ۱ و ۳.

**vōuru-némaṅh:**

one of the six helpers of saoshynat.

وُ وُئورو نِمَنگَه

نام کسی است

نام یکی از شش تن یاران سوشیانت ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۸.

**vōuru-barešti:**

one of the seven Keshvar of the earth.

Lying to the north-west of Khanirac.

وُ وُئورو بَرِشتی

نام یکی از هفت کشور روی زمین که در نیمروز باختری خنیرث جای گرفته است.

۲/۱ وند ۱۹ و ۳۹. یشت ۱۰ و ۱۵. ۱۳۳. یشت ۱۲ و ۱۳.

۴/۳ ویسپرد ۱۰ و ۱. ویسپرد ۱۱ و ۱۷.

**vōuru-rafnaṅh:**

giving great delight-joy;

وُ وُئورو رَفنَنگَه

خوشی بسیار دهنده

دهنده خوشی بزرگ و شادی بزرگ - مادینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۱۴

نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۱.

= دهنده بزرگترین خوشی و لذت ، نرینه ۱/۳ آفرینگان ۴.

**vōuru-saréδa:**

of various kinds; rich in various sorts.

وُ وُئورو سرِذ

از جورهای گوناگون (چیز) از چیزهای جوراجور. دارای همه‌گونه ،
مادینه ۸/۱ یشت ۱۷ و ۷.

**vōuru-savanh:**

one of the six helpers of saosbyant.

وُوئورو سَوَنگْهْ

نام یکی از شش تن یاران سوشیانت - مادینه ۶/۱ یشت ۱۷ و ۷.

**vōuruša:**

name of a mountain.

وُئوروش

نام کوهی است. ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵.

**vōya:** وای در فارسی

unhappy, miserable, bemoaning.

وُوی

ناشاد، بدبخت، بی‌چاره، سوگوار، سوگ‌دار، در سانسکریت برابر است با
ترسیدن نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۹. نرینه = سوگوارتر،
بسیار سوگوار، نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۸.

**vōyaθra:** بکماسه

impressed fear; smiting with fear (M.).

driving back (Dar.)

وُویثْرَ

ترسو، نشاندار از ترس، زننده‌با ترس (میلز)
به پس راننده (دار مستتر) یسنا ۳۴ و ۱۰.

**vō**

same a…

وُوهو

نیک، خوب به مانند .

**vōhu-uštra:**

name of an illustr… personage

وُهوئوشترَ

نیک شتر، نام کسی نامور ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۲.

vōhu-kéréti:

وُهو کِرِتی

a sort of perfume, burnt on the fire for fumigation; aloe-wood;

یک گونه بوی خوش، بویه

گونه‌ای از چوب که برای بوی خوشش، بر آتش می‌گذارند. (چوب عود)

- ۶/۱ وند ۸ و ۰۲. ۳ ۰۷۹. وند ۹ و ۰۳۲. وند ۱۴ و ۰۳

وند ۱۸ و ۰۷۱

vōhu-xšaθra:

(از ریشه .)

وُهو خَشَتْرَ

name of the fourth Gatha, vohu khshatra Gatha.

this Gatha consists of the single chapter (Yasna Ll).

نام گاتهای چهارم است که بنام وهوخشتهره نامیده می‌شود و این بخش‌ازگاتها ساده‌ترین بخش از گاتها است. . مادینه ۲/۱ یسنا ۵۱ و ۲۳

ویسپرد ۲ و ۰۹. نیایش ۲ و ۰۵. . - مادینه ۲/۱

یسنا ۵۱ و ۰۲۳ .

میان گاتای وهوخشتهر و وهیشتو ئیشتی ۲/۱ ویسپرد ۲۰ و ۲

. مادینه ۶/۱ وند ۱۹ و ۰۳۸. یسنا ۵۱ و ۰۲۳

vōhu-gaona:

وُهو گَئُنَ؛

fine-coloured; gold-coloured;

رنگ زیبا، نیکورنگ، زرین‌رنگ. .. نرینه ۲/۱ یشت ۸ و ۰۵۸. یشت ۱۴ و ۵۰ . هم چنین یک جور بخور سوزاندنی است که بوی خوش می‌دهد (مانند کندر، چوب سندل، عود)

vōhu-jiti:

وُهو جیتی

leading a good life;

راهنمایی کننده زندگانی خوب پورداود: زندگی نیکو.

نرینه ۸/۱ یشت ۲۳ و ۰۱

**vōhu-dāta:**

name of an illustrious personage.

وُهو داتَ نیک داده

نام کسی نامور ۱/۶ یشت ۱۳ و ۱۲۴.

**vōhuna:**

blood.

وُهون

See: (خون) = نگ:

**vōhunazga:**

a species of dog that lives on corpses and hunts after noxious creatures. (Lit.); going after blood; he is the dog without a master, the vagrant dog.

وُهونزگ

یک گونه سگ که گروهی زندگی می‌کنند و شکارشان، جانوران زیان‌آور است. وهونزگه = دنبال خون رونده = خون. کوتاه شده از = دنبال رفتن، سگ‌وهونزگه = سگ ولگرد یا سگ بی‌خداوند. ۱/۱ وند۵ و ۳۰. ۴/۱ وند ۱۳ و ۱۹. ۲/۱ وند ۱۳ و ۱۴. ۲۲. ۲۶. ۶/۳ وند ۱۳ و ۸. ۴۲.

**vōhunavant:**

a woman who has in issue of blood in issue of blood

وُهو نَوَنت

خون ریزنده، زنیکه دشتان است. مادینه ۱/۱ وند ۱۶ و ۱. مادینه ۲/۱ وند ۱۵ و ۷. وند ۱۶ و ۱۷. وند ۱۸ و ۶۷. ۶۹. — مادینه ۶/۱ وند ۱۶ و ۵: ۶. ۱۳. ۱۴.

**vōhuna, vōhuni:**

blood, (b) the monthly courses of females;

وُهونَ - وُهونی

خون ، (۲) خون‌ریزی ماهیانه زنان ، خون دوشتانی . ۲/۳ وند ۱۶و ۸
۰۹ ، ۱۰ ، ۱۱ .

**vōhunémaṅh:**

three different persons of the same name. — وُوهونِمَنگَه

نیک نماز ، یا نیک خم شونده این نام نام سه کس گوناگون است .

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۴ .

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۴ .

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۵ .

**vōhu-pérésa:**

name of an illustrious personage — وُوهوپِرِس

نیک پرس

نام کسی نامور ووهوپرسه

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۴ .

**vōhu-fryāna:**

the fire that dwells in the bodies of men and animals (animal or vital heat.); — وُوهوفریانَ

گرمای نهادی هر جاندار زنده ،

آتش درونی همه جانداران زنده . ۲/۱ یسنا ۱۷ و ۱۱ .

فریدون جنیدی : گرمای نیک زندگی .

**vōhu-bérétām:**

وُوهو بِرِتانم

see : . نگ :

**vōhumant:**

endowed with goodness-moral qualities; — وُوهو مَنت

وهومند = نیک خوی، داد و بخشنده نیک سرشت . نرینه ۱/۴وند
۱۹ و ۰۱۱. یسنا ۱۲ و ۰۱

**vōhu-raočaŋh:** 

وُوهو رَاُچَنگَه

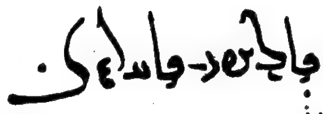
Name of two man. Two different persons of the same name;

(روشنائی نیک)، بهروز: نام دو تن از ناموران.

۱- . ۶/۱ یشت ۱۳ و ۰۹۷

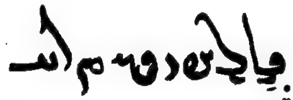
(۲) . ۶/۱ یشت ۱۳ و ۰۱۱۳

نخستین، ازکسانیست که سرآغاز دین زرتشتی به‌زرتشت‌گرویده بود و دومی ازکسان‌ناموری است و پسرورکسه می‌باشد.

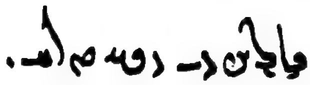
**vōhu-varəz:** 

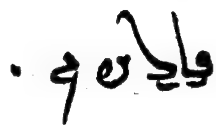
وُوهو وَرِز

see :  نگ :

**vōhuštra:** 

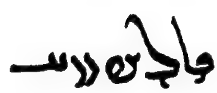
وُوهوشتَر

see :  نگ :

**vōhū:** 

وُوهو

see :  نگ :

**vōhva:**  ، کماسه

وُوهوَ

a good thing, a gift, prosperity.

یک چیز خوب، دهش، ارمغان، خوشبختی

**vōhvazdaŋh:** 

وُوهوَزدَنگَه

name of an illustrious personage;

نام کسی نامور. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۴.

**võhvaréz:**

practising virtue — وُهُوَرِز

نیکوکار، راستی انجام دهنده. نرینه ویسپرد ۱۱ و ۱۴. (۶/۳) ... مادینه ۶/۳

**võhvarršta:**

the worker of good — وُهُوَرِشت

نیکوکار، کار خوب انجام دهنده ... نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۴.

**võhvasti:**

name of an illustrious personage. — وُهُوَستی

نام کسی ناموربرابر ترجمه دار مستتر از دینکرت و هووستی در میان موبدان مانند هاونان و آتره وخش و سْینا و فرابرتر در آئین یسنا در باستان کار می‌کرده است. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۹۶. ... ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۲.

**võhvãvant:**

gift-bestowing; prosperity-giving; — ووُهواوَنت

بخشنده، خوشبختی دهنده، دهش کننده: پاژنام ماه. ... نرینه ۲/۱ یشت ۷ و ۵. نیایش ۳ و ۷.

**vãnsvã:**

a herd; a flock (of animals) — وانث وا

a multitude (of men). increase. — گله، رمه (از دام‌ها)

گروه، دسته (از مردم)، فزونی، افزایش ... ۱/۱ وند ۱۸ و ۲۷. یسنا ۶۲ و ۱۰. ... ۱/۱ یشت ۱۳ و ۵۲. ... ۲/۱ یشت ۸ و ۱۵. ... = افزونی و

آسایش گله‌ها ۲/۱ یشت ۲ و ۸. سی‌روزه ۲ و ۷. ۲/۲ یشت ۹ و ۹. ۴/۲ یشت ۲ و ۳. سی‌روزه ۱ و ۷ ۱/۳ یشت ۱۸ و ۵. ۲/۳ یشت ۵ و ۲۶. ۲/۳ ویسپرد ۱۹ و ۲. یشت ۱۰ و ۲۸. ۶/۳ آفرینگان ۱۱.

نگ : See

vå̊evōdā:

وانٔثِ وُودا

giving a herd of cattle bestowing a multitude of men.

دهنده رمه، گله، بخشنده، یک گروه از مردم ۱/۱ یشت ۱۰ و ۶۵.

vå̊ewō-frādana:

وانٔنٔوُفرادَنَ

herd-increasing; rendering the multitude of men prosperous;

رمه افزاینده، به گروه مردمان خوشبختی دهنده

پاژنامه اردویسور آناهیتا مادینه ۲/۱ یسنا ۶۵ و ۱. یشت ۵ و ۱. یشت ۱۳ و ۴. نیایش ۲ و ۴.

vå̊ewya:

وانٔنٔوَیَ

epithet of Aredvicura. protecting herds of cattle and multitudes of men.

نگهدارنده گله و رمه و نگهدارنده یا پشتیبان گروه مردمان نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۷.

vå̊s:

وانٔس

wish, desire.

خواست، آرزو، خواهش

ریشه = در سانسکریت = خواستن ۱/۱ یسنا ۴۹ و ۴.

**vyą̊nura:**

ویَنگور

fithiness, uncleanness; putrefaction;

(معانی گوناگون دارد) ناپاکی، پلیدی، آلودگی، چرکینی ۶/۳ وند ۱۴ و ۱۷.

**vyač:**

وِیَچ

to assemble, to meet together; to be unanimous;

انجمن کردن، گردآوردن، همدیگر رادیدار کردن، هم‌رای بودن، همازور بودن.

**nyaréΘã:**

وِیَرِثا

filthiness, impurity; want of the lawful rites (Dar.). Culpable act (Har.).

ویرثا: پلیدی، ناپاکی، آئین به‌زور (دارمستتر)

کاربزه (هارلز) ۷/۳ وند ۱۴ و ۱۷.

**vyaréΘyã:**

وِیَرِثیا

impurity; impiety;

ناپاکی، بی‌دینی، خدانشناسی مادینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۴.

**vyaršavant:** (نرینه)

وِیَرشَوَنْت

name of a personage

نام‌کسی نامور ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۹.

**vyã:**

وِیا

way, path (jus.); love (Har.). refuge (M.). desire (Dar.);

(راه،جاده "یوستی") (مهر "هارلز")

(پناهگاه، پناه "میلز")، (خواهش، آرزو "دارمستتر") ازریشه‌وات‌های‌سنسکریت است و برابر است با رفتن، مهرداشتن، خواستن. ۱/۲ یسنا ۴۸ و ۷.

**vaãxna, vyãxna:**

the head of an assembly; a chief in assemblies; or well-known, noted.

واخَنَ، وْیاخَنَ
واخنه، ویاخنه، سرور انجمن، بزرگ انجمنیان نامی، باآوازه. زبان سنسکریت = نامی بودن، روشناس بودن. ۱/۱ وند ۲۲ و ۱۳. یشت ۱۰ و ۶۵. یشت ۱۳ و ۱۶. ۲/۱ یشت ۱۰ و ۷. ۲۵. ۶۱. ۱/۱ یشت ۲۳ و ۳. مادینه ۱/۲ یسنا ۶۲ و ۵. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۸۵. ۱۰۸. مادینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۴. ۸/۱ وند ۲۲ و ۷. نرینه ۳/۲ یشت ۵ و ۷۳. ۶/۳ یشت ۱۰ و ۶۵. نیایش ۳ و ۱۰. یشت ۲۴ و ۶.

2-an assembly, a meeting.

۲ـ یک انجمن، یک نشست. ۱/۲ نیایش ۲ و ۸.

**vyãxanya:**

assembly-rulling;

وْیاخَنْیَ
گرداننده انجمن، رهبر انجمن، سرانجمن. نرینه ۱/۳ یشت ۱۴ و ۴.

**vyãxna:**

وْیاخَنَ

See: نگ:

**vyãxman:** کماسه

an assembly, a meeting

وْیاخْمَنْ
ویاخمن = انجمن، نشست. ۱/۲ یسنا ۵۷ و ۱۲. ۳/۷ یشت ۱۳ و ۱۶. فراهم نشستن.

vyāxmanya:

وْیاخْمَنْ یَ

to convoke, to convene (an assembly);

به‌انجمن خواستن ، گردآوری‌کردن به‌انجمن

به پذیرایی خواستن ۳/۱ یشت ۸ و ۱۵ ، ۱۷ ، ۱۹ .

2-to proclaim to the people;

۲ــ بمردم آگاهی کردن

آشکار کردن به مردم ۳/۱ یشت ۱۹ و ۴۳ .

vyāta:

نرینه

name of a person.

وْیاتَ

نام کسی است

vyātana:

وْیاتَنَ

of the family of vyata. son of vyata

از خانواده وياته ، پسر وياته ۶/۱ يشت ۱۳ و ۱۲۳ .

vyādā:

وْیادَ

a gift, giving.

بخشش ، دهش

vyādaibiš:

وْیادَئیبیش

guilelessness,

(از ریشه ـ ۲ ، وریشه .)

freedom from deception.

بی‌گناه ، ساده ، بی‌ریا ، رها از فریب ، بی‌نیرنگ ۱/۱ یسنا ۶۰ و ۲ .

vyādarésém:

وْیادَرِسِمْ

see : نگ :

vyānā:vyāna: [Avestan script]

sharp intellect; insight, wisdom. ویانا،ویانَ

تیزهوش، بینایی، خرد، ویر [Avestan script] مادینه ۳/۱ یسنا ۲۹ و ۶.

2-being of sharp intellect, wise

۲ـ تیزهوش، خردمند، هوشیار [Avestan script] نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۶۱.

vyānō-vyānasča: [Avestan script]

ویانُو ویانَنچَ

same as مانند [Avestan script]-۱.

vyāni: [Avestan script] کماسه

sharp intellect, wisdom. (harlez) ویانی

تیزهوش، خرد، هوشیاری، [Avestan script] ۱/۱ یشت ۱۰ و ۶۴.

vyāmbura: [Avestan script]

a certain class of Daevas;

lacerating (sp.); harlez-violent, fierce;

insulting, ridiculing (rt. = to insult) ویامبور

گروهی از دیوان درنده (اشپیگل). دد، پاره‌کننده، درنده‌خو، ستمکار، دشنام‌دهنده خوارکننده (هارلز) [Avestan script] ۱/۳ یشت ۱۴ و ۵۴۰۵۵۰۵۶۰۵۶. مانندها [Avestan script]

vyāmrvitā: [Avestan script]

ویامْریتا

See: نک [Avestan script]

vyārayeite: [Avestan script]

(the crowing of the cock); rouses (me) from sleep ویارَئیتی

(بانگ خروس) که مرا از خواب برمی‌خیزاند . (Har. and Dar.).

هارلز و دار مستترها، ۳/۱ وند ۱۸ و ۲۶.

vyāvant: ویاوَنت

helpful (rt.to help); farpiercing (rt. to pervade, to pierce).

سودمند ، یاور (از ریشه = یاری کردن). نرینه ۲/۱ یشت ۸ و ۲ . مادینه ۸/۱ یشت ۱۷ و ۶.

vyāhva: ویاهوَ

= پیشوندی‌است . = در آنها

i.e. in the wombs of women.

برای مانند‌ه : در زهدان زنان (یشت ۱۳ و ۱۱) .

vyusā: ویوسان

dāwn

سپیده بامدادی . روشنایی سپیدی که پیش از برخاستن خورشید در دامن زمین و آسمان پیدا می‌شود . ۱/۱ یشت ۲۲ و ۰۷ . ۲۵ . یشت ۲۴ و ۵۵ .

vyušti: ویوشتی

dawn, daybreak

از ریشه

دان ، سپیده‌دم ، بامداد ، پگاه

(یوستی) ۲/۱ یشت ۵ و ۶۲ .

vyåsča: ویانس‌چَ

see : نگ :

**vyån:**

وِیانْن

نگ : see :

**vrač:**

وَرِچ

to smite, to destroy, to cut.

زدن ، ویران کردن ، نابود کردن ، بریدن .

**fra-vrač:**

فْرَ وَرِچ

to smite down, to destroy, to defeat;

شکست دادن ، نابود کردن ، پدافندکردن

۳/۳ یشت ۱۷ و ۱۹ .

saiđi:

appearance, show;

سَئیذی = نمایش، نمودار، پدیدار شده ریشه = نمودار شدن
۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۷.

saiđin:

سَئینین　　نگ : See: ۰۱

sairi:

a shred or bit of glass;

سَئیری = ترک ریز یا خرده شیشه، شیشه ریزه ریزه
۶/۳ وند ۸ و ۸۵.

۲– زبل، آشغال، چرکی، پلید.　　2-filth, dirt, rubbish;

sairima:

the region of salme.

سَئیریمَ = بخشی وابسته به سلم. سلم پسر بزرگ فریدون شاه بود که دو برادردیگرش تور و ایرج بودند. ۶/۳ یشت ۱۳ و ۱۴۳.

sairimana:

thinking (or bearing in mind)as a chief (Dar.).

سَئیریمَنَ = اندیشنده (یا زیرنظر خود دارند) مانند
یک سرور یا سردسته و سرپرست . ۶/۳ یشت ۲۴ و ۵۲.

sairihya: ، کماسه

filth, rubbish; dung (sp.); cow-dung (Dar.);

سَئیریهیَ: سرگین ، سرگین گاو ، آشغال ، خاکروبه

sairya: ،

earth, dust;

سَئیریَ: خاک ، گرد ، آشغال

۶/۱۲۵ وند ۸ و ۸.

saurva: .

the adversary of khashathra vairya, and the demon of an evil government.

سَئورْوَ

همیستار (خشتره‌وئیریه ــ پادشاهی آرزوشده) که نام پادشاهی بد بوده است .

۲/۱ وند ۱۰ و ۹.

saena: (نرینه) ۱.

an illustrious personage, subsequently known as a preacher.

سَئِنَ = شاهین نام کسی نامور و با آوازه

و نیز کسی گوینده و سخن‌ران به آن نام بوده است . ۶/۱ یشت

۱۳ و ۹۷ . ۱۲۶ . ۶/۳ یشت ۱۳ و ۱۲۶.

saena: (نرینه) ۲.

سَئِنَ (۲)

name of a bird, considered as the leader of all other birds; the eagle, the proper name of wbich appears to have been Amru, is called in the pehlvi texts Sinamru.

سیمرغ ، که نام مرغی است .

بنا به نوشته شاهنامه سیمرغ بزرگ و سرور مرغان است که از زال در هنگام کودکی نگهداری کرده و همو بوده است که هنگام زادن رستم ، شیوهٔ کارد پزشکی را به موبدان آموخته و در کوهی جایگاه داشته است . این نام را به مرغ شاهین نیز می‌گویند ۱/۱ یشت ۱۴ و ۴۱ ۶/۱ یشت ۱۲ و ۱۷ .

saeni: ۰۱

the summit or top of a tree;

سَئِنی = ستیغ یا نوک درخت ، بالاترین نوک درخت ۲/۳ یشت ۱۴ و ۲۱ .

saene, saeni: ۰۲

name of a Daeva.

سَئِنِ - سَئِنی : نام یک دیو است .

وسترگارد) ۲/۱ یشت ۴ و ۲ . (وسترگارد) ۵/۱ یشت ۴ و ۳ .

saeni-kaofa:

high-humped

وسترگارد

سَئِنی - کَاُفَ : بالای کوهان ، (بالای کوهان شتر)

saenya: ۰۱

high

سَئِنیَ : بالا ، ستیغ ، نوک بالا .

saepa: ۰۵

casting, melting, moulding (metals) سَئِپَ : ریخته‌گری ، آهن‌گدازی .

مانندهها :

saoka: ۰۱ (۰۱)

profit, good; happiness. welfare

سَئُکَ = سود ، کالا ، خوشبختی ، آسایش ۳/۱۰ (۷/۱) یشت ۱۴ و ۳ . ۴/۱ یشت ۱۶ و ۳ . ۲/۳ یشت ۵ و ۲۶ .

۲ـ همچنین نیروی نگهدارنده تندرستی و دهنده خوشبختی و آسایش مردمان است. مادینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۳۷. یشت ۲ و ۷. ۲/۱ یشت ۱۳ و ۴۲. ۳/۱ یشت ۱۲ و ۴. ۴/۱ یشت ۱ و ۲۱. مادینه ۶/۱ یشت ۲ و ۲. سی‌روزه ۱ و ۳. ۸/۱ وند ۲۲ و ۳. ۴. ۱۰. ۱۶. ۱۷.

saoka: ۲.

a burning or partly burned piece of wood; a brand;

سَئُکَ (۲) = یک تکه چوب سوختنی

یا یک تکه چوب نیمسوز، نیمسوخته، مانند: = داغ آتش.

saokavant: ۱.

doing good, prfitable, happiness-giving;

سَئُکَوَنْتْ = سودمند، نیکوکار، آرامی دهنده

خوشبخت سازنده . نرینه ۲/۱ یشت ۷و۵. نیایش ۳و۷. نرینه ۱/۱ یشت ۲۴ و ۴. = بهترین دهنده نیکی یا سودمندترین نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۳. ۷. ۹. ۱۳. ۱۵. ۱۷. ۲۱. ۲۳. ۲۵. ۲۷.

saokénta: نرینه

name of mountain in the vicinity of Hukairya;

سَئُکِنْتَ :نام یک کوهی است که در نزدیکی

هوکیریه جای گرفته است. ۲/۱ نیایش ۱ و ۸. فرگرد ۵ و ۲. ۶/۱ فرگرد ۵ و ۱.

saokéntavant:

boiling, burning, brimstoned (Dar.).

سَئُکِنْتَوَنْتْ = جوشان، سوزان، داغ

گوگردی، سولفوری (دار مستتر) . . مادینه ۲/۱ وند

۴ و ۵۴، ۵۵.

آب آمیخته بگوگرد که در آئین "ورسرد" برای بازشناختن گناهکار از بی‌گناه می‌خوردند که بفارسی سوگند شده است و "سوگند خوردن" یادگار خوردن آب‌گوگرد آن‌زمان است.

saoča:

a blazing fire; flame.

سَئُچَ = زبانه، آتش، آلو، گر آتش . ۷/۱ یسنا ۶۲ و ۳.

saočant:

burning; blazing;

سَئُچَنْتْ = سوزان، گر گرفته، زبانه‌کش .

نرینه ۵/۱ وند ۵۶۹. وند ۱۳ و ۵۵. ...

نرینه ۶/۳ وند ۲ و ۸. ۹. ۱۲. ۱۳. ۱۶. ۱۷.

saočahin:

shining; glittering;

سَئُچَهین

درخشان، تابان نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۷.

saoči:

derision.

سَئُچی = ریشخند، نیشخند، خیتال، تیتال

۲/۳ یشت ۲۲ و ۱۳. یشت ۲۴ و ۳۷.

saočinavant:

resplendent.

سَئُچینَونْتْ = درخشنده، با شکوه، شکوهمند. نرینه ۱/۱ یشت ۲۳ و ۶.

saora:

rhe hilt (of a sword).

(نرینه)

سَئُرَ : دسته (مانند دسته خنجر و شمشیر)

سانسکریت مانند - = زرین دسته.

**saošyantiča:**

renders prosperous.

سَئُشْ یَنْ تیچ: سودرسان، خوشبختی‌دهنده، آسایش دهنده - - . - - ... =همانا مانند بادیکه از بخش نیمروز می‌وزد درست به‌همه جهان مادی خوشبختی و آسایش می‌رساند. آفرینگان - رپیتون ۶.

**saošyant:** ( . )

doing good to the people. beneficient (Lit.) Leading to the path of religion; interpreter of religion; a person well versed in the precepts of religion; a prophet.

سَئُشْ یَنْت

نیکی کننده به مردم، سودمند، رهبری کننده براه دین، گزارشگر دین، کسیکه‌بخوبی‌آگاه و دانا از آئین‌ها و دات‌های دینی است، پیام آور. ۱/۱ یسنا ۴۸ و ۹ ۲/۱ یشت ۲/۱ یشت ۲۴ و ۱۵. ۶/۱ ویسپرد ۲ و ۵. ۶/۱ یسنا ۵۳ و ۲. - ۱/۳ یسنا ۴۸ و ۱۲. ویسپرد ۱۱ و ۱۳. ۱/۳ یسنا ۹ و ۲. یسنا ۶۱ و ۵. یسنا ۷۰. ۴. یشت ۱۳ و ۳۸ ۲/۳ یسنا ۱۳ و ۳ ۲/۳ یسنا ۴۵ و ۱۱. ۴/۳ یسنا ۲۰ و ۳. ۶/۳ یشت ۱۹ و ۲۲. ویسپرد ۱۱ و ۳. ۷. یسنا ۳۴ و ۱۳. یسنا ۴۶. ۳. یشت ۱۳ و ۱۷. ۶/۳ یسنا ۵۵ و ۴. ویسپرد ۲۲ و ۱.

2-the prophet who will be born of the mother Eredat-Fedhri on the day of judgment, otherwise called Astvat-ereta.

۲ — سودرساننده، کسانیکه با اندیشه نیک خویش بگروه مردمان و جهانیان سود می‌رسانند. و یکی از سوشینت‌ها با نوشته‌های گذشته از مادری بنام اردت‌فذری بجهان خواهد آمد.

۱/۱ وند ۱۹ و ۵. یشت ۲۴ و ۳۰. ۲/۱ یسنا ۵۹ و ۲۸. ۲/۱ یشت ۱۹ و ۸۹. ۵/۱۰ یسنا ۲۶ و ۱۰. یشت ۱۳ و ۱۴۵.

**sax̄:**

to teach.

سَخْوْ = آموزانیدن ، آموختن ، یاددان

۳/۱۰ یسنا ۴۴ و ۹. ۳/۱۰ یسنا ۴۴ و ۱.

**sax̄ārē:**

words, admonition.= uttered indications.

سَخْوارِ

سخن ، گفتار ، پند ، اندرز ، آگاهی ، بیداری گاتهایی یسنا ۵۳ و ۵. ۲/۳ یسنا ۲۹ و ۴.

**saxš̱:**

to learn.

سَخْش = آموختن

۲/۳ یسنا ۳۰ و ۱۱. نرینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۰. ۲/ یشت ۲۴ و ۵۲. ۲/۳۰ یسنا ۵۵ و ۶.

**ā-saxš̱:**

to learn.

آ - سَخْش = آموختن

۳/۱۰ یسنا ۱۹ و ۱۰.

**saxš̱a:**

fit for learning.

سَخْش

شایسته آموزش ، شایسته آموختن ۲/ یسنا ۱۹ و ۱۱. شایسته آموزش دادن

**saŋ̊h:**

to say, to speak

سَنگْه

۱ـ سنگه، گفتن، گفتگوکردن [Avestan] وند ۱۸ و ۰۱ ۲۰۱ ۰۳ ۰۴ ۰۵ [Avestan]
۲/۱ وند ۲۲ و ۰۷ [Avestan] ۳/۱ وند ۲۲ و ۰۸

2-to declare; to accept or receive with respect.

۲ـ آشکار کردن، پذیرفتن یا با ارج و بزرگداشت دریافتن، با بزرگداشت پذیرفتن، [Avestan] ۳/۱ وند ۱۹ و ۱۰ ۰۳۵

3-to praise

۳ـ ستایش کردن، نیایش کردن

سنگها هم‌ریشه سنسکریت است مانندهها: [Avestan] ۳/۱ یسنا ۳۰ و ۰۸ [Avestan] یسنا ۴۶ و ۰۱۲ [Avestan] ۱/۱ یشت ۲۴ و ۰۱۳ [Avestan] ۲/۳ یسنا ۲۹ و ۰۱ [Avestan] = ([Avestan] + [Avestan]) ۲/۱ یسنا ۴۳ و ۰۱۱ [Avestan] = ارج گذاشتـــن، بزرگداشتن، پند و اندرز.

**aiwi-sanh** [Avestan]

to curse; to imprecate evil upon. آئیوی سَنگْهْ

نفرین، بد کسی را خواستن [Avestan] ـ اگر من نفرین دارم بمن باشد نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۰۳۴

**paiti-sanh:** [Avestan]

to curse back; to drive away by curses to exorcize. پَئیتی سَنگْهْ

با نفرین بیرون کردن، با نفرین به پس نشاندن [Avestan] با جادو بیرون کردن. [Avestan] ۱/۱ وند ۲۰ و ۰۷ [Avestan] ۲/۱ یشت ۱۴ و ۰۳۵

**sanh:** [Avestan] ۲.

admonition; instruction; a word. commandment. سَنگْهْ

پند، اندرز، آموزش، گفتار

فرمان، دستور [Avestan] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۰۱۱۳

**sanha:** [Avestan] ـ۲. [Avestan]

admonition; instruction a word.

سَنگَهَ: پندواندرز، آموزش،گفتار،واژه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۸. مانندهها:

2-a principle; a doctrine; moral.

۲ــ بن، پایه، دستور، دات، ریشه آموزش، مینوی، سرشتی (اصل)

وند ۱۵ و ۲.

sanhavāčī: (مادینه)

name of one of the two sisters of king Jamsheed; name of one of the daughters or king Jamsheed. سَنگهَواچی

نام یکی از دختران جمشید که گرفتار ضحاک شد و پس از پیروزی فریدون آزاد گردید. شهرناز خواهر ارنواز. ۱/۱ (۱/۲) یشت ۵ و ۳۴ یشت ۹و۱۴ یشت ۱۵ و ۲۴.

sanhvant:

ful of admonition; instructive.

سَنگهوَنت= پراندرز، پندآمیز، آموزنده، پندآموز مادینه ۱/۳ یشت ۱۹ و ۱۲ پورداود: بیاد داشتن، آموختن.

sač:

to pass; سَچ = گذشتن، روان شدن

= هنگامیکه سال گذشت ۱/۳ وند ۶ و ۴۳. ۱/۳ وند ۹ و ۳۳ – ۳۵. وند ۱۶ و ۸–۱۱.

fra-sač:

to pass away, to end.

فرَ سَچ: درگذشتن، مردن، پایان یافتن، پایان دادن

= اگر تابستان گذشته است ۳/۳ وند ۵ و ۱۰.

۱/۶ وند ۱۹ و ۲۸.

sač: (۲)

to befit, to be worthy;

سَچ – ۲ = سزیدن، شایسته بودن

سزاواری ... وند ۱۸ و ۱۶ و ۲۴.

sač: ۳.

to make, to array; to perform.

سَچ – ۳ = ساختن، آراستن، انجام دادن. مانند

aiwi-sač:

to do; to perform; to offer.

اَئیوی سَچ:

انجام دادن، کردن، بدست آوردن ... ۳/۳ یشت ۸ و ۵۶.

anu-sač:

to be well-formed (as child in the womb); to be in the Fifth month of pregnancy;

اَنو سَچ

پیکر یافته، پیکره پیداکرده (مانند بچه در زهدان مادر) پنج ماهه در آبستنی.

sač: ۴.

to learn; to acquire knowledge;

سَچ – ۴ = یادگرفتن، آموختن، دانش بدست آوردن، دانش فراگرفتن. ... ۳/۳ یسنا ۵۳ و ۲. ... نرینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۵۲. ... نرینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۵۲ ... ۲/۳ یسنا ۵۵ و ۶.

sači:

see: نگ :

سَچی

sazdyāi: [Avestan]

for teaching, for instructing

سَزْدیائی = برای آموزنده، برای یاددهنده [Avestan]. یسنا ۳۰ و ۲. یسنا ۵۱و۱۶

پورداود: پایان پذیرفتن، انجام یافتن.

sata: [Avestan]

a hundred.

سَتَ: سد = ۱۰۰.

[Avestan] نرینه ۱/۱ وند ۵ و ۲۷ [Avestan] نرینه ۱/۱ یشت ۶ و ۱. [Avestan].
۲/۱ وند ۳ و ۳۱. وند ۸ و ۸۷. یشت ۱۴ و ۳۷. یسنا ۱۹ و ۷. [Avestan]. ۲/۱
یشت ۱۹ و ۱۲. [Avestan] یشت ۱۰ و ۱۰۶. [Avestan] (۲۰۰) مادینه ۲/۲ وند
۴ و ۲۰. ۲۱. [Avestan] ۲/۲ یشت ۱۹ و ۷. [Avestan]. [Avestan] = ۷۰۰
نرینه ۱/۳ یشت ۹ و ۳۰. [Avestan] = (۳۰۰) مادینه ۲/۳ وند ۲ و ۳۰.
وند ۴ و ۱۱. [Avestan] = (۴۰۰) ۲/۳ وند ۶ و ۲۱ وند ۸ و ۲۳. ۸۴. ۱۰۵
۱۰۷. [Avestan] = (۵۰۰) ۲/۳ وند ۳ و ۳۶. وند ۸ و ۸۳. وند ۱۳و۱۵.
[Avestan] = (۶۰۰) ۲/۳ وند ۲ و ۳۰. وند ۴ و ۱۲. وند ۶ و ۲۳.
[Avestan] = (۷۰۰) ۲/۳ وند ۴ و ۱۳. ۵۵. وند ۱۳ و ۱۳. وند ۱۵و۵۱
[Avestan] = (۸۰۰) ۲/۳ وند ۴ و ۱۴. وند ۸. ۲۶. وند ۱۳ و ۱۲. [Avestan]
[Avestan] = (۹۰۰) ۲/۳ وند ۴ و ۱۵. [Avestan]. ۲/۳ وند ۲۲ و ۲. ۶
۹. ۱۵. [Avestan]. وند ۴ و ۵. [Avestan]. وند
۴ و ۶. [Avestan] وند ۴ و ۷. [Avestan] وند ۴و۸.
[Avestan]. وند ۴ و ۹. [Avestan] ویسپرد ۸ و ۱. مانندها:
[Avestan] = شش سد زمستان [Avestan]
[Avestan].

sataɣna: [Avestan] ۲.

a hundred fold

سَتَغْنَ

یک سدبار، [Avestan]. ۴/۱ وند ۷ و ۵۵. ۵۶. یشت ۵ و ۵۴. [Avestan]
۳/۳ وند ۷ و ۵۵. ۵۶. یشت ۵ و ۵۴. ۵۸. ۱۱۷.

2-smiting

۲- [illegible] = زدن.

[illegible] ۱/۴ یشت ۱۰ و ۴۳. [illegible] ۳/۳. یشت ۱۰ و ۴۳.

satafštāna: [illegible].

with a hundred knobs.

سَتَفْشتانَ

یک‌سد برآمدگی‌وار، یکسدگره. [illegible] ... [illegible]. نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۲ = گرز یک‌سدگره‌دار [illegible]. [illegible]. نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۹۶.

satayāre: [illegible].

one hundred years.

سَتَیارِ = یکسد سال [illegible]. ۲/۳ یشت ۲۴ و ۴۵.

satavaesa: [illegible] (نرینه)

the name of a star.

سَتَوَئِسَ: نام ستاره‌ای است دار مستتر این ستاره را پلادیس و کایگر وگا می‌نامند. [illegible] = یکسد، [illegible] (سنسکریت) = جایگاه، خانه، سته وئیسه = سد خانه، این ستاره آبها را از دریاهای بی‌کران کشیده برای یاری‌وآماده‌کردن‌خوراکی جانداران بروی زمین روان می‌سازد. [illegible] ۱/۱ یشت ۸ و ۹. ۳۲. [illegible] یشت ۲۴ و ۳۸. [illegible]. ۲/۱ یشت ۱۳ و ۴۳. سی روزه ۲ و ۱۳. [illegible]. ۶/۱ یشت ۸ و ۰۵. ۶۲. سی‌روزه ۱ و ۱۳.

satavant: [illegible]. [illegible].

hundred times.

سَتَوَنْتْ = یکسد گاه. یکسد بار [illegible] ۳/۱ یشت ۲ و ۱۴ [illegible]. مادینه ۳/۶ وند ۵ و ۱۹.

satayu: [illegible] + [illegible] [illegible].

a hundred fold

سَتایو = یکسدتاه، سدلا

۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۱۷.

**satē-vita:**

a hundred fold.

سَتِی ویتَ  یکسدتاه

یکسدبار یکسدتاه شده یشت ۲ و ۱۴.

**satō-aeΘrya:**

a hundred pupils.

سَتُوْ آاِثرِیَ  یکسد دانش‌آموز  نرینه ۱/۱ یشت ۱۳و ۹۷.

**satōkara:**

a hundred fold energy.

سَتُوْ کَرَ

یکسد بار کار، یکصدبار نیروی بکار برده شده.

نرینه ۱/۶ یشت ۱۷ و ۵۶ = غوچ یکصد بار نیرو بکار برنده.

**satōténō-sata:**

a hundred times a hundred; 10,000

سَتُوْ تِمُوْ سَتَ

یکسد یکسد تا = ۱۰٫۰۰۰

۲/۳ یشت ۲۴ و ۱۹.

**satō-dāra:**

a hundred edges

سَتُوْ دارَ

یکسد لبه، دارنده یک سد دم  نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۲.  نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۹۶.

**satō-raočana:**

a hundred windows

سَتُوْ رَاُچَنَ

یکسد روزن، سد روزنه

کماسه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۰۱ = خانه‌ای با یک سد پنجره.

sato-vira:

a hundred times the height of a man.

سَتُو ویرَ

سد بار بالاتر از یک مرد، برابر سد یل

۲/۱ وند ۴ و ۵۲.

sato-staranha:

with a hundred star

سَتُو سْتَرَنگهَ

یکسد ستاره

= تاج زرین با یکسد گوهر با یک سد گوهر زیوری بگونه ستاره مادینه ۲/۱ یشت ۵ و ۱۲۸.

sato-stuna:

a hundred colmn.

سَتُو سْتونَ

سد ستون ، کماسه ۱/۲ وند ۱۸ و ۲۸.

sad: (۱)

to damage, to ravage

(2) to rush upon to attack. (3) Leave off, to defer

(4) to pass a way, to set (as the sun).

سَدْ (۱)

۱- زیان زدن، چپاول کردن، تک کردن، یورش کردن (۳) واهشتن، درنگ‌کردن، به‌پس انداختن (۴) درگذشتن، مردن، فرورفتن (مانند خورشید) ۳/۱ وند ۲ و ۲۴. ۳/۱ وند ۹ و ۵۱. ۳/۳ یشت ۱۴ و ۵۶. ( + = ) ۲/۳ یسنا ۳۱ و ۱۸. هر دو مانند همند. ۳/۱ یشت ۱۰ و ۷۱.

**ava-sad:**

to do harm, to hurt.

آوَ سَذ

آسیب زدن ، رنجانیدن ۳/۱۰ یشت ۸ و ۵۴.

**paiti-sad:**

to smite, to crush.

پَئیتی سَذ

زدن ، لِه‌کردن ، خردکردن یشت ۲۴ و ۱۹.

**sad:** (۲)

to appear, to seem

سَذ : نمایان شدن

نمایان کردن ، نمایان شدن ، به دیده آمدن ، به نگرآمدن ، = من به تو نمایان می‌شوم ۱/۱ یشت ۲۲ و ۱۲. = تو به من نمایان نمی‌شوی ۲/۱ یشت ۲۲ و ۱۱. یشت ۲۳ و ۱. ۳/۱ یشت ۲۲ و ۷. یشت ۲۴ و ۵۵.

2-to come, to arrive

۲ ـ آمدن = رسیدن .

سر رسیدن ، درون شدن وند ۱۸ و ۱۹. ۲۱. ۲۲.

3-to turn about; to turn round;

۳ـ به پس برگردیدن

دورزدن ، برگشتن ۳/۱ وند ۳ و ۳۲.

**saδa:**

setting (of the sun, the moon and the star).

سَذَ : فرو رونده ، (غروب کننده) (مانند خورشید ، ماه و ستاره)

۷/۱ وند ۲ و ۴۰.

**saδanaṅh:**

(نرینه)

name of a person.

سَذَنَنگَه

نام کسی است . ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۵.

**sanat:**

سَنَت

see : نگ :

**sanaka:**

the southern basin of the tigris (Rangha).

سَنَکَ: بخش (حوزه) ای از رودخانهٔ اروند (دجله).

= بخش (نیم‌روزی رودخانه دجله) یشت ۱۲ و ۱۸ .

۷/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۴ . یشت ۱۲ و ۱۹ .

**safa:** (۱)

a kind of earth or clay potsherd.

سَفَ = سفال ، آوندگلین ۲/۱ وند ۹ و ۱۱ .

**safa:** (۲)

the hoof of an animal;

سَفَ = سم ، سنب

سنب چهارپایان. ۱/۳ یسنا ۵۷ و ۲۷ . مانندها :

**sam:**

to be quiet or calm

سَم : آرام یا خاموش بودن

یَیمَنَ

see : نگ :

**sar:** (۱)

to break into pieces, to torment, to injure.

سَر = دوپاره کردن ، شکنجه کردن ، آسیب زدن

مانندها :

sar: (۲.)

to lie, to lie down

سَر – (۲):دراز کشیدن ، لمیدن

آسایش کردن . مانندها : ۱- ،

پورداود : پیوند ، پیوستگی ، انبازی .

sara: (۱.) ۱۲-

lying down.

سَرَ = به‌پائین نهادن ، خوابیدن

۷/۱ وند ۳ و ۸ . ۱۲ . وند ۷ و ۴۵ . ۴۶ . ۴۷ . ۴۸ . ۳/۳

از ریشه ، = درازکشیدن ، خوابیدن گاهی نیز آمده است .

sāra,sara: (۲.)

the head

سارَ - سَرَ ۱ – سر

2-authority, headship

۷/۳ یشت ۱۰ و ۴۰ .

۲– نیرومندی ، سروری ، بزرگی ۲/۱ یسنا ۷ و ۲۵ . یسنا ۱۲ و ۴ . ۲/۱ یسنا ۴۹ و ۸ . ۹ . ۷/۱ یسنا ۳۵ و ۵ . ۷/۱ یسنا ۴۴ و ۱۷

3-a chief; a husband.

۳ – سرور ، شوهر ۲/۱ یسنا ۵۳ و ۳ .

پورداود : پیوند، پیوستگی ، انبازی .

saranh:

supremacy command.

سَرَنگَه= برتری ، سرکردگی ۲/۱ یسنا ۳۱ و ۲۱ .

سرشار ، پورداود : سر ، سار مانند شاخسار .

srē کماسه (سر ۲)

leadership.

سَرِی= رهبری ، پیشوایی

۲/۱ یسنا ۴۹ و ۳ .

saréjan: ۱۲-

breaking the head. Cruel, seditious;

سَرِجَن = سرزن، سرشکن، سربرنده، جانی، آشوب‌گر، [Avestan] نرینه ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۳۰. پورداود : سردار، سرداری، یاور.

saréta: [Avestan].

cold.

سَرِت=سرد، سرما. [Avestan] نرینه ۱/۳ وند ۱ و ۳.

2-Fearing; trembling;

۲ــ ترسو، لرزان

saredanā: [Avestan]. [Avestan] ــ ۱، [Avestan]

holding authority, a leder, a chief

سَرِدَنا = سردار، نگهدارنده نیرو، سرور، سردسته [Avestan] ۲/۳. یسنا ۴۳ و ۱۴.

saréδa: [Avestan]. (۱)

the solar year; a year of 365 ¼ days.

سَرِذَ = یک سال خورشیدی، سالی که ۳۶۵ روز و ¼ روز باشد. [Avestan] = آب. ریشه [Avestan] = روان کردن [Avestan] = [Avestan] = دادن پس [Avestan] = موسم باران، یکسال [Avestan]. [Avestan]. [Avestan]. [Avestan] ۲/۱ وند ۱۴ و ۱۵. وند ۱۸ و ۵۴. ۵۸. [Avestan]. ۶/۱ فرگرد ۸ و ۱. [Avestan] [Avestan] ۲/۳ وند ۱۵ و ۴۵. [Avestan] ۲/۳ یسنا ۲ و ۹. ویسپرد ۲ و ۶. یشت ۲ و ۸. [Avestan] ۴/۳ یسنا ۱ و ۹. یسنا ۳ و ۱۱. ویسپرد ۱ ۴ یشت ۲ و [Avestan]. [Avestan] ۶/۳ یسنا ۱ و ۱۷. آفرینگان [Avestan] [Avestan]. [Avestan] ــ [Avestan] ۶/۳ وند ۷ و ۴۸. [Avestan] [Avestan] ۲/۱ مئیذیاریم سرذیم = میانهٔ سال ویسپرد ۲ و ۲. [Avestan] [Avestan] ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۲.

saréδa: [Avestan]. (۲)

sort, kind.

سَرِذَ = جور، گونه، سرده، (نوع).

[Avestan] ۶/۳ وند ۲ و ۲۷. ۳۵. ۴۱. ۱۳ و ۱۲. مانندها: [Avestan]

[illegible]

saréδya: [illegible] (۱)

relating to the season or year.

سَرِذْیَ = وابسته به سال یا موسم [illegible] نرینه ۱/۱ فرگرد ۹ و ۱۰

saréδya: [illegible] (۲)

enjoying power; holding authority a leader.

سَرِذْیَ = دارنده نیرو، بهره‌مند از نیرو، رهبر، پیشوا

[illegible] ۶/۲ یسنا ۳۳ و ۹۰

sava: [illegible] کماسه ( [illegible] )

profit, gain, reward; good; blessing;

سَوَ = سود، بهره، پاداش، سودمند، خجسته، فرخنده [illegible] ۷/۱ یسنا ۴۳ و ۱۲۰ [illegible] ۱/۳ یسنا ۳۰ و ۱۱۰ [illegible] ۲/۳ ویسپرد ۱۳ و ۱۰ [illegible] ۲/۳ یسنا ۷ و ۲۴۰ یسنا ۴۴ و ۷ [illegible] ۳/۳ یسنا ۵۱ و ۱۵۰ یسنا ۴۸ و ۱۰

savaůh: [illegible]

profit, gain; prosperity; happiness;

سَوَنْگهْ: بهره، سود، خوشبختی، شادمانی (خجسته دار مستتر)

[illegible] ۱/۱ یسنا ۳۴ و ۳۰ [illegible] ۱/۱ یسنا ۶۰ و ۲۰ [illegible] ۲/۱ یسنا ۲ و ۱۴۰ یسنا ۵۱ و ۲۰ [illegible] ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۴۰ یسنا ۳ و ۱۶۰ ویسپرد ۱۱ و ۱۳۰ یشت ۱۷ و ۰۵ ۶۲۰ [illegible] ۶/۳ یسنا ۲۸ و ۹۰

savaůhvant: [illegible]

beneficent, good;

سَوَنْگهْوَنْتْ: نیکوکار، خوب، سودمند [illegible]

مادینه ۲/۳ وند ۱۹ و ۳۷۰

savan̊havāča:

سَوَنگْهَواچَ

see : نگ :

savahi:

one of the seven keshvars, of the earth lying to the east of Khvaniras

سَوَهی یکی از هفت کشور جهان باستان (کشور شرقی ایران)

۱ و ۲ وند ۱۹ و ۳۹ . یشت ۱۰ و ۱۵ . ۱۳۳ . یشت ۱۲ و ۱۰ .

۴/۳ ویسپرد ۱۰ و ۱ . ویسپرد ۱۱ و ۱۷ .

savō̃-gaeθa:

benefiting the settlements;

rendering the world perosperous epithet of (Ashtad Yazad)

سَوُو گَئِثَ سود رسان ، سودپرداز خوشبختی دهنده جهان ، پاژنامه اشتاد ماد ینه ۲/۱ ویسپرد ۷ و ۲ .

ماد ینه ۶/۱ یشت ۱۱ و ۱۶ .

sasakuštéma:

سَسَ کوشْتِمَ

see : نگ :

sasti:

precept, admonition;

سَسْتی= دستور ، پند ، اندرز ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۷ .

2-religious lore or instruction

۳/۱ یسنا ۱۵ و ۱ . ویسپرد ۶ و ۱ .

۲ـ دات دینی ، یا آموزش دینی ، دین ، مانند

آموزش بد .

sastra:

instruction, admonition

سَسْتَرَ = آموزش، پند و اندرز . ۴/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۷.

sašaθā̃: ۶۶۰۵_

سَشَثا نگ : see:

saškénčā̃:

سَش کِنچا

از ریشه .(۳/۳) = to learn ، آموزاندن. ۳/۳ . = خواست

بیاموزاند = to learn wished برابر گفته وسترگارد = پیـرو،

مرید ، حواری ، برابر گفته دار مستتر آموزش است یسنا ۵۳ و ۱.

sā̃:

to destroy, to cut off; to put an end to.

سا = نابود کردن ، بریدن از هم .

2-to torment, to oppress

۲ــ شکنجه کردن ، ستم کردن .

sā̃iždri:

سائیژدری نگ : see :

sā̃ini:

china;

سائینی= چین ، کشور چین

۶/۳۰ یشت ۱۳ و ۱۴۴.

sā̃imuži: (نرینه)

name of a person;

سائیموژی: نام کسی

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۵.

**sãiri:** کماسه

rubbish, filthiness, impurity.

سائیری: خاکروبه، ناپاکی، پلیدی، آشغال

**sãiri-baoδa:**

purifying impurity epithet of haoma

سائیری بَئُغ = پاک کننده، ناپاکی زداینده

پاژنامه هومه نرینه ۲/۱ یشت ۱۴ و ۵۷.

**sãirivant:** (نرینه)

name of mountain

سائیریوَنْت = نام یک کوهی است ۱/۱ یشت ۱۹ و ۴.

**sãuru:**

the adversary of Khshathra vairya.

سائورو= همیستار و دشمن شهریور (مانند ایندرا).

۱/۱ وند ۱۹ و ۴۳.

**sãwn̊h:**

to teach. (2) to command, to exercise authority,
to order.

ساوْنْگْهْ: آموزانیدن

یاددادن، (۲) فرماندهی کردن، آزمایش نیرو کردن، فرمان راندن، دستور دادن،
۳/۱ یسنا ۴۸ و ۳. یسنا ۵۰ و ۶. یسنا ۴۵ و ۶. مانند

**fra-sãwn̊h:**

to command, to admonish

فرَ ساوْنْگْهْ

فرمان دادن، پند و اندرز دادن. مانند:

hå̄m-sā̃wn̊̄h:

to train properly, to give good education;

هانْم ساوْنگْهْ

درست آموختن ، فرهیخت خوب دادن

sā̃wn̊̄ha:

ساوْنگْهَ

see : نگ :

sā̃wn̊̄han̊̄ha:

(نرینه)

name of a person

ساوْنگْهَنْگْهَ نام کسی است .

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۴ .

sā̃xē̄ni:

کماسه

monitions, words of admonitions

ساخْوِینی= واژه‌های پندآمیز ، آگاهی ، اندرز

۲/۳ یسنا ۵۳ و ۵ .

sā̃čayant:

teaching.

ساچَینْتْ = آموزنده ، آموختار

= آموختن

sā̃tar:

نرینه

a tyrant, an oppressor ; a tyrannical ruler.

ساتَرْ

ساتر = فرمانروای ستمگر ، ستمگر ، فرمانروایی ستمگرانه ۶/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۹ . ۶/۳ یسنا ۹ و ۱۸ . یشت ۱ و ۱۰ . یشت ۵ و ۱۳ . یشت ۱۰ و ۳۴ . یشت ۱۳ و ۱۳۵ .

sā̃zdum:

see : نگ :

سازدوم

**sãdra:** (۱)

effliction, distress, pain, misery; woe.

سادرَ: غمزدگی ، بدبختی ، درد ، بیچارگی ، اندوه مادینه ۱/۱ یسنا ۴۳ و ۱۱ یسنا ۴۵ و ۰۷ ویسپرد ۱۸ و ۰۲ نیایش ۳ و ۰۶ کماسه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۸ . = بمن غم‌زده کماسه ۱/۱ یشت ۸ و ۰۲۳ . ۲/۱ یشت ۸ و ۲۳ . کماسه ۳ و ۰۲ . یسنا ۳۴ و ۰۷

**sãna:**

destruction; ruin; end.

سانَ

خرابی ویرانی ، ویران ، تباهی ، پایان ۲/۱ یشت ۱۹ و ۰۴۴

**sãma:** (۱)

sama. the father of thrita and the grandfather of Kershaspa and Urvakhsaya.

سامَ

سام ، پدر ثریتــه و نیای گرشاسب وئورواخش ۶/۱ یشت ۱۳ و ۶۱ ، ۱۳۶ ۶/۳ یسنا ۹ و ۰۱۰

**sãma:** (۲)

dark, black.

سامَ = تاریک ، سیاه ، تیره

نرینه ۶/۱ یشت ۸ و ۰۲۱

**sãyuždri:**

name of person whose sons Ashavazdang and Thrita Fought with and vanquished the Turanians.

سایوژدری

نام کسی که پسران او اشه و زدنگه و ثریتــه با توران جنگیدند و پیروز شدند .

۶/۱ یشت ۵ و ۰۷۲ . ۶/۱ یشت ۱۳ و ۰۱۱۳

sār: -۲.

to consider a person as the leader of; to give superiority;

سارْ: سر، پیشوا، رهبر، فرمانروا، برتر

۳/۳ یسنا ۵۱ و ۳. ۳/۱۰ یسنا ۴۹ و ۵

نرینه ۱/۱ یسنا ۳۲ و ۲.

sāra : -۲. نرینه

the head.

سارَ = سر ـ کله

۲/۱ یشت ۵ و ۷۷. یشت ۱۴ و ۴۶.

2-top, summit.

نوک، ستیغ، بلندی

sārana:

heaache;

سارَنَ= سردرد، دردسر

۶/۱ وند ۲۰ و ۳. ۶. ۹. ۸/۱ وند ۲۰ و ۷.

sāravāra:

defensive armour for the head, a helmet;

سارَوار = سرپوش، کلاه‌خود

۱/۱ وند ۱۴ و ۹.

sārasti:

cold fever; ague

سارَسْتی: تب و لرز، تب و نوبه.

مالاریا که تب ولرزمی‌آورد. ۱/۱ وند ۷ و ۵۸.

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۱.

sārastya;

a kind of sickness or distemper

سارَسْتیَ

بیماری که دچار تب و لرز و نوبه است.

۱/۶ وند ۲۰ و ۰۳ . ۰۶ . ۰۹

۱/۸ وند ۲۰ و ۰۷ .

sārštā:

سارْشتا

نگ : see:

**sāvanhi:** ۶۶۳۶–

business work.

ساوَنگْهی: پیشهٔ سوددهنده، کار، پیشه

business of gaining profit business work.

۲– ساونگهی که درگاه هاون ستوده میشود. ۱/۲ یسنا ۲ و ۰۳ . ۱۸ . یسنا ۶ و ۰۲ . نیایش ۱ و ۶ . ۱/۴ یسنا ۱ و ۰۳ . ۲۳ . یسنا ۳ و ۰۵ . نیایش ۱ و ۱ . ۱/۸ یسنا ۱ و ۲۰ .

**sāsta:** (۱)

noted, honoured, beloved

ساستَ: نامی، با ارج، دوست‌داشتنی.

**sāsta:** (۲)

an appressor, a Tyrant;

a king; a ruler.

ساستَ: ستمگر، ستمکار (۲) پورداود: سنگدل، آزارنده.

۱– پادشاه، فرمانروا ۱/۱ یشت ۱۳ و ۱۸ . ۶۹ . یشت ۱۴ و ۱۳ . ۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۴ . ۶/۳ یشت ۱۴ و ۳۷ . ۱/۱ وند ۲۱ و ۰۱ . یسنا ۶۵ و ۰۸ . یشت ۱۵ و ۵۰ . ۲/۱ وند ۴ و ۴۹ . یسنا ۱۶ و ۰۸ . یسنا ۶۱ و ۰۴ . یسنا ۶۸ و ۰۸ . ۱/۳ یسنا ۴۶ و ۰۱ .

**sāstō-karšta:**

(evils) produced by oppressors; headache.

ساستُو ـ کَرْشتَ: فراهم شده با ستمگری، بدست‌آمده ستمگر.

کماسه ۱/۶ یشت ۱۳ و ۱۳۵.

sāstra:

see :    نگ :

doctrine.

ساسْتَرَ

sāsnā:

doctine, admonition, religious comand.

ساسْنا: دات، دستور، پند و اندرز، فرمان دینی

۳/۱ یسنا ۲۹ و ۷. ۳/۲ یسنا ۲۹ و ۸. یسنا ۴۹ و ۹. ۳/۲ یشت ۱۳ و ۸۷. ۳/۲ یسنا ۳۱ و ۱۸. ۳/۶ یسنا ۴۸ و ۳. یشت ۲۴ و ۱۳.

sāsnō-guš:

one who listens to the teaching of religion; one who pays attention to religious instruction;

ساسْنُوْ گوش

کسی که آموزشهای دینی را می‌شنود، کسی که به آموزشهای دینی نگرش می‌کند. گوش به فرمان، رام ۳/۶ یسنا ۲۶ و ۴. یشت ۱۳ ( ۱۴۹.

sāsnya:

pertaining to instruction.

(words) of admonition.

ساسْنْیَ: وابسته به آموزش

پند و اندرز ۳/۲ یسنا ۲۹ و ۷.

sī:

to Lie down; to touch; to rest

سی

درازکشیدن، خوابیدن، آرمیدن، دست‌زدن ۱/۳ یشت ۱۴ و ۰۷ ۹.

2-to spread over; to extend in all directions

۲ــ روی چیزی پوشانیدن، گسترش دادن

به همه‌سوی، ۱/۳ نیایش ۵ و ۵.

3-to fall down to be destroyed,

۳ـ به پائین افتادن ، نابود شدن

**sixš:**

to learn

learning

سیخْش = آموزاندن ، آموختن

= آموزنده

**siꝺura:**

quick; speedy.

سیغورَ

تندی ، شتاب ، یشت ۱۴ و ۵۹.

**sičidava:** نرینه

name of a mount; a branch of the Antare-kangha

سیچیدَوَ

ستیغ ، بلندی کوه ، نام ستیغی‌است از رشته کوه انترکنگه

۱/۱ یشت ۱۹ و ۵.

**siždā:**

to destroy.

سیژدا = نابود کردن

= نابودگر ، ویران کننده نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۸۴.

2-to reject, to abandon

۲ـ نپذیرفتن ، رها کردن ، واهشتن ۱/۳ یسنا ۳۲ و ۴.

**siždyō:**

سیژدیو

see : نگ :

**siždra:**

سیژدرَ

see : نگ :

sinat:

سینَت

see : نگ :

sinã: (مادینه)

destruction, ruin

سینا = ویرانی

نابودی، ۲/۱ یسنا ۴۴ و ۱۴.

sif-sip:

to bore, to pierce; to turn upside down to dig. سیف،سیپ

۱ــ سفتن، سوراخ کردن، زیرو روکردن، کندن

۳/۱ وند ۲ و ۱۰، ۱۴، ۱۸.

2-to melt, to smelt. ۲ــ گداختن، آب‌کردن، نرم کردن.

مانند:

aiwi-sif:

to rub; to rub on

آئیوی سیف

مالیدن، پرداخت کردن. ۲/۱ یشت ۱۴ و ۳۵.

sima: (۱)

dreadful, frightful,

سیمَ

سهمگین، ترسناک = نزد اژدهای سهمناک، نرینه

۶/۱ یسنا ۹ و ۳۰. = به‌پایدار

ماندن راهزن ترسناک یشت ۱۳ و ۱۳۶. نرینه ۶/۳ یشت ۱۳ و ۱۰۵.

2-Fear, dread; a thing of fear or dread.

۲ــ ترس، هراس، چیزی از ترس و هراس

= با سهم فارسی ، مادینه ۲/۳ یشت ۸ و ۴۳.

sima: (۲)

Yoke;

سیمَ = یوغ [illegible] مادینه ۱/۲ یشت ۱۰ و ۱۲۵.

**simōiΘra:** [illegible] ۲-[illegible] .

the strap or cord of the yoke.

سیمُوئیثرَ

بند یا ریسمان یوغ

[illegible] مادینه ۱/۲ یشت ۱۰ و ۱۲۵.

**sispimna:** [illegible] .

see : [illegible]-۱. نگ :

سیسپیمنَ

**siš:** [illegible] .

to reject, to abandon. to hurt, to torment

سیش

نپذیرفتن، رها کردن، واهشتن، آزردن. آسیب‌زدن، شکنجه دادن.

**sī:** [illegible] .

to lie down, to sleep, to stretch

سی

درازکشیدن، خوابیدن، درازکردن [illegible] ۱/۳ وند ۱۸ و ۵. [illegible] وند ۳ و ۲۴. [illegible] ۳/۳ یشت ۱۰ و ۸۰. [illegible] [illegible] = چه کسی در پهنه فروغ دینداری آرام می‌گیرد. نرینه ۱/۱ یسنا ۳۲ و ۱۶. [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۳ و ۲۵. [illegible] = دراز کشنده ۲/۱ یشت ۱۴ و ۳۱. [illegible] ۶/۳ وند ۱۸ و ۲۶.

**pairi-sī:** [illegible] .

to extend all over to stretch all along

پَئیری سی

بهمه‌سو گستردن، بجلو دراز کردن [illegible] ۳/۱ یشت ۱۹ و ۱. [illegible] = [illegible] در برخی جا [illegible] بجای [illegible] بکار برده شده است برای مانند در یشت ۱۴ و ۱۵ [illegible] دیده می‌شود.

sĭždyamnā

[Avestan script]

پورداود: دور شدن.

see : [Avestan script] . :نگ

[Avestan script] .

sĭždra =

سیژدرَ: خاردار، سوزش‌دار.

prickly : [Avestan script] سگی، پشت خاردارنرینه ۲/۱ وند ۱۳ و ۲. ۴.

2-a hedgehog.

خارپشت، جوجه تیغی [Avestan script] ۲/۳ یشت ۸ و ۳۶.

sĭmaeža:

[Avestan script] .

see : [Avestan script] . :نگ

[Avestan script] .

sisra =

سیشرَ:

harm, evil (Dar.)

آسیب، زیان، بد [Avestan script] یشت ۲۴ و ۵۱.

sis̆ :

[Avestan script] .

سیش: یاددادن، آموزاندن. [Avestan script] ۳/۱ یسنا ۴۳ و ۳ [Avestan script]

to teach, to instruct;

= ما را بیاموز ۲/۱ یسنا ۳۴ و ۱۲.

fra-sis̆ :

[Avestan script]

to teach

فْرَ-سیش آموزاندن: یاددادن.

[Avestan script] = مرا بیاموز یسنا ۲۸ و ۱۱.

su :

[Avestan script] .

سو: خوب کردن، سودبردن.

to do good; to derive advantage

to be benefited.

بهره‌گرفتن ، سودمند بودن . = سودکردن ، نیکی‌کردن ، نیـاز کـردن ،
۳/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۹ . ۶/۱ وند ۴ و ۲ .
۱/۳ یسنا ۷۰ و ۴ . ۶/۳ یسنا ۵۵ و ۴ .
نرینه ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۹ . یسنا ۴۹ و ۳ . یسنا ۴۴ و ۲ . یسنا
۴۹ و ۹ . مانندها :

(گلدنر) (ازریشه)

**sukurna :**

سوکورنَ: برابری با سکارون

blind (Lit.); a puppy five days old; probably, a porcupine (Dar.)

(۱ـ کور (نابینا) (ادبی .)) توله‌سگ پنج‌روزه :

توله‌سگها تا چند روز چشم بسته‌اند و در روستاهای پیرامون همدان مانند مزاغنه ، یالفان "سوکور" می‌گویند (ب) ۱/۱ وند ۵ و ۳۱ =
۶/۱ وند ۱۳ و ۱۶ .

**suxra :**

red, shining,

سوخرَ: سرخ ، درخشنده . = تو اتش سرخ درخشنده نرینه
۳/۱ یسنا ۳۱ و ۱۹ . یسنا ۵۱ و ۹ .
نرینه ۶/۳ وند ۲ و ۸ . ۹ . ۱۰ . ۱۲ . ۱۳ . ۱۶ . ۱۷ .

**suγδa :**

sogd, sogdiona: the capitalsity of Gava; the river and the valley of Zarafshan (Pehl.).

سوغذوٌ : شهر سغد پایتخت گو

سغد نام رودخانه و دره زرافشان برابر پهلوی .

**suγδō - šayana :**

سوغذ و ـ شَیَنَ :

= سغد و پایتخت گو ۲/۱ وند ۱/۴ .
وند ۱ و ۴ .

**suč :**

to burn, to shine

سوچ سوختن ، درخشیدن . = روشن‌کردن ، برافروزاندن

۳/۱ یسنا ۳۲ و ۱۴ . مانندها: ، . و . و

، . و .

**upa-suč :**

to burn, to blaze

اوپَسوچ :

سوختن ، زبانه‌کشیدن . . . نرینه ۱/۱ یشت

۱۰ و ۱۲۷ .

**fra- suč :**

to be kindled.

فرَ ـ سوچ : برافروخته .

= برافروختن . ۲/۱ وند

۸ و ۷۵ .

**suδu :**

corn fit to be cut or gathered;

سوذو: دانه (گندم ، جو و دیگر دانه‌ها ) شایسته چیدن یاگردآوری کردن

دانه رسیده . ۱/۱ وند ۳ و ۳۲ .

**sup :**

to bore, to pierce (Lit.); to turn upside down (as ground)

سوپ: سوراخ‌کردن

زیر و روکردن (مانند زمین که در شخم زیرورو می‌کنند ) . شیار شخم .

**supti :** سُفت (پهلوی)

a shoulder;

سوپتی : شانه ، دوش ، سُفت . ۲/۱ وند ۸ و ۴۶ . ۴۷ .

supti -darenga : [illegible]

same as folow

مانند زیر

supti δ arenga : [illegible] .

(a friend) supporting by the shoulder, i, e. helping.

سوپْتیِ ذَرَنگَ

با شانه نگهداشتن ، به دوش کشیدن ، یاری کردن .

[illegible] = میان دو دوش یاری کننده . ۲/۲ یشت ۱۰ و ۱۱۶ .

suyā : [illegible] . ( [illegible] . )

profit, well, happiness.

سویا

سود ، نیکی ، آسایش ، خوشبختی . [illegible] ۲/۱ یشت ۱۵ و ۱ .

surunvant : [illegible] . . ( [illegible] ) .

listening to (Lit.); studying the religious law

سورونْوَنْت

شنونده به : گوش دهنده بـه خواندن دات دینی ، بررسی کـردن دستورهای دینی آموختن دستورهای دینی . نرینه ۱/۳ یسنا ۳۵ و ۴ .

2-audible (Lit.); loud intoned; noted; or: heard from mouth to mouth; following oral tradition; traditional.

۲ــ رسا ، شنیده شدنی .

بلند با آواز خوانده شده ، بنام ، با آوازه . یا از دهن به دهن شنیده شده . پیرو سروای (گفته) زبانی . سروائی (حدیثی) [illegible] نرینه ۳/۱ یسنا ۵۷ و ۳ . ۶ . ۸ . ۱۰ . ۱۲ . ۱۴ . یشت ۱۱ و ۸ . ۱۳ . ۱۴ . ۱۷ . ۲۲ .

suwrā : [illegible] . ( [illegible] )

a plough

سووْ را خیش ، گاوآهن .

[illegible] ۲/۱ وند ۲ و ۷ . [illegible] . (گلدنر [illegible]) ۳/۱ وند ۲ و ۱۰ و ۱۴ .

2-an implement

۲ــ یک افزار ، ابزار

(گلدنر ) ۳/۱ وند ۲ و ۳۰ . ۳۸ .

**sũirya :**

mid-day meal

سوئیریَ : خوراک نیم‌روز ، ناهار .

از واژه سانسکریت میشود خورشید . روشنایی خورشید . به فارسی سور = مهمانی ، جشن ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۷ . نیایش ۵ و ۱۳ .

2-a weapon

۲ــ جنگ‌افزار . ۲/۱ یشت ۱۴ و ۲۰ .

**sũka :**

۱ . نرینه

Lustre, eye-sight

سوکَ :

تابش ، چشم‌انداز ۲/۱ یشت ۱۰ و ۲۳ . یشت ۱۴ و ۲۹ . ۳۱ . ۳۳ . یشت ۱۶ و ۷ . ۹ . ۲/۳ یشت ۱۰ و ۱۰۷ . مانند :

2-illumination; enlightenment;

۲ــ روشن اندیشی :

روشن‌اندیشیدن ۴/۱ یسنا ۶۸ و ۴ . پورداود : روشن

**sũka : (2)**

a needle

سوکَ : سوزن

مادینه ۶/۱ یشت ۱۴ و ۳۳ . یشت ۱۶ و ۱۳ .

**sũča :**

clear, enlightened;

سوچَ :

روشن ، روشن اندیشه . = با یک داوری روشن اندیشی کماسه ۳/۱ یسنا ۳۰ و ۲ .

**sũna :**

empty (Lit.); indigent, poor;

سونَ :

تهی ، بی‌چیز ، تهیدست ، گدا ، بی‌برگ‌ونوا

sũne :

sũnahe : ۶۶۹۰

sũnam : see : نگ :

sunũ :

sũny :

a dog.

سونی : سگ

(وسترگارد ) ۱/۱ وند ۱۳ و ۵۰. ۱/۳ وند ۱۳ و ۵۱. وند ۱۴ و ۰۱.

sũr :

to be courageous;to act the hero. سور: دلاور بودن ، کار پهلوانی کردن

sũra :

brave, valiant, courageous.

سورَ: دلیر ، پهلوان ، دلاور ، . نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۵ ۰ ۱۴۱. یشت ۱۳ و ۹۰. . نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۵. ، مادینه ۱/۱ یسنا ۶۸ ۰ ۴۰. یشت ۹ و ۵. کماسه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۰۱ . نرینه ۲/۱ وند ۱ و ۵ ۰ ۱۶. یسنا ۵۷ و ۱۱. ویسپرد ۲ و ۰۷. یشت ۱ و ۲۹. . مادینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۱۵ ۰ ۲۳ ۰ ۵۱. ۳/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۶. . نرینه ۶/۱ یشت ۱ و ۲۹ یشت ۱۳ و ۱۸. . مادینه ۶/۱ یسنا ۹ و ۰۷. یسنا ۶۲ و ۰۳. یشت ۳۳ و ۶۲. ، نرینه ۸/۱ یشت ۱۰ و ۳۱. نرینه ویسپرد ۹ و ۳ . مادینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۰۳. یسنا ۶۰ و ۰۴. .مادینه ۲/۳ یسنا ۲ و ۰۶. یسنا ۱۶ و ۰۵. یشت ۵ و ۱۳. . مادینه ۴/۳ یشت ۱۳ و ۰۴۶

۰ پورداود : نیرومند ، توانا

sūra :

۲۰. نرینه

a weapon : a spear;

سورَ : جنگ‌افزار، نیزه

سور از ریشه سانسکریت = بریدن، تیز شدن. ۲/۱ افرینگان ۱و ۸ و ۲ و ۸.

مانده:

sūrō θwarǝšta :

(Lights) created powerful or made splendid; سورُوثْوَرَشتَ:

نیرومند آفریده، یا با شکوه، تابان.

کماسه ۶/۳ وند ۱۹ و ۲۳.

sūōyazata :

نرینه

name of an illustrious personage.

سوریَزَتَ : نام‌کسی نامور ۶/۱ یشت۱۳و۱۱۹.

sénd :

to be pleased; to like.

سِنْد: خوشنود بودن، دوست داشتن.

séndaṅh :

prosperity. happiness.

سِنْدَنْگْهْ: کماسه. خوشنودی، خواست، آرزو.

مانده:

sevi :

doing good : beneficent : giving prosperity happiness.

سِوی : نیکوکار، راد، خوشبختی‌دهنده، شادافزا

نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۵.

sevišta :

most beneficent; bestowing prosperity

سِویشتَ

happiness in the highest degree;

پورداود : تواناتر .

نیکوکارترین ، بخشنده‌ترین خوشبختی و شادی در رده بسیار بالا [Avestan] [Avestan] نرینه ۱/۱ وند ۱۰ و ۸ . یسنا ۹ و ۱۰ . یسنا ۳۳ و ۱۱ . یشت ۲۳ و ۲ . [Avestan] نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۵ . [Avestan] نرینه ۲/۱ یسنا ۱۶ و ۱ . ویسپرد ۱۱ و ۱ . یشت ۱۰ و ۶ . [Avestan] نرینه ۴/۱ یسنا ۲۸ و ۵ . یشت ۸ و ۵۴ . [Avestan] نرینه ۶/۱ ویسپرد ۱۵ و ۲ . [Avestan] نرینه ۸/۱ یشت ۱۰ و ۳۱ . [Avestan] مادینه ۸/۱ یشت ۵ و ۱۸ . [Avestan] نرینه ۳/۱ یشت ۱۳ و ۳۸ [Avestan] یشت ۵ و ۹۸ [Avestan] . مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۱ . ۷۵ . ۷۸ .

[Avestan] مادینه ۸/۳ یشت ۱۳ و ۱۴۷ .

**sen̊h** [Avestan] .

to teach

سِنگهٔ : از ریشه [Avestan] = آموزاندن

[Avestan] یسنا ۲ و ۷ .

to declare; to make known

۲ـ آشکار کردن ، آشنا ساختن .

[Avestan] ۱/۳ یسنا ۳۱ و ۱ .

3-to extol, to praise highly; to celebrate in words;

۳ـ بسیار ستودن ، با بزرگی ستایش کردن ، با واژه‌ها جشن‌گرفتن .

[Avestan] ۱/۱ یسنا ۴۶ و ۱۷ .

**sẽngha** : ([Avestan] .) [Avestan] .

teaching; exhortation.

an effective word; a religious man date.

سِنگهَ : آموختن ، پند ، گرویدن ، گفتار منتره ، دستوردینی ، سینگهه . ساختمان واژه بگونه گاتهایی از [Avestan] . [Avestan] ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۱۴ . [Avestan] ۲/۳ یسنا ۳۲ ( ۶ . [Avestan] . [Avestan] ۳/۱ یسنا ۴۴ و ۱۶ [Avestan] ۶/۱ یسنا ۴۳ و ۱۴ [Avestan] ۶/۱ یسنا ۴۸ و ۱۲ . [Avestan] . [Avestan] ۶/۱ یسنا ۴۴ و ۱۴ . [Avestan] ([Avestan]) مادینه ۲/۲ یسنا ۵۱ و ۷ . [Avestan] ۱/۳ یسنا ۱۹ و ۱۵ . یسنا ۴۵ و ۲ . [Avestan] نرینه ۲/۳ یسنا ۴۸ و ۳ . [Avestan]

[illegible] ۲/۳ یسنا ۳۱ و ۱۱ [illegible] ۳/۳ یسنا ۴۶ و ۳ [illegible] ۲/۳

۳/۱ یسنا ۵۱ و ۱۴. مانندەها: [illegible]

sĕn̊ghana : [illegible] ( [illegible] )

teaching, exhortation

سینگهَن: پند، اندرز. پورداود: آموزش [illegible] ۳/۳ یسنا ۳۲ و ۹.

sĕn̊ghānī : [illegible]

See: [illegible] نگ:

sĕn̊ghāmahī : [illegible]

See: [illegible] نگ:

sĕn̊ghu : [illegible] ( [illegible] )

teaching; a religious mandate;

سینگهو: آموختن، دستور دینی [illegible] ۲/۳ یسنا ۳۴ و ۷.

پورداود: فرمانبر، آموزش‌پذیر

[illegible]

See: [illegible] نگ:

sō : [illegible]

to cut, to separate

سُو: بریدن، از هم جدا کردن.

2-to torment, to do harm.

۲ـ آسیب رساندن، آزار کردن، شکنجه کردن.

ava-sō : [illegible]

to torment; to do harm

آوَ سُو:

شکنجه‌کردن، آسیب‌رساندن. [illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۸. یشت ۱۴ و ۷۲.

**paiti-sō** : [Avestan]

to cut off, to destroy. — پَئیتی سُو

جدا کردن، نابود کردن، از میان بردن. [Avestan]

(گلدنر [Avestan]) ۲/۳ یسنا ۴۸ و ۷.

**fra-sō** : [Avestan]

to do harm — فْرَ سُو: آسیب‌زدن.

[Avestan] ۳/۱ یسنا ۴۶ و ۸. [Avestan]

**vi-sō** : [Avestan]

to discriminate to discover by the intellect; — وی سُو

۱ـ از هم جدا دانستن، برتری به یکی از دو دادن، با هوشیاری‌پیداکردن.

[Avestan] ۳/۱ یسنا ۳۰ و ۶.

2-to choose, to select; — ۲ـ برگزیدن

[Avestan] ۳/۱ یسنا ۳۰ و ۳.

**sōiδiš** : [Avestan] کماسه

profit, good, welfare — سُو ئیذیش: سود

خوب، بهره، آسایش. [Avestan] ۲/۱ یسنا ۵۸ و ۱.

**sōire** : [Avestan]

see : [Avestan] نگ:

**sānčatča** : [Avestan]

any — سان چَنْچَ این واژه پس از واژه [Avestan] بکار می‌رود.

[Avestan] = درست، رسا. [Avestan] = هر. [Avestan]

یسنا ۲۴و۴۰.ویسپرد ۴ و ۲۰ ویسپرد ۹ و ۷۰ (گلدنر ...) .

**sãns :**

سانْس: ساختن به‌بار آوردن

see : نگ :

**sãnsaŋ̊h :**

praise

سانْ سَنْگْهْ: نماز ، نیایش .

وند ۲ و ۱۸ .

**sãnstra :**

exhortation, teaching (Dar.);

an exhorter (Mills);

سانْسْتْرَ :

پند آموزنده (دارمستتر) اندرزگو ، پندآموز .

۴/۱ یسنا ۴۶ و ۳ .

**skaiti :**

the cattle-fly : the grasshopper (Dar.);

سْکَئیتی :

مکس گاو ، گاوگزن لهجه روستای جنوبی همدان . ملخ (دارمستتر) ۲/۱ وند ۱ و ۴ .

**skairya :**

military encampment ; hunting ground;

سْکَئیرْیَ: اردوگاه سرباز ، شکارگاه . ۵/۱ وند ۸ و ۹۵ .

**skar :**

to turn round, to move.

سْکَرْ:

گردیدن ،گرد گردیدن، جنبیدن ، گرد یا پیرامون جنبیدن .

**skaréna :**

circular, round.

سْکَرِنَ: گرد ، چنبره .

مادینه ۱/۶ وند ۱۹ و۴ . یشت ۱۰ و ۹۵ . مادینه ۱/۶ یشت ۵ و ۳۸ . ۵/۱ یشت ۱۷ و ۱۹ .

**skarayat- raΘa :**

name of an illustrious. personage

سْکارَیَتْ رَتَ: نام کسی نامور .

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۸ .

**sku :**

to cover, to cover over; to obscure the light of intelligence.

سْکو: پوشانیدن : روپوشانیدن ، تاریک کردن روشنایی .

**skutara :**

wanting (Lit., more blind) in intelligence; a tormentor (Sp. Jus. & Dar.); an impostor (Hang); cruel (Har.);

سْکوتَرَ :

ناهوشیار (کورتر) شکنجه‌دهنده ، آزار دهنده (اشپیکل ــ یوستی ــ دارمستتر) کلاه بردار (شارلاتان) هوگ . ستمگر ، نامهربان (هارلز) نرینه ۸/۱ وند ۱۹ و ۳ .

**skénd :**

to break, to be wounded

سْکِنْدْ :

شکستن ، زخمی‌بودن ، این واژه از درست شده . پورداود : شکست defeat

**skénda :**

a wond, hurt

سْکِنْدَ :

زخم ، رنج ، درد . ۱/۱ وند ۵ و ۵۹ . وند ۷ و ۱۹ .

2-broken, wrecked

۲ــ شکسته شده ، شکستگی

. نرینه ۱/۱ یسنا ۳۰ و ۱۰ .

و هوشیاری خویش را هدر کرد کماسه ۲/۱ یسنا ۹ و ۲۸ .

skémb :

to support

شْکِمْبْ : پشتیبانی کردن ، نگهداری کردن

skémba :

a pillar, a column

شْکِمْبَ : پایه ، ستون .

see : . ۴ . نگ :

sčad :

to break, to break down

شْچَدْ : شکستن ، از پا انداختن .

ava-sčad :

to break; to break down;

آوَ شْچَدْ

شکستن ، از پا انداختن .

sčind :

to break, to break as under.

شْچِینْدْ

شکستن ، از هم بدو نیمه شکستن ، از هم جداکردن . ۲/۱ یشت ۱۰ و ۷۶ . ۳/۱ یشت ۱۴ و ۶۲ . ۳/۳ یشت ۱۰ و ۴۲ . یشت ۱۳ و ۳۱ . ۲/۱ یشت ۱۰ و ۷۶ ۲/۳ یشت ۱ و ۲۸ .

2-to tear to pieces; to lacerate; ۲ــ دوپاره‌کردن . دریدن ، پاره‌کردن .

ava-sčind :

to break as under; to come to break as under;

آوَ سْچیندْ

به دو تکه شکستن ، بدو نیمه شکستن ۳/۱ یشت ۱۴ و ۶۲.

upa-sčind :

to cut off; to destroy;

اوپَ سْچیندْ

خردکردن ، نابودکردن . یشت ۱۰ و ۱۸ . یشت ۱۰ و ۲۸.

fra-sčind :

to destory; to crush down.

فرَ سْچیندْ

نابودکردن ، ویران‌کردن ، خردکردن ، فروریختن .

یشت ۱۰ و ۸۷.

یشت ۱۰ و ۳۶.

= به دو تکه شکننده مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۳.

sčinb :

to support; to up hold. amount.

سْچینْبْ

پشتیبانی کردن ، نگهداری کردن ، بالا نگهداشتن .

fra-sčinb :

to support, to up hold.

فرَ سْچینْبْ

نگاهداشتن ، بالانگهداشتن ، پشتیبانی کردن .

2-to throw a bridge across a stream, a rivulet or a ditch..

۲ـ برانداختن یک پل از روی رودخانه یا جویبار یا جوی.

۳/۱۰ وند ۱۸ و ۷۴.

scãnΘwa :

Lacerting, tearing to pieces; (as wolves);

شچانثوَ : پاره‌کننده، درنده، تکه‌کننده (مانند گرگ)

نرینه ۱/۳ وند ۱۳ و ۴۰.

stairiš : کماسه

bedding, anything spread as a seat

شتَئیریش: بستر (رختخواب) هرگستردنی، بستر.

۲/۱ وند ۵ و ۲۷. ۲/۱ وند ۵ و ۵۹. وند ۷ و ۹و ۱۰.

staera :

amount

شتَئِرَ : ستیغ کوهی است، بلندی کوهی است.

ستغ ستئیر در زنجیره غوربند است یا گئوربند دارمستتر. ۲/۳ یسنا ۱۰ و ۱۱.

the Mount Staera in the group of Ghorband. (Par.).

staerō-sāra :

Summit of a mount or the summit of Staera.

شتَئِرُو- سارَ: کوه، کوهی که سر به ستاره می‌ساید.

ستاره سر. ۲/۳ یسنا ۱۰ و ۱۱.

staota :

Praise, glory; songs of praise;

شتَ اُتَ:

ستایش، شکوه، سرود ستایش. ۳/۳ یسنا ۳۵ و ۱۰. یسنا ۸۰۴۵. یسنا ۴۹ و ۱۲۰. یسنا ۱۹ و ۱۹. ۵/۳ یسنا ۳۵ و ۱۰.

2-the stut yasht; name of one of the 21 Nasks.

۲- ستوت یشت نام یکی از ۲۱ نسک اوستا.

[illegible] . [illegible] ۲/۳ یسنا ۵۵ و ۴۰ . ۶ . یسنا ۵۸ و ۸ . ویسپرد ۲۳ و ۱ .
[illegible] . [illegible] ۶/۳ یسنا ۵۵ و ۷ . یسنا ۵۸ و ۸ . یشت
۲۴ و ۲۸ . [illegible] . [illegible] ۶/۳ ویسپرد ۱۲ و ۳ .

staotar :　　　　[illegible] (۳.)

[illegible]

سْتَ اُتَرْ:

The praiser of the best purity; name of an illustrious personage;the reciter of the well-known prayer A shem Vohv

۱ــ بهترین ستایشگر پاکی ، نام کسی نامور . از برکننده و خواننده نیایش نامی اشم و هو
[illegible] . [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۱ .
[illegible] . [illegible] ... ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۰ .

staotar :　　　　[illegible] (۱.)

a praiser;

سْتَ اُتَرْ: ستایشگر ، نیایشگر
نمازخوان [illegible] ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۹ ویسپرد ۵ و ۱ . ۱۳ و ۹۱ . [illegible]
۱/۱ یسنا ۱۲ و ۱ . یسنا ۱۴ و ۱ . یسنا ۵۰ و ۱۱ . [illegible] ۲/۱ یسنا ۱۰
و ۹ . یشت ۱۳ ، ۹۲ . یشت ۱۷ و ۱۲ . [illegible] یشت ۳ و ۱ . ۲ . [illegible]
۱/۳ یسنا ۷ و ۲۴ . یسنا ۴۱ و ۱۵

staoΘwa :　　　　(.[illegible])　[illegible]

1-praise. 2-deserving of praise;

Ashem voh -consecrated to praise.

سْتَ اُثْوَ:
نیایش ، ستایش ، شایسته ستایش ، سزاوار نیایش . با اشم وهو بویژه ستایش کردن [illegible]
[illegible] . [illegible] کماسه ۲/۱ ویسپرد ۲ و ۶ . [illegible]
[illegible] . [illegible] کماسه ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۴ .

staoman :　　　　(.[illegible])　[illegible]

a song of praise

سْتَ اُمَنْ: آوای نیایش .

[illegible] ۲/۱ یشت ۱۳ و ۱۵۷ . [illegible] ۱/۷ یسنا ۹ و ۲ .

**staomi :** [illegible] ( [illegible] )

song of praise

سْتَ اُمْی.سرودی از نیایش. پورداود : ستایش

[illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۱۰ و ۱۸ .

**staomya :** [illegible] ( [illegible] )

pertaining to praise

سْتَ اُمْیَ: وابسته به ستایش

[illegible] واژه نیایش، واژه ستایش، گماسه ۲/۳ یسنا ۳۳ و ۸ .

**staoyan̊h :** [illegible] ( [illegible] )

large, thicker; more powerful, stronger.

سْتَ اُیَنْگْهْ:

بزرگتر ، ستبرتر ، نیرومندتر ، زورمندتر .

[illegible] ۳/۳ آفرینگان ۵ .

**sto yō :** [illegible]

سْتَ اُیوْ:

See : [illegible] نگ : [illegible]

**staora :** [illegible]

a beast, a draught animal.

سْتَ اُرَ:

چارپا ، ستور ، [illegible] ۲/۱۶ وند ۷ و ۴۱ . ۴۳ . [illegible] ۲/۳ یشت ۱۰ و ۱۱۹ . [illegible] ۱/۳ وند ۲ و ۸ . ۹ . ۱ . ۱۳ . ۱۶ . ۱۷ . یشت ۸ و ۵ .
[illegible] ۲/۳ وند ۹ و ۳۹ . [illegible] ۶/۳۰ وند ۲ و ۸ . ۹ . ۱۲ . ۱۳ . ۱۶ . ۱۷ . [illegible] ۶/۳ وند ۸ و ۱۲ . ۱۳ . ۱۴ . ۱۵ . ۲۲ .

[illegible] (نرینه ۱/۱ وند ۴ و ۲ . ۴ . ۸ .)

**staorō-paya :** (Path) Leading to the pasturage سْتَ اُروْپَیَ:

(Lit.).grass-Land for feeding cattle گیاه‌زار ، چراگاه‌ستور ، چراگاه چارپا

[illegible] ، [illegible] ، [illegible] .

staorō-mazañh :

of the value of a beast:

سْتَاُ رُوْمَزَنْگهْ:

ارزش یک چارپا. [illegible] نـریـنه ۱/۱ ونـد ۴ و ۲ . ۴ . ۸ .
[illegible] نرینه ۱/۱ وند ۴ و ۴۸ .
[illegible] ۲/۱ وند ۴ و ۴ . [illegible] نرینه
۲/۱ وند ۴ و ۱۴ .

stak :

to resist, to repel, to strike against.

سْتَکْ: ایستادگی کردن ، دورکردن ، پدافندکردن ، برخوردکردن .

staxra:

severe, rigorous;

سْتَخْرَ: ۱ ــ استخر پارس

۲ ــ سخت [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۲ و ۲۲ . [illegible]
نرینه ۱/۱ فرگرد ۸ و ۱ .

stan :

creation;

سْتَنْ: آفرینش

[illegible] ۴/۳ یشت ۱۳ و ۸۶ .

staman :

the neck of a dog, the mouth of a dog;

سْتَمَنْ: گردن سگ

دهان سگ [illegible] ۲/۱ وند ۱۳ و ۳۰ . ۳۷ . [illegible] ۲/۱ وند ۱۵ و
۴ .

stayata :

سْتَیَتَ

see : [illegible] نگ :

**star :** (۱)

to spread, to strew.

سْتَرْ: گستردن ، پاشیدن

افشاندن . ۳/۱ وند ۱۲ و ۰۲ . ۰۴ . ۰۶ . ۰۸ . ۳/۳ یشت ۸ و ۵۸ . یشت ۱۴ و ۵۰ . نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۸ .

**aiwa-star :**

to be spread-diffused;

آئیوی ـ سْتَرْ :

گسترده بودن ، افشانده بودن ، پخش بودن .

**ā-star :**

to spread, to disperse

آ ـ سْتَرْ :

گستردن ، پراکندن . = گناه‌آلود کردن ، بزهکار کردن . گناهکار برآوردن ، رسوایی و ننگ گسترده کردن ، بی‌آبرویی گستردن ، ۳/۱ وند ۵ و ۰۳ . ۰۶ . وند ۴ و ۵ ـ ۰۱۰ . ۳/۳ وند ۶ و ۳ . وند ۶ و ۰۲۹ .

to fix to

to attach

۲ـ وابسته دانستن به‌پیوستن

پیوستن . وند ۱۵ و ۰۱۲ .

**fra-star :**

to spread forth, to bind up, to tie

فْرَ ـ سْتَرْ:

به جلو گستردن ، بستن ، دسته‌کردن ، ۳/۱ یسنا ۵۷ و ۶ ۲/۱ یشت ۱۲ و ۰۳ . ۳/۱ وند ۱۴ و ۴ وند ۱۸ و ۰۷۲ . کماسه ۵/۱ وند ۳ و ۰۱۶ ۰۱۷ .

(وسترگارد .)

**hām-star :**

to spread, to diffuse. هانَم ـ سْتَرَ

پهن‌کردن ، افشاندن ، پراکندن . ۲/۱ یشت ۱۸ و ۰۶۰۲

stara : (۰۲)

a star, ligth-spreader; سْتَرَ:

ستاره ، اختر ، روشنی‌افشاننده ، ۲/۱ وند ۱۹ و ۳۷ . یسنا ۱۶ و ۴ . یشت ۸ و ۱ ۰ ۴ ۰ ۵ ۰ ۶ ۰ ۸ ۰ ۱۰ ۰ ۱۲ . ۲/۱ یسنا ۴۴ و ۳ . ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۱ . یسنا ۳ ۰ ۱۳ . یشت ۸ و ۵ ۰ ۶۲ . ۶/۱ یشت ۱۰ و ۱۴۳ ۱/۳ وند ۹ و ۴۱ . یشت ۸ و ۱ ۰ ۸ . ۱/۳ وند ۲ و ۴۰ و ۲ . یشت ۱۲ و ۲۵ . ۲/۳ وند ۱۱ و ۱ ۰ ۲ ۰ ۱۰ . یشت ۱۳ و ۶۰ . ۱/۳ وند ۷ و ۵۲ . ۲/۳ یسنا ۲ و ۱۱ . یسنا ۷۱ و ۹ . یشت ۱۰ و ۱۴۵ . نیایش ۲/۳ یشت ۱۲ و ۲۸ . سی‌روزه ۲۵ و ۱۳ . ۵/۳ یشت ۵ و ۸۵ ۰ ۱۳۲ . ۶/۳ وند ۱۹ و ۲۳ . ۶/۳ یسنا ۱ و ۱۱ . یسنا ۱ و ۱۳ . ( ) ۶/۳ یشت ۱۳ و ۵۷ . ۸/۳ وند ۲۱ و ۱۳ .

stara : (۱)

a Sinner (Dan.); a dagger سْتَرَ:

گناهکار (دارمستتر) ، خنجر ، (یوستی) ۴/۱ یشت ۴ و ۳ .
پورداود : گناه ، بزه

staréta : (۱)

spread (as a carpet). سْتَرِتَ: گسترده

گسترده یا پهن شده (چون گلیم ، فرش) نرینه ۱/۱ یشت ۱۷ و ۷ . وند ۳ و ۲۵ . وند ۱۴ و ۱۴ ۱۳ و ۲۷ . مانند :

2-dismayed; trembled; frightened; distracted

۲ـ ترسانیده ، لرزیده ، ترسیده ، آشفته ، گیج شده .

3-bedding, anything spread as a seat, matting.

بستر ، رختخواب ، هر چیز گستردنی مانند بستر ، گلیم و چیزهای‌دگر ،بوریا
۲/۳ ویسپرد ۱۱ و ۲ .

staretaeši :

a small basket; also, a broad open basket:

سْتَرِتَ اِشی : زنبیل کوچک ، همچنین زنبیل پهن‌وگشاد . = گسترده
= نی ، شاخه ، ترکه ، گیاه . ۶/۳ وند ۱۵ و ۴۳ .

starō-sāra :

(mount star). Which has its summit up to the stars.

سْتَرو سارَ ستاره‌سر ، ستیغ کوهیکه بسیار بلند است که به ستاره می‌رسد .
یسنا ۱۰ و ۱۱ .

stavaŋ̊h :

size; length;

کماسه

سْتَوَنگْهْ : اندازه ، درازا

staw :

to strengthen, to support;

سْتَوْ : کمک دادن ، پشتیبانی کردن ، نگهداری کردن .

stawra :

strong, solid;

سْتَوْرَ : ستبر
مادینه۲/۳ یشت ۱۰ و ۲۸ .

stā :

to stand.

سْتا : استادن ، ایستادن .

۲/۱ وند ۳ و ۷۹ . ۳/۱ یشت ۵ و ۱۲۳ . یشت ۸ و ۹ . یشت ۱۰ و ۱۲۸ . یسنا ۱۰ و ۱۲ . یسنا ۴۲ و ۴ . یشت ۱۰۱۰۵

یشت ۸ و ۳۲. [illegible] ۳/۳ وند ۵ و ۱۹. یشت ۶ و ۱ [illegible]
۳/۱ وند ۱۳ و ۴۹. [illegible]. وند ۱۳ و ۲۸. یشت ۱۷ و ۹۰۸ [illegible]
یشت ۱۰ و ۱۴. [illegible] ۳/۳ یشت ۱۳ و ۵۳. یشت ۵ و ۹۸. [illegible]
( [illegible] ) ۱/۱ یسنا ۱۲ و ۳. [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۰ و ۴.
[illegible] ۳/۱ یشت ۱۳ و ۷۸. [illegible] یشت ۱۰ و ۸۹. [illegible]
نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۵۲. یشت ۱۷ و ۶۱. [illegible] یشت ۲۴ و ۳۶.
[illegible] مادینه ۲/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۰.

۲ــ بودن. [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۱ و ۴. — 2-to be

۳ــ بجاماندن، درنگ‌کردن. — 3-to remain, to stay, to stop;

بازماندن، ایستادن.

**ava-stā̃ :** [illegible]

to stand near or by — آوَ ـ سْتا: نزدیک ایستادن. به نزد ایستادن

[illegible] ۲/۱ وند ۹ و ۱۲. [illegible] ۳/۱ وند ۴ و
۵۳ و ۸ و ۳۳. [illegible] یشت ۱۵ و ۵۴. [illegible] ۲/۱
وند ۲ و ۲۴. [illegible] ۲/۱ وند ۲ و ۲۶. [illegible]
[illegible] ۳/۱ وند ۲ و ۳۴ مانند: [illegible].

**ā̃-stā̃ :** [illegible]

to stand; — آ ـ سْتا: ایستادن.

[illegible] ۲/۱ ویسپرد ۳ و ۱. ۲. ۳. ۴. [illegible] ۱/۱
یسنا ۱۳ و ۳ [illegible] ۳/۱ ویسپرد ۳ و ۵. [illegible]
۳/۳ وند ۳ و ۱۸. وند ۵. ۴۹.

**upa-stā̃ :** [illegible]

to stand near or by — اوپَ سْتا: به نزدیک ایستادن

[illegible] ۲/۱ یشت ۱۷ و ۲۱. [illegible] ۳/۱ یشت
۱۷ و ۲۱.

us-stā̃ : [illegible] .

to stand up, to rise, to get up; اوس شْتا :

برخاستن ، بپاایستادن ، از جابرخاستن . [illegible] ۳/۱ وند ۴ و ۰۱۷ ونــد ۱۸ و ۰۲۶ [illegible] و یشت ۸ و ۰۳۲ [illegible] ۲/۱ وند ۱۸ و ۱۹-۰۲۱ یشت ۱۶ و ۰۲

[illegible] ۲/۳ وند ۱۸ و ۱۶ و ۰۲۴ [illegible] ۳/۱ وند ۲ و ۰۱۸ [illegible] وند ۱۸ و ۰۴۳ [illegible] یشت ۸ و ۳۲ [illegible] ۳/۳ یشت ۱۹ و ۰۱۱ [illegible] .
نرینه ۱/۱ یشت ۱و ۰۱۷

ni-stā̃ : [illegible] .

to be fixed. نی ـ شْتا:

بازماندن ، پایدارماندن ، استوار ماندن . [illegible] ۳/۱ یشـ : ۱۰ و ۰۱۰۹ [illegible] مادینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۰۱۰۹

paiti-stā̃ [illegible] .

to stand firm, to oppose (2) to stand up;

پَئیتی ـ شْتا : سفت‌ایستادن ، استوارایستادن ، برپاخاستن . پاشدن [illegible] یشت ۱۰ و ۰۳۶ [illegible] . ۳/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۹ [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۳۶ . [illegible] ۳/۱ یشت ۱۷ و ۰۱۷

para-stā̃ : [illegible] .

to stand off, to be removed. پَرَ ـ شْتا: باز ایستادن .

برده‌شدن . [illegible] ۳/۱ وند ۹ و ۰۵۳ وند ۱۳ و ۰۵۲

fra-stā̃ : [illegible] .

to proceed, to walk about, to run فْرَ ـ شْتا:

رهسپار شدن ، به پیش رفتن ، دویدن . [illegible] وند ۱۵ و ۴۵ . یشت ۱۰ و ۹۸ . [illegible] ۱/۱ یسنا ۹ و ۲۰ .

2-to stand forth;to rise; to appear

۲ــ به پیش استادن ، برخاستن ، بلند شدن ، نمایان شدن .

[illegible] ۳/۱ یشت ۱۳ و ۹۷ .

3-to stand

۳ ـ ایستادن .

[illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۸ .

hãm-stã : [illegible]

to rise up, to come up

هانم ـ ستا: همه استادن .

بالا برخاستن ، بالا آمدن . [illegible] یشت ۸ و ۳۲ .

[illegible] یشت ۱۹ و ۱ .

stãiti: [illegible]

standing, firmness;

ستائیتی: ایستادگی

ایستاده ، استواری ، پایداری . [illegible] ۳/۱ یسنا ۲۰ و ۲ .

stavn̊hat : [illegible]

see : [illegible]

ستاوُ نگهَت نگ: [illegible]

stãta : [illegible]

fixed, remained, firm. stopped.

ستاتَ: ایستاده .

بجا ، سرپا ، پایدار ، استوار ، پابرجا ، ایستاده . [illegible] ۳/۱ یسنا ۲۰ و ۲ .

[illegible]

stãtõ-ratu :

(a damsel) under the protection of a guardian or the chief of the family;

ستاتُو رَتو: زیر پشتیبانی نگهبان یا سرور خانواده ، ایستاده .

[illegible] مادینه ۲/۱ وند ۱۵ و ۹ . ۱۱ . ۱۳ . ۱۵ . ۱۸ .

**stāna :**

a stall, a stable.

سْتانَ

جا، بخش، استان (مانند خوزستان و . . .)

= گاوستان یا آغل گاو، اسب‌استان یا استبل

**stārō, stāra :**

سْتارُوْ

در هر سه واژه. نگ: see :

**stāvišt :**

enormous; worst;

سْتاویشْتَ: بسیار بزرگ، هنگفت، ستبرترین.

= بدترین کردار. کاسه ۲/۱ یشت ۱۷ و ۵۹.

**stāhya :**

firm, strong; steady.

سْتاهْ یَ:

استوار، نیرومند. نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۵۲.

نرینه ۶/۳ یشت ۲۴ و ۶. نیایش ۳ و ۱۰.

**sti :**

creation

سْتی: آفرینش، پورداود: آفریدگان

= بودن، استی = و ۱/۱ (۱/۳) یشت

۸ و ۴۸. ۱/۱ وند ۲ و ۲۰. ۲/۱ یسنا ۱۹ و ۹.

یسنا ۳۵ و ۱. ویسپرد ۱۶ و ۱. ویسپرد ۱۸ و ۱. نیایش ۳ و ۷. ۶/۱ وند ۱۰ و

۵. ۶. ۹. یسنا ۵۲ و ۱. یسنا ۵۵ و ۴. ویسپرد ۲ و ۴. یشت ۱۱ و ۱۷. ۲۲.

۷/۱ یسنا ۳۱ و ۸.

in the world.

۲ـ : در جهان

[Avestan] ۷/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۶. [Avestan] = در جهان راستین آنها ۲/۳ یسنا ۴۳ و ۳.

sti : [Avestan] (۲)

the shaft or handle (of a weapon).

ستی: میله یا دسته (یک جنگ‌افزار) مانند: [Avestan] - [Avestan]

stij : [Avestan]

to fight, to contend with.

ستیج: ستیز، ستیزه‌کردن، همچشمی کردن با، بگو مگو کردن.

stija : [Avestan] ([Avestan])

battl, Fight.

ستیجَ: ستیزه، جنگ، نبرد.

[Avestan] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۷۱.

stitāt : [Avestan] ([Avestan]) مادینه

permanence;

ستیتاتْ: پایداری، پایندگی

[Avestan] ۶/۱ ویسپرد ۱۰ و ۲.

stiδāta : [Avestan] ([Avestan])

lights made in this world; artificial lights.

ستیذاتَ: هستی داده.

واژه [Avestan] همیتار [Avestan] = خود داده، خود آفریده، سرشتی است روشنی دستی ساخته شده، روشنائیکه در این جهان ساخته می‌شود. [Avestan] [Avestan] [Avestan] کماسه ۱/۳ وند ۲ و ۴۰.

stipi : [Avestan]

name of an illustrious personage

ستیپی:

نام کسی نامور. [Avestan] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۳.

stipti ) :

a flea; secretion from the body (Har.);

سْتیپتی: تراوش تن ، تراوش که از تن می‌شود (هارلز) ۵/۳ وند ۱۴و ۱۷.

stivant :

name of a person

سْتیوَنْت: نام کسی است. ۶/۱۰ یشت ۱۳ و ۱۲۱.

stu :

to praise, to laud, to extol.

سْتو: ستودن ، ستایش‌کردن ، ستایش خدا کردن ، بسیار ستودن ، بزرگ‌داشتن ، ارج‌نهادن ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۳. یسنا ۲۶ و ۱. یشت ۱۳ و ۲۱. = من راستی را می‌ستایم. یسنا ۱۱و۱۹. یشت ۱و ... ۳/۱ یسنا ۱۰ و ۶. یشت ۲۱ و ۳. ۳. ۷. ۳/۱۰ یشت ۱۳و۸۹. یشت ۱۷ و ۱۸. ۳/۱ یشت ۵ و ۸. یشت ۱۳ و ۵۰. ۳/۳ یسنا ۹ و ۲. ۲/۳ وند ۱۸ و ۱۶. ۲۴. ویسپرد ۹و۶. نرینه ۱/۱ یسنا ۴۶ و ۶. یسنا ۵۲ و ۴. یسنا ۱۰ و ۶.

avi-satu :

to praise.

آوی سْتو : ستودن ، ستایش کردن.

۲/۱ یسنا ۹ و ۲.

apa-sat :

to disliل[چـــدش]atly; to hate, to abhor.

آپَ سَتْ: بسیار بیزاری کردن ، بیزاری کردن ، داشتن ، دوری کردن ۱/۱ وند ۱۹ و ۷. ۲/ وند ۱۹ و ۶.

**a-stu :**

to praise.

آ ـ سْتو: ستودن ، ستایش کردن . ۱/۱ یسنا ۱۲ و ۹ .
یسنا ۱ و ۲۲ . ۳/۱ یسنا ۱۰ و ۱۹ .
۳/۱ یشت ۱۹ و ۸۴ .

**upa-stu :**

most praise

اوپَ ـ سْتو : برتر ستودن

۱/۱ یسنا ۱۰ و ۲ . ۱۷ . ۱ و ۳ .
یسنا ۱۰ و ۷ . یشت ۲۴ و ۳۹ . ۳/۱ وند ۱۹ و ۲۲ .
وند ۱۸ و ۴۳ . ۴۹ . مادینه ۱/۱
یشت ۱۷ و ۱۷ .

**us-stu :**

to protect by prayers

اوش ـ سْتو:

با نیایشکردن نگهداری کردن . با ستایش‌نگهداری کردن .
۱/۱ یسنا ۱۲ و ۲ .

**paiti-stu :**

to praise, to laud.

پَئیتی ـ سْتو :

ستودن . بسیار ستودن . یسنا ۱۲ و ۳ .
نرینه ۱/۱ یسنا ۵۰ و ۹ .

**fra-stu :**

to praise, to glorify.

فْرَ ـ سْتو:

ستودن ، ستایش کردن . بزرگداشتن ، ارج‌نهادن ۱/۱
یسنا ۱۱ و ۱۷ . یشت ۱ و ۰ . یسنا ۱ و ۲۱ .
فرگرد ۷ و ۲ . نرینه ۱/۱ یشت ۲۱ و ۷ .

stuta :

praised; glorified

سْتوتَ: ستوده

ستوده، ستایش شده، بزرگداشت‌شده.

۲ـ سرود ستایش. نرینه ۱/۱ یشت ۲۱ و ۲. 2-a song of praise

stvi ; stũi :

large, bulky, stout, heavy.

سْتْ وی، سْتوئی:

بزرگ، تنومند، ستبر، سنگین، گرانمند. مانندها:

stũiti : مادینه

praise;

ستوئیتی: ستایش، نماز، بزرگداشت.

۱/۱۰ یسنا ۱۰ و ۶.

stui-baxeδra :

high tributes;

سْتوئی ـ بَخْذْرَ: باج بسیار

ساو بسیار، ۲/۳۰ یشت ۵. ۱۳۰. یشت ۱۷ و ۷=

پادشاهی با باج بسیار سنگین (وسترگارد یشت ۱۷ و ۷)

stũt :

1-a praiser.

سْتوتْ: ستاینده، ستایشگر

2-praise. ۶/۳ یسنا ۳۴ و ۲. (۲) ستایش، بزرگداشت.

۶/۱ یسنا ۳۴ و ۱۲. ۱۵. یسنا ۴۱ و ۱. ۶/۳ یسنا ۲۸ و ۹.

نگ: see :

stũna :

a pillar. a colmn.

سْتونَ: ستون، پایه

۱/۱ یشت ۱۰ و ۷۱. یسنا ۹ و ۱. مادینه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۲۸.

**stémb :**

to support, to uphold

سْتِمْبْ: نگهداشتن، بالابرداشتن.

**stémbana :**

support, a pillar,

سْتِمْبَنَ: نگهدار، پایه.

**stéréta :**

dismayed, frightened trembled.

سْتِرِتَ: ترسیده، هراسیده، لرزیده.

... نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۲. یشت ۱۹ و ۳۴.

**stérétō -baresman :**

with the baresmana spread forth.

سْتِرِتَوْ - بَرِسْمَنْ:

با برسمن بجلو گسترده

نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۹۴.

**stéréθwant :**

levelled (as a weapon);

سْتِرِثْوَنْتْ: نشان شده (مانند یک جنگ‌افزار)

۳/۱ یسنا ۵۷ و ۱۰. یشت ۴ و ۸.

**stéréma :**

field of battle;

سْتِرِمَ:

پهنهٔ جنگ، میدان نبرد، ۷/۳ یشت ۵ و ۱۳۰.

**stéhrpaesa :**

star-studded; in laid with stars.

سْتِهْرْ پَئِیسَ:

ستاره نشان ، با ستاره زیور شده . کماسه ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۲۱ .

stehrpaesan̊hā :

star-studded, decorated with stars. شْتِهْرْ پَئیسَنْگْهَ : ستاره نشان ، با ستاره زیورشده ، آراسته با ستاره . ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۴۳ . کماسه ۲/۱ یسنا ۹ و ۲۶ . یشت ۱۳ و ۳ . نرینه ۳/۱ یشت ۱۰ و ۹۰ .

stė-rapant :

see : نگ :

stō̆ :

same as : to be

شْتُو : مانند = بودن

stōi :

always : continually;

شْتوئی : همیشه ، پیوسته (از ریشه = ایستادن) . پایدار ، . یسنا ۳۱ و ۸ یسنا ۳۳ و ۱۰ . (در یسنا ۴۹ و ۲ بچم هر)

ste-rapant :

(از ریشه با)

ever bestowing gladness-delight;

شْتِرَپَنْتْ .

ستوئی رپنت : هر بخشنده‌ٔ خوشی و شادی . نرینه ۲/۱ یسنا ۳۴ و ۴ . نیایش ۵ و ۸ . نرینه ۲/۱ یسنا ۳۴ و ۴ . نیایش ۵ و ۸ . نرینه ۶/۳ نیایش ۳ و ۱۰ . یشت ۲۴ و ۶ .

**straya :** (.۱-)

felling (trees) down

ستری: انداختن به پائین، بریدن (درخت)

**strī :** (مادینه)

a woman;

ستری: زن

از ریشه سنسکریت زائیدن، زاینیده = مادینه یا زنیکه یک بچه می‌زایاند. ۱/۱ وند ۸ و ۵۸. وند ۹ و ۲۱.

2-a female and male

۲ـ مادینه و نرینه

= مادینه و نرینه ۱/۱ وند ۲ و ۴۱. وند ۱۳ و ۵۱ وند ۱۸ و ۲۸.

**stri-nāman :**

of the female species

ستری ـ نامن:

خانه مادینه، خانه زن. ( )مادینه ۱/۳ وند ۱۳ و ۵۱. وند ۱۴ و ۱.

(از ریشه با ۱.)

**stryō-maya :**

ستریو مَیَ

the woman's ornament.

زیور زنانه (پورداود)

ستریومیسه: گلدنر (آفرینگان گاهانبار ۴.) گوهرـهائی‌که زنان می‌بندند (اشپیکل) یا گنج و دارایی‌هائیکه از زنان می‌آید (هارلز)

( با .)

**stvi-kaofa :**

سْتْ وی کَئوفَ:

large humps.

بزرگ‌کوهان

نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۱۲. = شتر بزرگ کوهان.

**stvī-manaoθri :**

نرینه

شْتْ وی مَنَ اُثْری : گردن ستبر of the thick neck (Lit.);

probably, name of an evil person of Turanian extraction;

باید نام یک تن از تورانیان بدکار باشد . [illegible] ۱/۱ یشت ۹ و ۳۰.

snaiθiš : [illegible] ([illegible])

a weapon for smiting

سْنَئی‌شیشْنْ : جنگ‌افزاری برای زدن . ابزاری برای زدن . [illegible] ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۲۲ . [illegible] ۱/۱ یشت ۱۳ و ۷۱ . [illegible] ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۵ . یسنا ۵۷ . ۳۱ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۷ و ۱۰ و ۱۶ . یشت ۴ و ۸ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۱۸ و ۳۱ . [illegible] ۳/۲ یسنا ۵۷ و ۲۹ . [illegible] ۶/۳ یشت ۱۳ و ۲۶ .

snaežant : [illegible] ([illegible])

dripping, falling in snow. snowing;

سْنَئِژَنْتْ : چکیدن ، برف‌ریزنده ، برف‌باریدن ، برف‌ریزش [illegible] مادینه ۶/۱ یشت ۱۶ و ۱۰ . [illegible] وند ۶ و ۳۶ .

snaežana : (۰۱) (از ریشه [illegible]) [illegible]

letting fall in drops (Lit.);

causing to bleed (as a wolf):

سْنَئِژَنَ : چکه‌چکان خون ریزنده (مانند گرگ) [illegible] نرینه ۱/۳ وند ۱۳ و ۴۰ .

snaežana : ([illegible]) (۰۲) [illegible]

Caressing, fondling (Like a child);

سْنَئِژَنَ : نازکننده ، نازپرورده (مانند بچه) [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۴۸ .

snaoδa : ([illegible]) [illegible]

dropping, falling (Lit.); | سْنَ اَذَ: چکنده، ریزنده
abundant, in large quantity; | فراوان، اندازه بسیار بزرگ.
2-powerful, strong; | ۲ـ نیرومند، زوردار.

snaoδā-manaŋh : [illegible]

of powerful intellect; strong-minded; [illegible]

سْنَ اَذُوْ مَنَنْگَهْ: نیرومنداندیش، پرهوش.

نیرومند هوش. [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۲۴ و ۳۱.

snaoδū-vačaŋh : [illegible]

of effective speech;

سْنَ اَذُووَچَنْگَهْ: سخنران نیرومند، (سخن ریز)، نیرومند سخن. [illegible]

نرینه ۱/۱ یشت ۲۴ و ۳۱.

snaoδū-vafra : [illegible]

thick snow flakes.

سْنَ اَذُو وَفْرَ: پر برف، برف ستبردانه، برف بسیار پرزور، وسترگارد [illegible]

گلدنر [illegible] ۱/۳ وند ۲ و ۲۲.

snaoδō-šīaoθna [illegible]

strong in working vigorous; puissant; | سْنَ اَذُو ـ شْیَ اَثْنَ:

پرزور درکار کردن، نیرومند کار، دلیر، توانا، پرتوان در کار. [illegible]

نرینه ۱/۱ یشت ۲۴ و ۳۱.

snaoya : [illegible] (نرینه)

name of a person; father of vohvasti; | سْنَ اَیَ:

[illegible] | سنویه: نام کسی است پدر وهوستی

۶/۱ یشت ۱۳ و ۳۶.

sniθ : 𐬯𐬥𐬌𐬚 .

to smite down, to destroy.

سْنیْث : فروکوبیدن ، ویران کردن

snaθa : 𐬯𐬥𐬀𐬚𐬀 . (ریشه 𐬯𐬥𐬌𐬚 .) نرینه

a smiting weapon,

سْنَث :

جنگ‌افزار زدن ، ابزار زننده ، [illegible] ۱/۱ وند ۱۹ و ۴۶ . [illegible] ۲/۱ وند ۱۰ و ۱۶ . [illegible] ۳/۱ وند ۴ و ۲۶ و ۲۹ .

2-a blow, smiting

۲ــ زنش ، آخت (ضربت) [illegible] ۲/۱ وند ۴ و ۱۷ . ۴۰ . وند ۱۴ و ۱ . [illegible] ۴/۱ وند ۹ و ۱۳ . یسنا ۲۷ و ۱ . یسنا ۵۷ و ۳۲ . یشت ا و ۳۲ . [illegible] /۶ فرگرد ۸ و ۲ .

snā : 𐬯𐬥𐬁 . (۱ .)

to bathe, to perform ablution or the ceremony of bathing;

سْنا : شستشوکردن ، سر وتن شستن . دست نمازگرفتن یا سروتن‌شستن .

آئین دینی . مانندها : [illegible] و [illegible] و [illegible] .

us-snā : 𐬎𐬯-𐬯𐬥𐬁 .

to wash one's body from top to toe,

to bathe thoroughly;

اوس ـ سْنا :

شستشوکردن تن کسی از نوک سر تا پا ، سراسر شستشو کردن [illegible] ۳/۱ وند ۵ و ۵۴ . ۵۶ وند ۹ و ۳۳ . ۳۴ . ۳۵ .

fra-snā : 𐬟𐬭𐬀 . 𐬯𐬥𐬁 .

to wash; to cleanse with water;

فْرَ ـ سْنا

شستشوکردن ، شستن ، با آب پاک‌کردن ، با آب زدودن

[illegible] ۳/۳ وند ۸ و ۱۱ . ۱۲ . ۱۳ [illegible] ۳/۱ وند ۱۹ و ۲۲ [illegible] .

= من پاک خواهم کرد یا خواهم شست ۱/۱ وند ۲۱ و ۰۶ ۰۷ ۰۱۰ ۰۱۱ ۰۱۴ ۰۱۵ ·
= دست آنها را بشوی ۲/۱ وند ۱۸ و ۰۱۹ ۰۲۱ ·
۳/۳۰ وند ۷ و ۰۱۴ ۳/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۲
۱۵ و ۴۷ برخی گاه بگونه نیز نوشته
می‌شود. یشت ۸ و ۰۳۳ ریشه
وند ۱۸ و ۰۲۳ ریشه نرینه ۱/۲ وند ۸ و ۰۴۰ وند ۹ و ۰۱۵
نرینه ۳/۲ وند ۸ و ۰۴۰ وند ۹ و ۰۱۵ یشت ۱۰ و ۰۹۱
یشت ۱۸ و ۰۴۴ مانندهها:

snā̃ : ۰۲

tendon; a gut, an entrail.

سْنا: پی (رگ) زه (روده) یک روده از ریشه = کشیدن یا کش‌دادن در سنسکریت باشد.

snāvaré : (کماسه)

a sinew, tendon, a gut

سْناوَرِ: یک پی (رگ) وتر، زه، روده.

snāvaré-bāzurā :

a string of cow,gut of an arm's length;

سْناوَرِ بازُرا: یک بند یا ریسمانی از روده گاو بدرازی یک بازو.
۱/۱ وند ۱۴ و ۰۹

snāviδaka :

see : نک:

snāviδaka : (نرینه)

name of a monster who was bent on bringing misery and destruction in this world, and who was slain by the noted tranian hero kereshaspa. According to the Zamyad yasht he

thust exclaimed to all around: "I am an infant still, and I am not yet of age; if I ever grow of age, I shall make the earth a wheel, I shall make the heavens a chariot. I shall bring down the Good Spirit from the shining - Garonmand; I shall make the Evil spirit rush up from the dreay hell. They will carry my chariot, - both the Good spirit and the evil one, unless the manly-hearted keres-haspa kill me."

Snavidhka reminds one vividly of the tetanic otus and Ephialtes

سْناوِیْذْکَ: نام جانور شگفت‌انگیزی که می‌خواسته برای جهان بدبختی‌وویرانی‌پدیدبیاورد و بدست پهلوان نامی ایران گرشاسب یل کشته شده. برابر زامیاد یشت سناویذک اینجور فریاد می‌کشیده و بهمه‌سو جار می‌زده که من هنوز کودک خردسالی بیش نیستم و هنوز به سال نرسیده‌ام اگر از یکسال بگذرم آسمان را ارابه و زمین را برای او چرخ خواهم ساخت تا سوار شوم و روان پاک و نیکو را از آسمان جایگاه روشن و گرسمان بزیرخواهم کشید تا با روان پلیدی که از دوزخ رهایش خواهم کرد هر دو را به ارابه‌ام به‌بندم مگر اینکه‌گرشاسب دلاور مرا بکشد. [illegible] (وسترگارد [illegible]) ۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۳.

snāvya : [illegible] (۰۲-[illegible])

of cow-gut

سْناوْیَ:

روده گاو، زه [illegible] یک کمان با زه از روده گاو ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۸.

sniž : [illegible] (۰۱)

to snow.

سْنیژْ: برف باریدن.

[illegible] ۳/۳ (۷/۱) وند ۸ و ۴. [illegible] ۳/۳ یشت ۵ و ۱۲۰. [illegible] ۳/۱ وند ۲ و ۲۲.

sniž : [illegible] (۰۲)

to love, to fondle, to caress.

سْنیژْ: دوست‌داشتن، نوازش‌کردن، مانند [Avestan].

**snuδ :** [Avestan].

سْنوذْ: چکیدن، افتادن، مانند: [Avestan]. to dribble, to fall.

۲ـ اشک ریختن، سوگواری کردن. 2-to shed tears, to lament.

[Avestan]، مادینه ۱/۳ یشت ۱۹ و ۱۰.

۳ـ نیرومند بودن. مانند: 3-to be strong;

**spiti :** [Avestan]

سْپیتی: نگ: [Avestan] ـ ۱۰: see

**spaeta :** [Avestan]

سْپَئیتَ: سپید، سفید. spaeta : White

[Avestan] .. [Avestan]. نرینه ۲/۱ وند ۸ و ۱۶. ۱۷. ۱۸. ۱۹. [Avestan] ـ [Avestan] نرینه ۱/۳ یشت ۵ و ۱۳. [Avestan]. [Avestan] کناسه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۶.

**spaētita :** [Avestan]. ([Avestan])

سْپَئیتی تَ: سپید، سفید. spaetita : White

[Avestan]. [Avestan] = کف سفید = white foam نرینه ۲/۱ ... و ۱۳. [Avestan]. [Avestan] = جنگل سفید ۲/۱ یشت ۱۵ و ۳۱. [Avestan]. [Avestan] = اسبان سفید نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۵.

**spaētini :** [Avestan]. ([Avestan])

سْپَئیتینی: سپید، سفید. spaetini : white

[Avestan] (یشت ۱۵ و ۱۳۱) = بوی جنگل سپید [Avestan] (یشت ۱۹ و ۶۷) = برآشفتن خیزابه‌های سفید.

swelling the white billows.

spaka : ، ... و ریشه ...

spaka : with the shape of a dog.

سْپَکَ: سگوار، سگ‌آسا، سگ‌مانند، سگ‌تولهٔ ... نرینه ۶/۳ وند ۱۴ و ۰۵

spaxš : ،

to crush, to smite down

سْپَخْش: خردکردن، کوبیدن، لِه‌کردن

spaixšti : ، ( ... )

smiting down, crushing,

سْپَخْشتی:

خردکننده، کوبنده، لِه‌کننده.

spačiθra : ، ... از ریشه ...

of the species of dog,

belonging to the dog kind.

سْپَچیثْرَ:

از تخمه سگ، سگ‌گونه، وابسته به سگ، سگ‌سان ... ۶/۳ وند ۱۳ و ۰۱۶

spazga : ، نرینه ( ... )

a slanderer; a tell-tale.

سْپَزْگَ:

بدگو، بدگوینده درپشت‌سر، پیغاره‌بند، پلمسه‌گو، سخن‌چین، یاوه‌گو، ... ۲/۳ یشت ۳ و ۱۱. ... ۸/۳ یشت ۳ و ۰۸. ... =

بدگوترین، سخن‌چین‌ترین نرینه ۲/۳ یشت ۳ و ۱۵ سپزک در فارسی و در پهلوی برابربا تهمت و افترا در زبان تازی است.

span : (۰۱)

span : to be wise or discreet.. سْپَن: خردمند بودن یا دوراندیش بودن.

spīn spen, span : (۰۲)

to promote, to increase prosperity;

سْپِین ، سْپِن ، سْپَن: پیشرفت دادن ، خوشبختی افزودن مانندهها :

و

spanaŋh : کماسه (۰۲-)

prosperity, increase

سْپَنَنگَهْ:خوشبختی .

آسایش ، فراوانی .

spanaŋhvant :

prosperity-giving; bountiful;

سْپَنَنگَهْوَنْتْ: خوشبختی دهنده،آسایش‌دهنده، سود دهنده ، بخشنده ، راد

نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۸.

spanyaŋh : (۰۱-) (۰۱)

more wise - discreet

سْپَنْ یَنگَهْ:

خردمندتر ، دوراندیش‌تر نرینه ۱/۱ وند ۱۸ و ۱۷ . ۱۳ . ۶۰ . ۶۶.

spaŋyanh : (۰۲-) (۰۲)

mor bountiful,

سْپَنْ یَنگَهْ: رادمندتر ، بخشنده‌تر .

.نرینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۹ . یسنا ۴۵ و ۲ . نرینه ۲/۱

یسنا ۱۰ و ۱۳.

spayaΘra : (۰۱-)

destruction, ruin

سْپَیَثْرَ: ویرانی ، نابودی

۶/۱ یسنا ۳۰ و ۱۰ . ۶/۱ فرگرد ۸ و ۲

spar : (۰۱)

spar : to go, to walk, to move.

سْپَرْ: سپری‌شدن ، رفتن ، گرویدن . جنبیدن .

fra-spar : [illegible]

to rush forward; to step out.

فْرَ سْپَرْ: بجلو جستن، شتابیدن . تند راه‌رفتن

[illegible] ۳/۱ یسنا ۹ و ۱۱ . یشت ۱۹ و ۴۰ .

spar : [illegible] (۰۲)

to trample under foot

to crush , to disperse;

سْپَرْ: سپردن ، برابر گزارش پهلوی .

پایمال کردن ، یورش‌کردن ، پراکندن .

vī-spar : [illegible]

to turn upside down (as ground)

to beat as with the bottom of the foot.

وی سْپَرْ:

زیر و روکردن (مانند زمین که درشخم‌زنی‌زیروروومی‌شود ) تیپازدن ،لگدزدن .

[illegible] ۲/۱ وند ۲ و ۳۱ . [illegible] ۳/۱ وند ۲ و ۳۲ .

sparég : [illegible]

to germinate, to shoot, to sprout;

سْپَرِگْ: جوانه‌زدن ، سبزکردن ، مانندها : [illegible] و [illegible] .

sparéɣa : ([illegible]) نرینه [illegible]

point, edgeblade.

سْپَرِغْ: تیز ، نوک‌دار .

[illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۹ .

sparéz : [illegible] (۰۱)

to strive, to endeavour;

سْپَرِزْ: کوشیدن ، کشمکش کردن ، کوشش کردن ، تلاش کردن . [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۱ و ۱۶ .

sparéz : [illegible] (۰۲)

to be jealous

سْپَرِز: رشکین بودن، رشک‌آمیز بودن.

مانند: [illegible].

sparéd : [illegible].

spared : to emulate; to vie;

سْپَرِدْ: هم چشمی‌کردن، همیستاری کردن، [illegible] = من با آنها هم چشمی خواهم کرد. ۱/۱ یسنا ۵۳ و ۴.

sparman : کماسه ([illegible] ۰۲) [illegible].

pain, uneasiness;

سْپَرْمَن: رنج، بی‌آسایشی.

[illegible] ۷/۱ یشت ۲۴ و ۳۶.

spas : [illegible]. (۰۱)

to see, to look open; to watch; سْپَس: دیدن، نگاه‌کردن، پاسداری کردن

[illegible] ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۱۱. [illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۸۲. [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۱ و ۱۴ [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۸ و ۳۶ [illegible]. ۱/۳ یشت ۱۰ و ۴۵. این واژه به فارسی سپاس است.

ava-spas : [illegible].

to attak suddenly.

آوَ سْپَس:

[illegible] ۳/۱ یشت ۱۱ و ۱۵. ناگهانی تکیدن.

spas : [illegible]. (۰۲)

to crush, to tak suddenly

سْپَس: یورش کردن، تک آوردن ناگهانی.

spas : ([illegible] ۰۱) (۰۳) [illegible].

one who watches the actions of others a spy;

سَپَس: کسی که کار دیگران را می‌پاید، جاسوس.
۱/۱ یشت ۱۰ و ۴۶. ۲/۱ یشت ۱۰ و ۶۱
۱/۳ یشت ۱۰ و ۴۵.

spasan : نرینه (-۰۱)
one who watches or guards;
سَپَسَن:
نگهبان، پاسدار. ۱/۳ وند ۱۳ و ۲۸.

spaštar : نرینه
a protector, a guardian
سَپَشتَر:
نگهدار، نگهبان، پاسدار ۱/۱ یشت ۱ و ۱۳.

spašuθū : از ریشه ( و )
سَپَشوثا: نگهبان، پاسدار، بندآوردن.
= نگهبان، نگهدار، = بند آوردن، بستن.
بند آوردن یا جلوگیری کردن. یسنا ۵۳ و ۶.

spašiti :
sight, protection;
سَپَشیتی: بینایی، نگاهداری.
۵/۱ یشت ۱۹ و ۶.

spā : (۰۱)
to throw, to throw away. to take away.
سَپا: برانداختن، ویران‌کردن، پربودن ۳/۱ وند ۳ و ۴۱
2-to destroy
یشت ۲۴ و ۳۵ (۲) نابود کردن.

aipi-spā :
to throw;
آئیپی-سَپا: برانداختن، انداختن، افکندن
۳/۱ یشت ۱۴ و ۱۳.

apa-spā : 𐬀𐬞𐬀-𐬯𐬞𐬁 .

to undress, to strip off garments; آپَ سْپا:

بی‌جامه‌کردن ، لخت و برهنه‌کردن از جامه [illegible] ۳/۱ یشت ۱۹ و ۵۶ .

ava-spā : 𐬀𐬎𐬎𐬀-𐬯𐬞𐬁 .

to throw down, to precipitate

آوَ سْپا:به پائین انداختن ، پرت کردن

[illegible] بگذار ما بیندازیم ۱/۳ یشت ۲۴ و ۴۴ .

ava-spā: 𐬀𐬎𐬎𐬀-𐬯𐬞𐬁 .

to fall down into آوی سْپا:

بـه درون افتـادن . بـه پـائین افتـادن [illegible] ،

۳/۱ وند ۳ و ۳۵ .

pairi-spā : 𐬞𐬀𐬌𐬭𐬌-𐬯𐬞𐬁 .

to scatter round about. پَئیری سْپا:

به پیرامون پراکندن ، به پیرامون پاشیدن .

para-spā : 𐬞𐬀𐬭𐬀-𐬯𐬞𐬁 .

to throw away to cut off (the head) پرَ سْپا:

بدور انداختن ، سرزدن= [illegible] یشت ۱۰ و ۳۷ .

fra-spā : 𐬟𐬭𐬀-𐬯𐬞𐬁 .

to throw (a person) to the ground (Lit.); فرَ سْپا:

to kill کسی را بـه زمین انـداختن ، کشتن .

[illegible] یشت ۱۰ و ۴۳ .

(۰۲)

See: نگ:

spã : (۰۳)

measur of length; one foot (peh, Sp., Jus., Har.);

سْپا: اندازهٔ درازا، یک پا (پهلوی، اشپیگل، یوستی، هارلز) و مانندهها: و

spãwn̊h :

to breathe — سْپاونگْهْ: دم‌زدن، یادگرفتن، دانستن، آموختن.

to learn, to know — ۰۲ وند ۳ و ۴۰.

spãdã :

see : نگ:

spãδa : نرینه

the army — سْپاذَ: سپاه، ارتش

۲/۱۰۶۴ یشت ۵ و ۶۸. یشت ۱۴ و ۵۸. ۶/۱ یشت ۱۰ و ۳۶. ۱/۲ یسنا ۴۴ و ۱۵. ۱/۳ (۱/۲) یشت ۱۴ و ۴۳.

spãna : (۱)

see : نگ

spãna : (۲) از ریشه ( .)

wisdom, discretion, sense — سْپانَ:

خـرد، بینائـی، دانـائی، هـوش. ۲/۱ یشت ۵ و ۸۶. از این واژه جدا و است.

spānaṇ̊h : [illegible] .

wisdom, discretion.

سْپانَنگْهْ: خرد، بینایی.

[illegible] ۲/۱ یسنا ۹ و ۲۲. یسنا ۶۲ و ۴. نیایش ۵ و ۱۰. یشت ۱۰ و ۳۳ [illegible] ۳/۳ یسنا ۹ و ۲۷.

spānavant : [illegible] ([illegible]).

wise, sensible; saintly (Har.); with the two dogs.

سْپانَ وَنْتَ: خردمند، هوشیار،

بادوسگ (اشپیگل، یوستی، دارمستتر) [illegible] مادینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۳۰.

spā-fraθa : ([illegible]) [illegible] .

as broad as spa; (spa = one foot)

سْپافْرَثَ: به پهنی یک سپاذ (سپاذ = بدرازی یک پا) [illegible] ([illegible]) [illegible] ۲/۱ وند ۱۴ و ۱۲.

spā-baréza : ([illegible]) [illegible] .

one foot deep

سْپا بَرِزَ: به گودی یا به بلندی یک پا. [illegible] ۲/۱ وند ۱۴ و ۱۲ = جویباری به گودی یک پا.

spāma : ([illegible]) [illegible] .

excrement.

سْپامَ: چامین، پلیدی، گوه (مدفوع)

[illegible] ۳/۶ وند ۶ و ۲۹. [illegible] ۳/۶ وند ۶۰۷۰۶.

spāra : [illegible]

a shield.

سْپارَ: سپر، سپر

spārō-dāšta :

shiedl - bearing

سپارو داشتَ( با )

سپردارنده، سپردار. ... مادینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۴

... مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۵.

spi : (۰۱)

to grow large (Lit.); to swell; to toss to throw up; سپی:

بزرگ شدن (ادبی) باد کردن، بالا آمدن، بالا انداختن،

پرت کردن ... نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۶۷. ...

... (رودخانه هیلمند) بالا رونده با کوهابه‌های سپید (یشت ۱۶ و ۶۷)،

2-to suspend; to hang

۲ــ آویختن، آویزان کردن.

... = با گوشواره آراسته، ۳/۱ یشت ۵ و ۲۷). یشت ۱۷ و ۱۰.

spi : (۰۲)

to be white , to become pure

سپی

سپید بودن، پاک‌شدن.

spinjauruška :

name of an evil person who was an adherent of Arjasp, a turanian by birth, a worshipper of the paevas, antagonistic to the zoroastrian religion.

سپینجَئوروشکَ:

نام یک کس بـدی است که هوادار و هواخواه ارجاسب و تورانی بـود که پادشاه هیونان و دشمن دین زرتشتی و مزدیسنا بود. ... (گلدنر ...)

۲/۱ یشت ۹ و ۳۱. یشت ۱۷ و ۵۱.

spit :

to be white

سپیت: سپید بودن، سپید.

spita :

spita : white

سْپیْتَ: سپید ، سفید .

spita-gaona :

white coloured

سْپیْتَ گَئُونَ :

سپیدگون ، سفیدرنگ . (نرینه) کوه‌سپیدگون (کوه‌ستیغ برفین) نام کوهیست مانند . یسنا ۱۰ و ۱۱ .

spitãma :

was an ancestor of Zoroaster ascending to the tenth generation; the ascending line is as follows; pourushaspa, paitiraspa Aurvataspa, Haechat-aspa, Chakshnush, Aurvataspa, Hardarshna, Hardar and spitama.

سْپیتامَ :

سپیتمه یکی از نیاکان زرتشت است که نه پشت زرتشت به سپتیام یا به اسپیتمان می‌رسد . پدر زرتشت پور وشسب پورپیتراسب پور اوروت‌اسب پورهچداسب پور خچشموش پور پاتراسب (ئوروت اسب) پور هاردرشم پور هاردار پورسپتیمان یا سپتیمه

۱/۱ وند ۱۹ و ۰۷ . ۰۹ . یشت ۱۳ و ۹۴ . یشت ۱۷ و ۱۸ . ۱/۱ وند ۱۹ و ۰۷ . ۰۹ . یشت ۱۳ و ۹۴ . یشت ۱۷ و ۱۸ . ۱/۱۰ یسنا ۲۹ و ۰۸ . یشت ۲۳ و ۰۴ . ۱/۲ یسنا ۵۳ و ۰۲ . ۲/۱ یسنا ۴۶ و ۱۳ . یسنا ۵۱ و ۱۲ . یسنا ۷۰ و ۰۱ . ویسپرد ۲ و ۴ . ۴/۱ وند ۱ و ۰۱ . وند ۱۹ و ۰۳ . وند ۲۲ و ۰۱ . یسنا ۱۹ و ۱۴ . یسنا ۵۱ و ۱۱ . ویسپرد ۱۲ و ۰۱ . یشت ۱۰ و ۱ . ۶/۱ یسنا ۳ و ۰۲ . یسنا ۱۳ و ۰۷ . ویسپرد ۱۱ و ۷ ویسپرد ۱۶ و ۰۲ . یشت ۸ و ۲ . ۶/۱۰ یسنا ۵۳ و ۱ . ۸/۱ وند ۱ و ۰۱ . وند ۲ و ۴۲ . یسنا ۲/۹ . یشت ۱۷ و ۲۲ . ۸/۱ یسنا ۵۱ و ۱۹ . مادینه ۸/۱ ۵۳ و ۰۳ . ۸/۳ یسنا ۴۶ و ۱۵ .

spitavarenanh : نرینه

name of amountain:

literally, clothed in white i.e. the snowy mountain.

سْپیتَوَرِنَنْگهْ: نام کوهی است ، ادبی سپیدپوش، . . . کوه برفین که همیشه رنگ آن به سپیدی می‌زند یا سپیدپوش است (یسنا ۱۰ و ۱۱) (یشت ۱۹ و ۵) . ۱/۱ یشت ۱۹ و ۶.

spiti : (۱۰) (۱۰–۱۲)

white; shining

سْپیتی: سپید ، سفید .

درخشان برابر شود با و .

spiti : (۲۰)

name of anillustrious personage, the high-priest of the karshvare vouru-jąreshti.

سْپیتی (۲): نام کسی نامور و موبد موبدان کشور وروجرشتی .

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۱ .

spiti-dōiΘra :

brilliant-eyed; clear-eyed.

سْپیتی ـ دُئیثْرَ:

درخشان ، دیده . روشن‌چشم ، زلال دیده . نرینه ۶/۱ یشت ۸ و ۱۳ . یشت ۱۴ و ۱۷ . مادینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۴ .

۲– روشن چشم‌انداز

درخشان چشم ، سپیدچشم . وند ۷ و ۲۴ .

spitiura : نرینه

According to the bundehesh, spityurd was a brother of Jamsheed. When Zohak took poss ession of the throne, Jamsheed Fled away. Afterwards he was found and delivered

to Zahak. Shagad to rustam (Dar.);

سپیتی یورَ :

نام برادر جمشید . هنگامیکه زهاک تاج و تخت پادشاهی را بدست آورد و جمشید گریخت پس از آن سپیت یور جمشید را پیدا کرد و به زهاک سپرد .

پوردلود : به معنی بره سپید

the white lamb.

[illegible] ۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۶ .

spiš :

[illegible] کماسه

a louse.

سپیش : شپش ، سپش .

[illegible] ۲/۱ وند ۱۷ و ۳ .

spénjaγra :

[illegible] .

the Demon of Thunder-strom; he is vanquished by. also the demon who keeps off the rain from falling, a confrere Apaosha and an enemy of Tishtrya(Dar.);

سپنجغرَ :

سپنجغره پهلوی و پارسی سپوزگر . نام دیو غرش ابر یا تندر که‌با اورو زیشتا (آتش تندر) است . همچنین نام دیوی‌که باران را نگهداشته از بارش باران جلوگیری می‌کند ، او همکار اپوشا و دشمن تشتر است [illegible] ۲/۱ وند ۱۹ و ۴۰ .

spénta : [illegible] . (۱) ([illegible]) 

bountiful; prosperity-increasing;

سپنت : سود مند ، خوشبختی‌افزا ، نیروی افزایشی [illegible] در برابر [illegible] = (نیروی افزاینده و نیروی کاهنده) [illegible] ، نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۹ . [illegible] = منش پاک (۲) سپنت = پاک ، ورجاوند .

'l-holy, pure

[illegible] نرینه (۱/۱ وند ۱۹ و ۱۴ .)

mãnΘ rõspéntõ : holyword.

مانثرو سپنتو :

[illegible] ۳/۱۰ یشت ۱۳ و ۱۴۶ . مانثراسپند . گفتار سپنتا

manΘraspenta :
the Genius of the Holy Text;
the divinity manra spenta. مانثرَ سْپِنتَ:

روان و نهاد ارونده گفتار آسمانی یا واژه‌های ورجاوند. مانثره‌سپنت ولژه ورجاوند، و پاک است. ۱/۱ وند ۲۲ و ۶۰۲. ۳/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۶.

spénta-ārmaiti :

the bountiful earth or the surface of the earth; the female archangel presiding over the same; spendar mad; also the female archange L. bountiful Devotion, in whose special charge are the earth and virtuous women. سْپِنتَ آرْمَئیتی:

زمین سودمند یا رویهٔ سودآور زمین. نیروی مینوی نگهدارنده‌زمین‌سپندارمدنیروی‌مینوی سودمند باربری دهنده بزمین‌های کشاورزی و زنان پارسا و پاک و خانه‌دار.
پورداود: مینوی پاک

spénta-ārmaiti :

مانند واژه بالا و نام ماه دوازدهمین سال خورشیدی اسفند. سفندارمذ.

amḗša-spénta : آمِشَ سْپِنتَ:

the undying causers of prosperity: immortal benefactors, archangels. The archangels are usually reckoned as seven in number, because Ahura Mazda, their creator, is considered a presiding over the six others, whose names are vohu mano, Asha vahishta, Khshathra vairya, spenta-Armaiti, Haurvatat and Ameretat.

امش سپنت: پاکان بی‌مرگ، انگیزانندگان خوشبختی، سودرسانان جاویدان، مهین فرشتگان. امشاسپندان، صفت مینوئی اهورامزدا هستند در عالم مینوی صفت اهورا مزدا و در جهان مادی نیروهای سودرسان و نگهدارنده آراستگی جهانند و برای شماره هفت شدن که یک شماره ورجاوند است در سرآغاز نام اورمزد و پس از آن نام شش تن امشاسپندان این چنین است و هومن یا بهمن (۲) اشاوهیشتا یا اردیبهشت (۳) خشتره وئیریه یا شهریور (۴) سپنت آرمئیتی یا سپندارمذ (۵) هئوروتات یا خرداد (۶) امرتات یا امرداد.

gāΘāspénta : [illegible] .

the boly hymn.

گاثا سِپنتَ: سرودهای پاک

[illegible] . مادینه ۲/۳ آفرینگان ۳.

[illegible] ۴/۳ آفرینگان ۱.

spéntōtéma : [illegible] .

most bountiful

سِپنتو تِمَ: سودمندترین، پاکترین.

ورجاوندترین. [illegible]. نرینه ۱/۱ یسنا ۱ و ۱۰. یسنا ۴۵ و ۵. یشت ۱ و ۱۲

[illegible] ۳/۱۰ یسنا ۵ و ۲. یسنا ۳۷ و ۳.

spénta : (یشت ۱۳ و ۱۲۳) (۰۲) [illegible] .

name of a person.

سِپنتَ: نام کسی. [illegible]

spenta-fradaxšta [illegible]

having holy or divine characteristies or; bringing good omen.

سِپنتَ فرَدَخشتَ:

دارنده پاکی و مردمی خدایی، دارنده ارزش مینوی.

آورنده پیام نیکو، آگاهی دهنده نیک، نیکوآگاهی آورنده. [illegible] ۱/۳ یسنا ۱۰ و ۱۱. [illegible] .

spéntā-mainyu : [illegible] .

Mainyu: the third of the five Gathas. mainya gatha. The Gatha spenta

سپَنْتا مَئینْیو گاثا:

نام گاتهای سوم از پنج گاتها است که واتهای آغاز نخستین واژه آن‌ها با سپنتامئینیو آغاز می‌گردد و آهنگ هرافسمن آن گاتها (۴+۷) است مادینه ۲/۱ یسنا ۴۷ و ۰۷ مادینه ۲/۱ یسنا ۵۰ و ۱۲ ۰ ویسپرد ۲ و ۸۰ ۶/۱ وند ۱۹ و ۳۸۰ یسنا ۵۰ ۰ ۱۲۰ ویسپرد ۱ و ۶۰

spéntō -xratu : نرینه

name of a noted high priest of the parthian period (Dar.);

سپِنْتو خرَتو:

سپنتوخرد: نام یکی از ناموران که در فروردین یشت ستوده شده است.

۶/۲ یشت ۱۳ و ۱۱۵۰

spēntō-dāta : (۰۱)

spento-data: Asfandyar; the persian hero, the most heroic of the sons of king Gushtasp, killed by Rustam; his other sons According to Yt. 13-102, being Atarevan, Atarepata, Ataredata, Atarechithra, Atarehvarenang, Ataresavang, Atare Zantu, Ataredanghu etc. (Dar.);

سپِنْتو داتَ:

اسفندیار: یـل ایـرانیان، پهلوان روئین‌تن ایران اسفندیار یل پسر شاه گشتاسب که‌یکی از نامداران و پهلوانترین و دلاورترین پسران شاه گشتاسب است که بدست رستم کشته‌شد بـرابـر یشت ۱۳ و ۱۰۲ پسران شـاه گشتاسب اینان هستند ۱ـ آترون ۲ـ آتروپت ۳ـ آتردات ۴ـ آترچیثره ۵ـ آترهورننگ ۶ـ آترسونگ ۷ـ آترزنت ۸ـ آترونگهه.

۴/۱ یشت ۲۴ و ۲۵.

(وسترگارد ) ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۳۰

spéntō-dāta : (۰۲) نرینه

name of a mountain

situated in the range of mount Raevant, in Khorasan; it is perhaps the Mount spand, the fortress of which was taken by Rustam (Dar.);

سْپِنْتو داتَ: نام کوهی‌است‌که در رشته کوههای ریوند جای گرفته که در استان خراسان است و شاید همان ستیغ کوه اسپند باشد که برابر شاهنامه بدست رستم آنجا گرفته شد .
[illegible] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۶ .

spéntō -δāta : [illegible]

see : [illegible] نگ : [illegible]

spéntō-frasna : [illegible]

pertaining to the Holy Questions: سْپِنْتو فْرَسْنَ : پرسش سپنتانی .

وابسته به پرسش‌های ورجاوند . [illegible] = در کوه پرسشهای ورجاوند در جنگلی از پرسشهای ورجاوند بنابر کتاب "وندیداد" جایهای ورجاوند و پاکی بودند که پرسش و پاسخ درمیان اورمزد و زرتشت انجام گرفت (وند ۲۲ و ۱۹)

[illegible]

spéntō-mainyava : سْپِنْتو مَئینیَوَ :

mainyava. of the bountiful spirit از روان بخشنده .

[illegible] کاسه ۱/۱ وند ۱۳ و ۲۰۱ [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۱۵ و ۴۲ . [illegible] یسنا ۲۲ و ۲۴ . یسنا ۲۵ و ۵ . یشت ۱۵ و ۵ . سی‌روزه ۱ و ۲۱ [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۱۲ و ۳۲ . [illegible] کماسه ۶/۳ . وند ۳ و ۲۰ . وند ۹ و ۴۹ . یسنا ۱ و ۱۱ . یسنا ۳ و ۱۳ [illegible] ۶/ وند ۱۳ و ۱۶ .

[illegible]

spéntō-mainyu : سْپِنْتو مَئینیو:

روان بخشنده، روان افزاینده، روان خرد mainyu.

۲/۱ وند ۱۳ و ۵. ۶. th bountiful spirit

spérézvant : ۲.

sperezvant: jealous

سْپِرِزْوَنْتْ :

رشکین، رشک‌برنده . نرینه ۱/۱ یسنا ۶۵ و ۸.

spen : ( ۲.)

to make prosperous, to promote.

سْپِین :

خوشبخت ساختن، پیشرفت دادن.

speništa : ( ۱.)

the most bountiful

سْپِنیشْتَ :بخشنده‌ترین، خوشبخت‌کننده‌ترین . . برای صفت اهورامزدا بکار برده می‌شود . نرینه ۱/۱ یسنا ۳۰ و ۵. یسنا ۴۳ و ۱۶ یشت ۱۰ و ۱۲۶. نرینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۱۰۷. ۱۳. ۶۰. ۶۶. . نرینه ۳/۱ یسنا ۵۳ و ۳. نرینه ۶/۱ یشت ۱۱ و ۱۴ نرینه ۸/۱ وند ۲ و ۱. وند ۱۷ نرینه ۸/۱ یشت ۱۲ و ۷. نرینه ۸/۱ یسنا ۳۳ و ۱۲. یسنا ۳۶ و ۱. ، مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۷۵.

۲-

آترسپنیشته آتشی که در سرای کروسمان در پیشگاه اهورامزدا روشن است و برابر بند هش آتشکده آتش بهرام یسنا ۳۶ و ۳. ۲/۱ یسنا ۱۷ و ۱۱.

spẽnvant : ( ۱.)

rendering prosperous, beneficent;

سْپِین‌وَنْتْ :انجام‌دهنده خوشبختی، نیکوکار، راستی خوشبختی

دهنده راستی خجسته (میلر) کماسه ۲/۱ یسنا ۵۱ و ۲۱.

spōjata :

killed by a dog

سْپُوجَت:

سگ گزیده، بدست آویز سگ کشته شده، کشتهٔ سگ نرینه ۱/۳ وند ۷و۴.

spō-béréta :

brought by dogs

سْپوبِرِت:

سگ‌برده: = لاشه‌ای که بوسیله سگان برده شده،

نرینه ۱/۳ وند ۵ و ۴ و ۷.

smaršna :

shurp, keen

شْمَرْشْن: تیز، سخت.

smaršnō-daēman :

quick-eyed; sharp-sighted.

شْمَرْشنو دَئیمَن:

تیزچشم، تیزبین. نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۱۲.

syazja : (آفرینگان ۱)

to drive away; to Frighten away;

شْیَزْج:

دورکردن، از خود راندن، رماندن، رم‌دادن ۳/۱.

syazd :

to flee away; to be ex#tinct;

شْیَزْد:

گریزاندن، خاموش کردن. ۳/۱ یسنا ۳۴ و ۹.

see : نک:

syāmaka : [illegible]

black (Lit.); name of a mount; the northern boundary of the Huri-rud; the Mount syamaka and the Mount Vafra are said to have grown out of the Asparin ridge and to extend towards china; syamaka is the Siyakomand of the bundehesh the modern opposite to the spitigaona. سیاه کوه سفید کوه

سْیامَکْ: سیاه (ادبی) نام کوهی ، نام ستیغی با مرز شمالی هریرود . کوه یا بلندیهای ــ سیامک و مونت و فرا یا بلندی و فر از ستیغ اسپرین به سوی چین کشیده شده است. برابر بند هش سیامک سیا اومنه و در فارسی نوسیاه کوه می‌باشد و همیستارآن سفید کوه است . [illegible] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵.

[illegible]

syāvaršāna ; syāvaršan :

of the shah-nameh; the son of Kaus (Kava usa) and the father of kaikhoraw

سْیاوَرْشانَ، سْیاوَرْشَنْ:

سیاوخش: سیاورشان ، سیاورشن = سیاوش: سیاوش پسر کی‌کاووس و پدر کیخسرو است که به ریاکاری نامادری‌اش بنـام سودابه در پیش پدرش کیکاووس بد شناخته‌شد پس ازگذشتن سیاوش از ور آتش به توران رفت و در توران افراسیاب‌شاه‌توران‌زمین‌او را با گرمی‌پذیرفت و دختر خودش را به او داد بدبختانه گرسیوز برادر افراسیاب به سیاوش رشک برد و در نزد افراسیاب بدگویی‌های ناروا از سیاوش کرد تا سرانجام افراسیاب سیاوش را بکشت ، و پس از آن ،بدستیاری کیخسرو که پسر بزرگ سیاوش و نوه افراسیاب است ، به خونخواهی سیاوش با افراسیاب جنگها رفت تا سرانجام افراسیاب کشته شد . [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۲۳ و ۳. [illegible] ۲/۱ یشت ۱۹ و ۷۱. [illegible] ۴/۱ یشت ۹ و ۱۸ . ۲۲ . یشت ۱۹ و ۷۷. [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۲

syāvaspi : [illegible]

name of an illustrious personage (Lit.);

possessing black horses — سْیاوَسْپی :

سیاه‌اسب ، دارنده اسب سیاه: نام ِ کسی نامور است که دارای اسب سیاه بوده است .
۱/۶ یشت ۱۳ و ۱۱۴ .

sraēšta :

finest, fairest, most beautiful; — سْرَئِشْتَ :

سریشت: زیباترین ، خوشگل‌ترین ، زیباترین . = زیبا = زیباتر خوشگل‌تر . مادینه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۲۹ . مادینه ۱/۱ یسنا ۱۲ و ۹ . کماسه ۱/۱ یشت ۵ و ۱ . نرینه ۱/۲ یسنا ۹ و ۱ . یشت ۳ و ۵ . مادینه ۱/۲ یسنا ۳۶ و ۶ . یسنا ۵۸ و ۸ . یشت ۲۲ و ۱ . وند ۱۹ و ۱۴ . یسنا ۲۶ و ۲ . یشت ۱۳ و ۸۰ . کماسه ۱/۲ یسنا ۵ و ۴ . (یشت ۱۷ و ۱۷)
آوای چه کسی شیرین‌ترین است من همیشه شنیده‌ام از بیشترین ستایندگان که مرا می‌ستودند
نرینه ۱/۳ وند ۲ و ۴۱ . یشت ۱۵ و ۴۰ . کماسه ۱/۲ یسنا ۶۰ و ۱۲ . نرینه ۱/۶ یسنا ۱/۱ کماسه ۱/۶ یشت ۲ و ۲ کماسه ۱/۶ یشت ۱۳ و ۹۱ نرینه ۱/۳ وند ۲ و ۲۷ . ۳۵ . مادینه ۱/۳ یسنا ۵۲ و ۳ . کماسه ۱/۳ ویسپرد ۱۲ و ۴ . مادینه ۲/۳ یسنا ۳۸ و ۵ . کماسه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۱۴۳ . یشت ۲۲ و ۹ . مادینه ۳/۵ (۳/۳) یسنا ۶۸ و ۱۰ .

srao :

noted; beautiful; — سْرَئُ :

نامی ، روشناس ، زیبا .

sraoē :

see : — نگ:

sraogena :

with noted-beautiful woman.

سْرَئُشْگِنَ: با زنان نامی زیبا.

کماسه ۲/۱ = زنان نامی و زیبا با یک خانه یشت ۱۰ و ۳۰

مادینه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۳۰.

sraota-gaoša :

listening to the chants,

سْرَئُتَ-گَئُوشَ: شنونده سرودها. ۲/۱ یشت ۲۴ و ۱۴.

sraotanu :

beautiful of body;

سْرَئُتَنو: زیبااندام. = در پیکره بانوی خوش اندام ۶/۱ یشت ۲۲ و ۹. مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۴۰. یشت ۱۷ و ۱۱.

sraotar :

one who hears (Lit.); having a keen sense of hearing;

سْرَئُتَرَ: شنونده، کسی که می‌شنود.

دارنده‌ٔ سهش تیز شنوایی، تیزگوش (پاژنام فروهر) مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۹.

sraoΘra :

chanting, singing.

سْرَئُثْرَ: سرائیدن. خواندن ۲/۱ یسنا ۳ و ۴. یسنا ۲۵ و ۳. ویسپرد ۱۱ و ۵.

sraoni :

the hips; buttocks. thighs.

سْرَئُنی: سرین، کفل، لمبر، رانها.

نرینه ۲/۱ وند ۸ و ۵۶. وند ۳ و ۲۰.

مادینه ۲/۱ وند ۸ و ۵۷. ۵۸. وند ۹ و ۲۰. ۲۱.

**sraoni-masaṅh :**

as large as a thigh

سْرَئُنی مَسَنگَهْ:

به‌بزرگی ران. = استخوان به بزرگی استخوان ران

نرینه ۱/۲ وند ۶ و ۲۰.

**sraoman :**

the sense of hearing; the quick hearing;

سْرَئُمَن: تیزشنو، تند شنونده، تیزگوش. ۲/۱۰ یشت ۱۰ و ۲۳. یشت ۱۶ و ۷.

**sraoraΘa :**

beautiful chariot.

سْرَئُرَتَ: ۲/۱ یشت ۱۰ ـ ۲۳.

گردونه‌ء زیبا. کماسه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۳۰.

**sraoša :**

سْرَئُشَ: obedience to the religious mandate; submission to the divine authority; act of hearing;

سروش: گوش به فرمان‌دینی، فرمانبردار دستور دین:

فرمانبردار نیروی یزدانی، کنشی از شنیدن. ۱/۱ یسنا ۵۶ و ۱. یسنا ۶۰و۵. ویسپرد ۹ و ۷. ۱/۱ اویسپرد ۱۵ و ۲. ۲/۱۰ یشت ۱۳ و ۸۸. ۲/۱ یسنا ۳۳ و ۱۴. یسنا ۴۵ و ۵. ۳/۱ یسنا ۴۶ و ۱۷. ۶/۱ یسنا ۱۰ و ۱۶.

2-Sraosha yazata; a personification of obedience, his work is to protect the creatures of the Good spirit, especially at night time. he is also the guardian of the soul for the first three nights after death. He is the opponent of Aeshma, the Demon of wrath. he enjoys high posi-

tion amomg the ang. els. Sraosha is described in the Avestic writings as, holy, blessed, stately-formed, power ful, mighty-speared, fiend-smiting, fighting against the evil spirits, the best protector of the poor, wakefully guarding the creation of Ahura Mazda, rendering the world prosperous, incarnated with the Holy word, chanting the divine hymns

۲ـ ایزد سروش نمادی از فرمانبرداری و فروتنی و همچنین مانند نیروی مینوی نگهدارنده و پاسبان آفرینش از ویرانگری روان زشت و بدی (انگره‌مینو) بویژه در هنگام شب، همچنین پاسبان و نگهدارنده روان در گذشته از شب نخست تا پایان سه شب پس از مرگ است و او در برابر اشم یا دیو خشم همیستار و دشمن است. وی همچنین جایگاهی بالا در برابر همه نیوان مینوی دارد. برابر نوشته‌های باستانی و اوستائی سروش دارای صفات بسیاری است مانند: پاکی، ورجاوندی، خجسته، فرخنده، همایون، باشکوه، بزرگوار، نیرومند، توان‌گستر، توانا، زننده دیو، جنگنده با روان پلید، و روانهای پلید، بهترین نگهدارنده بی‌نوایان، نگهبان هشیار آفریده‌های اهورامزدا، خوشبخت‌سازنده جهان، نمایان‌شده بل واژه‌های ورجاوند، سراینده سرودهای خداوندی و بسیاری از فروزه‌های نیک (یسنا ۵۷ و یشت ۱۱) [illegible]،
۱/۱ وند ۸ و ۲۰. یشت ۱۰ و ۴۱. ۱۰۰. [illegible] ۱/۱ یشت ۱۰ و ۵۲.
[illegible] ۲/۱ وند ۱۸ و ۲۲. وند ۱۸ و ۲۲. وند ۱۹ و ۱۵. یسنا ۵۷ و ۲. ۴۰.
یشت ۱۱ و ۱. ۱۰. ۱۴. ۱۵. ۱۸. [illegible] ۲/۱ یسنا ۲۸ و ۵. [illegible]
۱/۱ یشت ۲۳ و ۶. [illegible] ۳/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۶. [illegible] ۴/۱.
یسنا ۴ و ۲. ویسپرد ۱۱ و ۶. [illegible] ۵/۱ یسنا ۶۰ و ۶. [illegible]
۶/۱ آفرینگان ۴. [illegible] ۶/۱ وند ۱۸ و ۱۴. یسنا ۱ و ۷. یسنا ۳ و ۲۰.
یشت ۱۱ و ۰. ۱۶. ۲۳. [illegible] ۸/۱ وند ۱۸ و ۲۲. ۳۱. یسنا ۵۷ و ۲۵. یسنا ۶۵ و ۱۲.

[illegible]

sraošāvaréza : سْرَئُشاوَرِزَ:

One who practises obedience; one who acts with obedience; epithet of the

cock parodarsh which wakes men for prayer.

سرئوشا ورز: کسیکه فروتنی یا فرمانبرداری پیشه می‌کند.

کسیکه با فروتنی کار می‌کند، پاژنــام خروس که با بانگ‌خود مردم را برای انجام نمازبیدار می‌کند. [illegible] ۱/۱ وند ۱۸ و ۱۴.

2-a priest in whose presence sinner confesses his misdeeds and makes amends for them; the priest of Penance; the confessor;

۲- سرئوشاورز: موبدی است که در برابر او، یک تن گناهکار به بزه‌های خود خستوان شده‌و موبد گناه‌کار را آراسته می‌کند. موبد توبه دهنده موبدی که به پتتِ پتت کننده گوش می‌کند. خستوان گیرنده. [illegible] ۱/۱۰ ونـد ۵ و ۲۵. ونـد ۷ و ۷۱. [illegible] ۲/۱ ویسپرد ۳ و ۱. نیایش ۳ و ۵. [illegible] ۴/۱ وند ۵ و ۵۷. ۵۸. [illegible] ۶/۱ یشت ۲۴ و ۱۵.

sraošū-čaranā : [illegible]

an instrument for accomplishing obedience .i.e., an instrument for leading (refactory persons or creatures) to obedience. asort of whip for killing or driving away wild animals; a whip used in religious castigation;

سَرَئُشو چَرَنا:

سرئوشوچرن: ابزار یا تازیانه‌ای است برای فرمان بردار کردن و رام کردن برای مانــنده: ابزاری است برای راهنمای (مردم سرکش یا دیگر جانداران) برای فرمان‌بردار کردن، یک جور تازیانه، برای کشتن و یا راندن و دور کردن جانوران و خرفستران زیانکار وآزارنده و یا جانوران دد. یک جور تازیانه که در کیفر و گوشمالی دادن در کارهای دینی به‌کار می‌رفت. [illegible] ۳/۱ وند ۳ و ۳۶. ۳۷. وند ۴ و ۱۱. وند۱۴و ۸۰۲.

sraošō-pāta : [illegible]

gurded by Sraosha

سَرَئُشوپاتَ: با سروش نگهبانی شده.

[illegible] = همهٔ خانه‌هایی‌را که‌سروش‌نگهبان است می‌ستائیم. کماسه ۲/۳ یسنا ۵۷ و ۳۵. یشت ۱۱ و ۲۰.

**sraošya :**

obedience — سَرَئُشْیَه : فرمانبرداری

2-a person fit to be punished; a criminal, a sinner; فروتنی

۲ــ کسیکه سزاوار کیفر و گوشمالیست ، یک تن‌جانی ، گناهکار ، بزهکار

۱/۲ یشت ۱۰ و ۱۰۹ . ۶/۳ یشت ۱۰ و ۲۶.

see : نگ : ۲.

**sraya$\mathring{\bar{n}}$h :**

fairer, more beautiful — سُرَیَنگْهْ بهتر . زیباتر . مادینه

۱/۱ یشت ۲۲ و ۹. کماسه ۱/ اوند۵و۲۱ ۲۲ . یسنا۶۵و۱۴ .

۱/۲ یشت ۲۴ و ۵۸.

**sraya$\mathring{\bar{n}}$uha :**

see : نگ :

**srayata :**

faitness; elegance; beauty. — سَرَوَت

See: نگ :

**srayan :**

سْرَیَن زیبایی ، خوشگلی

۱/۳ وند ۵ و ۲۲ . ۲۳ . ۲۴ . ۲۵.

**srayanō :**

see : نگ :

srar :

to give

سْرَرْ : دادن

us-srar :

to raise up (Dar.).

ئوش ـ سْرَرْ: بپاخاستن ، رستاخیز .

بهپا برمی‌خیزد تنان‌شان (یشت ۲۴ و ۴۱)

ni-srar :

to deliver back

نی ـ سْرَرْ: پس دادن

۲/۱ وند ۱۸ و ۵۱ .

sravan̊h : (۱۰) (۱)

a word, a prayer, the sacred text;

سْرَوَنْگْهْ ، سْرَوَ: یک واژه ، نماز ، نیایش ، سخن ورجاوند . پورداود : سخن ، گفتار

۱/۱ یشت ۱۳ و ۹۱ . ۷/۱ یسنا ۶۲ و ۶ . ۱/۳ یسنا ۲۸ و ۱۰ . ۲/۳ وند ۴ و ۴۵ . یسنا ۱۶ و ۲ . یسنا ۷۰ و ۷ . ۲/۳ یسنا ۳۴ و ۱۵ . وند ۵ و ۲۲–۲۵ . ۶/۳ یشت ۱۰ و ۳۳ . فرگرد ۴ و ۱ . ۶/۳ ویسپرد ۱۲ و ۳ .

2-glory

۲ـ شکوه ، بزرگی ۷/۱ یسنا ۳۰ و ۱۰ .

3-an (evil) doctrine; false advice

۳ـ پند دروغ

اندرز (بد) ۳/۱ یسنا ۳۲ و ۱۲ .

srava : (۲) .

see : نگ

sravanhu :

claws

سْرَوَنْگْهو : چنگالها ، پنجه‌ها .

[illegible] = یک‌گرگ با پنجه‌هایش نرینه ۱/۳ وند ۱۸ و ۶۵. وسترگارد [illegible].

sravō-bām̃ya : [illegible]

horned light, light resembling horns

سْرَوُو بامْیَه: روشن شاخ، مانند روشن شاخ.

[illegible] = هفت روشن شاخ، شاید نام برخی از پیکره‌های ستاره‌ای آسمانی باشد ۲/۳ وند ۱۹ و ۴۲.

sraska : [illegible] (ازریشه [illegible] = [illegible])

hail, tears; grief

سْرَسْکَ:

سرشک، اشک، اندوه، تگرگ [illegible] ۲/۱ وند ۱ و ۸.

srasč : [illegible]

to dribble; to pour down like hail,

to hail, (2) to sprinkle water.

سْرَسْچ: چکانیدن.

پائین ریختن مانند تگرگ، تگرگ ریختن (۲) آب افشاندن، آب پاشیدن. [illegible] ۳/۳ یشت ۵ و ۱۲۰.

vi-srasč : [illegible]

to sprinkle over;

وی - سْرَسْچ: از این سو به آن سو افشاندن.

سرتاسر پاشیدن. [illegible] ۳/۳ وند ۷ و ۲۹. ۳۰ و ۳۱. ۳۳.

srasčant : [illegible]

hailing, of hail

سْرَسْچَنْت:

ریزش تگرگ، تگرگ ریزنده، پاشنده. [illegible]

what part of a sheet of hail

[illegible] مادینه ۱/۶ وند ۶ و ۶۳) [illegible] مادینه ۱/۶ یشت ۱۶ و ۱۰

2-cold; stale (food);

(۲) سرد، مانده

سرد ـ بیات، مانده (خوردنی) ۱/۳ وند ۳ و ۲۹

sravayant :

singing, chanting;

سْراوَیَنْت:

سراینده، سرایان، سرودخوان.

see :

نک:

sri :

to go about, to wander

سْرِی: گشتن، گردگردیدن، سرگردان‌کردن، آواره‌کردن. لمیدن، پشت دادن. آسودن،

to lean, to rest on, to depend on.

وابسته کردن. نرینه ۱/۱ وند ۳ و ۲۹.

apa-sri :

to retire, to retreat.

آپَ‌ـ سْرِی: کناره‌گیری کردن، بازنشسته کردن، آسودن،

۶/۳ یشت ۱۳ و ۲۶.

upa-sri :

to ascend to mount (as in a carriage)

ئوپَ ـ سْرِی:

بالارفتن، سربالایی رفتن، به سربالایی رفتن(مانند به درون‌گردونه رفتن)

= برو به بالای ارابه

من ۲/۱ یشت ۱۷ و ۲۱. ۳/۱ یشت ۱۷ و ۲۱.

ni-sri :

to give over, to deliver

نی ـ سْرِی:

واگذاردن ، رهاکردن ، پس دادن .

(۲) پراکندن ، روان‌کردن ، پخش‌کردن ، 2-to issue, to be produced,

۳/۱ یشت ۱۰ و ۲۷ .

۲/۱ یشت ۵ و ۸۷ . ۳/۱ وند ۳ و ۲۰ . وند ۹ و ۴۹ .

۳/۱ وند ۵ و ۶۲ . ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۴ .

کماسه ۵/۱ وند ۵ و ۲۵ .

(وسترگارد [illegible] ) یسنا ۶۵ و ۱۱ .

srifa :

the hoof an animal.

nostrils

سْریفَ :

سم جانور ، سم چارپایان . [illegible] = سوراخهای بینی =

۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۱۳ .

sriš :

to cling, to stick to

2-to lay hold of; to rush upon, to attack:

سْریش : چسبیدن ، چسباندن به (۲) ربودن ، جهیدن ، یورش‌کردن ، تکیدن

و ۳/۱ وند ۸ و ۳۴ . ماده‌ینه ۲/۱ وند ۸ و ۳۴ .

نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۱۷ ، ۱۸ .

sri : (۰۱)

to be beautiful or elegant.

سْری :

زیبابودن یا خوشگل بودن . مانند واژه سنسکریت است که معنی آن زیبا و نرم ، خوشبختی است .

sri : (۰۲)

pair, beautiful.

سْری : زیبا ، نیکو ، خوشگون

۳/۱ یشت ۱۷ و ۱۱ .

srīra : [illegible] . ( [illegible]-۰۱)

fair, fine, beautiful, elegant. سْرِیرَ: زیبا، خوب.

نرم، دلپسند، خوشگل، نیکو. [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۲ و ۰۳ . ۵۰ یسنا ۵۷ و ۱۹ . یشت ۸ و ۹. [illegible] مادینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۳۰ . یشت ۱۳ و ۱۰۷. [illegible] مادینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۳. [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۴ . ۱۳۲ . [illegible] یشت ۱۳ و ۳. [illegible] مادینه ۲/۱ وند ۱ و ۶ . ۱۲ . یشت ۵ و ۱۲۷. [illegible] کماسه ۲/۱ وند ۲۲ و ۱. [illegible] نرینه ۳/۱ یشت ۵ و ۷. [illegible] مادینه ۳/۱ وند ۲۲ و ۵. [illegible] نرینه ۴/۱ وند ۲ و ۲. [illegible] مادینه ۴/۱ یشت ۱۰ و ۶۴. [illegible] نرینه ۶/۱ یشت ۸ و ۱۸. [illegible] مادینه ۶/۱، یشت ۵ و ۶۴. [illegible] کماسه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۹. [illegible] نرینه ۸/۱ وند ۲ و ۰۳ . ۹ . [illegible] نرینه ۸/۱ یسنا ۳۵ و ۳. [illegible] مادینه ۸/۱ یشت ۱۷ و ۶ [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۵ و ۷. [illegible] ۱/۳ وند ۱ و ۲ . ۲۰. [illegible] نرینه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۱۰۷. [illegible] ۲/۳ یشت ۸ و ۴۶. [illegible] مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۵۳ . ۵۵. [illegible] کماسه ۲/۳ یشت ۱۹ و ۱۰. [illegible] ۲/۳ یشت ۸ و ۴۲. [illegible] وند ۱۹ و ۱۹ [illegible] ۲/۳ یسنا ۱۵ و ۱ . ویسپرد ۶ و ۱ . [illegible] مادینه ۶/۳ وند ۱۸ و ۶۳ . یشت ۱۸ و ۶. [illegible] = زیباتر مادینه ۲/۱ یشت ۲۲ و ۱۴ .

srīraoxšna : [illegible] نرینه

name of an illustrious personage; probably a brother of king vishtaspas سْرِیرَئُوخْشْنَ:

سریرئوخشن: نام کسی نام‌آور و روشناس و باید برادر شاه گشتاسب بوده باشد. [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۱ .

srīrāvanh : [illegible] (نرینه)

name of an illustrious personage. سْرِیرا وَنگْهو:

نام سریراونگهو: نام کسی است نامور. [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۸ .

[illegible] (۰۱)

**sru :**

to hear, to listen to.

سْرو :

شنیدن ، شنودن ، گوش‌کردن ، نیوشیدن . [illegible] = سرائیدن که انگیزهٔ شنیدن می‌شود . همچنین چم سرودن‌نیزمی‌دهد [illegible] ۱/۳یشت ۱۰و۱۰۷ [illegible] ۲/۱ یسنا ۶۸ و ۹ . یشت ۱۰ و ۳۲ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۴۵ و ۶ . یسنا ۴۹ و ۹۵۷ . [illegible] ۲/۳ یسنا ۳۰ و ۲ . [illegible] یشت ۲۴ و ۳۱ . [illegible] ۱/۱ یشت ۱۷ و ۱۷ . (گلدنر [illegible]) ۱/۳ یشت ۱۳ و ۱۴۸ . [illegible] (گلدنر [illegible] = سرود ) و ([illegible]) ۱/۳ یسنا ۲۸ و ۷ . [illegible] ۳/۱ وند ۱۸ و ۹ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۲ و ۶ . [illegible] ۲/۱ وند ۱۱ و ۲ . [illegible] ۳/۱ فرگرد ۷ و ۲ . [illegible] ۱/۳ یسنا ۴۹ و ۶ [illegible] آفرینگان ۴و۸ . [illegible] ۳/۱یسنا ۱۹و۶ [illegible] ۳/۲ یسنا ۳۰ و ۳ . [illegible] ۱/۱ یسنا ۵۰ و ۴ . [illegible] ۱/۱ یسنا ۳۳ و ۷ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۳ و ۱ . [illegible] یسنا ۵۳و۱ . [illegible] یسنا ۳۲و۷و۸ . [illegible] ۲/۳ یسنا ۳۲ و ۳ . [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۷۱ و ۱۶ . یشت ۲۲ و ۲ . ۱۳ . [illegible] نرینه ۲/۱ یسنا ۹ و ۱ . [illegible] مادینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۵ . [illegible] ۵/۱ یشت ۱۰ و ۹۱ . [illegible] ۶/۳ یسنا ۱۹ و ۵ . [illegible] یشت ۱۳ و ۴۰ . [illegible] — نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۲۱ . [illegible] = زیرنگربودن ، شایسته‌نگرش بودن یسنا ۳۴ و ۱۲ . [illegible] = سرودن یشت ۲۴ و ۴۶ . [illegible] = آگاهی دادن یسنا ۲۹ و ۸ .

2-to sing, to chant.

۲–آواز خواندن ، سرود سرودن .

مانندەها : [illegible] و [illegible] .

**fra-sru :**

[illegible]

to hear, to listen to;

فْرَ-سْرو : شنیدن ، شنودن

گوش کردن ، [illegible] انگیزه‌شنیدن = سرودن ، خواندن

[illegible] ۲/۱ وند ۱۱ و ۳ . ۸ . ۱۱ [illegible] ۳/۱

وند ۱۸ و ۴۳ . [illegible] ۱/۲ یسنا ۹ و ۱۴ . [illegible] .
۱/۳ وند ۱۹ و ۱۰۵ . ۲ . یسنا ۵۷ و ۷ [illegible] . نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۶ .
[illegible] ۱/۶ ویسپرد ۱۲ و ۲ [illegible]
= آشکار کردن ، آگاه کردن یسنا ۴۶ و ۱۳ . [illegible] .

vī-sru : [illegible]
to hear out, to hear to the end
وی ـ سْرو : تاپایان گوش دادن . [illegible] ۳/۱ یشت ۱۳ و ۹۱ .

sru : [illegible] (۰۲)
to go, to move
سْرو : رفتن ، جنبیدن .

sru : [illegible] (۰۳)
lead.
سْرو : سرب پهلوی [illegible] . [illegible] ۲/۱ وند ۹ و ۱۴ .

sru : [illegible] (۰۴)
a nail of a finger or toe
سْرو : ناخن انگشت ، یا انگشت‌پا ، مانند : [illegible] .

srut; sruδ : [illegible] ([illegible] ـ ۰۱)
hearing, listening to
سْروت : شنونده ، شنوا

srut-gaoša : [illegible]
whose ears hear well;
whose ears are quick to hear.
سْروت‌گئوش :
تیزگوش ، شنونده خوب ، کسیکه گوشهایش به‌تیزی می‌شنود . [illegible] . نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۷ . یشت ۱۹ و ۳۵ . [illegible] . = کسیکه تیزترین یا شنواترین گوش دارد . نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۲ .

sruštī : [illegible] ( [illegible] ۱-۰)

obedience; submission;

سْروشتی:

فرمانبرداری، فروتنی، سربزیری.

srūta : [illegible] ( [illegible] ۱-۰)

heard, listened;

سْرُوتَ: شنونده، گوش دهنده.

2-a hearer.

۲- شنوا از [illegible].

3-well-heard(Lit.); noted; famed.

۳- نیک‌شنو، نامی

با آوازه: [illegible]. نرینه ۱/۱ وند ۲ و ۲۱. یسنا ۹ و ۱۴.

srūtat-feδri : [illegible]

mother of Ukhshyat-Ereta (Hoshedar Bami)

the future prophet to be born at the time of the Resurrection;

سْرُوتَتْ فِذْرِی:

سروتت فذری نام مادر اوخشیت ارت یا هوشیدربامی که پیغمبر [illegible]. آینده بوده و زائیده شده در زمان رستاخیز. بدرستی این کسان که در اوستا به نام سوشیانت از آنان نام برده شده سودرسانانی هستند که خدمات و یاریهای سودمند انجام می‌دهند و از هر نژاد و کشوری اینان آشکار شده و پس از انجام کارهای سودانگیز به مردمان زندگانی خود را به پایان می‌رسانند. [illegible] ۶/۱یشت ۱۳ و ۱۴۱.

srūtō-spād : [illegible]

name of a noted high-priest of the parthian period (Dar.);

سْروتو - سْپاذ:

نام یکی از موبدان بزرگ

[illegible].

۶/۲ یشت ۱۳ و ۱۱۵.

srēvīmā : see : [illegible] ۱-۰ نگ: [illegible].

**srva :**

Horn. a nail of a finger or toe.

سْرْوَ :

سرو ، شاخ ، کرنا ، کرنای ، سم ، ناخن انگشت ، ناخن‌پا … ۴/۱ وند ۳ و ۱۴ .
… ۴/۱ وند ۷ و ۲۴ . ۲۷ . … ۴/۱ وند ۹ و ۴۱ . …
۴/۱ یشت ۱۴ و ۷ . … کماسه ۲/۲ وند ۱۷ و ۲ . ۴ . … مادینه
۴/۲ وند ۱۷ و ۷ . … مادینه ۱/۳ وند ۱۷ و ۹ . … مادینه ۲/۳ وند ۱۷
و ۹ . و ۱۰ .

2-The horn of an animal.

۲ــ شاخ جانور .

مانند : …

**srvaēna :**

made of horn; hard as a horn; or of lead.

سْرْوَئِنَ : از شاخ ساخته شده ، به سختی شاخ ، یا به سختی سرب .

… = سرب = … نرینه ۱/۳ یسنا ۵۷ و ۲۷ .

**srvara :** (نرینه)

Lit. horny (fr.

سْرْوَرَ : شاخی

چون … = شاخ و … = از شاخ و شاخی .

name of a horse-devouring and man-devouring dragon of a gigantic size, the heroic kereshaspa killed him.

و نام اژدهائی که مردم و اسبان را فرو می‌برد .
غورت می‌داد و این اژدها بسیار بزرگ و ترسناک بود که سرانجام بدست پهلوان نامی ایران گرشاسب یل کشته شد . … ۲/۱۰۶ یسنا ۹ و ۱۱ . یشت ۱۹ و ۴۰ .

**srvi-sti :**

hornshaft.

سْرْوی ـ سْتی : دسته شاخی

… نرینه ۳/۶ یشت ۱۰ و ۱۲۹ .

[illegible] ( [illegible] )

**srvō-jan :**

killed with horn

سْرْوُوْ جَنْ : با شاخ کشته

[illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۳.

**svan :**

[illegible] (نرینه)

a dog

سْوَنْ: سگ

سون از ریشه [illegible] = شتاب‌کردن (سنسکریت) تندرفتن. [illegible] = [illegible] = [illegible] ۲ــ از ریشه [illegible] = سنسکریت تند رفتن، شتابیدن. ساخت واژه = [illegible] = [illegible] و دگرگون شده به [illegible] نام‌واژه ایست با سه ریشه. ریشه زورمند آن [illegible] ریشه میانه‌اش [illegible] و [illegible] و ریشه سست آن که با آن واژه بسیار دیده شده است. [illegible] می‌باشد. [illegible] ۱/۱ وند ۳ و ۳. وند ۵ و ۲۹ــ۳۴. [illegible] ۴/۱ وند ۱۳ و ۱۷. ۱۸. ۱۹. [illegible] ۲/۱ وند ۵ و ۵. [illegible] ۴/۱ وند ۱۳ و ۱۰. [illegible] ۶/۱ وند ۶ و ۱۰. ۱۲. [illegible] ۶/۱ وند ۱۳ و ۱۰ و ۱۱. یشت ۲۴ و ۴۴. [illegible] ۱/۲ وند ۱۳ و ۹. [illegible] ۱/۳ وند ۶ و ۱. ۲. ۳. ۴. [illegible] ۱/۳ وند ۱۳ و ۴۲. [illegible] ۱/۳ وند ۶ و ۴۵ و ۳۶. [illegible] ۱/۳ وند ۱۳ و ۴۲. [illegible] ۲/۳ وند ۱۳ و ۲۸. [illegible] ۲/۳ وند ۳ و ۸. ۱۲. ۳۶. ۳۷. [illegible] ۶/۳ وند ۱۳ و ۸. [illegible] ۶/۳ وند ۲ و ۸. ۹. ۱۲. ۱۳. ۱۶. ۱۷. ماننده‌ها:

و [illegible]. و [illegible]، [illegible]. و [illegible] [illegible].

šaota : (یشت ۲۴ و ۲۶)

شَئوتَ نگ : See :

šanamayō̃ :

شَنَمَیو نگ : see :

see :

šanami :

شَنَمْی نگ : see :

šaiti :

شَئیتْی نگ : see :

šē̃ :

شْی نگ : see :

škata; škyata :

شْکَتَ، شْکْیَتَ

نگ : see :

škiti :

شْکیتْی نگ : see :

šnaoΘa : (یشت ۲۴ و ۴۰)

شْنَئثَ نگ : See:

**šaēta :** (۱)

**شَئیتَ :** wealth, affluence, happiness, easy circumstances;

داراک ــ فراوانی ، خوشی ، زندگی آسان ، خوشبختی .

۲/۱ وند ۴ و ۴۴ . یشت ۱۸ و ۱ . ۶/۱۰ یشت ۱۳ و ۶۷ . مانند :

**šaēta :** (۲)

**شَئیتَ :** a medicine used to procure abortion:

یک دارویی است که برای انداختن بچه از زهدان زن بکار می‌رود . ۲/۱ وند ۱۵ و ۱۴ .

**šaētavant :**

**شَئیتَوَنْتَ :** possessing wealth or means; affluent;

توانگر ، دارا ، مالدار ، فراوان .

۶/۱۰ وند ۴ و ۴۷ .

**šaētō-činah :**

**شَئیتو چینَنْگَهْ :** seeking after wealth; wishing for affluence;

جوینده دارایی ، خواهان فراوانی . نرینه ۱/۳ وند ۴ و ۴۴ .

**šaētō-fraδana :**

increasing the wealth; promoting happiness

شَئیتو فرَاذَن :افزاینده توانگری .

پیشرفت‌دهنده خوشبختی . مادینه ۱/۲ یسنا ۶۵ و۱ یشت ۵ و ۱۰ یشت ۱۳ و ۴۰.

**šata :**

از ریشه

cut, felled;

شَتَ: بریده ، انداخته . جداشده .

مانند:

**šaθā :**

a blow, smiting;

شَثا : زنش ، اخت . زننده: ۲/۱ وند ۱ و ۲ .

**šanmaoya :**

نرینه

a wound, a cut, hurt, a stroke with a weapon.

شَن مَئـی: زخم ، بریده .

رنج ، یک زنش با جنگ‌افزار (وستر) ۱/۱ یشت ۱۰ و ۲۴ .

**šam :**

to drink to sip

شَم: آشامیدن ، نوشیدن ، مزمزه کردن.

**šayana :**

the chief city, capital.

2-an abode, residence, seat.

شَیَن: پایتخت ، شهرنشیمن شاه .

۲ـ خانه ، سرا ، آشیانه ، جایگاه ، نشستنگاه ، مانندها:

šas : to desire; to seek for

شَش: آرزوکردن ، جستجو کردن . ۳/۱۰ یسنا ۳۲ و ۱۳ .

2-to see, to examine, to observe minutely.

۲ـ دیدن ، آزمایش کردن ، آزمودن ، ژرف‌بینی کردن

šā : (۰۱)

to be pleased, to feel happy; to be delighted

شا: خوشنود بودن ، خرسند بودن ، شاد کردن .

نتاسیدن = (لذت‌بردن) خوش بودن . ۳/۳ یسنا ۱۶ و ۷ .

۱۱ . = بدستور اندیشه ، شاید خوش بودیم .

2-to rejoice; to exhilarate.

۱/۳ یسنا ۶۰ و ۱۱ .

۲ـ شادمان کردن ، خوش و خرم کردن .

ā-šā :

آشا: شاد کردن ، خوشی انجام‌دادن; to rejoice,to render gay

۳/۳ آفرینگان ۶ .

ša : (۰۲)

joyful, glad, happy,

شا: شادمان . خوش ، خوشبخت . مادینه ۱/۱ وند ۳ و ۲۴ .

šāiti : (۰۱-)

joy, comfort, happiness;

شائیتی: شادی ، خوشی .

آسایش . ۲/۱ وند ۱و۱ ویسپرد ۷ و ۳ . ۳/۱ یشت ۱۷ و ۶

(وستر) یشت ۱۷ و ۱۰ . ۶/۱۰ یشت ۲۲ و ۲ .

šāišta :: (۰۱-)

شائیشْتَ: most happy, most joyful.

خوش‌ترین، شادترین، . کماسه ۱/۱ وند ۱ و ۲ . ۴ . ۵ . ۶ .

šāma :

شامَ: چکه، آویزه a drop;

۲/۳ وند ۵ و ۵۱ . وند ۷ و ۶۶ .

ši :

شیِ: جا گرفتن، خانه‌کردن، جایگزین شدن. to dewel, to reside

upa-ši :

ئوپَ شیِ: to abide, to reside.

ماندن، جایگزین شدن، جا گرفتن ۲/۳ یشت ۱۳ و ۱۴۷ .

šič :

شیِچْ: شنجیدن = ریختن. to pour; to spill.

fra-šič :

to spill, to shed, to pour;

فرَ شیِچْ : ریختن، ریزش اشک . چکاندن .

روان کردن، ریختن. ۳/۳ یشت ۱۴ و ۵۵ .

šiti :

شیتی: an abode, residence.

جا، سرا، خانه، جایگاه. ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳۸ .

(وستروه‌وه‌م ) ۵/۳ یشت ۲۲ و ۱۶ . مانند:

šu :

to go, to march.

شو: شدن، رفتن، گام برداشتن، ۱/۱ یسنا ۳۳ و ۸.

2-to depart

۲ــ روانه شدن، رهسپار شدن، کوچیدن.

۳/۱ یشت ۱۹ و ۳۵.

3-to increase, to grow

۳ــ فزودن، بالیدن.

4-to advance, to promote

۴ــ جلوبردن، پیشرفت دادن، پیشرفت‌کردن. ۳/۱ یسنا ۲۹ و ۳.

**aipi-šu :**

to omit, to leave out

آئیپی شو:

انداختن و رهاکردن. ول کردن، چشم‌پوشی کردن.

**aiwi-šu :**

to increase, to extend.

آئیوی شو:

افزودن، گستردن. ۳/۱ وند ۲ و ۱۰، ۱۴، ۱۸.

**fra-šu :**

to extend in length.

فرَ شو:

بدرازی گسترانیدن، دنباله‌دادن.

۲/۱ وند ۲ و ۱۰، ۱۴ و ۱۸.

2-to come, to arrive

۲ــ آمدن، سررسیدن، به‌درون آمدن. ۱/۱ یشت ۸ و ۱۱. یشت ۱۰ و ۵۵. ۳/۱۰ یشت ۸ و ۳۳. یشت ۱۰ و ۳۶. یشت ۸ و ۹ ۳/۱ وند ۴ و ۱۷. وند ۵ و ۲. ۳/۳ یشت ۱۳ و ۶۵. یشت ۱۳ و ۴۲. ۳/۱ وند ۲ و ۱۰، ۱۴، ۱۸. یشت ۵ و ۷. یشت ۱۹ و ۳۴ ۱/۱ یشت ۱۷ و ۵۷. ۲/۱ یشت ۱۶ و ۲. یشت ۱۷ و ۶۰.

[illegible] .
مادینه ۶/۱ ویسپرد ۱۲ و ۲۰ . [illegible] .
[illegible] تریته ۳/۱ ویسپرد ۱۲ و ۵.

**vi-š̮u :** [illegible] .

to extend in breadth.

وی‌شو:

به پهنا گستردن [illegible] ۲/۱ وند ۲ و ۱۰ . ۱۴ .
۱۸ . [illegible] ۳/۱۰ وند ۲ و ۱۱ . ۱۵ . ۱۹ .
[illegible] ۳/۳ وند ۲ و ۳۱ و ۳۲ .

2-to be dispersed.

۲ــ پراکنده بودن .

[illegible] = پراکندن ، بدور پاشیدن
[illegible] ۳/۱ وند ۸ و ۷۵ . ۷۶ . ۷۷ . ۷۸ .

**š̮uδ ;š̮ud :** [illegible]

to become or feel hungry;

شوذ ، شوذ :

گرسنه شدن یا حس گرسنگی کردن .

**š̮uδa :** [illegible]

hunger

شوذ : گرسنه . [illegible] ۱/۱ وند ۷ و ۷۰ . [illegible] ۲/۱ یشت ۱۹ و ۹۹ .
[illegible] ۲/۱ یشت ۹ و ۱۰ . یشت ۱۹ و ۹۶ .

**š̮ūta :** [illegible] .

having come-gone; pushed on issued.

شوت : شده ، آمده ، رفته ، پس شده ، فرستاده ، گسیل‌گشته . مانند :
[illegible] .

**š̮emna :** [illegible]

an aim, a mark;

شِمن : نشان ، نشانه .

šẽ : [Avestan]

شِیْ

see : نگ: [Avestan]

šōiθra : [Avestan] ( [Avestan] - ۲. )

a field; a city;

شوئیثرَ

شهر، زمین، میدان. [Avestan] ۱/۲ یسنا ۳۱ و ۱۸. [Avestan] ۱/۵ وند ۹ و ۵۳. وند ۱۳ و ۵۲. [Avestan] ۱/۶ یسنا ۲ و ۱۶. یشت ۸ و ۱. [Avestan] ۱/۶ یسنا ۳۱ و ۱۶. یسنا ۴۶ و ۴. [Avestan] ۱/۷ وند ۹ و ۵۴. یشت ۱۳ و ۶۷. [Avestan] مادینه ۱/۳ وند ۱ و ۲۰. [Avestan] ۲/۳ یشت ۸ و ۳۳. سی‌روزه ۱ و ۲۸. [Avestan] ۲/۳ یسنا ۲ و ۱۶. [Avestan] ۶/۳ وند ۱ و ۲. ۴-۱۳. ۱۵. یسنا ۱ و ۱۶. یسنا ۳ و ۱۸. یشت ۱۴ و ۶۳.

šōiθrō-irič : [Avestan]

one who desolates

(Lit. empties) the city.

شُوْئیثرُوئیریچ :

ویرانگر شهر

کسیکه شهر را خالی می‌کند از مردم، چپاولگر و کشتار کن شهر. [Avestan] ۱/۳ یشت ۱۰ و ۷۵.

šōiθrō-pān : [Avestan] ( [Avestan] - ۱. )

pan: the guardian or protector of the city;

شُوْئیثرُوپانْ: شهربان، نگهدارنده شهر. [Avestan] ۱/۳۰ یشت ۱۰ و ۷۵.

šōiθrō-baxta : [Avestan]

the waters =

which are to be distributed in the city;

شُوئیثرُو بَخْتَ: در شهر بخش بودن (مانند آب) [Avestan]. [Avestan] مادینه ۲/۳ یشت ۸ و ۳۴

šōiθrya : [illegible] ([illegible])

شوئیثری: (Har. M. Dar) town. pertaining to city. square

شهری، وابسته به شهر، از شهر. برابر ترجمه هارلز و میلز دار مستتر بمعنی میدان است.
[illegible] ۲/۳ (مادینه ۲/۳) ویسپرد ۱۶ و ۳.

šyaoθna : [illegible] ([illegible])

a work, a deed, an action;

شیئَثْنَ: کنش، کار، کردار، [illegible] واژه گاتهائیست [illegible] ۱/۱
ونـد ۳ و ۴۲. ونـد ۷ و ۵۱. یسنا ۲۷ و ۵. یشت ۱۳ و ۸۳. [illegible] ۲/۱
ونـد ۳ و ۴۱. ونـد ۸ و ۱۰۰. [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۱۶.
[illegible] ۲/۱ یسنا ۳۲ و ۵. [illegible] ۳/۱ ونـد ۱۶ و ۱۴. یسنا ۱ و
۲۱. ویسپرد ۲۲ و ۲. یشت ۱۱ و ۴. و آفرینامه خشتهر یانه. [illegible]
۳/۱ یسنا ۱۱ و ۱۸. یسنا ۳۴ و ۱. [illegible] ۳/۱ در اهمریه خرننکهه [illegible]
[illegible]. [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۱ و ۲۱. یسنا ۴۷ و ۱. یسنا
۴۸ و ۴. [illegible] ۴/۱ یسنا ۳۴ و ۵. [illegible] ([illegible])
۵/۱ یسنا ۳۲ و ۷۲. [illegible] ۶/۱ ونـد ۴ و ۵۰ – ۵۴. یسنا ۶۸. ۳. یشت
۱۶ و ۶. [illegible] ۶/۱ یسنا ۳۳ و ۱۴. یسنا ۴۵ و ۵. [illegible]
۷/۱ ونـد ۱۴ و ۲۸. ۳۰. ۳۲. [illegible] ۷/۱ یسنا ۳۰ و ۳. یسنا ۴۶ و ۹.
[illegible] ۱/۳ ونـد ۱۵ و ۱. ۱۰. [illegible] ۱/۳ یسنا ۱۹ و ۱۵.
یسنا ۴۵ و ۲. [illegible] ۲/۳ ونـد ۱۱ و ۱۲. ۱۶. یسنا ۵۷ و ۴. [illegible]
۲/۳ یسنا ۲۸ و ۱. یسنا ۳۳ و ۱. [illegible] ۲/۳ یسنا ۳۱ و ۱۱. یسنا
۵۰ و ۱۰. [illegible] ۳/۳ ونـد ۵ و ۶۲. یسنا ۹ و ۳۰. ویسپرد ۲ و ۵.
[illegible] ۳/۳ یسنا ۱۲ و ۴. یسنا ۳۰ و ۵. [illegible]
۳/۳ یسنا ۳۱ و ۲۱. یسنا ۳۶ و ۴. [illegible] ۶/۳ ونـد ۴ و ۲۰. ۲۴. ۲۸.
ویسپرد ۱۵ و ۱. [illegible] ۶/۳ یسنا ۲۸ و ۴. یسنا ۳۵ و ۳. [illegible]
(وسترگارد [illegible]) ۶/۳ یسنا ۱۹ و ۱۳. مانند: [illegible]
[illegible]
[illegible]

šyaoθnāvaréza :

committing an action

شیَ ئُثنا وَرِزَ:

بجاآورنده یک کردار. انجام دهنده یک کردار.

۳/۱ وند ۱۳ و ۳۸. وند ۱۵ و ۰۱ ۰۲ ۰۳ ۰۴ ۰۵ ۰۶ ۰۷.

2-the committer of a sinful action; a criminal

۲ـ انجام دهنده کردار گناه‌آلود یک خونی یا آدمکش .

۲/۱ وند ۱۳ و ۲۳.

šyaoθnō-tāt :

the state of an action the model of an action; the performance and realization of the actions;

شیَ ئُثنوتاتْ:

چگونگی یک کردار، نمونه‌ئی از یک کردار، انجام و دریافتن کردارها.

۷/۱ یسنا ۱۹ و ۹.

šyaomā :

progress, increase;

شیَ ئُما:

پیشرفت، افزایش. ۲/۱ یسنا ۳۲ و ۳.

šyant :

dwelling, abiding;

شیَنْتْ:

آشیانه آشیانه جای گیرنده نرینه ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۹.

šīā :

to be pleased, to feel joyful;

شیا: خوشنود یا خرسند بودن، اندریافت‌خوشی. واژه گونه‌گسترد‌ئی از واژه است. نرینه ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۸. .(کماسه ۱/۳)

یسنا ۶۰ و ۱۱.

šyu :

to proceed, to increase;

شیو = شدن.

پیشرفت دادن. افزودن از ریشه = شدن

šyẽiti : (۲۰)

an abode, a residence;

شي اي تي

یک جا، سرا، آسایشگاه، این واژه گونه گسترده‌ئی از واژه است.

۵/۳۰ یسنا ۵۳ و ۸.

ha :

this, that.

هَ : نهاد نمایان است بمعنی ــ این ، آن مانند :

2-prefix: with, same, alike, similar

۲ــ پیشوند : با ، همان ، مانندهمسان با هم‌گونه . مانند : = هم‌آرزو یا همدل = دوست .

3-prefix: together, in concert.

۳ــ پیشوند : با همدیگر ، باهم ، هماهنگی ، مانند = با هم کار کننده .

= با هم میرنده .

haitim ; haiti :

هَئیتیم، هَئیتی

see : نگ:

haiθya :

honest, true, truthful, right real, evident; and (adj.)

really,evidently,openly.

هَئیثیَ :

درستکار ، درست ، راست . راستین ، راستی ، آشکارا ، نمایان ــ با ریشه بمعنی بودن و هستن را می‌دهد . + = . نرینه ۱/۱ یسنا ۴۳ و ۸ . یسنا ۵۸ و ۴ . . نرینه ۱/۲ یسنا ۹ و ۲۳ . . ۱/۲ یسنا ۳۱ و ۸ . . ۱/۲ یسنا ۳۴ و ۱۵ . . یسنا ۱۱ و ۱ . یسنا ۳۴ و ۶ یشت ۱۰ و ۳۸ .

یسنا ۱۰ و ۴. یسنا ۴۴ و ۶. ۳/۱ وند ۸ و ۱۰۷. یسنا ۴۴ و ۶.

(وستر یسنا ۴۶ و ۶. ۲/۳ یسنا

۴۳ و ۳. بدست‌آویز کردار راستی‌کماسه ۳/۳

یسنا ۳۰ و ۵.

haiΘya-dātema :

haithya-datema : supporting right - eousness - truth the most;

هَئیثْ یَ داتِمَ :

نگهدار و پشتیبان راستی و درستی

مادینه ۱/۱ یشت ۱۱ و ۳.

haiΘīāvaréz :

one who practises righteous-virtuous deeds;

هَئیثیاوَرِزْ: راستکردار.

کسیکه کردار راستین و درستین انجام می‌دهد. ۲/۱ نیایش ۳ و ۷. نرینه ۶/۳ ویسپرد ۱۱ و ۱۴.

مادینه ۶/۳ ویسپرد ۱۱ و ۱۴.

haiΘyāvarešta :

از ریشه

one who practises virtuous deeds

هَئیثیاوَرْشْتَ :

درستکار، راستکردار، پارسا، کسیکه راستکرداری انجام می‌دهد.

پسوند بجای می‌نشیند و این واژه همان چم دارد.

۶/۳ یشت ۱ و ۵. نیایش ۱ و ۲.

۶/۳ یسنا ۵ و ۱۱. یسنا ۶۵ و ۱۴.

haiΘyā-varéza :

peractising virtuous deeds

هَئیثیاوِرِزْ راستکردار. ۷/۱ نیایش ۲ و ۰۷.

haurva : (۰۱)

all, entire

complete

هَئورْوَ هر، همه. مانند (هر شب، همه‌کس)

هروسب، رسا.

. گاسه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۴. یسنا ۲۰ و ۳. ماد ینه ۲/۱ وند ۶ و ۲۴. وند ۱۸ و ۵. مادینه ۲/۱ یسنا ۵۸ و ۸ ۲/۳. ویسپرد ۱۳ و ۲. ۲/۳ یسنا ۵۸ و ۶.

haurva : (۰۲)

a protector, a guardian.

هَئورْوَ

نگهدارنده، پشتیبان، نگهبان، مانند:

haurvat, haurvatāt :

fulness, completness; abundance; health, comfort, case;

هَئورْوَتْ ،هَئورْوَتاتْ

پری، سیری، رسائی، هروسبی، فراوانی، تندرستی، آسایش، آسانی ،آرامی

۶/۱. یسنا ۳۱ و ۶ یسنا ۳۴ و ۱

= خوشبختی و بی‌مرگی ۲/۲ یسنا ۴۵ و ۰۵ و ۱۰.

۲/۲ یسنا ۴۴ و ۱۷. ۲/۲ یسنا ۵۸ و ۰۷.

۲/۲. یسنا ۴۷ و ۰۱

۴/۲. یشت ۲۲ و ۷. ۰

۴/۲ یشت ۲۲. ۰۷. ۶/۲۰ ویسپرد ۹. ۵.

2-Khurdad the sixth of the seven Amshaspants presiding over health, weal and water. He is the chief (Rat) of the years, months and days. His collaborateurs are Tir, far-Farvardin and Vata; he is the opponent of the Demon Taura;

هئوروتات = خرداد

ششمین امشاسپند از هفت امشاسپندان و نگهبان و پشتیبان تندرستی و آسایش خوشبختی و آب‌ها است و تیز سرور سالها و ماهها و روزها است و همکاران او فروردین، تیر و ، باد اود شمن دیوتئورو [illegible] میباشد. [illegible] ۱/ یسنا ۵۷و۲۴. [illegible] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۹۶. [illegible] ۲/۱ یسنا ۱۶ و ۰۳ یسنا ۵۱ و ۱۲. نیایش ۱ و ۵. یشت ۴ و ۰۰. [illegible] ۳/۱ یسنا ۴۴و۱۸. [illegible] ۶/ یشت ۴ و ۰۰. ۱. [illegible] ۱/۲ یشت ۱ و ۲۵. یشت ۱۰ و ۹۲. [illegible] ۲/ یسنا ۳۴و۱۱. یشت ۴و۱. [illegible] ۴/۲ یسنا ۱و۲. [illegible] ۶/۲ یسنا ۷۰ و ۲. [illegible] ۶/۲۰ یسنا ۳۳ و ۸. [illegible] ۲/۲ یسنا ۳ و ۱. یسنا ۷ و ۰۱. ۲۰. [illegible].

[illegible] ([illegible] + [illegible] ۰۳)

**haurvafšu :**

herds of cattle in a sound state; healthy herds;

هَئورْوَفشو: گله تندرست، رمه تندرست.

دسته‌ای از رمه‌ها که تندرست‌اند. [illegible] ۲/۳ یسنا ۵۸ و ۶.

**hae :** [illegible] (گلدنر یشت ۱۹ و ۱۷)

هَا:

same as مانند [illegible]

**haēčanh :** ([illegible] ۰۲) [illegible]

want to rain; a drought of water.

هَئیچَنگْه: کم‌باران، بی‌آب، خشک از آب، خشکسال [illegible] ۲/۱ وند ۱۳ و ۵۱. [illegible] ۶/۱ وند ۷ و ۲۶. [illegible] ۶/ یشت ۱۳ و ۱۳۰.

**haēčat-aspa:** [illegible] (نرینه)

the name of an ancestor of zarathustra at fifth generation the ascending line is Zarathustra, Pourushspa, Paitiraspa Aurvataspa, and haechat-aspa, the father of Zoroaster, pourusbaspa was the great grandson of haechat-aspa.

هَئِچَتْ آسْپَ : نام یکی از نیاکان زرتشت و پشت پنجم اوست تیره‌نیاکان‌زرتشت‌ازخودش بدینگونه است ۲ــ پوروشسب ۳ــ پتیر اسب ۴ــ اروت اسب ۵ــ هئیچت اسپ و پوروشسب که پدر زرتشت است نبیرهٔ هئیچت اسب است . ۸/۱ یسنا ۴۶ و ۱۵ .

haĕčat-aspāna :

of the family or of the Blood of haechat-aspa.

هَئِچَتْ آسْپانَ :از خانواده یا از خون هئیچت اسپه است (هئیچیت اسپ) ۸/۱ یسنا ۵۳ و ۳ .

haĕču :

a bridge;

هَئِچو: پل ۷/۱ وند ۱۹ و ۳۰ .

haētumant :

the region of Hilmand, to the east of vaekereta;

هَئِتومَنْتَ: نام بخشی از سرزمین وئیکرته بنام هیلمند . ۲/۱ وند ۱و۱۳ . وند ۱۹ و ۳۹ .

2-the River Hilmend which falls into the lake Hamun;

۲ــ هئیتومنت یا هیلمند نام رودخانه‌ای است که به دریاچه هامون می‌ریزد . ۲/۱ یشت ۱۹ و ۶۶ .

haēθa :

a corrupt form of, terror, fright, affliction;

هَئِثَ : یک ساخت کج‌شده از واژه است .

ترس، هراس، بیم، اندوهگینی. [illegible] ۶/۱ یسنا ۴۶ و ۶.

haẽnā : ( [illegible] ) [illegible] .

an army, a host;

هَئِنا: ارتش، سپاه

[illegible] ۱/۱ یشت ۸ و ۵۶. یشت ۱۴ و ۴۸. [illegible] ۱/۳ یشت ۸ و ۶۱. یشت ۱۴ و ۵۳. [illegible] ۱/۲ وند ۱۸ و ۱۲. [illegible] ۶/۱ یشت ۴ و ۳. یشت ۵ و ۱۳۱ [illegible] ۶/۱ یسنا ۹ و ۱۸. یسنا ۶۸ و ۱۳. یشت ۱ و ۱۱. یشت ۱۳ و ۱۳۶ [illegible] ۵/۳ یسنا ۵۷ و ۲۵. یشت ۱۰ و ۹۳. [illegible] ۶/۳ یشت ۵ و ۱۲۰.

haẽnya : ( [illegible] ) [illegible] .

pertaining to the army.

هَئِنیَ: وابسته به ارتش یا سپاه = ارتشی، سپاهی، سرباز، افسر، جنگی، رزم‌آور، [illegible] = ارابه جنگی. نرینه ۱/۱ یشت ۸ و ۵۶. یشت ۱۴ و ۴۸.

haẽm : کماسه. [illegible] .

character, habit;

هَئِم: خیم، خوی، نهاد.

۱/۱ وند ۱۳ و ۴۴. ۴۵. ۴۶. ۴۷. ۴۸.

[illegible] . ( [illegible] )

haozanθwa :

هَئُزانثوَ:

good sense-wisdom;

خرد نیک، نیک‌هوش.

[illegible] ۳/۱ یسنا ۵۷ و ۲۳. [illegible] ۵/۱ یسنا ۴۵ و ۹.

haom : [illegible] .

see : نگ: [illegible]

haoma : ( [illegible] ) [illegible] .

haoma : the Haoma plant, the Soma of the vedas, well-known with the epithets of i.e. the golden coloured Haoma, growing onthe heights. it possesses medicinal properties and is used in religious ceremonies. "the offering of Haoma is the centre of Mazdian sacrifice, as the offering of soma is the centre of the vedic sacrifice.

- هَئُمَ:

هوم گیاهیست مانند سوم ودایی که در هند مانند گیاه هئوم در ایران او را ورجاوند پاک می‌دانستند . هئوم با پاژنـام هوم زرین سبز شده در بلندیها در ایران باستان‌نامی و روشناس می‌بود و او دارای ویژگیهـای دارویی و بهسـازی تندرست کردن بوده و در آئین‌های دینی بکار می‌رفته است . پیشکش کردن هوم کانون مزدیسنان در آئین ستایـش است مانند هندوان که در آئین ستایش شان سوما پیشکش می‌کنند . این دو گیاه ازنگرش ورجاوند بودن و شایسته بزرگداشت نهادن در میان هردو تیرهٔ برادران‌هندو و ایرانی مانند هـم بـوده و هـر دو یک ریشه دارند . هوم گیاهیست که در بلندی کوهستانهای البرز و کوههای افغانستان می‌روید و برگهای آن مانند برگ مو و زردرنگ و شاخه آن نیز مانند شاخه مو بندبند برنگ زرین است و ویژگی آن بسیار است و پاژنام بسیاری مانند مرگ‌زدا ، دردزدا ، درمان‌بخش، نیروبخش، زندگی‌افزا و بسیار صفات و ویژگیهای دیگر برای آن گفته شده برای شناسانیدن این گیاه سودمند داستانهای چشم‌گیری در باستان گفتـه شده است و همانطوریکه در یسنا ۹ و ۱۰ آمده است از این گیاه نیروبخش ویونگهان خورد تا جمشید شاه (جم ) به جهان آمد و آتـویه نوشید فریدون از پشت او به جهان آمـد ، تریت نوشید گرشاسب یل از پشت آن پدید آمد . پوروشسب نوشید زرتشت پاک از پشت آن پدیدار شد . و در این نیز تردیدی نیست که آئین هوم به دورانهای پیش از زرتشت بازمی‌گردد .

۲ــ نام پیامبر بسیار دور باستانی که آئین نیایش و نوشیدن هوم را بجای گزارد و به نام [illegible] = هوم خوشبختی بخش .

۳ــ هوم نام کسی است که افراسیاب را در کوهی دستگیر کرده و دست بسته به کیخسـرو سپرد .

۴ــ هوم ایزد نام ایزدیست که بنام [illegible] = هوم دور کنندهٔ ــ بیماری و درد . [illegible] / ۱۰ اوند ۶و۴۳ . یسنا ۹و۱۶ . یشت ۸و۱۳ [illegible]

۱/۱ وند ۱۹ و ۱۹ یسنا ۹ و ۱. ۲. ۲۲. یسنا ۱۱ و ۱. یسنا ۵۷ و ۱۹. ... ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۸. ۲۱. ویسپرد ۱۱ و ۳. یشت ۱۴ و ۵۷. سی‌روزه ۲ و ۳۰. ... ۲/۱ یسنا ۳ و ۲. یسنا ۱۰ و ۱۵. ... ۲/۱ یسنا ۴۲ ... ۳/۱ یشت ۳ و ۱۸ یشت ۱۰ و ۶. ... ۴/۱ یسنا ۹ و ۳. یسنا ۱۱ و ۷ و ۱۰. ... ۵/۱ وند ۹ و ۵۶. وند ۱۳ و ۵۵. یشت ۱۰ و ۹۱. ... ۶/۱ وند ۱۸ و ۱۲. یسنا ۱۰ و ۱. یشت ۱۷ و ۵. یشت ۲۱ و ۹. ... ۶/۱ یسنا ۸ و ۱. ... ۸/۱ یسنا ۹ و ۳. یسنا ۱۰ و ۳. ۴. ... ۱/۲ وند ۶ و ۴۲. ... ۲/۳ وند ۵ و ۳۹. ... ۲/۳ یسنا ۳ و ۳. یشت ۱۰ و ۹۰. ... ۲/۳ ویسپرد ۱۱ و ۱. ویسپرد ... یسنا ۴ و ۱. یسنا ۲۴ و ۱. ... ۲/۳ یسنا ۷ و ۳. یسنا ۱۰ و ۱۷. ... ۶/۳ ویسپرد ۹ و ۱. ... ۶/۳ ویسپرد ۱۲ و ۱. مانند: ...

haomačina

deligting in the haoma. (Lit.); deriviring

pleasure in the haoma ceremonies;

هَئُمَ چِینَ: خوشمزگی و گوارایی هوم، برنده مزهٔ خوش از آئین هوم ...

نرینه ۲/۱ یشت ۱۸ و ۸.

haomananh:

good-mindedness, good intent.

هَئُمَنَنگْهْ: نیک‌اندیشی، خوش‌گمان، خوش‌آهنگ

... ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۱۷.

haomananhimna:

being good-minded. with good intent;

هَئُمَنَنگْهیمْنَ: نیک‌اندیش بودن. خوشگمان بودن.

نیک آهنگ بودن. ... نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳۴.

see: ... نک: ...

haomavant :

accompanied with the haoma;

هَئُمَ وَنْتْ: همراه با هوم ، با هوم ... مادینه ۱/۱ یسنا ۶۸ و ۰۱ ... مادینه ۲/۱ یسنا ۶۶ و ۰۱ ... مادینه ۲/۳ یسنا ۲۲ و ۰۲ . ویسپرد ۱۱ و ۰۴ ... ۵/۳ (۳/۳) یشت ۵ و ۰۸ ... مادینه ۶/۳ وند ۱۴ و ۰۴ . وند ۱۸ و ۰۷۲ . یشت ۵ و ۰۶۳

haomi :

provided with the haoma. one the performs the haoma Ceremony.

هَئُمی: فراهم شده با هئوم . کسیکه آئین هئوم را آماده می‌کند . ... یشت ۳ و ۰۱۸ . یشت ۱۰ و ۰۶

haomō-anharezana :

straining haoma:

هَئُمُوْ آنْگهَرِزانَ: هئوم پالاینده ، پالاینده هوم . ... ۴/۱ ویسپرد ۱۰ و ۰۲ . ویسپرد ۱۱ و ۰۱۸

haomō-anharšta;

haoma-moistened

هَئُمُوْ آنْگهَرْشتَ : چشنده هوم ، ... ۶/۱ آفرینگان ۲/۵ ۰۵

haomō-xvarenanh :

name of an illustrious personage

هَئُمُوْ خْوَرِنَنْگهْ :

هومودرخشان ، نام کسی نامور . ۶/۱یشت ۱۳ و ۱۱۶ .

**haomō-gaona :**

**هَئُمُوگَئُنَ :**

haoma-coloured;

برنگ هئوم ، هورنگ یا زرین رنگ ، هوم گون .

= تاج زردرنگ یا تاج زرین نرینه ۲/۱ یشت ۸ و ۵۸ و یشت ۱۴ و ۵۰ .

**haomō-hunvant :**

**هَئُموهُونْوَنْتْ :**

pounding the haoma;

کوبنده هوم ، نرم کننده هوم .

مادینه ۲/۶ ویسپرد ۱۲ و ۲ = هاون کوبنده هوم .

**haomya :**

**هَئُمْیَ :**

relating to the haoma.

هومی ، از هوم ، آغشته به هوم .

of the Haoma-water,

از آب هوم ، مادینه ۲/۱ یسنا ۳ و ۳ . یسنا ۷ و ۳ .

۲/۱ ویسپرد ۱۱ و ۴ . = تشت هوم ،

کاسه ۳/۱ وند ۱۴ و ۸ .

۲ــ تشت هوم ، آوند هوم ، جای هوم

2-the Haoma-cup

برای مانند ه : = این آوندهای هوم یا

این تشت‌های هوم .

these Haoma-cups

۲/۳ ویسپرد ۱۱ و ۲ .

**haoyąm :**

**هَئُیانْم**

نگ : see :

**haosafna :**

**هَئُسَفْنَ :**

Zinc steel (Dar.); copper (Sp.); brass, tin (Har.);

روی ،پولاد (دارمستتر) مس (اشپیگل) برنج ، ازرير (هارلز)

[illegible]

haosafnaēni; haosafnaēna : هَئُمَسَفْ نَئِنِی ،هَئُمَسَفْنَئِنَ :

of steel, پولادین ، از پولاد .

[illegible] = پولادین نرینه ۱/۱ وند ۷ و ۷۵ . [illegible]
[illegible] چکش پولادین نرینه ۶/۳ یشت ۱۰ و ۱۳۰ .

[illegible]

haosafnaēnō-saēpa : هَئُمَسَفْ نَئِنُوْ سَئِپَ :

smelting steel an moulding it into various forms.

ریخته‌گری پولاد ، گدازنده پولاد ، چدن . [illegible] نرینه ۵/۱ وند ۸ و ۹۰ . = ریخته‌گری برای گداختن و درهم‌کردن پولاد به هر گونه‌ای که بخواهد .

[illegible] ([illegible])

haosravanha :

هَئُسْرَوَنْگَهَ : خوشنام ، نیکنام ، نیک‌آوازه . [illegible] ۱/۱ یشت ۸ و ۴ .
یشت ۱۰ و ۶۰ . [illegible] ۲/۱ یشت ۱۰ و ۳۳ . [illegible]
۴/۱ یشت ۲۴ و ۳۲ . [illegible] ۷/۱ (۴/۱) یسنا ۶۸ و ۲ .

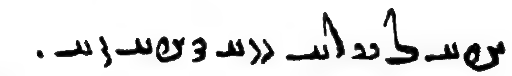
2-the son of syavarshana and the grandson of (سیاوش)
Kaviusa ۲ـ هئوسرونگه : کیخسرو

که پسر سیاوش و نوه کیکاوس از زنجیره پادشاهان کیان می‌باشد . [illegible] ۲/۱ سی‌روزه ۲ و ۹ . [illegible]
۶/۱ یشت ۹ و ۱۸ . آفرینگان ۵ و ۵ . سی‌روزه ۱ و ۹ . [illegible] ۵/۱ = که من بایسته است کیخسرو را بگریزانم یشت ۱۵ و ۳۲ . [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۲ .

3-the Lake Haosravangh, is within frasangs to the north west of lake chaechast.

۳ ــ دریاچه خسرو. برابر نوشته بندهش در "چگونگی ورها" در چهار فرسنگی چیچست (اورمیه کنونی) جایگرفته است. [illegible] ۲/۱ سی روزه ۹ و ۲۰. [illegible] ۱/۶ آفرینگان ۵ و ۵۰. سی روزه ۱ و ۹۰.



**haosravanhana :** 

(a member) of the family of husravangha; the son of Husravangh

هَئُسرَوَنگهَن : از خانواده کیخسرو

پسر کیخسرو [illegible] ۱۳۹/۶ یشت ۱۳ و ۱۳۷. [illegible]

از هموندان خانواده کیخسرو ۱/۳ یشت ۱۴ و ۳۹.



**haošāta :**

full joy, happy state;

هَئُشاتَ : بسیار شاد. شادکام. [illegible] ۷/۱ یشت ۱۳ و ۶۶.

**haošyanha :** 

Haoshang

هَئُشیَنگهَ : هوشنگ

in shahnama named Haoshangah that is epoch-and begining to construct the homes, Fravakia period. That people could speak and talk together. see to "Zendegi va Mohajerat - e nezad-e Arya". F.JONEYDI, Bonyad Neyshaboor, 1358.

هئوشینگه که در شاهنامه از او بنام هوشنگ یاد شده است دوران آغاز خانه‌سازی مردمان است. [illegible] = [illegible] = خوب. [illegible] = آشیانه، خانه. پس هوشینگه برابر است با زمانی که مردمان تازه آغاز به ساختن خانه‌های خوب کردند. فرواک پدر هوشنگ نیز برابر است با [illegible] = [illegible] = فرا گفتن، و با هم گفتگو کردن است و آن زمانی است که مردمان نخستین آغاز گفتگو کردند. (نگاه کنید به: زندگی و مهاجرت نژاد آریا بر اساس روایات ایرانی، نوشته‌ٔ فریدون جنیدی).

۱/۱ یشت ۵ و ۲۱. یشت ۹ و ۳. یشت ۱۵ و ۷. یشت۱۷و۲۴
۲/۱.۶۴ یشت ۱۹ و ۲۶. ۶/۱
یشت ۱۳ و ۱۳۷.

haošyanta :

هَئُشیَنتَ:

see : ۱-۰۱. نگ:

haosraogaona :

possessing qualities adapted for gaining renown;

هَئُسرَئوگَئِنَ:

خسرو وار، خسروگونه = آوازه، روشناس
.نرینه ۱/۱ یشت یشت ۴ و ۹.

hakat :

forth with; immediately;

هَکَت:

بی‌درنگ، بآن، آنی. = پیروی کردن. = وند ۸ و ۷۰. ۷۱. وند ۹ و ۲۵. ۲۶. یشت ۱۰ و ۷۲. یشت ۱۳ و ۷۸.

hakeret :

hakeret: once; one time, but no more:

هَکِرِت: یکبار، یکگاه، نه‌بیشتر وند ۲ و ۴۰. وند ۷ و ۲۹. یشت ۱۴ و ۳۷. (۲-) برخی گاه، گاه‌بگاه.

2-sometimees

3-at once.

وند ۱۴ و ۱۱. ناگهان، یکباره، بزودی
= با یک نواخت، با نوازش ناگهانی.

hakérét-jan :

hakeret-jan : Killing at once.

هَکِرِت جَن: یکباره کشنده، آنی‌کشنده. نرینه ۶/۱ یشت ۱۰، ۷۰. ۱۲۷. یشت ۱۴ و ۱۵.

the sole of the foot; هَخَ: کف پا

از ریشه ... کف پا ... ۲/۱ وند ۸ و ۶۹. ۷۰. وند ۹ و ۲۴. ۲۵.

**haxan; haxi :**

a friend, a companion هَخَن، هَخی:

دوست، همراه، یار، این واژه نیز از ریشه ... است ... ۱/۱ وند ۱۸ و ۲۶. یسنا ۶۲ و ۸. ... ۱/۳ وند ۴ و ۴۴. یشت ۲۴ و ۱۰. ... ۱/۳ یشت ۱۹ و ۹۵. ... ۲/۳ یشت ۱۱ و ۱۶. ... ۲/۳ یشت ۱۹ و ۸۹.

**haxéδra :** کماسه

friendship; هَخذَر:

دوستی، همراهی. ... ۲/۱ یشت ۱۰ و ۸۰. ... ۲/۱ یشت ۶ و ۵. ... ۳/۱ یشت ۲۰ و ۱۰. ... ۴/۱ یشت ۱۰ و ۷۹. ۸۱. یشت ۱۷ و ۶. یشت ۲۴ و ۳۴. ... ۷/۱ یشت ۲۴ و ۳۱. ... ۴/۳ یشت ۱۳ و ۳۰. ... ۶/۳ یشت ۶ و ۵. آفرینگان ۱ و ۱۵. مانند ...

**haxēma :**

see : ... نگ

**haxtayāw :**

see : ... نگ

**haxti :** (ودایی)

the abdomen; هَختی: شکم، گودال شکمی. ... ۲/۱ وند ۸ و ۵۸. ۵۹.

**haxma :** [illegible].

a friend, a companion.

هَخمَ: دوست ، همراه ، برابر با [illegible] و [illegible] واز ریشه [illegible]. [illegible] ۲/۳ یسنا ۴۰ و ۴. [illegible] ۲/۳ یسنا ۴۹ و ۳.

**haxman:** [illegible] ([illegible])

friendship ; companionship;

هَخمَن: دوستی ، همراهی (برابر با واژه [illegible]) [illegible] ۱/۱ یسنا ۶۰ و ۷. [illegible] ۲/۱ یسنا ۶۰ و ۱۲. [illegible] ۲/۱ یسنا ۴۰ و ۲. [illegible] ۴/۱ یسنا ۴۰ و ۳.

**haxš :** [illegible].

see : [illegible] نگ:

**haγδanhu :** [illegible].

satisfied ; pleased; or rendering assistance

هَغذَنگهو: خرسند.

خوشنود ، یاری کننده (از ریشه [illegible] = پیروی کردن ، روان‌کردن) [illegible]. [illegible]. نرینه ۱/۱ وند ۱۸ و ۲۶. یسنا ۶۲ و ۹. یشت ۲۴ و ۳۸. آفرینگان ۵ و ۱۵.

**hanguharéna :** [illegible].

eating

هَنگو هَرِنَ: خوردن.

از ریشه [illegible] = [illegible] = خوردن ، کوتاه شده [illegible] = [illegible] = خوردنی ، برای خوردن ، خوراکی ۷/۱ (۴/۱) یسنا ۱۱ و ۴. ۵. از سوی دیگر این واژه معنی استخوان آرواره هم می‌دهد. [illegible] ۲/۲.

hañhauruši :

۷۱۳۹-

name of a person.

هَنگْهَئوروشی:

نام کسی است. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۴.

hañhurvañh :

name of an illustrious personage; probably, the only son of Jamaspa, better known in the later legend, by the name of Giramik (Pehl.) Girami

هَنگْهورْوَنگْهْ: نام‌کسی‌نامور و با آوازه و بایستی نام تنها پسر جاماسب نامور و با آوازهٔ جهان کهن باشد و در پهلوی به نام گرامیک یا در پارسی امروز گرامی نیز خوانده میشود ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۴.

hañhanuštema :

see :

نگ:

hañhu :

abundance, sufficiency : or, enjoyment. comfort;

هَنگْهو : فراوانی ، رسایی ، بسندگی ، آسایش، آرامش.

= دلخوشی از خوراک . به شاک ۱/۱ وند ۵ و ۳۸. = بسندگی ۱/۱ یسنا ۵۳ و ۴.

hač :

to follow, to pursue, to go after, to reach;

هَچ : پیروی کردن ، دنبال کردن . پی‌گیری کردن ، رسیدن

۲/۱ یشت ۱۷ و ۶. ۷. ۸. ۳/۱ یشت ۱۰ و ۶۶. ۱۰۷. یسنا ۱۰ و ۸. یسنا ۳۴ و ۲. یشت ۱۴ و ۴۴. یسنا ۴۸ و ۴. ۳/۳ یسنا ۴۵ و ۲. یسنا ۱۹ و ۱۵.

یسنا ۱۰ و ۸ . [illegible] یسنا ۳۳ و ۹ . [illegible] ، یسنا ۴۸ و ۱۲ .
[illegible] یشت ۸ و ۱ . [illegible] ۱/۱۲۹ یشت ۵ و ۶۹ . [illegible]
۳/۱ یشت ۲۴ و ۸ . [illegible] ۳/۱ یشت ۱۸ و ۴ . یشت ۱۹ و ۵۴ . [illegible] =
رهبری کردن . [illegible] ۱/۱ یشت ۵ و ۱۸ . ۱۰۵ . یشت ۹ و ۲۶ . [illegible]
یشت ۲۴ و ۴۷ . [illegible] = من رهبری خواهم کرد یا رهنمون خواهم کرد .
۱/۱ یسنا ۸ و ۷ . [illegible] ، نرینه ۱/۱ یسنا ۴۳ و ۱۰ . یشت ۱۰ و ۶۷ . ۱۴۱ .
[illegible] ، مادینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۷ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۴۴ و ۱۰ .
[illegible] ۴/۱ یشت ۵ و ۸ . [illegible] ، مادینه ۱/۳ یسنا ۶۰ و ۴
[illegible] ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۲ . [illegible] ۶/۳ ویسپرد ۹ و ۱ .

۲ـ بدست آوردن ، فراهم کردن .
2-To get, to obtain.

۳ـ رهبری کردن ، راهنمایی کردن .
3-To lead, to guide.

[illegible] = چه کسی را رهنمون خواهم شد . ۱/۱ یسنا ۴۶ و ۱۰ .
[illegible] ۲/۱ وند ۱۹ و ۲۶ . (وسترگارد [illegible])
[illegible] (وسترگارد [illegible]) ۱/۱ وند ۱۹ و ۲۶ .

4-to enjoin, to urage, to order;

۴ـ سپارش کردن ، باپافشاری‌وادارکردن ، فرمان‌دادن ، دستوردادن . [illegible]
وند ۷ و ۵۰ .

ava-hač : [illegible] .

to follow, to accompany

آوَ هَچ

پیروی کردن ، همراهی‌کردن . [illegible] یشت ۱۰ و ۱۱۷ .

upa-hač : [illegible] .

to adhere with strong attachment;

to cling, to fallow, to attend.

ئوپَ هَچ

ئوپ هچ : بادلبستگی نیرومند هواخواهی کردن . با پیوستگی‌نیرومندچسبیدن ، چسبیدن
دنبال کردن ، رسیدگی‌کردن ، [illegible] ۳/۱ وند ۱ و ۹ . یشت ۱۵ و ۴ . یشت
۱۹ و ۲۶ . [illegible] آیا تو بمن نگرش می‌کنی ۲/۱ یشت ۱۷ و ۷ .
[illegible] ۱/۱ یشت ۵ و ۸ .

2-to issue, to spring, to proceed. ۲ـ پخش کردن، فرستادن.

سبزشدن، پدید آمدن، رهسپار شدن، پیشرفت‌کردن. [illegible] وند ۷ و ۵۶ [illegible] ... [illegible] ۳/۱۰ وند ۱۸ و ۲۷. یسنا ۶۲ و ۱۰. یشت ۲۴ و ۳۸.
آفرینگان ۵ و ۱۶.

**hača :** [illegible] = از [illegible] پهلوی، از ریشه ([illegible] ۱.)

far off, implying "departure from"

هَچَ: از، رهسپار از، راه‌افتاده از.

[illegible] = رهسپارشدن از [illegible] = [illegible]

[illegible] (وند ۷ و ۲) [illegible]

[illegible]

[illegible] = [illegible]

[illegible]. وند ۶ و ۳۱. ۳۴. ۳۷. ۴۰.

2-from. ۲ـ از ([illegible] وند ۱ و ۱۸ وند ۲ و ۴۱. ۶ و ۲۹. ۳۱.

[illegible] وند ۲ و ۲۲. [illegible] یسنا ۴۷ و ۱.

3-for, on account of. ۳ـ برای، به‌انگیزه، به‌شیوه، ازباره.

[illegible]، وند ۱۲ و ۱. ۳. ۵. ۹. ۱۱. وند ۳ و ۳۹.

4-than: ۴ـ از، به [illegible] وند ۱۶ و ۲.

5-on account of; owing to ۵ـ ازباره، به شوه، بسته به.

[illegible] وند ۱۳ و ۳۸. وند ۱۵ و ۱. ۲. ۴. ۶. ۷. ۸. [illegible]. یسنا ۳۵ و ۱۰.

6-in ۶ـ در، برص [illegible] = در شب تاریک یشت ۱۴ و ۳۱.

7-about; concerning ۷ـ درباره [illegible] یشت ۱۷ و ۵۷.

8-beside with (Dar.); ۸ـ گذشته از (میلز) با (دارمستتر)

[illegible] یسنا ۳۷ و ۲. [illegible] = از [illegible] = از بر = زبر. [illegible] = از زیر = زیر.

**hačant :** ([illegible]) [illegible]

obtaining, getting.

هَچِنْت: فراهم کردن، بدست آوردن.

hačat-aēša :

obtaining one's desires.

هَچَتْ‌اَئیشَ :

کامیاب، به آرزو رسیده، بدست‌آورنده آرزو، آرزوی یکی را فراهم کنند،

مادینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۱۴.

hačat-paēmainya :

obtaining milk. rich in milk;

هَچَتْ‌پَئیمَئینیَ: فراهم‌کننده شیر

شیردار، توانگر در شیر ... مادینه ۲/۱ وند ۲۱ و ۰۶ و ۱۰.

hačat-puθra :

rich in children, blessed with children;

هَچَتْ‌پوثْرَ : توانگر در بچه، فرزند دار.

مادینه ۲/۱ وند ۲۱ و ۰۶ و ۱۰ و ۱۴.

۱/۳ یشت ۱۳ و ۱۵.

نگ

haz :

to snatch, to seize away;

هَز: ربودن، قاپیدن

hazaoša :

hazaosa: having the same desire, of one accord

(Lit.); a friend, a well-wisher;

هَزَئوشَ

همکام ، کام برگرفتن مرد و زن از هم ، هم‌آهنگ با خواست یکی دیگر ، دوست ، نیک آرزو. [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۰۷. [illegible] ۲/۱۶ یسنا ۲۸ و ۰۸. [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۵۱ و ۲۰.

**hazangra :** [illegible]

a thousand ,1000.

هَزَنگرَ: هزار ـ ۱۰۰۰/ [illegible] ۱/۱ یسنا ۶۵ و ۰۴. یشت ۱ و ۱۹. یشت ۱۰ و ۶۹ [illegible] ۱/۱ یشت ۶ و ۱. آفرینگان ۱ و ۱۱. [illegible] ۲/۱ وند ۲ و ۲۰ ۰۳۸. وند ۳ و ۳۱. ۳۷. یشت ۱۰ و ۱۲۸. یشت ۵ و ۲۱. یشت ۹ و ۳. [illegible] = ۱۶۰۰. ۲/۱ یشت ۵ و ۹۵. [illegible] ۴/۱ یشت ۵ و ۹۶. یشت ۸ و ۴۹. [illegible] یشت ۳ و ۱۰. ۱۳. یشت ۴ و ۲. یشت ۲۴ و ۱۹. [illegible] ۲/۲ وند ۱۸ و ۷۳. [illegible] ۲/۳۰ وند ۲۲ و ۲. ۶. ۹. ۱۵. یشت ۱۳ و ۶۰. [illegible] وند ۱۳ و ۵۱. وند ۱۴ و ۱. [illegible] ۸ و ۱.

2- a thousand-fold

(۲) یکهزار تاه.

[illegible] یشت ۱۰ و ۱۱۷.

**hazan̊gra-gaoša :** [illegible]

hazangra-having a thousand ears.

هَزَنگرَ گئُشَ: هزار گوش دارنده هزار گوش.

بازنام میترا. [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۷ و ۱۶. [illegible] یشت ۱۰ و ۱۴۱. [illegible] نرینه ۲/۱ یسنا ۲ و ۳. یسنا ۶ و ۲. یشت ۱۰ و ۹۱. [illegible] نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۳. یسنا ۳ و ۵. یسنا ۴ و ۸. یشت ۱۰ و ۱۴۶.

**hazan̊gra ana :** [illegible]

a thousand time;

هَزَنگرَ غنَ: یکهزار بار [illegible] ۴/۱ وند ۷ و ۵۵. ۵۶. یشت ۵ و ۵۴. ۵۸. [illegible] ۳/۳۰ وند ۷ و ۵۵. ۵۶. یشت ۵ و ۵۴. ۵۸. ۱۱۷.

2-smiting (evil beings)

a thousand times.

۲ - با شماره ۱ = زننده (بدکار) در یکهزار بار

۴/۱ یشت ۱۰ و ۴۳. ۳/۳یشت ۱۰ و ۴۳.

کماسه

**hazaŋ̊gra nya :**

هَزَنگرَغنیَ :

a thousand-smiting; killing a thousand times.

هزاربار زننده

هزار بار کشنده. ۴/۱ یسنا ۱۰ و ۶. یشت ۱۳ و ۴۵.

**hazaŋ̊grajan :**

one who smites or kills a thousand times;

هَزَنگرَجَن : هزاربار زننده

کسیکه هزاربار می‌زند یا می‌کشد. نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۲۰۱ ۲۰۵۰۶.

وند ۸ و ۸۰.

**hazaŋ̊gra-yaoxšti :**

endowed with a thousand contrivances, artifices or powers;

هَزَنگرَ - یَئوخشتی : با هزار شیوه بخشیده، استادی با نیرو یا نیرنگ.

نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۷. یشت ۱۹ و ۳۵.

نرینه ۱/۱یشت ۲۳ و ۳.

نرینه ۲/۱ یسنا ۹ و ۸ یشت ۵ و ۳۴. یشت ۱۰ و ۳۵.

**hazaŋ̊grō-aspa :**

a thousand times

هَزَنگرُ وآسپَ = اسوران یکهزار نفری، لشکر سواره یکهزار اسب دار مادینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۱۲.

**hazaŋ̊gravant :**

1000 horse

هَزَنگْرَوَنْتْ : یکهزار اسب .

یکهزاربار ، یکهزارگاه .

hazan̊grō-gaoš :

See: نگ :

hazangrō-zima :

a thousand winters.

هَزَنگْرُوزیمَ : یکهزار زمستان ، برای مانند : یکهزار سال .

وند ۲ و ۲۰ .

hazan̊grō-témanh :

a thousand times dark;

هَزَنگْرُو تِمَنگْهْ : هزار بار تاریک ، جای بسیار تاریک

نرینه ۷/۳ یشت ۱۵ و ۵۳ . = جای — بسیار تاریک که هزار بار تاریک است .

hazan̊grōtémō-hazangra :

a thousand times a thousand : 1,000,000

هَزَنگْرُوتِموهَزَنگْرَ : هزارهزار بار = یک میلیون ۰۰۰ر۰۰۰ر۱

۲/۳۰ یشت ۲۴ و ۱۹ .

hazan̊grō-frasčinbana :

a thousand beams;

هَزَنگْروفْرَسْچِنْبَنَ : یکهزار نورد . یکهزارتیر .

یک خانه با یکهزار تیری که روی پشت‌بام آن کشیده شده باشد.
کماسه ۱/۲ وند ۱۸ و ۲۸.

**hazaňgrō-vāiri :**

a thousand showers of rain; هَزَنگرووائیری: هزار رگبارباران، هزار باران.
۱/۳ وند ۲۱ و ۲.

**hazaňgrō-vīra :**

a thousand vira:

هَزَنگروویرَ: یکهزار برابر اندازه بلندی مرد(برای مانندہ: = ژرفای رودخانه رنگهه برابر با بلندی هزار مرداست
مادینه ۱/۶ یشت ۱۴ و ۲۹. یشت ۱۶ و ۷.

**hazaňgrō-stūna :**

a thousand pillars.

هَزَنگروستونَ: هزارستون. کماسه ۱/۱. یسنا ۵۷. ۲۱.
یشت ۵ و ۱۰۱ = خانه هزار ستون.

**hazaňgrō-huna :**

thousand - fold brood;

هَزَنگروهونَ: یکهزار تا جوجه. مادینه ۱/۲ وند ۱۸ و ۶۵. = نهنگ با یکهزار تا جوجه‌اش.

**hazaňh :**

plunder, spoliation; snatching away;

هَزَنگه: چپاول، تاراج، ربایش. پورداود: ستم
۱/۱ یسنا ۲۹ و ۱. ۲/۱ یشت ۱۹ و ۸۰.
۳/۱ وند ۴ و ۱.

2-strength vigour

۲ـ نیرو، زور.

3-a plunderer; a freebooter

۳ـ تاراجگر، رباینده، راهزن

[illegible] ۲/۱ یسنا ۳۳ و ۱۲. [illegible] ۲/۱ یسنا ۴۳ و ۴. [illegible] نرینه ۵/۱ یسنا ۱۲ و ۲.

hazanhan : [illegible]

a plundever; a freebooter.

هَزَنگهَن: تاراجگر، راهزن، چاپنده. [illegible] ۱/۱ یسنا ۶۵ و ۸. [illegible] ۲/۱ یشت ۱۲ و ۸. [illegible] ۶/۳ یشت ۶ و ۴. نیایش ۱ و ۱۴.

hazdā : [illegible]

to snatch away, to seize from.

هَزدا: ربودن، غاپیدن.

ni-hazdā : [illegible]

to snatch away; to rob away

نی-هَزدا: ربودن، غاپیدن، چاپیدن. [illegible] ۳/۱ یشت ۱۳ و ۱۳.

hãnm; hén; han; [illegible]

a prefix imploying, together; with; com-pletely, wholly,

هانم، هِن، هَن: گونه گاتایی هیم، هیم، هین. این واژه‌ها بگونه پیشوند با هم در سر واژه‌ها بکار می‌رود بمعنی همگی، رسایی، همه [illegible] (وند ۱۹ و ۲۷) [illegible] (یسنا ۳۰ و ۴) [illegible] (وند ۳ و ۷) [illegible] (وند ۱۰ و ۶. وند ۱۹ و ۲۱) [illegible] (وند ۱۹ و ۴۱) [illegible] (وند ۳ و ۲۷) [illegible] (یسنا ۷۱ و ۱) [illegible] (وند ۸ و ۱۱) [illegible] (وند ۷ و ۵۸).

2-Prep. with, together with;

۲ـ با، با همدیگر، با هم. [illegible] (وند ۵ و ۲۷)

hankana :

hankana: name of a cave on the top of a mountain, near Barda (on the frontier of A darbaijan), where Afrasyab, when defeated, took refuge. At last, he was discovered by the hermit Hom, who delivered him to king kaikhosru. Firdosi calls this cave = the cave Afrasyab.

هَنْکَنَ: نام غاری است در بالای کوه نزدیک برده که در مرز آذربایجان است و آن غاریست که افراسیاب پس از شکست ازارتش ایران در آن غار پنهان شده بود که بدست هوم نامور دستگیر و دست‌بسته به پیشگاه کیخسرو شاهنشاه ایران بار آمد و آن غار در شاهنامه فردوسی بنام هنگ افراسیاب یا غار افراسیاب نامیده شده است.

۷/۱ یشت ۵ و ۴۱.

hankusra :

hankusra : contracted, narrow;

هَنْکوسْرَ: بار ک، بسته، بهم‌رسیده.

= در پائین گسترده و پهن و در بالا و نوک باریک و بهم‌رسیده ۲/۱ وند ۱۴ و ۷.

hankéréti :

hankereti: completing, accomplishing;

هَنکِرِتی: بانجام رساننده، برسایی رسانده.

۱/۱ یسنا ۷۱ و ۱.

2-adoration, worship.

۲ـ ستایش، شیفتگی، پرستش ۱/۱ یشت ۱۵ و ۱۴.

3-completion; end; final state hanker

۳ـ انجام. پایان.

چگونگی پایان. (گلدنر) ۷/۱ یسنا ۳۱ و ۱۴

hankéréθa :

completion; end

هَنکِرِتَ: انجام، پایان ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۶.

2-completed, finished; ending (M.). finished up to the end (Dar.);

رسا، پایان‌یافته، پایان‌دهنده

به‌پایان رسیده. . نرینه ۲/۳ یسنا ۷۱ و ۱۸.

hankérema: ( . ) . —۷۱۸۰

one who has united hankerema : one who has united or embodied into one whole (as a kingdom).

هَنکِرِمَ: هم‌پیمان و یکدل‌شده (مانند پادشاهی)

۱/۱ یشت ۵ و ۴۹. ۱/۱ یشت ۵ و ۴۹. یشت ۹ و ۲۱. یشت ۱۵ و ۳۲.

hanč :

to extend, to stretch.

هَنچ: گسترش دادن، درازکردن، کش دادن، فارسی کهن آهنچیدن.

۳/۱ وند ۹ و ۹. ۱۰. از سوی دیگر . = از درازا بهم پیوستن.

hanj :

to adhere; to be attached, to be rooted.

هَنج: بهم پیوستن، پیوسته‌بودن، چسبیده‌بودن، ریشه‌گیر بودن. = پیوسته، چسبیده، ریشه‌گرفته. مادینه ۶/۱ یسنا ۵۳ و ۷.

hanjaγmana:( ).

the gathering place (hanjaghmana).

هَنجَغ مَنَ: جای‌گرد آمدن، جای گردآوری. = جای‌گردآوری آب ۱/۱ وند ۲۱ و ۰۸. ۰۴. ۱۲. ۱۶.

hanjamana : ( ).

an assembly, a meeting.

هَنْجَمَن: انجمن، دیدار [illegible] ۲/۱ وند ۲ و ۲۱ [illegible] ۲/۱ نیایش ۲ و ۸. [illegible] ۷/۱ یسنا ۱۱ و ۲. [illegible] ۳/۳ یشت ۱۱ و ۴.

2-consultation ; mutual deliberation

۲ــ کنکاش، رایزنی، رایزنی دوسره یا روبرو [illegible] ۷/۳ یسنا ۱۲ و ۵. ۶. [illegible] = برخورد جاده‌ها، مادینه ۲/۳ یسنا ۴۲ و ۱.

hantačina : [illegible]

to flow; or strengthening (rt. to strengthen)

هَنْتَچینا: از ریشه [illegible] = جاری شدن، روان شدن

یانیرومند شونده، پشتیبانی کننده از ریشه [illegible] = پیشرفت کردن [illegible] ۲/۳ وند ۲۱ و ۷. ۱۱ و ۱۵. [illegible] ۲/۳ یشت ۲۴ و ۴۹.

hant : ([illegible]) [illegible]

هَنْت:

being existing, Living.

a person.

باشنده، زنده، هستن، زندگی‌کننده. [illegible] = یک کس

نرینه ۱/۱ یسنا ۴۶ و ۵. یسنا ۴۷ و ۴. یسنا ۵۱ و ۵. [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۹. [illegible] مادینه ۱/۱ یشت ۵ و ۹۵. [illegible] نرینه ۲/۱ یسنا ۲۱ و ۴. ویسپرد ۱۸ و ۲. [illegible] نرینه ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۱۹. [illegible]

نرینه ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۸. نیایش ۵ و ۱۴. [illegible] راستین یا درستین مادینه ۲/۱ یسنا ۳۲ و ۹. [illegible]. مادینه ۲/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۰. [illegible] وند ۱ و ۲. یشت ۲۲ و ۱۴. [illegible] کماسه ۲/۱ یسنا ۳۵ و ۶. [illegible] مادینه ۴/۱ یسنا ۵۲ و ۱. یسنا ۶۸ و ۲۲. [illegible] (گلدنر [illegible]) نرینه ۱/۳ یسنا ۶۰ و ۱۱. [illegible] نرینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۱۴۶. [illegible] مادینه ۲/۳ (گلدنر [illegible]) یشت ۱۳ و ۲۱. [illegible] (یسنا ۳۲ و ۶.) [illegible] نرینه ۳/۳ یسنا ۲۱ و ۲. [illegible] نرینه ۶/۳ یسنا ۶۵ و ۶. [illegible] وند ۱۸ و ۴۳. یسنا ۴ و ۲۶. یسنا ۱۲ و ۴. یشت ۱۳ و ۱۵۲. [illegible] مادینه ۶/۳ یسنا ۱۲ و ۹. [illegible] مادینه ۶/۳ یشت ۱۳ . ۹۱. [illegible]

. یسنا ۴۴ و ۱۰ .
نرینه ۲/۳ یسنا ۱۳ و ۲ . = . + .

handaréza : ( + ) .
binding together; a chain, a bond.

هَنْدَرِزْ: بهم بندکردن، زنجیر، بند، رسن. پوردلود : استوار بستن و دوختن
۳/۱ وند ۹ و ۴۹.

2-Joining or mixing together; uniting (as a fire brand with a piece of log);

۲ـ بهم پیوندکننده
یا به هم‌آمیزنده، با هم کننده (مانند یک تکه نیمسوز یا یک تکه کنده درخت که‌درهنگام سوزاندن همدیگر را می‌سوزانند) ۲/۳۰ وند ۸ و ۷۶.

handarémana :
هَنْدَرِمَن:
see : نگ:

handarézayanta :
see : نگ: .

handarézayen :
See: نگ: .

. ( - -۲)(مادینه)
handāiti :
هَنْدائیتی:
the entire collection or the complete writings (of the staota yasna).

گردآمده همگی بارسانوشته‌ها (از ستوت یسنا) . ۲/۱ یسنا ۵۸ و ۸.
یسنا ۷۱ و ۱۸.

handāta : ( - -۱۲) .

that which is put togethr or arranged (Lit.);
the complete writings; Prayers;

هَنداتْ: با هم گذارده شده یا آراسته همه نوشته‌ها ، نیایشها .
۳/۱ یسنا ۴۲ و ۱ . ۲/۳ ویسپرد ۱۶ و ۴ . یشت ۲۴ و ۲۸ .
۶/۳ ویسپرد ۱ و ۳ .

handāma : (۱ ۲)

the limb of the body:

هَندامْ: اندام ، از سر تا پا ۲/۳ یشت ۱۴ و ۵۶ .

handvaréna : ( . ( )

runing together; or gathering together.

هَندْوَرِنَ: گردهم‌آمدن . پورداود : باهم دویدن
۱/۱۰ وند ۷ و ۵۳ . ۵۴ .

handvaréman : ( . ( )

runing together

هَندْوَرِمَنَ:
باهم‌دویدن . باهم‌گریختن . (گلدنر )
وسترگارد سنرینه ۱/۳ یشت ۱۱ و ۶ .

hata : ( . از ریشه ۲ .

one who loves or desires;

هَتَ: کسیکه دوست می‌دارد یا آرزو می‌کند . ۱/۱ وند ۴ و ۴۶ .

haθra : ( . )

thither, to that place.

هَثْرَ : به‌آنجا ، به‌آنسوی . یسنا ۱۰ و ۷ . یشت ۱۰ و ۱۰۱ . ۱۱۰ .

2-united, joined together;

۲ــ با هم ، هم‌آهنگ ، بهم‌پیوسته
یشت ۸ و ۴۴ .

3-with, together with;

۳ـ با، با همدیگر، [Avestan] وند ۲ و ۲۱. وند ۵ و ۱۵. ۱۳. یسنا ۱۰ و ۱۹. یسنا ۶۵ و ۱۴. ویسپرد ۸ و ۱. یشت ۱۰ و ۹ یشت ۱۲ و ۴. [Avestan] یسنا ۳۸ و ۱.

4-through.

۴ـ از میان. [Avestan] یسنا ۲۸ و ۴.

**haΘravata :** [Avestan]

smiting at once; crushing at one stroke;

هَثْرَوَتَ : ناگهانی زننده، یورش کننده برای زنش

[Avestan] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۳. یشت ۱۵ و ۱.

**haΘravana :** [Avestan]

one who crushes at one stroke or; one who conquers at once

هَثْ رَوَنَ: ناگهانی زدن. یورش کردن

یا کسیکه ناگهانی پیروز می‌شود. از ریشه [Avestan] = زدن، یورش کردن. پیروز شدن، [Avestan] ۱/۱ یشت ۱ و ۱۴. یشت ۱۵ و ۴۶.

**haΘravanant :** [Avestan]

smiting at one stroke or, conquering to once;

هَثْرَوَنَنْتْ :

زدن یک زخم (زنش) ناگهانی پیروز شده. [Avestan] نرینه ۶/۳ نیایش ۳ و ۱۰.

**haΘrāka :** [Avestan]

one who accompanies; one who keeps united; (Dar.).

هَثْراکَ

کسیکه همراهی می‌کند، کسیکه با همی را نگاه می‌دارد، کسیکه همازوری را نگاه می‌دارد.

[Avestan] ۱/۱ یشت ۱۰ و ۶۶.

[Avestan]

haθrā-nivāiti : هَثرا ـ نیوائیتی:

smiting down at once; destroying at one stroke;

فروکوبیدن آنی. فروکردن ناگهانی. نابود کردن با یک زنش [illegible] [illegible] ۲/۱۰ یسنا ۵۷ و ۲۶لا یشت ۱۰ و ۱۱. ۹۴. یشت ۲۴ و ۲۵.

haθwan : [illegible] کناسه

quickness, haste, or valour, bravery. هَثوَن:

تندی، شتاب، دلیری، دلاوری [illegible] ۲/۱ یشت ۲۴ و ۴۶.

had : [illegible]

to sit down هَد = نشستن.

2-to rest, to abide, to dwell; ۲ـ آرمیدن، پابرجاماندن

جا گرفتن، مانندها: [illegible]

apa-had : [illegible]

to sit at a distance; to change the seat;

اَپَ ـ هَد: در دور نشستن، کناره نشستن، جایگاه دگش کردن. [illegible] ۳/۱ یشت ۱۹ و ۵۶.

ni-had : [illegible]

to sit down نی ـ هَد: نشستن.

[illegible] ۳/۱ یسنا ۱۰ و ۱۵. یشت ۲۲ و ۲. [illegible] یسنا ۵۷ و ۳۰. [illegible] ۲/۱۰ یشت ۲۲ و ۱۳. [illegible] ۳/۱۰ وند۹و ۲۹. [illegible] وند ۸ و ۱۱. وند ۹ و ۳۳ـ۳۵ وند ۱۶ و ۸ـ۱۰ [illegible] ۳/۱۰ وند ۱۶ و ۱. [illegible] یشت ۲۲ و ۱۴. یشت ۲۴و۶۰ [illegible] یسنا ۹ و ۲۴. [illegible] = [illegible] نهادینه ۱/۱ وند ۱۶ و ۱۵. ۱۶.

**had :** [illegible] . (۰۲)

to smite down to kill;

هَذ: فروکوبیدن ، کشتن ، خردکردن .

[illegible] ۳/۳۰ یشت ۱۴ و ۵۶ .

[illegible] , [illegible] , ([illegible] ۰۱)

**hadiša; hadiš**

هَذیش ، هَذیش:

one who keeps the residence; the owner of the abode.

کسیکه جایگاه یا خانه‌ای را نگهداری می‌کند ، خداوند خانه ، برابر شود با ریشه‌سانسکریت

بمعنی نشستنگاه، خانه [illegible] ۶/۱۰

ویسپرد ۲ و ۱۱ . [illegible] ۶/۱

ویسپرد ۹ و ۵ . [illegible] ۶/۱ ویسپرد ۳ و ۹ .

**hadéma :** [illegible] . ([illegible] ۰۱) کماسه

an abode, a residence.

هَدِم : خانه ، جای ، کاشانه [illegible] ۷/۱ یسنا ۴۴ و ۹ . یسنا ۴۶ و ۱۴ .

**haδa :** [illegible] . (۰۱)

prefix. with, together with; accompanied by

هَذَ :

۱ــ پیشوند بمعنی با ، با همدیگر همراه‌با

[illegible] ویسپرد ۱۲ و ۵ . [illegible] (ویسپرد ۱۲ و ۵) [illegible]

[illegible] = با منتره (ویسپرد ۱۳ و ۱) .

۲ــ همیشه . [illegible] یشت ۵ و ۱۹ . [illegible] یسنا ۲۹ و ۲ . ۴۶ . ۱۷ .

2-always

3-with, along with, accompanied by

۳ــ با ، همراه با ، همراه شده با [illegible] وند ۴ و ۵ــ۱۰ . [illegible]

[illegible] . یسنا ۵۷ و ۱۷ . یشت ۱۱ و ۱۲ . [illegible] یشت ۱۴ و ۴۷ .

4-during

(۴) در زبان (درمدت)

[illegible] یسنا ۶۲ و ۳ . نیایش ۵ و ۹ . پورداود : هم‌چنین

[Avestan]

haδa-aiwiīaveṅhana :

with holy belt.

هَذآئیویاآنگهن: با کُشتی . با کمربند زرتشتی

[Avestan] کماسه ۲/۱ یسنا ۲ و ۱ و یسنا ۳ و ۴ . یسنا ۵۹ و ۲۸ . [Avestan] کماسه ۲/۱ نیایش (خورد اوستا) ۴ و ۵ .

haδa-aesma : [Avestan]

with or accompanied with the fire-wood used for ceremonial purposes;

هَذآئیشم: با هیزم که در آئین یسنا بکار می‌رود .

[Avestan] نرینه ۶/۳ ویسپرد ۱۲ و ۵ .

haδaoxta : [Avestan]

the Hadokht Nask; also the subjects treated of in the Hadokht Nask;

هَذ ئُخت: هادوخت نسک ، همچنین جستاری که در هادوخت نسک است . [Avestan] ۲/۱ یسنا ۵۹ و ۳۲ . ویسپرد ۲ و ۱۰ . [Avestan] ۱/۶ ویسپرد ۱ و ۸ .

haδa-zaoθra : [Avestan]

accompaired with the Zaothra;

هَذ زَئُثر: همراه با زوتر

[Avestan] کماسه ۲/۱ یسنا ۲ و ۱ . یسنا ۳ و ۴ . یسنا ۵۳ و ۲۸ . خورده اوستا ۴ و ۵ . [Avestan] ۲/۱ یسنا ۲ و ۱ . [Avestan] کماسه ۳/۱ یسنا ۳ و ۱ . یسنا ۲۲ و ۱ .

[Avestan]

**haδanā-tanasuš :**

altering the text.

هَذَناتَنَسوش :

(با) گزارش شده

the places of repose fixed for the dead body;

جاهائیکه برای نهادن تن مردگان است .

جاهائیکه تن مردگان را در آن می‌گذارند .

یشت ۱۲ و ۳۸ .

**haδa-baoδi :**

accompanied with the perfumes;

هَذَ بَئُئیذی : همراه با بویه ، همراه با بوی خوش .

نرینه ۶/۳ ویسپرد ۱۲ و ۵ .

**haδa-mānθra :**

we praise Zarathushtra, the writer or the composer of the Manthras

هَذَ مانثرَ : با مانتره

زرتشت نویسنده وآراینده‌سخن مانتهره را می‌ستائیم .

نرینه ۲/۱ ویسپرد ۱۳ و ۱ .

**haδa-ratu-friti :**

with the timely prayers. or; with the adoration of the spiritual masters;

هَذَ رَتو فریتی :

با نیایش بهنگام یا با بزرگداشت سروران مینوی .

نرینه ۶/۳ ویسپرد ۱۲ و ۵ .

**haδa-hunara :**

possessing merit-excellence-good qualities;

هَذَ هونَرَ: هنر ، با هنر

دارنده شایستگی ، هنرمند ، شایسته نرینه

۱/۱ یشت ۵ و ۹۱. ... نرینه ۱/۲ وند ۱۸ و ۵۱.

**haδãnaepatã, haδãnaepãtã :**

a sweet smelling wood, burnt on the fire in order to purify the house in which a man dies; a kind of perfume; the pomegranate tree (trad.) from = ever.

هَذانَ اِپَتا ، هَذانَ اِپاتا:

چوب خوش‌بو ، یک‌جور چوب بویه‌دار که برای بخور در خانه می‌سوزانند . یک جور بویه ، درخت انار ، چوب درخت انار . از ... = همیشه ، ریشه ... = سبز بودن یا سبز . ... ۱/۱ وند ۱۴ و ۴ ... ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۹ . نیایش ۵ و ۱۵ . ... ۲/۱ یسنا ۳ و ۳ . یسنا ۲۲ و ۱ . ویسپرد ۱۱ و ۳ . ... ۶/۱ وند ۸ و ۲ . ۳ . ۷۹ . وند ۹ و ۳۲ .

**haδãnaepatavant :**

with good perfume

هَذانَ اِپَتَ وَنت: با چوب خوش بو .

... مادینه ۱/۱ یسنا ۶۸ و ۱ . ... مادینه ۲/۳ یسنا ۲۲ و ۲ ویسپرد ۱۱ و ۴ . ...

**haδiš :**

see : ...

نگ: ...

**haδõ-gaẽθa :**

a landed estate;

هَذو - گَئیثَ: دارنده سرزمین .

... ۲/۲ یشت ۱۰ و ۱۱۶ .

haδō-zāta :

born from the same womb.

هَذُو زاتَ: هم‌زاد، از یک مادر با هم زاده شده،

باشد. نرینه ۴/۱ یشت ۴ و ۹۰ یشت ۱۴ و ۴۶

haδbiš :

see : نگ:

han : (۱)

to be worthy-deserving.

هَن: شایسته‌بودن، سزاوار بودن، درخور بودن. ۲/۱ یسنا ۵۹ و ۳۰ ۳/۱ یسنا ۴۱ و ۴ ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۱۸ یسنا ۵۹ و ۳۰ یسنا ۴۶ و ۱۹ ۳/۱ یسنا ۵۴ و ۱ یسنا ۸ و ۴ نرینه ۴/۱ یسنا ۴۴ و ۱۹. ۳/۱ (۲/۳) نرینه ۴/۱ یشت ۱۳ و ۸۸. (۲/۳) یشت ۱۳ و ۸۸. نرینه ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۳.

2-to exalt, to raise to dignity; to revere.

۲ــ بزرگ شدن، بالیدن، به بزرگی برخاستن، ارج‌نهادن، بزرگداشتن.

han : نرینه (۲)

an old man.

هَن: پیرمرد

an old woman

= پیرمرد، = پیرزن =

نرینه ۱/۱ وند ۳ و ۱۹. ۲۰. مادینه ۱/۱ وند ۱۵ و ۱۴. مادینه ۱/۱ وند ۱۵ و ۱۴. یشت ۲۴ و ۴۸. مادینه ۲/۱ وند ۱۵ و ۱۳. ۱۴.

hanaré

deserving, fit

هَنَر:

شایسته، درخور، سزاوار. [illegible] ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۱۵.

2-a portion, lot, due ۲ــ بخش، بهره،

پرداخت، خواستگار، [illegible] ۲/۱ یسنا ۴۷ و ۵. جزء بدون،

**hanaire :** [illegible]

he who has no friends.

هَنَئیرِیْ:

[illegible] (یشت ۲۴ و ۳۱) = آن کسیکه دوست ندارد.

**hap :** [illegible]

to promote, to nurture, to gard; to guard;

هَپْ: پیشرفت دادن، پروراندن، پائیدن، نگاهداشتن.

[illegible] ۲/۱ یسنا ۴۳ و ۴. [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۱ و ۲۲.

**haperesi :** [illegible]

a species of green wood unfit for putting on fire.

هَپِرِسی: یک‌جور چوب تر (سبز) که برای سوزانیدن شایسته نباشد [illegible]

۱/۱ یشت ۱۴ و ۵۵. چوب تر دودزا.

[illegible] ( [illegible] )

**haptaiΘivant :**

Seventy-fold;

هَپتَ ئیثی وَنْتْ: هفتاد تاه: [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۱۶.

**haptaiΘya :** ( [illegible] ) [illegible]

هَپتَ ایث یَ

[illegible] = روی زمین هفت کشور ماهیته یشت

(۲/۱) یشت ۱۹ و ۲۶.

**haptanhaiti :**

Yasna Haptanghaiti the seven chapters'

the seven archangels including Ahura Mazda. It is writen in the proiaic Gatha dialect. the eighth chapter, viz, yasna 42, which is commonly induded in the yasna Haptangh aiti, is a series of invocations consecvated to the grand objects of nature.

هَپْتَنگْ هائیتی: از یسنا ۳۵ تا یسنا ۴۱ هفت هات است که نیایش آن هفت‌بند بنام هفت امشاسپندان هفت شماره است. هفتنگ هائیتی به نرمی سروده‌های گاتهایی نیست اما گفتار و سروده‌های بسیار ارزنده مینوی در آنها بکار رفته است: ۱/۱ یسنا ۲۲و۵۷. ۲/۱ یسنا ۴۱و۷. یسنا ۷۱و ۱۲. ویسپرد ۲ و ۷. ویسپرد ۲۰ و ۳. ۱/۶ یسنا ۴۲ و ۱. ویسپرد ۱ و ۵. ویسپرد ۱۵ و ۲.

**haptaΘa :**

Seventh; 7th

هَپْتَتَ: هفتم. نرینه ۱/۱ وند ۱۴ و ۹. یشت ۱ و ۷. یشت ۱۴ و ۱۹. نرینه ۲/۱ وند ۵ و ۲۹. کماسه ۲/۱ وند ۱ و ۹. وند ۴ و ۱۹. ۷/۱ یسنا ۳۲ و ۳.

**haptadasa :**

Seventeenth; 17th.

هَپْتَ دَسَ: هفدهم. ۱/۱ یشت ۱ و ۸.

**haptadasan :**

seventeen; 17.

هَپْتَ دَسَنْ: هفده. ۱۷.

haptan :

Seven : 7

هَپتَن: هفت. ۷. نرینه ۱/۳ وند ۱ و ۳. یشت ۱۳ و ۸۳. مادینه ۱/۳ وند ۱۶ و ۹. ۱۰. ۲/۳ وند ۱۵ و ۴۵. ۲/۳ وند ۱۴ و ۶. ۱۶. وند ۱۵ و ۴۵ ۲/۳ وند ۱ و ۱۸. ۲/۳وند۱۹و۴۲. (۷۰۰ =) ۲/۳ وند ۴ و ۱۳. ۲/۳ یشت ۲و۱۲. کماسه ۲/۳ یسنا ۶۵ و ۵.

hapta-mahya :

Seven months.

(a woman) in the course of seven months.

هَپتَ ماهْ یَ: هفت‌ماهه، زنیکه هفت‌ماهه آبستن است. ۲/۱ وند ۵ و ۴۵.

hapta-yaxšti :

7 branches or stems.

هَپتَ یَخشتی: هفت شاخه یا تنه ۲/۳ یسنا ۵۷ و ۶.

haptāiti :

seventy; 70.

هَپتائیتی:

هفتاد، ۷۰. ۲/۱ وند ۴. ۱۹ و ۲۳. ۲۷. ۳۴. (۷۵ =) ۲/۱ آفرینگان ۱۲.

haptaždyai :

sevenfold; seven times more.

هَپتاژدیائی: هفت‌تاه، هفت‌بار، بیشتر از هفت‌گاه.

یسنا ۱۱ و ۹.

haptõiringa :

the chief of the stars of the north; the Ursa Major.

هَپتُو ئیرینگَ : هفت‌اورنگ ، دسته‌ستارگان شمالی بنام
خرس بزرگ ، یا هفت برادران در اپاختر . به‌تازی نبات النعش .
۲/۳ یشت ۸ و ۱۲ . یشت ۲ او ۲۸ . سی‌روزه ۱ و ۱۳ . سی‌روزه ۲ و ۱۳ .
(گلدنر ) ۲/۳ یشت ۱۳ و ۶۰ .

haptõ-karšvairya:

هَپتُو کَرشوَئیرِیَ : هفت‌کشور . = زمین دربر‌
دارنده هفت کشور ، یا هفت کشور روی زمین
۷/۳ یشت ۶ و ۳ .

habāspa : (نرینه)

name of an illustrious personage.

possibly, a member of the royal family of king Gushtasp;

هَباسْپَ: نام‌کسی نامور و با آوازه و شاید نام یکی از‌هموندان
خانوادهٔ شاهی دربار شاه گشتاسب باشد . ۶/۱ یشت ۱۳ و
۱۰۲ .
= نیکاسب .

hama : (۰۱)

summer.

هَمَ : تابستان .

۶/۱ وند ۹ و ۶ . ۷ و ۹ . ۷/۱ وند ۵ و ۴۲ . وند ۱۵ و ۴۵ . وند
۱۶ و ۱۲ . یسنا ۱۶ و ۱۰ . ۱/۳ وند ۵ و ۱۰ .

hama : (۰۲)

prefix, implying, alike, similar, same: in comparison with;

هَمَ: همه، هر، این واژه پیشوند است و در جلوی واژه‌ها بکار می‌رود: مانندهم، یکسان، یک‌گونه، همانند، همان، برابر با.

2-all, whole, every, similar, same.

۲- همه، هر، همانند، همان. [Avestan] (وستر [Avestan]) نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۸۳ [Avestan] مادینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۱. [Avestan] کماسه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۸۳. [Avestan] کماسه ۱/۱ یسنا ۳۲ و ۱۶. [Avestan] ... [Avestan] کماسه ۲/۱ یسنا ۶۰ و ۱۲. [Avestan] کماسه ۶/۱ (۷/۱) یسنا ۵۷ و ۳۱. [Avestan] مادینه ۶/۱ (۷/۱) یسنا ۵۷ و ۳۱. [Avestan] کماسه ۶/۱ یشت ۸ و ۵۴. [Avestan] مادینه ۶/۱ یشت ۸ و ۵۴. [Avestan] نرینه ۷/۱ یشت ۱۳ و ۵۷. [Avestan] نرینه ۷/۱ یشت ۱۳ و ۵۳، ۵۵.

hamaēstar : [Avestan]

one who stands in opposition an opponent, an enemy.

هَمَ‌ئِیشْتَر: همیستار

همیستار، ناسازگار، هماورد، هم‌چشم، دشمن. [Avestan] ۲/۱ یشت ۱۰ و ۲۶. یشت ۱۱ و ۵. یشت ۱۸ و ۱. [Avestan] ۱/۱ وند ۱۰ و ۱۷. [Avestan] ۲/۲ یشت ۱۱ و ۱۵. [Avestan] ۱/۳ یسنا ۴۸ و ۱۲. پورداود: برافکننده

hama-gaona : [Avestan]

of the same colour.

هَمَ‌گَئُنَ: هم‌گون، همرنگ. [Avestan] = چهارمادیان همرنگ، نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۵. [Avestan] نرینه ۱/۳ یشت ۵ و ۱۳.

hamankuna : [Avestan]

possibly, the name of a mountain; or; contiguous

هَمَنْ‌کونَ: شاید نام کوهی باشد. پهلو، همسایه

[illegible] = همان. [illegible] = پهلو و کنار. [illegible] ۱/۲ یشت ۱۹ و ۳. [illegible]

hamaΘa : ([illegible]) [illegible] همتا

a like, similar, exactly.

هَمَتَ : مانند هم، همسان، درست همانجور، همتا. [illegible] وند ۶ و ۳۲ ۰ ۳۵ ۰ ۳۸ ۰ ۴۱ ۰ ۴۳ ۰ یشت ۵ و ۶۵. [illegible] یسنا ۶۵و۵.

2-always, incessantly;

نیایش ۴ و ۶.

۲ــ همیشه، همواره، پی‌درپی، پیوسته. [illegible] یشت ۸ و ۵۳. یشت ۱۰ و ۱۱ یشت ۱۴ و ۵۳.

[illegible] ([illegible])

hama-nāfaēni : of the same blood.

هَمَ نافَئینی : هم‌خون، هم‌ناف. [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۵ و ۱۳.

Hamaréna : [illegible] ([illegible]) کماسه

battle;

هَمَرِنَ : نبرد، جنگ

[illegible] (سترگارد [illegible]) ۵/۱ یشت ۱۳ و ۳۱.

[illegible]

hamaspaΘmaēdaya :

name of the five days of the Gatha Gahambar. immediately following the month Asfandarmad; name of the last of the six Gahambar of the year, the word Hamaspathmaedaya means "the equality of heat and cold, and the division of the period of 24 hours of the day into two equal periods of 12 hours" it was consecrated to the works of religion and dedicated to the singing of divine and moral bymns;

هَمَسْپَثْمَئِیدَیَ:

نام گاهانبار پایان سال که ۵ روز پایان اسفند ماه است معنی واژه این است که در این گاهانبار سرما و گرما و همچنین شب و روز با هم برابر می‌شود ۲۴ ساعت گاه ۱۲ تسو روز و ۱۲ تسو شب می‌شود بدین روی این روزها برای کار بسیار شایسته است بویژه به‌کارهای دینی ونیایش وخواندن سرودهای دینی بسیار درخور سزا است ۲/۱ یسنا ۲ و ۰۹ ویسپرد ۳ و ۰۲ یشت ۱۳ و ۰۴۹ ۴/۱ یسنا ۱ و ۰۹ یسنا ۳ و ۰۱۱ ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۰۲ آفرینگان ۲ و ۰۱۲

hamiδpaiti :

the chief of the assembly. (sp. & Har.).

هَمَذْپَئِیتی: سرانجمن ، سرور یک نشست

= سوخت‌برای‌آتشورجاوند . = سرور ، سر ، بزرگ = سرورآماده‌کردن‌وسرورآمادگاه‌درختان‌سوختی‌برای‌آتشورجاوند ۶/۱ یشت ۱۳ و ۰۱۰۵

hamisti :

مادینه

exccon fighting against;

هَمیسْتی: ۱- باهم‌رزمنده، هماورد ۴/۱ یسنا ۴۲ و ۰۴ یسنا ۶۱ و ۰۵ ۴/۱ یسنا ۶۱ و ۰۲ ۰۳ ۰۴

2-affliction, distress;

۲ــ اندوه‌زدگی ، پریشانی

۷/۱ یسنا ۸ و ۰۶

haméréΘa :

a foe; an enemy;

هَمِرِتَ: کین ، دشمن . ۲/۱ یشت ۱۳ و ۰۱۰۷ یشت ۱۴ و ۰۳۵ ۴/۱ یشت ۱۰ و ۰۶۹ ۵/۱ یشت ۱۰ و ۰۷۱ ۲/۳ یشت ۱۰ و ۰۴۸ ۰۷۱ یشت ۱۳ و ۰۳۳ نیایش ۳ و ۱۰ ۶/۳ یسنا ۵۷ و ۰۲۶ ۶/۳ یشت ۲ و ۱۲ پورداود: هماورد

**haméréna :**

see : نگ :

**hamõistri :**

opposition, fighting against.

هَمُوئیستْرْی: دشمنی، رُزمَهَدن . (وستر (۴۰ . ۷/۱ ، (۴/۱) یسنا ۱۶ و ۸۰ . یسنا ۶۸ و ۸۰ . پوردااود : برانداخته، برافکنده

**hamõ-xšaΘra :**

possessing full power, very powerful.

هَمُوخْشَثْرَ : دارنده نیروی بسیار .

بسیار نیرومند . فرمانروای کشور با نیرومندی بسیار ، نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۱۸ . ۶۹ . یشت ۱۵ و ۵۰ . سرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۱۳ . نرینه ۶/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۹ .

**hamõ-xšaΘrõ-xšasyana :**

ruling with full power; swaying the authority with absolute power;

هَمُوخْشَثْرُوخْشَیَمْنَ :

فرمانروای نیرومند ، فرمان راندن با نیروی بسیار ، چیره‌شونده ، نیرومندی و نیروی خودکامگی . مادینه ۱/۳ یشت ۱۵ و ۵۴ .

**hamõ-gaona :**

of one and the same colour;

هَمُوگَئُنَ : هموگونه ، هم‌رنگ ، یکرنگ ، مانند هم

نرینه ۲/۱ یشت ۸ و ۵۸ . یشت ۱۴ و ۵۰ .

**hamō-manaṅh :**

of one thought - accord.

هَمُومَنَنگهْ: هم‌اندیشه، هم‌رای، هم‌آهنگ.

نرینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۸۳.

**hamō-vāčaṅh :**

of one speech;

هَمُووَچَنگهْ: هم‌سخن، هم‌گفتار.

نرینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۸۳.

**hamō-šyaoθna :**

of one deed;

هَمُوش یَ ئُثْنَ: هم‌کردار، همکار

نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۸۳.

**har :** (۰۱)

to protect, to shelter, to nourish.

هَرْ: نگهداری کردن، پناه‌دادن، پروراندن، خوراک دادن، مانندها:

**ni-har :**

to guard, to keep watch over

نی‌ـ هَرْ:

نگهبانی‌کردن، پاسداری کردن، دیده‌وری کردن.

۳/۱ یسنا ۵۷ و ۱۶. یشت ۱۰ و ۱۰۳.

۳/۱ یسنا ۵۸ و ۴.

2-to be protected or sheltered;

۲ـ نگهداشته بودن یا پناهنده بودن.

یسنا ۱۹ و ۱۰.

**har :** (۰۲) [illegible]

to go, to move, to flow;

هَرْ: رفتن، جنبیدن، روان شدن.

**haraiti :** [illegible] ([illegible] ۰۲) مادینه

a mountain, an elevated place of water.

the mount Alborz

هَرَئیتی: کوه، بلندی، جای بلند.

[illegible] = البرز =

[illegible] ۵/۱ یشت ۱۰ و ۵۱. [illegible]

[illegible] ۶/۱ یسنا ۱۰ و ۱۰. یسنا ۵۷. ۲۱. یشت ۹ و ۱۷.

یشت ۱۰ ۵۰. ۸۸. یشت ۱۲ و ۲۳. [illegible] ۶/۱ یسنا ۴۲ و ۳.

یشت ۱۲ و ۲۵.

**haraxaitī :** [illegible]

name of the region near kandahar, lying to the south-east of Kabul. Arghandab.

هَرَخَئیتی: ارغنداب

نام بخشی در نزدیک قندهار در افغانستان در نیمروز خاوری کابل پایتخت افغانستان جایگرفته است. [illegible] ۲/۱ وند ۱ و ۱۲.

**harā :** [illegible] ( [illegible] ۰۲)

a mountain, an elevated place of water.

هَرا: کوه، بلندی. جای بلند از رویه آب.

[illegible] = البرز یا ستیغ البرز = دماوند [illegible]

۲/۱ وند ۱۹ و ۳۰. وند ۲۱ و ۵. ۹. ۱۳ یشت ۱۰ و ۱۳. ۱۱۸. یشت ۱۲ و ۲۳ [illegible]

۶/۱ یشت ۵ و ۲۱. یشت ۱۵ و ۷. [illegible] ۶/۱ یشت ۹ و ۳.

یشت ۱۷ و ۲۴.

**haréka :** [illegible] ( [illegible] ۰۲)

throwing, casting;

هَرِکَ: اندازنده، ریزنده. [illegible]

۲/۳ وند ۵ و ۶۰. ۶۱.

**haréč :**

to throw, to cast

هَرِچ: انداختن، ریختن ۳/۱ وند ۵ و ۶۰. ۶۱.

**fra-haréč :**

to fling;

فرَ هَرِچ: پرت کردن، انداختن.

۳/۱ یشت ۱۹ و ۴۶.

**haréz :**

to filter, to strain (as the Haoma);

هَرِز:

فشردن، پالودن. پالایش کردن (فشردن و پالیدن مانند هوم که شیره‌اش پالوده‌میشود)

۳/۳ ویسپرد ۱۲ و ۱. =

نرینه ۳/۶ ویسپرد ۱۲ و ۱.

2-to sprinkle; to water, to moisten.

۲ـ پاشیدن، افشاندن، آبریختن، خیس‌کردن، ترکردن. ۳/۳ وند ۶ و ۲. ۳. ۴.

3-to emit seed, to sow seed.

۳ـ دانه‌ریختن، تخم‌پاشیدن، دانه‌کاشتن

4-to let lie, to let stand.

۴ـ دراز کردن وا داشتن. وند ۸ و ۲. ۳.

5-to let loose, to despatch; ۵ـ شل و سست کردن، نومیدکردن، هرزکردن

۳/۳ یشت ۱۳ و ۴۳.

**apa-haréz :**

to remit; to forgive;

اَپَ هَرِز:

آمرزیدن، بخشیدن.

**ava-haréz :**

آوَ هَرِز :
to repel, to drive avay;

از خود راندن ، کنار زدن ، پدافند کردن .

۱/۱ یسنا ۱۰ و ۱۵ .

**upa-haréz :**

ئوپَ هَرِز :
to sprinkle, to pour, to let down;

پاشیدن ، ریختن ، پائین‌گذاشتن .  ۳/۱ وند ۵ و ۵ .

2-to throw away, to waste;

۲ـ هرزکردن ، کنار انداختن ، ول‌کردن .  ۳/۱ وند ۶ و ۱۰ ، ۱۴ ، ۱۶ ، ۱۸ .

3-to throw (a thing on a person)

۳ـ انداختن (انداختن چیزی بروی کسی)  ۳/۱ وند ۸ و ۲۳ و ۲۴ ، ۲۵ .

**pairi-haréz :**

پَئیری هَرِز :
to strain; to squeeze.

پالودن یا سراسر فشردن  ۳/۳ .

**fra-haréz :**

فرَهَرِز :
to throw down; to degrade.

پست کردن ، زیر پا کردن ، پائین کردن  ۳/۱ وند ۲ و ۶ .

2-to emit seed, to have intercourse with;

۲ـ تخم ریختن ، آمیزش کردن با ، هم بستر شدن .

 ۳/۱ وند ۸ و ۳۲ . وند ۱۵ و ۷ ، ۸ .

 نرینه ۳/۶ یشت ۱۴ و ۱۳ .

همیستار این واژه  است .

**haréta :** (۰۱) از ریشه -۱.

protected, nourished; fed. هَرِتَ: نگهداشته، پرورده، خوراک داده شده.

**haréta :** (۰۲)

an adversary; a tormenter.

هَرِتَ: دشمن، همیستار، رنج‌دهنده، آزارنده. ۱/۱ یشت ۵ و ۹۲.

**harétar :** (-۱) (نرینه)

a protector, a guardian a thriver;

هَرِتَرْ: نگهبان، نگهدارنده، پاسبان

کامیاب‌کننده، پیشرفت‌دهنده. ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۱۵. یشت ۱۱ و ۱۰.

۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۳ ۱/۱. وند ۲ و ۴. ۵.

۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۳.

**harétō-vīspō-gaona :**

of all species an well-fed.

هَرِتوٌ ویْسپوٌ گَئُنَ از هر گونه نیک پرورده.

نرینه

۶/۳ وند ۲۲ و ۴. ۱۱. ۱۷.

**haréθa :** (-۱)

a foe; an enemy an adversary. هَرِثَ: دشمن، همیستار، کین.

۲/۳ یشت ۱۰ و ۳۴.

**haréθra :** (-۱)

nourishment, food, support هَرِثْرَ: خوراک، خوراکی.

نگهداری، پرورش. ۲/۱ وند ۱۴ و ۱۷. وند ۱۵ و ۱۶. ۱۷. ۱۹.

۴/۱ وند ۱۳ و ۰۳۹ ۷/۱ یسنا ۶۲ و ۰۲ نیایش ۵و ۰۵

2-protection, shelter;

۲ـ نگهداری، پشتیبانی، پناه.

۴/۱ یسنا ۵۵ و ۰۴ ۴/۱ یسنا ۵۸ و ۰۲ یسنا ۷۱ و ۰۱۱ یشت ۵۰ ۰۶

**hareθravant :**

affording protection. sheltering;

هَرِثْ رَوَنْتْ: توانای نگهداری، پناه‌دهنده

مادینه ۱/۳ یسنا ۵۵ و ۰۲

**hareδāspa :** (نرینه)

name of an illustrious personage.

هِرْذاسْپ: نام کسی نامور. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۰۱۱۷

**hareδi :**

affliction, oppression; enmity.

هِرْذی: پریشانی، ستم، دشمنی. ۱/۱ وند ۲ و ۰۲۹

**harešyamna :**

see : نگ :

**harešyente :**

see: نگ :

**harōyu :**

the region situated near the river Heri. Herat to the south of Khorasan;

هَرُو یو: بخشی است در نزدیکی رود هریرود. در نیمروز خراسان. ۲/۱ وند ۱ و ۰۸

hava : [illegible] ( [illegible] ) = [illegible]

one's own

هَوَ: دارایی یکی، از آن...

[illegible] نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۸. یشت ۲۲ و ۱. [illegible] مادینه ۱/۱ یشت ۲۲ و ۹. ۱۱. [illegible] نرینه ۲/۱ وند ۱۳ و ۹. یسنا ۵۹ و ۲۸. یسنا ۷۱ و ۱۸. یشت ۶ و ۴. نیایش ۱ و ۹. نیایش ۲ و ۹. [illegible] مادینه ۲/۱ یشت ۴ و ۴. [illegible] مادینه ۲/۱ یسنا ۵۹ و ۲۸ یسنا ۷۱ و ۱۸. نیایش ۱ و ۹. نیایش ۲ و ۹. [illegible] نرینه ۳/۱ وند ۱۵ و ۲. [illegible] نرینه ۴/۱ وند ۱۹ و ۲۷. یسنا ۷۱ و ۱۱. یشت ۱۳ و ۶۶.۳۳ [illegible] مادینه ۴/۱ یشت ۱۳ و ۶۶. [illegible] نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۸. یسنا ۲۳ و ۴. [illegible] مادینه ۶/۱ وند ۱۰ و ۵ و ۶. ۹. ۱۰. ۱۳. ۱۴. وند ۱۶ و ۷. [illegible] مادینه ۶/۱ وند ۱۰ و ۱۹. [illegible] ۶/۱ یسنا ۱۱ و ۱. [illegible] کماسه ۷/۱ یشت ۱۳ و ۶۷. [illegible] نرینه ۳/۲ وند ۶ و ۴۶. یشت ۱۳ و ۱۰۷. [illegible] کماسه ۳/۳ یشت ۱۰ و ۸۴. [illegible] ۶/۳ یسنا ۸ و ۵. فرگرد ۴ و ۲.

havanha : [illegible]

prosperity of the family' propagation of offspring;

هَوَنگهَ: خوشبختی خانوادگی،

افزایش فرزند. [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۵ و ۳. [illegible] ۴/۱ یسنا ۱۴ و ۱. ویسپرد ۵ و ۱. ویسپرد ۱۱ و ۲۰. [illegible] ۴/۱ یسنا ۱۱ و ۱۰. یشت ۱۰ و ۵. نیایش ۲ و ۱۴.

2-happiness, comort, joy; tranquillity;

۲ــ خوشی، آسایش، شادی، آسودگی. [illegible] ۱/۱ یشت ۱۷ و ۲۲. یسنا ۷۱ و ۱۱. [illegible] ۲/۱ یشت ۱۰ و ۳۳. [illegible] ۴/۱ یسنا ۶۸ و ۴. [illegible] ۷/۱ یسنا ۶۲ و ۶. نیایش ۵ و ۱۲.

see : [illegible] نگ: [illegible]

havan̊hō-dā : ( ۰۱-وسد ) [Avestan script]

cheerfulness-giving, comfort-bestowing;

هَوَنگهُودا: خوشی دهنده، آسایش بخشنده.

[Avestan script] ۱/۱۰ یشت ۱۰ و ۶۵. [Avestan script] نرینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۶.

havant : ( ۰-[Avestan script] ) [Avestan script]

1-accompanied with; provided with;

هَوَنْت: همراه با، آماده با. مانند: [Avestan script]

2-this much; so much;

۲ـ این اندازه، آن اندازه.

3-like as; alike, similar, uniform.

۳ـ مانند، همچون، همانند، همگون، هم چهر. [Avestan script] نرینه ۱/۱ وند ۸ و ۳۱ [Avestan script] ۱/۳ وند ۱۵ و ۱۴.

4-as before;

۴ـ مانند پیش.

hvat-zém : ( [Avestan script] ) [Avestan script]

the ground (becomes pure) as before;

هُوَتْ زِمْ: زمین (پاک می‌شود) مانند پیش.

[Avestan script] ۱/۳۰ وند ۷ و ۴۷. تا ۴۹.

havat-masan̊ha : [Avestan script]

as great; so much grand or exalted;

هُوَتْ مَسَنْگهَ: همچنان بزرگ آن اندازه بزرگ یا بلند شده. [Avestan script] کماسه ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۱۳.

hāvana : کماسه ( ۰۱-[Avestan script] ) [Avestan script]

expressing the juice of the Haoma:

هَوَن: هاون این واژه همان هاون است.

[Avestan script] = هاون برای کوبیدن هوم [Avestan script]

۲/۱ یسنا ۱۰ و ۲.

**havapa$\mathring{n}$ha :**　　کماسه

excellence, a good quality, goodness;

هَوَپَنگَهَ　بسیار بسیار خوب، گونه خوب، خوبی

۳/۳ یسنا ۵ و ۲. یسنا ۳۷ و ۲.

**havara :**　　(یشت ۲۴ و ۱۰)

sun. shining.

هَوَرَ

خورشید. درخشان.

**havya :**

left; (opposed to right)

هَوْیَ

چپ، (همیستار راست) . نرینه ۲/۱ وند ۸ و ۴۵. ۴۶. ۴۹.

نرینه ۲/۱ یسنا ۱۱ و ۴.

یشت ۵ و ۱۳۱. . مادینه ۲/۱ وند ۸ و ۴۷. ۴۸. ۵۷. ۵۸.

وند ۹ و ۱۷. ۳۰. . (وستر ) نرینه ۲/۳ وند ۸ و ۷۱. ۹ و ۲۶.

**hasta :**　(از ریشه )

an abode (Lit.); an enclosure; (for the cattle)

هَسْتَ　خانه، جا، آغل یا استبل (برای گله چارپاه)

see :　نگ:

**haša :**　از ریشه

a friend, a companion;

هَشَ　دوست، یار، همراه ۴/۱ یسنا ۶۲ و ۸.

۲/۲ یشت ۱۰ و ۱۱۶. ۲/۳ وند ۱۸ و ۲۶.

۶/۳ یسنا ۶۸ و ۱۲.

haši :

a friend; a companion;

هَشی: دوست ، یار ، همراه

haši : ( ۰۲ ) نرینه

a kind of deases

هَشی. نام گونه‌ئی درد و ناخوشی است

۲/۱ یشت ۴ و ۲ . ۵/۱۰ یشت ۴ و ۳ .

( ) نرینه

haši-tbiš :

هَشی- تبیش

a friend-tormenter;

دوست آزار ، آزاردهنده دوست .

۴/۱ یسنا ۶۵ و ۶ .

hašidava : ( )

one who deceives his friend;

هَشی دَوَ : دوست فریب ، فریب‌دهنده دوست

کسیکه دوست خودش را فریب دهد . ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۷ .

hašanm;haše:

See: نگ:

hahya : کماسه

corn; grains

هَهیَ

دانه (گندم ، جو ، سایر دانه‌ها) 6 . = دانه (غله) دهنده

پئی‌تیش‌هه‌هیم نام گاهانبار پایان تابستان است 6 .

نرینه ۲/۱ ویسپرد: ۲ و ۲ .

نرینه ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۲ .

hā : ( ۰۱ )

to cut; to divide;

ها: بریدن، تکه‌کردن.

[Avestan] . (۰۳)

see : [Avestan] . نگ:

hā :

[Avestan] . (۳) (وند ۷ و ۵۷)

a sort of interjection

ها: گونه‌ای از آواها.

hāiti :

[Avestan] . [Avestan] — ۱

a chapter; a section

هائیتی: هات، بخش، تکه،

فرگرد [Avestan] 6 ۲/۱ یسنا ۱۳ و ۰۸ یسنا ۲۸ و ۰۱۲ [Avestan]

(گلدنر [Avestan]) ۲/۳ ویسپرد ۱۳ و ۰۳

hāiδišta : (۰۲ — [Avestan]) [Avestan] .

the best killer or destroyer;

هائیذیشتَ: کشنده‌ترین

[Avestan] نرینه ۸/۱ یشت ۱۲ و ۰۸

hāiriši :

[Avestan] . ([Avestan])

a woman that gives birth to a child; a female;

هائیریشی: زنیکه بچه بزاید، ماده، زاینده.

[Avestan] ۱/۳ وند ۱۵ و ۰۱۹ یشت ۱۳ و ۰۱۵ [Avestan] ۲/۳ یسنا ۶۵ و ۰۲ یشت ۵ و ۰۲ نیایش ۴ و ۰۳ [Avestan] ۶/۳ یسنا ۶۵ و ۰۲ یشت ۵ و ۰۲ یشت ۱۳ و ۰۵ یشت ۲۴ و ۰۵۰ نیایش ۴ و ۰۳

hāu :

[Avestan] . (۰۱)

he, she; this, that

هائو آن مرد، آن زن

این ضمیر برای مرد و زن هر دو بکار می‌رود. [Avestan] نرینه ۱/۱ وند ۸ و ۰۳۲ وند ۹ و ۰۴۱ ۰۵۰ یشت ۱۴ و ۴۱ یشت ۱۹ و ۰۵۶ [Avestan] نرینه ۱/۱ وند ۴ و ۰۴۸ [Avestan] مادینه ۱/۱ وند ۸ و ۰۳۲ وند ۱۳ و ۰۱۶ وند ۱۹ و ۰۳۰ [Avestan] . [Avestan] . [Avestan] .

(برای ... ) مادینه یشت ۸ و ۵۴.

**hãu :** (۰۲)

there, in that place.

هائو :

آنجا، در آن جای. ... وند ۷ و ۵۴.

**hãkuréna :**

working together (Lit.); Co-operation;

هاکورِنَ : همکار، با هم‌کارکننده، همکاری. ... = ... = با هم. ... = کارکننده. ... جوری از ... و ... یاور، همکاری، یاری دوستانه، ۲/۳ یسنا ۴۴ و ۰۱.

**hãgét :**

following, pursuing;

هاگِت :

دنباله‌روی. پیروی ... کاسه ۱/۱ یسنا ۵۸ و ۰۱.

کماسه ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۰۱۱

**hãta :**

existing, living; beings; men in general;

ها تَ: زندگی‌کننده، زنده، باشنده، هستی یابنده، مردم همگان. پورداود: بنیاد داشتن

**hãta-maréni:**

one who weighs and makes account of (Lit.). i.e. one who weighs and makes account of the good and evil deeds of men done in this world; epithet of Ahura Mazda.

هاتَ مَرِنی: کسیکه کردار کسان را می‌سنجد و شمارش می‌کند.

سنجنده و برشمارنده کردار نیک و بد مردم در این جهان ... یشت ۳۲ و ۰۶ ... ۱/۱ یشت ۱ و ۰۸.

hātām :

see : نگ :

haΘra : ( - . )

a measure of 1,000 paces, one mile "There are meny kinds of hasar (Hathar), the me an hasar counts 1,000 paces of two feet each. The mean hasar in then a Roman mile; two hasar : make one tacar".

هاثْرَ:

۱ ــ اندازه هزار گام

۲ ــ فاصله میان دو میل دیوان برید ( پست تلگراف ایران ) که امروز در فرانسه "میل" و در انگلستان مایل می‌خوانند .

hāΘrō-masaṅh :

one hathra long (as a road)

هاثْرُوْمَسَنْگْهْ: بدرازی یک هاسر(مانند جاده)

نرینه ۲/۱ وند ۲ و ۲۶ · ۳۴ · وند ۱۳ و ۱۸ · یشت ۸ و ۲۳ ·

hādrūyan :

clear, obvious, manifest;

هاذْرُوْ یَنَ: روشن ، آشکار ، پیدا . ۱/۱ یسنا ۳۲ و ۷ .

نیایش ۷/۱۰ .

hāma : ( - ۲ . )

a prefix implying "similar, same uniform"

هامَ : پیشوندیست که برای همسانی ، همانندی ، هم‌چهری بکار می‌رود .

مانند:

2-adj, all, whole, similar, same, uniform;

۲ــ صفت مانند همه ، همگان ، همانند ، همان ، همگون . نرینه ۱/۱ یشت ۱۹

و ۱۰ . نرینه ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۰۷ ۲/۱ یسنا ۱۹ و ۱۵
۱/۱ یشت ۱۸ و ۵.

hãmõ-gatu :

the same seat, the same place;

هامو گاتو : همانجا، همان، نشستنگاه.

۷/۱ وند ۵ و ۲۷ و وند ۷ و ۶.

hãmõ-taxma :

sufficiently strong.

هامو تَخمَ : نیرومند، رسا، باندازه بسنده نیرومند.

. نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۴.

hãmõ-daema :

of the same religion.

هامو دَئیمن : همدین، هم باور. نرینه ۱/۳ یشت ۹/۲۴.

hãmõ -nãfa :

of the same lineage; of the same blood;

هامو نافَ : هم نژاد، هم خون، هم تیره

.نرینه ۱/۱ یشت ۲۴ و ۹. ۳۷.

hãmõ-šyaoθna :

a similar action

هامو شیَ اُثنَ : هم کردار، هم کنش.

۱/۳ وند ۴ و ۴۳.

hãra :

a protector, a guardian.

هارَ : نگهبان

پاسدار، نگهدارنده. واژه دگرگون شده واژه که در یشت ۵۷

و ۱۷ است. [illegible] ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۲۰. [illegible] [illegible]
نرینه یسنا ۴۴ و ۲۰. [illegible] ۸/۱- یسنا ۳۱ و ۱۳.

hāvant : [illegible]
See: [illegible] نک هاوَنَ

hāvana : [illegible] ( [illegible] )

the sacred metalic Motar used for pounding the Haoma to be used for ceremonial purposes,

هاوَنَ : ر هاون ورجاوندیکه در آئین نیایش برای کوبیدن هوم بکار برده می‌شود. [illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۹۰. [illegible] ۱/۳وند ۱۹ و ۹. [illegible] مادینه ۱/۶ویسپرد ۱۲ و ۲. [illegible] ۱/۲ (۱/۳) وند ۱۴ و ۸. یسنا ۲۲ و ۲. ویسپرد ۱۲ و ۵. خورده‌اوستا ۴ و ۵. [illegible] ۲/۲ (۲/۳) وند ۵ و ۴۰. [illegible] ۳/۲ یشت ۱۰ و ۹۱. [illegible] ۲/۴ ویسپرد ۱۰ و ۲. [illegible] ۲/۲ وند ۱۴ و ۱۰
2-amotar.

hāvanān : [illegible] ( [illegible] )

.he priest who strains the Haoma and perform its ceremony.

هاوَنانْ :
موبدیکه هوم را کوبیده و فشرده آنرا برای آئین نیایش آماده می‌کند. [illegible] ۲/۱ ویسپرد ۳ و ۱. خورده ۳ و ۵. [illegible] ۴/۱ وند ۵ و ۵۷ [illegible] ۶/۱ یشت ۲۴ و ۷۵.

hāvani : [illegible]

the second of the five division of the day; when the Haoma ceremony is generally performed, from sunrise to mid-day.

هاوَنی :
هنگام دوم از گاه پنجم روزانه. هاونی از هنگام برخاستن خورشید تا نیمروز است و آن

هنگامی است که آئین هوم از آغاز برخاستن خورشید تا نیمروز انجام می‌شود [اوستایی]. ۲/۱ یسنا ۲ و ۳. ۱۸. یسنا ۶ و ۲. یسنا ۹ و ۱. [اوستایی] ۴/۱ یسنا ۱ و ۳. ۲۳. یسنا ۳ و ۵. خورده اوستا ۱/۱ [اوستایی] ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۷. یسنا ۲۲ و ۱۹. [اوستایی] ۸/۱ یسنا ۱ و ۲۰. (گلدنر [اوستایی])

hāvanō-zasta : [اوستایی]

who holds t motar in his hand;

هاوَنُو زَسْتَ : هاون بدست، کسیکه هاون را بدست می‌گیرد.

[اوستایی] نرینه ۱/۱ وند ۳ و ۱. یشت ۱۰ و ۹۱.

hāwōya;hāvaya : [اوستایی]

left (opposed to right)

هاوُوِیَ،هاوَیَ: چپ (همیستار راست) [اوستایی] نرینه ۳/۱ وند ۳ و ۲۵. ۲۶. یشت ۱۷ و ۲۲. [اوستایی] (گلدنر [اوستایی]) نرینه ۳/۱ وند ۳ و ۲۵. ۲۶. ۲۸. [اوستایی] نرینه ۳/۱ یشت ۱۷ و ۲۲.

hāvišta : [اوستایی]

a pupil; a disciple.

هاوِیْشْتَ:

شاگرد، پیرو. [اوستایی]. [اوستایی] = میان دو شاگرد یک استاد [اوستایی] ۶/۳ یسنا ۶۸ و ۱۲.

hi : [اوستایی]

to bind, to sourround.

هی: بستن، به بند انداختن

para-hi : [اوستایی]

available. ready.

پَرَهی : فراهم

[اوستایی] ۲/۳ [اوستایی]

یسنا ۵۳ و ۶.

hikarana :

hikarana: the means of preserving the fire (from being extinguished), such as a hard knotty, log of wood; a pair of round bellows;

هیکَرَن: نگهدارنده آتش (از خاموش بودن) مانند یک کنده پر گره درخت.

۲/۱ وند ۱۴ و ۰۷

hiku :

dry; dried; dusty.

هیکو: خشک. گردآلود

نرینه ۲/۳ وند ۱۸ و ۲۷. یسنا ۶۳ و ۱۰.

hikvanh;

dusty; soiled.

هیکونگه: گرد و خاکی، غبارآلود. = راه پر گرد و خاک، راه خاک‌آلود نرینه ۲/۱ وند ۳ و ۱۱.

hixti :

watering (the field)

هیختی: آبیاری (آبیاری کشتزار) ۴/۱ وند ۶ و ۶.

hixra :

dry unclean matter, such as the nails pared off and the hair shaven;

هیخر: پلیدیهای خشک مانند موی بریده شده از سر و تن یا ناخن گرفته شده از انگشتان دست و پا و یا دندان افتاده از دهان.

۲/۱. وند ۵ و ۱۶. ۱۸. ۶/۳ وند ۵ و ۱۴.

hi :

to smite, to knock down.

هیغ: زدن، بزمین انداختن، فروکوبیدن.

ni-hiɣ :

to destroy, to annihilate.

نی هیغ : نابودکردن، - نرینه ۱/۱ بشت ۱۹ و ۶۷.

hiɣnu : (۰۲)

dry;

هیغنو : خشک. مادینه ۱/۱ وند ۹ و ۳۱.

hič : (۰۱)

to wet, to moisten, to water.

هیچ: تر کردن، نم‌کردن، آب‌آلود کردن، آبیاری، خیس کردن.

۳/۱ وند ۵ و ۵.

paiti-hič :

to sprinkle (a person) with gomez or water;

to cleanse;

پئیتی‌هیچ: پاشیدن آب یا گومیز (کسی‌که آب می‌پاشد)

پاک کردن، زدودن. ۳/۱ وند ۹ و ۵۲.

۲/۱۰ وند ۹ و ۱۴.

۲/۱ وند ۸ و ۵۸.۴۰ و وند ۱۵۹. ۳/۱۰ وند

۹ و ۴۷.

para-hič :

to draw off the water;

پَرَ هیچ :

آب‌کشیدن. ۳/۳ وند ۶ و ۳۲. ۳۵.

hič : (۰۲)

to dry, to become dry;

هیچ: خشک کردن، خشک‌شدن.

us-hič :

to dry up

ئوش هیچ :

خاموش‌کردن ،خشک‌افتادن .

۳/۱ وند ۵ و ۱۲ ، ۱۳ ، وند ۸ و ۹ ، ۱۰ .

hiz :

to flow, to move on; to roll

هیز :

روان‌کردن ، از جای خود جنبیدن ، غلتیدن .

pairi-hiz :

to flow round about, to roll along.

پَئیری هیز :

بفراگرد خود روان شدن ، به پیش غلتیدن .

۲/۱ وند ۲۱ و ۴ ، ۸ ، ۱۲ ، ۱۶ .

hizu :

the tongue.

هیزو : زبان

۶/۱ یشت ۳و۱۸ . یشت ۵و۱۷ . یشت ۹و۲۵ .

۶/۱ آفرینگان ۵/۲ . ۶/۱ (۳/۱) یسنا ۵۱ و ۱۳

۳/۲ یسنا ۴۹ و ۴ .

hizuzδa :

fluent-togued,

ready = tongued.

هیزوخذَ : شیوازبان ، گشادەزبان ، با زبان ، زبان آور ،

آماده زبان . همیستار این واژه = بسته زبان ، بی‌زبان (یشت

۶۵ و ۹) نریمه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۰ .

hizu-drãjañh :

long - tongued. chattering, loquacious.

هیزوِنْدْراجَنْگَهْ : زبان‌دراز
ورزن ، پرگو ، وراج [illegible] - نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۴۸ .
2.as long as the tongue
۲ـ زبان‌درازتر ، پرگوتر .
[illegible] (وسترگارد [illegible]) نرینه ۱/۱ وند ۱۸ و ۱۱ .

**hizũma :** [illegible] .
the tongue
هیزومَ : زبان
[illegible] ـ ۵/۱ وند ۳ و ۱۴ . وند ۹ و ۴۰ .

**hizvañh :** کماسه ([illegible]) [illegible] .
the tongue
هیزْوَنْگَهْ : زبان
[illegible] ۲/۱ یسنا ۵۰ و ۶ . [illegible] ۲/۱ وند ۱۸ و ۵۵ . ۵۹ .

**hizvā:** (ریشه شماره‌های ۷۳۶۴ و ۷۳۶۳ و ۷۳۶۰) [illegible] .
the tongue ri
هیزْوا :
هیزوا از ریشه [illegible] . = زبان دگرگون شده [illegible] = [illegible] . [illegible]
۱/۱ وند ۲ و ۶ . یشت ۱۹ و ۹۵ . [illegible] ۲/۱ وند ۱۵ و ۴ . یسنا ۶۲ و ۴ . یشت
۱ و ۳۱ . نیایش ۵ و ۱۰ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۲۸ و ۵ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۱
و ۳ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۴۵ و ۱ .

**hizvārēna :** [illegible] .
the force (Lit movement) of the tongue
هیزْوارِنَ : نیروی (جنبش) زبان = زبان‌دار ، پرتوان‌درگفتار ، زبان‌دار . [illegible] = زبان
[illegible] = جنبنده ، رونده . ریشه [illegible] در سنسکریت = رفتن . [illegible] =
زبان‌آور ، زبان‌دار یشت ۵ و ۶ . نیایش ۴ و ۷ .

**hizvō-dañhañh :** [illegible] .

See: [illegible] نگ : [illegible]

**hizvō -raiΘya :**

Leading the tongue to the right direction i.e. one who is fair in his utteraces;

هیزوورَئیثیَ : گرداننده زبان به راست . مانند کسیکه در گفتار خودش راست است ، راست گوینده ، درست گفتار .

۲/۱ یسنا ۵۰ و ۶ . (گلدنر )

**hizvō-wasanh :**

curbing the tongue i.e., speaking after mature the ought: not speaking recklessly

هیزوو وَسَنگهْ : سنجیده‌گفتار

گوینده پس از اندیشه رسا ، با بی‌پروایی نگوینده ، سخن‌گوی اندیشه کرده . نرینه ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۱۹ .

**hindu :**

the sind (orig); india;

هیندو :

سیند (ریشه) هند = ودائی .

the Punjab;a name of the indus country;

پنجاب ، نام کشور هندوان = هندوستان . ۲/۱ وند ۱ و ۱۹ . ۳/۱ وند ۱ و ۱۹ . ۷/۱ یسنا ۵۷ و ۲۹ . یشت ۱۰ و ۱۰۴ . ۲/۳ وند ۱ و ۱۸ .

**hindva :**

the Mount us-hindva that stands in the middle of the sea vouru-Kasha: the Hindu Kush (Haug)

هیندّو : کوه ئوس هیندو که در میان دریای وئوروکش است .

هندوکش کوههایی که در شمال افغانستان است (هوگ) ۵/۱ یشت ۸ و ۳۲ (گلدنر )

**hita :**

Bound (Lit.); curbed, restrained.

هیتَ: بسته، مرز، جلوگرفته، نگهداشته شده. [illegible] مادینه ۲/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۰ یشت ۱۹ و ۸۶. [illegible] نرینه ۲/۳ یسنا ۹ و ۲۲.

ساخته‌ها: [illegible]

2-a horse

۲ــ اسب [illegible] ۶/۱ یشت ۱۴ و ۱۳. [illegible] ۴/۳ یسنا ۵۷ و ۲۶. یشت ۵ و ۵۳. یشت ۱۰ و ۱۱. ۹۴.

**hitāspa :**

itasp: the murderer of Urvakhshaya (one of the two sons of Sama.) he was avenged by his brother, Kereshaspa who dragged him to his chariot

هیتاسْپَ:

هیتاسب نام خونی و کشنده ئوروخش پسر سام و برادر گرشاسب است.

و گرشاسب با هیتاسب کینه‌جویی کرده به‌خونخواهی برادرش و تلافی کشته‌شدنش، او را با ارابه جنگی خود کشید. پورداود: دارنده اسبِ بسته‌شده. [illegible] ۲/۱ یشت ۱۵ و ۲۸. یشت ۱۹ و ۴۱.

**hitō-hizvaṅh :**

tongue-fetterd.

هیتو هیزْوَنْگْهْ:

کم‌زبان، بسته‌زبان، اندک‌گو، همیستار واژه [illegible] = زبان دار، وراج، پرگو [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۶۵ و ۹.

**hiθā :**

an abode (Sp. & Jus); the place of the rest (Dar.) true (Mills); the essential characteristic (Har.)

هیثا:

خانه (اشپیگل ــ یوستی) جایی برای آرامش (دارمستتر) درست (میلز) کس ویژه (هارلز) [illegible] ۲/۱ یسنا ۳۴ و ۱۰.

hitu : ( [Avestan] ) [Avestan]

bond, union; or. a land-mark.

هیتو: بند، مرز، بستگی، یا نشان مرزی. [Avestan] ۱/۱ یسنا ۴۸ و ۷.

hiθwant : ( [Avestan] ) [Avestan]

want : hasty, speedy, quick;

هیثونت: شتاب‌زده، تند، باشتاب. [Avestan] ۲/۱ یسنا ۱۹ و ۱۵.

hisiδı̄āt : [Avestan]

see : [Avestan] نگ : [Avestan]

hispūsentem : [Avestan]

see : [Avestan] نگ :

hišas : (نرینه) ( [Avestan] ) [Avestan]

one who sees or surveys.

هیشَش: نگاه‌کننده، کسیکه نگاه می‌کند یا بررسی یا بازرسی می‌کند. مانند: [Avestan]

hišāra : ( [Avestan] ) [Avestan]

a guardian, a protector

هیشار: نگهبان، نگهدارنده، پاسبان، این واژه دگرگون شده واژه [Avestan] است. [Avestan] ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۱۷. یشت ۱۱ و ۱۲.

hiška; hišku : [Avestan]

dry.

هیشکَ، هیشکو: خشک [Avestan] = [Avestan] + [Avestan] = [Avestan]

مادینه ۱/۱ وند ۹ و ۳۱. [Avestan] (گلدنر [Avestan]) مادینه ۱/۱ وند ۹ و ۳۸.

وند ۹ و ۳۰. [illegible] کماسه ۱/۱ وند ۸ و ۳۴. [illegible] ۴/۱ وند ۸ و ۳۴.

[illegible]

**hišku-pansnū :**

dry dust;

هیشکو ـ پانسنو: غبارخشک، خاک خشک، گرد خشک [illegible] ۲/۱ وند ۱۶ و ۲.

**hišč :**

to ask for, to beg. to desire.

هیشچ: خواهش کردن. آرزو کردن.

[illegible] ۱/۳ یسنا ۴۰ و ۴. = خواهش می‌کنیم ۱/۳ یسنا ۴۰ و ۴.

**hištaiti :**

see : [illegible] نگ:

**hištenta :**

See: [illegible] نگ:

**hišmarentō :**

see : [illegible] ۲. نگ:

**hišmāirīm :**

See: [illegible] ۲. نگ:

**hiš-haxti:** (مادینه) (۱.۱) [illegible]

sprinkling water (Lit );

cleansing, purifying; undefiling

هیش ـ هَختی: آب پاشی

پالایش، پالاینده [illegible] ۳/۱ وند ۹ و ۵۲.

2-defiling, rendering impure. ۲ـ آلوده‌کننده.

ناپاک‌کننده. [illegible] ۳/۱ وند ۵ و ۳۴.

see : [illegible] :نگ [illegible]

**hišasat :** [illegible]

هیشَسَت: از ریشه [illegible] = خواستن، جستجو کردن. to wish; to search.

**hu :** [illegible] (۱)

to be pregnant, to bear off spring (of evil beings).

هُوْ: آبستن‌بودن، بچه‌زائیدن (از بدکاران) [illegible] ۱/۱ وند ۱۸ و ۳۱. [illegible] ۲/۱ وند ۱۸ و ۳۰.

2-to prepare (food); to cook;

۲ـ پختن، آماده کردن (خوراک)

[illegible] ۳/۳ (۲/۳) وند ۷ و ۷۵. [illegible] ۳/۳ وند ۸ و ۷۳.

3-to burn, to burn out. ۳ـ سوزاندن

[illegible] ۳/۱ یسنا ۷۱ و ۸.

4-to pound the Haoma-twigs; to express the juice of the Haoma.

۴ـ کوبیدن ترکه‌های هوم، فشردن شیره هوم

[illegible] ۳/۱ یسنا ۹ و ۳. ۶. ۹. ۱۲. [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۶ و ۴۳. [illegible] ۶/۱ وند ۱۸ و ۱۲. یشت ۲۱ و ۹. [illegible] ۶/۳ ویسپرد ۱۲ و ۳. [illegible] ۱/۳۰ ویسپرد ۹ و ۳. [illegible] ۱/۳ ویسپرد ۹ و ۳.

5-to prepare, to provide, to give.

۵ـ آماده‌کردن، فراهم‌کردن، دادن [illegible] یسنا ۳۱ و ۱۵.

**aiwi-hu :** [illegible]

to express the juice of the Haoma twigs.

آئیوی ـ هُوْ: فشردن، شیره از شاخه‌های کوچک هوم

[illegible] نرینه ۲/۱ یسنا ۱۱ و ۳.

fra-hu :

to express the Haoma juice. to prepare the juice by pounding the Haoma-twigs;

فَرَ-هوْ :
فشردن شیره هوم ، فراهم‌کردن ، شیره هوم با کوبیدن ترکه‌های هوم .
۲/۱ یسنا ۹ و ۲.

hu : (۰۲)

a profix implying "good, well, beautiful, much, sufficient sometimes, though rarely.

هوْ: خوب ، نیک ، به ، زیبا ، بسیار ، بسنده و رسا   این واژه پیشوندایست که در واژه‌های خوب ، نیکو و به و زیبا ، بسیار ، بسنده و رسا ، و گاهی بمعنی "اگرچه و کمتر" می‌باشد
گونه از واژه هستند که بهمان
معنی باین گونه بکار می‌روند . مانند:

2-strong, firm,

۲ـ نیرومند ، استوار .

hu-aiwi-tatina :

running quickly;

going fast;

هوْ ـ آئیوی ـ تَچینَ: تیزرونده . تند دونده .
مادینه ۲/۱ یشت ۱۹ و ۱ .

hu-irixta :

well filled up;

هوْ ـ ئیریخْتَ : خوب‌لبریز شده ، خوب‌پرشده ، ۲/۱ یشت ۱۰ و ۶۸ .

hu-kairya :

the Mount Hukar, one of the peaks of the Alborz wherefrom the River Aredvisura flows.

هوْکَئیریَ : ستیغ هوکار یکی از ستیغ های رشته‌کوههای البرز است و

آن جائیست که رود اردویسور می‌ریزد یا روان است . ۱/۱۰۶ یشت ۱۰ و ۸۸ . ۲/۱ یشت ۵ و ۹۶ . یشت ۱۲ و ۲۴ . ۵/۱ یسنا ۶۵ و ۰۳ . یشت ۵ و ۰۳ . ۲۵ . یشت ۹ و ۸ . یشت ۱۳ و ۶ . یشت ۱۵ و ۱۵ .

**hu-kéréta :**

well-made, well-shapen;

هوْ کِرِت : خوب‌ساخته ، خوش‌ریخت یا خوش‌پیکر . نرینه ۱/۳ یشت ۱۷ و ۱۲۹ . نرینه ۱/۱ یشت ۱۷ و ۲۲ . کماسه ۱/۱ ، یشت ۵ و ۱۰۱ . ۱۲۸ . مادینه ۲/۱ یشت ۵ و ۱۲۸ . ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۵ . نرینه ۱/۳ یشت ۱۷ و ۹ . نرینه ۱/۳ (۳/۱) وند ۱۹ و ۸ . ۹ . مادینه ۶/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۸ .

**hukérépta :**

well-shapen, well-formed.

هوْ کِرِپْتَ : خوش‌پیکر ، نیک‌اندام ، خوش‌ساخت . نرینه ۱/۲ یشت ۵ و ۱۲۷ .

**hukéréptéma :**

most virtuous; practising good deeds in the highest degree.

هوْ کِرِپْتِمَ : نیکوکارترین ، راست‌ترین . پارساترین ، = کرفه ، هوکرپتمه = کرفه‌مندترین . این واژه پاژنام اهورامزدا و فروهر او است . مادینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۴ . یسنا ۲۶ و ۲ . یشت ۱۳ و ۸۰ . نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۱ .

**hukéhrp :**

beautiful of form.

هوْکِهْرْپ : خوش‌ساخت .

خوش گونه. [illegible] ... [illegible] .نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و۱۶
2-a beautiful shape or body;
۲ـ خوش پیکر.
خوش‌اندام، نیکوتن. [illegible] =تن، اندام [illegible] = خوب

huxrata: ([illegible]) [illegible]

possessing good sense; discrect; sensible;

هوخرت: نیکو خرد، خردمند

دور اندیش، آگاه. [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۲۳. یسنا ۳۴ و۱۰. یسنا ۵۱
۵. [illegible].(وسترگارد [illegible].) نرینه ۸/۱ یسنا ۱۰ و ۲.

huxšaΘra : ([illegible]) [illegible]

a good king, a virtuous ruler.

هوخشتر: پادشاه نیک، فرمانروای خوب.

[illegible]. نرینه ۱/۱ یسنا ۴۱ و ۲. [illegible].
۴/۱ ویسپرد ۱۱ و ۱. [illegible] ۸/۱ یسنا ۴۴ و ۲۰. [illegible].
۳/۱ وند ۱۹ و ۹. یسنا ۴۸ و ۵. [illegible] ۲/۳ یسنا ۲ و ۲. [illegible].
۲/۳ یسنا ۷۰ و ۱. [illegible] ۳/۳۰ یسنا ۵۳ و ۸. [illegible]
[illegible]. ۴/۳ یسنا ۴ و ۴. یسنا ۲۴ و ۹. ویسپرد ۹ و ۴. [illegible]
۶/۳ یسنا ۵۶ و ۳. [illegible] ۸/۳۰ ویسپرد ۵ و ۲. [illegible].
نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۷۹. [illegible]. نرینه ۲/۱ یشت ۱۳ و
۱۵۲. [illegible]. نرینه ۴/۱ یسنا ۳۵ و ۵. وند ۱۰ و ۸. ویسپرد
۸ و ۲. [illegible] نرینه ۴/۱ آفرینگان ۶. [illegible].
نرینه ۸/۳ آفرینگان ۴.

huxšnaoΘra : [illegible]. [illegible]

well-satisfied; greatly pleased or happy;

هوخشنئوثر: نیک‌خرسند یا

بسیار خرسند و خوشنود. [illegible]. [illegible] نرینه
۱/۱ وند ۱۳ و ۴۵.

2-a great delight or satisfaction.

۲ــ خوشنودی بزرگ ، خوشی و شادمانی بسیار نیکو . ۷/۱ یشت ۱۴ و ۱۳ .

**huxšnuta :**

well-sharpened

هوخشنوت: خوب‌تیز ، بسیارتیز . = یک‌نیزه بسیار تیز مادینه ۶/۱ یشت ۱۰ و ۲۴ . ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳۹ .

**huxšnũiti :**

a great satisfaction delight. هوخشنوئیتی: خوشنودی بسیار بزرگ .

۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۹ .

**hugao :** نرینه

name of an illustrious personage

هوگئو : نیکو روان، زنده، نیک‌نام کسی نامور . ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۸ .

**hučiθra :**

of a noble seed; of high parentage;

هوچیثرَ : از نژاد نیک ، از خاندان بزرگ ، نیک‌نژاد .

مادینه ۱/۱ یشت ۱۷ و ۱۵ .

2-producing a good result ۲ــ بهره‌بخش، هوده نیک دهنده

نیایشگری‌که‌هوده‌نیک از کردار خود دارد . کماسه ۲/۱ یسنا ۵۸ و ۱ .

**hučiθrã :** (مادینه)

name of a noted woman; of high parentage.

هوچیثرا : زن نژاده . زن نیک‌نژاد

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۱.

hučisti :

sacred wisdom;

هُوچیشتی: دانش ورجاوند.

نیکو دانش، دانش سپنتایی ۲/۱۶ یسنا ۳۴ و ۱۴.

۶/۱ یسنا ۴۶ و ۴.

hujīti :

a happy life; the happiness of life;

هُوجیتی: یک زندگی شاد، شادی زندگانی ۲/۳ یسنا ۱۹ و ۱۳.

۲/۳ یسنا ۱۳ و ۴. یسنا ۳۳ و ۱۰ ویسپرد ۵ و ۲.

hujyaiti :

necessaries of life; the happiness of life.

هُوجیائیتی: بایسته‌های زندگی

شادمانی زندگی. ۲/۱ یشت ۵ و ۱۳۰.

۶/۱ (۵/۱) یسنا ۴۶ و ۸. مانند:

huzaena :

well-armed;

هُوزَئینَ: خوب جنگ‌افزار دارنده، خوب جنگ‌افزار پوشیده (خوب مسلح)

کاسه ۱/۱ وند ۱۹ و ۲۸. نرینه ۲/۱

وند ۱۹ و ۱۵.

huzantu :

of good intellect; of good sense

هُوزَنتو: نیک‌خو، خوی نیک، ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۴.

huzarašta : ( .۳-) .
erect, upright; of straight stature.

هُوزَرَشتَ راست.
راست (پاد کج) راست اندام . مادینه ۱/۶ یشت ۲۲ و ۹. .

huzāmi : ( .)
easy delivery or child-birth.

هُوزامی: زایش آسان، نیکزا، زایش بچه به‌آسانی ۲/۱ یشت ۵ و ۸۷.

huzāmiti : (.۲-) مادینه
easy delivery or birth

هوزامیتی: آسان بار خالی‌کردن. زایش آسان، زایش آسان کودک .
۷/۱ یسنا ۶۵ و ۲. یشت ۵ و ۲. یشت ۱۳ و ۱۵.

huzéntu : ( .)
of good intellect-wisdom; highly intelligent;

هُوزِنتو: هوشیاری نیک، خرد نیک
بسیار هوشمند. نرینه ۱/۱ یسنا ۴۳ و ۳. نرینه ۱/۱ یسنا ۴۶ و ۵. یسنا ۴۹ و ۵.

huzbāta : ( .)
well-invoked; adequately called on far assistance;

هُوزباتَ: خوب نیایش کرده.
با سهش بیاری خواسته. . مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۴۲.

huzvāréna : ( .۳-)

sufficient strenghth;

هوزوارِنَ نیروی بسنده، نیروی رسا. = زور ۳/۱۰
یشت ۵ و ۶. نیایش ۴ و ۷. (گلدنر ).

See: نگ: ۱ـ.

hutaosā : مادینه (نام واژه)

the beloved wife of king Gushtasp and the patroness of Zoroaster; she was a descendant of the illustrious Naodar family.

هوتَئُسا: آتوسا: شه‌بانوی دوست‌داشتنی گشتاسب شاه.
این شه‌بانو پیرو و دوستدار و پشتیبان زرتشت بود از خانواده نامی و باآوازه نوذر
. ۱/۱ یشت ۱۵ و ۳۵. ۲/۱۰ یشت ۹ و ۲۶.
یشت ۱۷ و ۴۶. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۹.

hutāšta : ،

well-shapen; beautifully formed;

هوتَشتَ: خوش‌ریخت، خوش‌اندام، خوش ساخت.
= ساختن. = ساخته. نرینه ۱/۱ یشت ۱۴
و ۷ ۰ ۹ ۰ ۴۴. نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۷. نیایش ۱ و ۶. نیایش ۲و
۱۱. نرینه ۲/۱ یسنا ۲ و ۶. یسنا ۶ و ۵. یشت ۲ و ۱۰. یشت ۱۳
و ۴۲. خورده اوستا ۴ و ۱۰. نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۶. یسنا ۳ و
۸. یسنا ۴ و ۱۱. یسنا ۷ و ۸.

huθaxta : . ۱ ()

well-bent or stretched;

هوتَختَ خوب خم شده یا خوب کشیده .
کماسه ۵/۱ یشت ۱۰ و ۳۹.

hudaēna : ، ()

of good religion; or of good conscience,

هُودَئِینَ: بهدین، یا از وجدان خوب.

[Avestan] ـ نرینه ۱/۱ یشت ۴ و ۰۹ [Avestan] ـ نرینه ۱/۱ اویسپرد ۳/۳

خورده ۴ و ۰۸ [Avestan] ـ نرینه ۱ /۶ یشت ۲۲ و ۰۱۸

نرینه ۳/۱ یشت ۱۹ و ۰۹۵ [Avestan] = ای جوان نیک دین نرینه

۸/۱ یشت ۲۲ و ۰۱۱

**hudãnu :** [Avestan] ([Avestan] ـ ۰۲)

of good wisdom; possessing great intelligence.

هُودانو: نیکودان، دانا، باخرد، بسیار هوشیار.

[Avestan] نرینه ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۰۱۶ [Avestan] نرینه ۱/۱ یسنا ۰۹/۴۴

یسنا ۵۰ و ۰۹ [Avestan] = داناترین دانا نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۰۱۵

**hudãnvarẽšvã :** [Avestan]

act with good wisdom.

هُودانْوَرِشْوا: با کنش یا خرد نیک [Avestan] + [Avestan] =

[Avestan] یسنا ۵۳ و ۰۳

**hudãstẽma :** [Avestan]

see : [Avestan] نگ:

**hudẽma :** [Avestan] کماسه

good , sufficient. deam self-command;

هُودِمَ: نیکدم. پورداود: دلپذیر، شیرین.

[Avestan] = خوب، [Avestan] = چیره‌بخود، بر خود. [Avestan]

I wish to give him the fluency of [Avestan] =

speech (Lit., a sufficient command of words).

من آرزو می‌کنم بآن سخنان روان یا فرمان نغز بدهم (ادبی، دستوری بسنده از واژه‌ها)

۲/۱ یسنا ۲۹ و ۰۸

gazing with sharp looks; epithet of Fravashi;

هودُو ئیشْرَ : نیک‌چشم

= نیک = چشم ، خیره نگرنده ، تیزبین ، خیره نگرنده با دیدگان تیز ، پاژنام فروهر . مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۹ .

hu $\delta$ āwn̊h : (۰۱) (ـ۰۲)

belonging to the good creation;

هُوداوُنگْهْ : وابسته به آفرینش نیک

نرینه ۱/۱ یسنا ۱۲ و ۷ . ۲/۱ وند ۱۳ و ۴۵ . ویسپرد ۱۱ و ۳ . نرینه ۲/۱ یسنا ۱۶ و ۵ . مادینه ۲/۱ یسنا ۱۶ و ۶ . ۴/۱ وند ۵ و ۲۵ . ویسپرد ۱۰ و ۹ . ویسپرد ۲ و ۱۱ . ۵/۱ ویسپرد ۷ و ۴ . نرینه ۶/۱ یسنا ۱۳ و ۷ . یسنا ۱۶ و ۴ . سی‌روزه ۱ و ۲۸ . فرگرد ۶ و ۱ . نرینه ۸/۱ وند ۲۱ و ۱ . نیایش ۵ و ۴ .

2- : clarified butter or muttonball placed on the sarced bread in the Baj ceremony; Goshodo;

گائوش‌هُداو : روغن کره یا گوشت که در نان ورجاوند گذاشته می‌شود و در آئین باج بکار می‌برند . گوشودو . ۲/۱ یسنا ۳ و ۱ . ۲/۱ یسنا ۴ و ۱ .

hu $\delta$ āwn̊h : (۰۲۱) (ـ)

possessing good sense; very discreet, judicious.

هوداوُنگْهْ : داشتن اندریافت نیک

نیکو نهاد ، دادگر ، بسیار دوراندیش . نرینه ۱/۱ یسنا ۴۵ و ۶ . یسنا ۴۸ و ۳ . نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۶۰ . ۱/۱ یشت ۲۳ و ۳ . ۴/۱ یسنا ۳۱ و ۲۲ . نرینه ۱/۳ وند

۱۹ و ۹. یسنا ۲ و ۲. یسنا ۷۰ و ۱. [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۳۰ و ۳. یسنا ۳۴
و ۳. [illegible] نرینه ۴/۳ یسنا ۴ و ۴. یسنا ۲۴ و ۹. ویسپرد ۸ و ۱. ویسپرد ۱۰
و ۴. [illegible] نرینه ۴/۳ یسنا ۳۴ و ۱۳. [illegible] نرینه ۶/۳ یسنا ۵۶
و ۳. [illegible] نرینه ۸/۳ ویسپرد ۵ و ۲. [illegible] دارنده بهترین
سهش (فروزه برترین) نرینه ۲/۱ یشت ۱۳ و ۱۵۲. [illegible] نرینه ۸/۱
یسنا ۴۱ و ۲. ۳.

huδãwn̊ha : [illegible] کماسه [illegible]

good sense, great widsom;

هوداوَنگهَ: اندریافت نیک، خرد بزرگ [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۵ و ۳.

huδāta : ( [illegible] -۲.) [illegible]

well-created; noble created;

هوداتَ: نیک آفریده، بسیار خوب آفریده.

[illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۶. یشت ۱۰ و ۱۴۲. [illegible] مادینه
۱/۱ یشت ۱۷ و ۱۵. (۲) خوب پایه‌گذاری شده.
2-well-founded;

[illegible] - کماسه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۰۱.

[illegible] مادینه ۱/۳ یشت ۱۷ و ۸.

see : [illegible] نگ : [illegible]

huδāman : ( [illegible] -۲.) [illegible]

possessing great wisdom; very sensible;

هودامَن: داشتن خرد بزرگ. دانا، بسیار آگاه.

[illegible] نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و۱

huna : ( [illegible] -۱.) نرینه [illegible]

the brood (of evil creation);

هونَ: جوجه (ازبدان و زیانکاران)

hunairyāwnč :

walking with great courage-manliness;

هوناثیریاؤنچ با دلاوری گام بردارنده.

با جوانمردی و مردانگی گام بردارنده. نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۲. نرینه ۶/۱ یشت ۸ و ۱۳.

hunara : (نرینه)

a good quality; virtue, goodness excellence;

هونَرَ هنر، خوبی، دلاوری : = خوب ، = دلیر: دلیر نیک

۶/۳ وند ۱۳ و ۱۹. مانندها:

2-an equitable ordinance a just code of laws

۲ـ یک فرمان یکنواخت، دستور یکسان.

یک نسک دات و داوری ۳/۱ یسنا ۴۳ و ۵.

hunarvant :

هونَرَوَنْت هنرمند.

possessing excellence-good qualities; morally good;

مادینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۲۰. مادینه ۲/۱ یشت ۱۶ و ۱.

= نیک، = مرد دلیر = مرد دلیر نیک؛ دارنده دلیری

hunarētāt : مادینه

excellence, merit, goodness;

هونَرِتات: برتری، شایستگی، خوبی. ۳/۱ یسنا ۵۰ و ۸. پورداود: هنری.

hunivixta: (مادینه)

sufficiently made ponderous-heavy;

هونی ویخْتَ: بسیار کوبنده و سنگین.
[Avestan] نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۷۲. [Avestan] نرینه ۲/۱ یشت ۶ و ۵. نیایش ۱ و ۱۵ [Avestan] ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۲. [Avestan] ۱/۳. یشت ۱۰ و ۱۴۰.

**hunu :** (۱۰) (۲۰۰-۰۱) (نرینه) [Avestan]

the brood (of evil creation);

هونو: جوجه (از بدان، زیان‌کاران) [Avestan] ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۱۰. [Avestan] ۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۱۳. [Avestan] ۲/۳ یشت ۱۹ و ۱۴. پورداود: بچه یا کودک اهریمنی.

**hunu :** (۰۲۱) (نرینه) [Avestan]

name of a fiendish tribe, antagonistic to the Zorastrian religion;

هونو: نام یک ایل دیوخویی است که دشمن دین زرتشت بودند. [Avestan] ۱/۳ یشت ۷ و ۵۷. [Avestan] ۲/۳ یشت ۵ و ۵۴. [Avestan] ۵/۳ یشت ۱۳ و ۱۰۰. یشت ۱۹ و ۸۶.

**hunušta :** [Avestan]

see : [Avestan] نگ:

**hunvant :** [Avestan]

see : [Avestan] نگ:

**hupaitištāna :** [Avestan]

standing firmly; firm-footedness; ([Avestan])

هوپَئیشْ تانَ: استوار ایستنده، پایداری.
[Avestan] ۷/۱ یشت ۱۴ و ۱۳.

(نرینه)

**hupairispā :**

one who disperses or hurls away;

هوپَئیریشپا: بدور پرتاب‌کننده

**hupairišta :**

well-tested, throughly-examind;

هوپَئیریشتَ: نیک آزموده، سراپا آزمایش شده.

- نرینه ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۸.

**hupaurva:**

of a very exalted dignity;

هوپَئورْوَ: از جایگاه بالا، بالاجاه، جاه و پیشه بسیار بزرگ و ارجمند

، مادینه ۲/۳ یسنا ۵۲ و ۳.

**hupaṭareta :**

well-winged.

هوپَتَرِتَ: تیزپر، خوب بالدار.

= باشتابتر از تیزبال‌ترین پرنده

fleeter than well-winged-birds.

۳/۲ یسنا ۵۷ و ۲۸.

**hupaθmainya :**

Leading to the righteous or heavenly path; supplying good provision to men on their way to paradise (Sp. Justi. Har. Dar.) epithet of chista; i.e., the angel presiding over religion;

هوپَتَ مَئینیَ: رهبری خوب به راه راستی و راه مینوی. پیش بینی کننده راه‌خوب‌وآماده کننده فردوس برای مردم در راهشان (اشپیکل ـ یوّستی ـ هارلز ـ دار مستتر) ۳پاژنام

چیستا (برای مانده) مینوی پشتیبانی کننده دین.
مادینه ۲/۱ یشت ۱۶ و ۰۱

**huparéta :**

fighting bravely;

هوپَرِتَ: با دلیری جنگنده. نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۰۴۶

**hupāta :**

well-protected;

هوپاتَ: نیک نگهدارنده، خوب نگهداشته. نرینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۴۲
= بهترین نگهداری شده مادینه ۱/۳ یشت ۱۴ و ۰۱۲ =
best protected.

**hupuӨrya :**

well-behaved children. virtuous offspring;

هوپوثْرِیَ: فرزندان نیک رفتار، فرزندان راست و درست.
۲/۱ یسنا ۱۰ و ۰۱۵

**hupérétu :**

a forest that can be easily crossed;

هوپرِتو: خوب‌گدار: جنگلی که بتوان به آسانی از آن گذر کرد.
مادینه ۱/۱ یشت ۱۶ و ۰۳ = آب‌های با گدار
مادینه ۲/۳ یسنا ۳۸ و ۰۳

**hupéréna :**

well-winged.

هوپرِنَ: خوش‌پر، خوش پرواز
نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۰۷۰

**hupō-husta :**

well-adorned.

هوپوبوستَ: خوب آراسته

نیک آذین‌شده = خوب درست. = آراستن = بسیار خوب آراسته. جای‌گاه یا نشستگاه یا رخت‌خوابهای خوب آراسته نرینه ۱/۳ یشت ۱۷ و ۰۹

**huféδri :**

of noble parentage.

هوفذری: از دوده نیک. از زنجیره خانواده بسیار خوب. ... مادینه ۲/۳ ۲ و ۰۷

**hufraorvaesa :**

cleverly turning round (a charist)

هوفرَئورْوَئِسَ: با زرنگی گرداننده نرینه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۳۱.

**hufrańharšta :**

well-thrust, well-stabbed; (as a sword);

هوفرَنگهَرْشْتَ: خوب فرو رونده، بسیار تیز سوراخ کننده.

(مانند شمشیر) نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۷۲.

(مادینه)

**hufrabéréti** : a good offering or gift.

هوفرَبِرِتی: پیشکشی خوب، دهش خوب، نیاز خوب ۳/۱ یسنا ۶۸ و ۰۹ یشت ۱۰ و ۷۷.

**huframéréta :**

well-recited; epithet of the Gatha Ahunavaiti.

هوفرَمِرِتَ: خوش گزارش، گزارش خوب.

نیک دریافتنی ، نیک ازبرکردنی ، پلژنام اهونودگات . مادینه ۲/۱ ویسپرد ۱۴ و ۱۰.

**huframéréti :**

complete recital;

هوفرَیرِتی: گزارش رسا . نیک‌سخن . ۴/۱ ویسپرد ۹ و ۳.

**hufravač :**

name of an illustrious personage of the family of Kahrka well speaker.

هوفرَوَچ: نام کسی نامور از خاندان کهرکا . نیک‌گوی ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۷.

same as مانند

**hufrāyašta**

well-praised; well-invoked.

هوفرایَشتَ: خوب نیایش شده ، خوب ستایش کرده . مادینه ۲/۱ یسنا ۲۱ و ۵ . یسنا ۱ و ۶ . ویسپرد ۲ و ۶ . ویسپرد ۱۴ و ۱ . مادینه ۱/۶ ویسپرد ۱ و ۴ . ۶/۳۰۶ ویسپرد ۱ و ۳.

**hufrā uxta :**

well-moulded; well-cast;

هوفرایوختَ: خوب‌ریخته ، خوش ریخت (کالبد) ، نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۴۰.

(مادینه)

**hufrāyešti:**

good offerings of yasna;

good conserations.

هوفرایِشتی: نیکوستاینده

نیاز خجسته، دهش خجسته 𐬵𐬎𐬟𐬭𐬁𐬌𐬌𐬀𐬑𐬙𐬀𐬌𐬌𐬁 ۳/۱ یشت ۱۰ و ۷۷.
𐬵𐬎𐬟𐬭𐬁𐬌𐬌𐬀𐬑𐬙𐬀 𐬛𐬀𐬌𐬥𐬌𐬌𐬁 ۴/۱ ویسپرد ۹ و ۳.

hufrīna : (𐬟𐬭𐬍𐬥𐬁-) 𐬵𐬎𐬟𐬭𐬍𐬥𐬀 .

a good blessing; pious benediction;

هوفریْن: آفرین خوب، نیکخواهی خوب برای کسی، آفرین نیک دین دار. 𐬵𐬎𐬟𐬭𐬍𐬥𐬀𐬨 .
۵/۱ یشت ۱۶ و ۳.

hubaoiδi : (𐬠𐬀𐬊𐬌𐬜𐬌) 𐬵𐬎𐬠𐬀𐬊𐬌𐬜𐬌 .

sweet-scented; fragrant;

هوبَئُیذی: بوی خوش، بویه. 𐬵𐬎𐬠𐬀𐬊𐬌𐬜𐬌𐬱 نرینه ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۴. 𐬵𐬎𐬠𐬀𐬊𐬌𐬜𐬌𐬨
نرینه ۱/۱ یشت ۲۲ و ۷. 𐬵𐬎𐬠𐬀𐬊𐬌𐬜𐬌𐬱 مادینه ۱/۱ یشت ۱۷ و ۶. 𐬵𐬎𐬠𐬀𐬊𐬌𐬜𐬌 .
کماسه ۲/۳ یشت ۵ و ۱۳۰. یشت ۱۷ و ۷. 𐬵𐬎𐬠𐬀𐬊𐬌𐬜𐬌𐬙𐬀𐬭𐬋 = خوشبوتر نرینه ۱/۱.
یشت ۲۲ و ۷. 𐬵𐬎𐬠𐬀𐬊𐬌𐬜𐬌𐬙𐬆𐬨𐬀𐬌𐬌𐬁 = خوشبوترین بوها ۱/۳ وند ۲ و ۲۸. ۳۸.
𐬵𐬎𐬠𐬀𐬊𐬌𐬜𐬌𐬙𐬆𐬨𐬀 𐬬𐬍𐬯𐬆 - مادینه ۳/۶ وند ۸ و ۲. ۳. ۷۹. وند ۹ و ۳۲. وند ۱۴ و
۳. وند ۱۸ و ۷۱.

hubaoiδitā (مادینه) 𐬵𐬎𐬠𐬀𐬊𐬌𐬜𐬌𐬙𐬁 .

sweet-scentedness;

هوبَئُیذیتَ: خوش بویی، بویه آگینی. 𐬵𐬎𐬠𐬀𐬊𐬌𐬜𐬌𐬙𐬀𐬙𐬀 - ۳/۱ یشت ۲۲ و ۱۱.

hubaoiδya : (𐬠𐬀𐬊𐬌𐬜𐬌𐬌𐬀-) 𐬵𐬎𐬠𐬀𐬊𐬌𐬜𐬌𐬌𐬀 .

Sweet - scented.

هوبَئُیذیَ: خوش بو، بویه‌آگین. 𐬵𐬎𐬠𐬀𐬊𐬌𐬜𐬌𐬌𐬈 - کماسه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۰۲.

hubaγa : (𐬠𐬀𐬖𐬀-۱) 𐬵𐬎𐬠𐬀𐬖𐬀 .

fortunate, lucky;

هوبَغَ: خوشبخت. کامیاب، نیکروز. 𐬵𐬎𐬠𐬀𐬖𐬁𐬭𐬋. 𐬵𐬎𐬠𐬀𐬖𐬁𐬭𐬋 = زنان خوشبخت مادینه
۲/۳ ویسپرد ۲ و ۷.

**huabrāna :** (۱)

admirably fit for riding.

هوبَرانَ:

خوش‌راه، خوب برنده، شایسته سواری. نرینه ۱/۳ یشت ۲۴ و ۴۸.

**hubāmya :** (۰)

full of splendour-radiance; highly resp-Lendent, epithet of Mithra;

هوبامیَ: پرشکوه، پردرخشش.

بسیار درخشنده، پاژنامه میترا ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۴۳. = پرتو خورشید، درخشنده‌تر از خورشید.

**hubiš :**

of good the remedies;

هوبیش: خوب درمان‌گر، نیک‌درمان. = درمان‌گر. ۱/۱ یشت ۲، و ۱۷. مانندها:

**hubéréta :** (نرینه) (۱)

one who offers good gifts;

هوبِرِتَ: نیک برنده، کسیکه دهش خوب پیشکش‌می‌کند. نیازی‌خوب‌کننده ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۱۲ (۲) پیشکشی خوب

2-a good offering;

کماسه ۲/۱ یشت ۱۳ و ۱۸.

مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۱۸.

**hubérétā :** (مادینه)

good treatment (Lit. well carried i.e., well behaved).

هوبِرِتا: خوش رفتار، نیک روش.

که ممکن است با من خوشرفتاری کنند. ۲/۱ یشت ۱۵ و ۴۰.

**hubéréti :** (مادینه)

a good offering; or a gift;

هوبِرِتی: یک پیشکشی خوب یا دهش خوب. ۲/۱ یشت ۱۰ و ۷۸. ۲/۱ یسنا ۶۰ و ۶. یسنا ۶۲ و ۰۱ ۷. ۲/۱ یسنا ۶۸ و ۱۴. ۲/۳ فرگرد ۷ و ۲.

**humata :** گماسه

a good or holy thought, an honest intention;

هومَت: اندیشه نیک، اندیشه ورجاوند، آهنگ نیک. ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۶. ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۶. ۶/۱ یسنا ۱۰ و ۱۶. ۲/۳ ویسپرد ۱۷ و ۱. ۲/۳ یسنا ۴ و ۱. ۲/۳ یسنا ۱۱ و ۱۷. ۳/۳ یسنا ۷۰ و ۴. ۳/۳ وند ۵ و ۲۱. وند ۱۰ و ۱۸. ۱۹. ۴/۳ یسنا ۱۱ و ۱۷. یشت ۱ و ۰. ۶/۳ یسنا ۳۵ و ۲. ۶/۳ ویسپرد ۲ و ۲. ۷/۳ یشت ۱۳ و ۸۴.

2-well-thought, honestly considered;

۲ـ نیک‌اندیش، بایک، درست‌کار. گماسه ۲/۱ یسنا ۲ و ۸. گماسه ۲/۱ ویسپرد ۲ و ۵. گماسه ۶/۱ وند ۱۸ و ۱۷. ۲۵. ۲/۳ یسنا ۳ و ۴.

3-the good-thought paradise, called in pazend star-pae behesht

۳ـ اندیشه نیک، بهشت (بهترین) که در پازند ساترپائی‌بهشت نامیده می‌شود. ۷/۱ یشت ۲۲ و ۱۵ و یشت ۲۲ و ۱۴.

**humananh :**

holy thoughts, well-minded;

هومَنَنگهٔ: نیک پندار، نیک‌اندیش. نرینه ۲/۱ ویسپرد ۳ و ۳. نیایش خورده ۴ و ۸. نرینه ۴/۱ یشت ۵ و ۸.

[Avestan] نرینه ۱/۶ یشت ۲۲ و ۱۸ · [Avestan] = قوای‌جوان نیک‌اندیش نرینه ۱/۸ یشت ۲۲ و ۱۱ · [Avestan] نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳۴ · یشت ۱۹ و ۹۵ ·

humāya : ([Avestan]) [Avestan] · [Avestan] ·

a good ordinance; a wise code of laws;

هومایَ هومَیَ: دستورنیک ، یک پند خردمندانه از دات .

دات نیک ، [Avestan] ۲/۳ یشت ۹ و ۲۱ ·

2-possessing good understanding; rich in wisdom;

۲ـ دارای فهم خوب ، پرخرد ، توانگر در خرد .

[Avestan] نرینه ۱/۲ یسنا ۴۱ و ۳ · ویسپرد ۳ و ۳ · نیایش ۴ و ۸ · [Avestan] نرینه ۱/۶ ویسپرد ۹ و ۲ · یشت ۲۴ و ۱۷ · [Avestan] ۱/۳ ویسپرد ۱۲ و ۴ و ۵ · [Avestan] ۱/۳ اویسپرد ۱۲ و ۴ · [Avestan] ۱/۳ اویسپرد ۱۲ و ۴ · [Avestan] ۱/۳ اویسپرد ۱۲ و ۴ ·

humayaka : [Avestan] ·

name of a Daeva-worshipper; literally, implying, full of tricks, crafty;

هومَیَکَ:

نام کسی است دیوپرست نیرنگ‌بازوافسونگر ، دغل‌ورنگ‌باز [Avestan] ·

نرینه ۱/۲ یشت ۵ و ۱۱۳ ·

humā : (مادینه) [Avestan] ·

a daughter of king Gushtasp's renowned for her beauty; she was carried away, along with her sister BeH Afrid into captivity, by the king's mortal for Arjasp; but they. both were gallantly rescued by their heroic brother Isfendyar, Humae

هوما: همای نام دختر شاه گشتاسب که بداشتن زیبائیش نامی بود .

و او بهمراه خواهرش به‌آفرید ربوده شدند و در بند و گرفتاری ارجاسب هیونان‌خدای‌ـ

درآمدند تا اینکه هر دو آنها بدست اسفندیار که برادرشان‌بود دلاورانه‌رهایی‌داده‌شدند
۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۹.

humāya :

see : نگ:

humižda :

giving good rewards

هومیژدَ: دهنده پاداشهای خوب. مادینه ۱/۳ یسنا ۵۵ و ۲.

humérėti :

a good religious law or doetrine;

هومِرِتی: دات از دین خوب ـ جستار دینی.
۶/۱ یسنا ۳۱ و ۱۰.

humān.dra: (نرینه)

benignant mysteries of the Zoroastrian
religion; effica- cious Manthra.

هومَنزدر: راز مهربانی آئین دین زرتشتی، سودمندی (مانتره) ۲/۳
یسنا ۳۰ و ۱.

huyaona : (نرینه)

giving great assistance-strength; or having a good residence.

هویَئنَ: دهش یاری بزرگ، دهش نیرومندی، داشتن‌خانه‌یاجای‌خوب
مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۹.

huyazata : (۰۱)

well worthy of adoration-reverence;

هویَزَتَ: شایستگی خوب برای بزرگداشت از بزرگداشت کننده.
شایسته ارجمندی (۱) [illegible] . مادینه ۲/۱ یشت ۱۷ و ۰۱

huyazata : [illegible] (۰۲)
name of an illustrious personage
هویَزَتَ:
نام کسی نامور [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۷.

huyašta : [illegible] ([illegible])
well-adored; greatly
praised;
هویَشتَ: نیک ستوده، به بزرگی ستایش شده
[illegible] نرینه ۳/۱ یشت ۵ و ۹. نیایش ۴ و ۹. [illegible] مادینه ۱/۱ یشت ۵ و ۹. نیایش ۴ و ۹.

huyāirya : [illegible] ([illegible])

of fruitful or cropful year; fertiles producing fertility;
هویائیریَ:
سال نیک، سالیکه میوه و دانه در آن فراوان باشد (ترسالی) [illegible].
مادینه ۲/۱ یشت ۸ و ۵۱. [illegible] ۴/۱۰ یشت ۸ و ۳۶ [illegible].
مادینه ۲/۳ یشت ۸ و ۹. ۴۰.

huyāγna : [illegible] ([illegible])
a good performer of the yasna ceremony; a good adorer of spiritual beeings;
هویاغنَ: خوب ستایش کننده. خوب انجام دهنده یسنا، خوب بزرگداشت کننده‌مینوی.
[illegible] = بزرگداشت، ارج، پیرو خدایی، خداپرستی، دین‌داری [illegible]
۲/۲ یشت ۱۰ و ۱۱۶.

huyārēš :

see : نگ: ۱-

huyēšti :

a good or worthy adoration; full-offered-yasna

هویِشتی: بزرگداشت شایسته، ستایش خوب، ستایش بایسته

۳/۱ (۲/۱) یسنا ۶۸ و ۱۴. ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۸

۳/۱ یسنا ۶۸ و ۹.

huraiΘya :

possissing a good chariot.

هورَئیثیَ: دارنده ارابه خوب. نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۶. (گلدنر)

= دارنده راه خوب (دار مستتر)

huraoδa :

tall-formed; stately; well-shapen;

beautiful,

هورَئُذَ: بلندبالا، خوش ساخت، خوش پیکر، زیبا.

نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۴۰. یشت ۱۴ و ۷. ۴۴.

مادینه ۱/۱ وند ۳ و ۲۴. وند ۱۹ و ۳۰. یسنا ۱۰ و ۱۴. یسنا ۱۱ و ۱۰.

نرینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۵. یسنا ۲ و ۶. یسنا ۵۷ و ۲. ۵. ۷. ۹. ۱۱. ۱۳. یشت ۱۱ و

۱. ۱۰. ۱۴. ۱۵. ۱۸. مادینه ۲/۱ یسنا ۲ و ۱۴. یشت ۵ و ۱۵.

یشت ۹ و ۲. یشت ۱۷ و ۱. نرینه ۶/۱ یسنا ۳ و ۸. یشت ۱ و ۲۷

یشت ۸ و ۸. مادینه ۶/۱ یشت ۵ و ۶۴ یشت ۱۰ و ۹۰.

نرینه ۸/۱ وند ۱۸ و ۲۲. ۳۱. ۳۴. ۳۷. وند ۴۰. ۴۳. ۴۶. ۴۹.

یسنا ۵۷ و ۲۵.

huraoδaŋ̊h :

beautiful, stately, tallformed.

هورَشْذَنْگَهْ: زیبا، خوش ساخت، خوش پیکر، خوش اندام.
بلند بالا. [illegible] زنان خوش پیکر، زنان زیبا. مادینه ۲/۳ ویسپرد ۲ و ۷.

hurā : ([illegible]) [illegible]
strong drink. intoxicating Liquor.
هورا: مستی‌آور، نوشیدنی مست‌کننده، آشام مستی‌آور. [illegible] ۶/۱ وند ۱۴ و ۱۷. [illegible] ۶/۱ آفرینگان ۴.

huraθman (کماسه [illegible]) (ازریشه [illegible]) [illegible]
good growth; good creation;
هوروثْمَن: رویش خوب، آفرینش خوب. [illegible] آفرینش نیک از اهورا مزدا. ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۴.

[illegible] ([illegible] + [illegible] + [illegible]) از ریشه [illegible]
hurunya : peace of mind; equanimity;
blisful state of soul;
هورونْیَ: آرامش دادن، بردباری.
سنگینی، گونه‌ای از خوشی روان. [illegible] = نیک [illegible] = روان. [illegible] ۲/۱ یشت ۱۰ و ۳۳. [illegible] ۴/۱ یسنا ۶۸ و ۲. ویسپرد ۵ و ۱. ویسپرد ۱۱ و ۲۰.

hu-vaxša : ([illegible]) [illegible]
very prosperous or thriving fruitful (as a country);
هووَخْشَ: خوشبختی زیاد، یا کامیاب از بارداری
و سودمندی (مانند کشت‌زار کشور) [illegible]. [illegible] ۴/۱ وند ۴ و ۲.

hu-vačanh : [illegible]
see : نگ: [illegible]

**husasta :**

well-taught; properly instructed;

هوسَسْتَ: نیک آموخته، برسایی یادگرفته. … مادینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۳.

**hustaréta** (مادینه)

(a bed) well spread.

هوسْتَرِتَ: خوب‌گسترده، خوب پهن کرده. … نرینه ۱/۳ یشت ۱۷ و ۹.

**husravaňh :** (نرینه)

the son of Syavarshana (Syavakhsh) and the gerands on of Kaviusa (per. Kaus). he successfully begs of Aredvi-sura to enable hime to overcome A trasyab who had killed his father. in the vish taspyasht, he is called immortal.

هوسْرَوَنْگهْ: کیخسرو. پسر سیاوش و نوه کیکاوس است و او به‌اردویسور نیاز کرد که توانایی پیدا کند تا بتواند برافراسیاب کشنده پدرش چیره گردد و سرانجام افراسیاب بدستیاری هوم دستگیر و به پیش کیخسرو آورده شد تا اینکه افراسیاب بر دست کیخسرو کشته شد. کیخسرو را در ویشتاسب یشت جاودانی نامیده‌اند. … ۱/۱ یشت ۵ و ۴۹. یشت ۹ و ۲۱. یشت ۱۵ و ۳۲. یشت ۱۷ و ۴۱. … ۱/۱ یشت ۹ و ۱۸. یشت ۱۷ و ۳۸. یشت ۱۹ و ۷۷. یشت ۲۳ و ۲. … ۲/۱ یشت ۱۹ و ۷۴.

2-a lake of the same mame

۲ــ نام دریاچه‌ای است بنام دریاچه هسرونگه. … (گلدنر …) ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۶.

**husravan :**

good intonation; recital of prayers in musical tone

هوسْرَوَن: آهنگ خوب، آوای خوب. سرایش نیک

با آوای خوب نیایش خواندن . … ۷/۱۰ نیایش ۴ و ۸.

**huš :**

to become dry; to dry;

هوش: خشک شدن ، خشک کردن . مانند: … .

**hušata :**

well-cut

هوشَتَ: خوب برش. … نرینه ۶/۳ وند ۱۸ و ۱۷ =
کننده درخت خوب بریده شده . … نرینه ۶/۳
آفرینگان ۵.

**hušayana :**

of a good welling.

هوشَیَنَ: خوب‌آشیانه ، خوب جایگزین ، خوب خانه ، نام آواز و پاژنام میترا و تشتر:
… نرینه ۲/۱ یشت ۸ و ۲ . یشت ۱۰ و ۴ . نیایش ۲ و ۱۳.

**hušiti :** مادینه

a pleasant or joyful abode; a good residence;

هوشیتی: یک خانه دلخواه یا آرامش بخش.
یک جایگاه خوب . … ۱/۱۰ یسنا ۲۹ و ۱۰ . یسنا ۴۸ و ۱۱ . … .
۲/۱ یسنا ۶۸ و ۱۴ . … ۲/۱۰۶ یشت ۱۰ و ۷۷ . … .
۶/۱ ، ۷/۱ یسنا ۳۰ و ۱۰.

2-the coming (of the season) at its proper time.

۲ـ آینده (از موسم)
درآن هنگام درست . … ۲/۱ یسنا ۲ و ۶ . خورده ـ
اوستا ۴ و ۱۰ . … ۶/۱۰ یشت ۲ و ۳ . یشت ۴ و ۵
… ۶/۱ یسنا ۱ و ۶ . یسنا ۳ و ۸ . خورده
اوستا ۴ و ۲.

**hušēna :** ( )

a happy abode, living happily;

هوشینَ: یک خانه شاد، جای زندگی شادمانه، خانه خوب، ۱/۱
یسنا ۵۳ و ۵.

**hušāiθmna :**

a valuable property-possession

هوشوئیثمَنَ: دارایی گرانبها، دارایی بسیار ارزنده. ریشه = دارا بودن
۱/۱ یسنا ۴۸ و ۶.

**hušyaoθna :** ( ) (۱) .

of good deed; practising virtuous actions

هوشیَئوثنَ: کُنش نیک، انجام دهنده کار نیک.
مادینه ۱/۱ یسنا ۴۵ و ۴. ... . نرینه ۲/۱
ویسپرد ۳ و ۳. خورده اوستا ۴ و ۸ ... نرینه ۶/۱ یشت
۲۲ و ۱۸. یشت ۲۴ و ۱۷. .... = توای جوان نیک کردار،
نرینه ۸/۱ یشت ۲۲ و ۱۱. . نرینه ۱/۳ یشت ۱۹ و ۹۵.

**hušauθna :** (۲)

names of two different illustrious personages. (1) possibly, a son of King Gushtasps (Yt. 13,103). (2) a member of the well-known Family of Frashaostra (Vt. 13, 104).

هوشیَئوثنَ: نام دو کس. (نخستین) شاید پسر شاه گشتاسب باشد که در —
یشت ۱۳ و ۱۰۳ آمده است (دومین) یکی از هموندان خانواده بسیار باآوازه فرشوشتر است
یشت ۱۳ و ۱۰۴. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۳، ۱۰۴.

**huška :** ( )

هوشکَ خشک

نرینه ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۸ . یشت ۵ و ۷۷ . ۷۸ . ۷/۱
وند ۶ و ۲۹ . ۳۱ . ۳۴ . ۳۷ . ۴۰ . ۶/۳ وند ۸ و ۲۹ . ۳۰ . ۳۱ .
۳۳ . ۳۴ . وند ۸ و ۳۳ . مانند:

huškō-zéma :

where of the ground is dry

هوشکوزِما: زمین خشک، در جائیکه زمین خشک است .
۸ و ۸ . ۶/۳ وند ۸ و ۸ .
کاسه ۱/۱ وند ۳ و ۱۵ . وند ۵ و ۴۶ . وند ۸ و ۵ . وند ۹ و ۳ .

hušxvafan :

sleeping pleasantly; (ازریشه )
enjoing a happy sleep.
هوش خْوَفَن
خوشخواب ، خوش‌خوابیدن ، خواب خوش ، وآرام و شاد . نرینه
۱/۱ یسنا ۵۷ و ۱۷ . یشت ۱۱ و ۱۲ . = خوابیدن
= کسیکه هرگز نخوابیده یسنا ۵۷ و ۱۷ . یشت ۱۱ و ۱۲ .

hus-haxan :

a good or well-wishing friend.

هوش هَخَن : دوست خوش دل ، دوست خوب ، ۱/۱
یسنا ۳۲ و ۲ .

huš-haxi : نرینه

a good companion; a good or., real friend.

هوش هَخی: یار خوب ، دوست راستین
دوست خوب ، ۲/۱ یسنا ۴۶ و ۱۳ .

hus̆-haxman :

whose friendship is good;

هوش هَخمَن: دوستی خوب.

[Avestan] مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۰.

hus̆-hănm-béréta :

well-hoarded, provided with full store;

هوش ـ هانْم ـ بِرِتَ:

نیک گردآوری شده، خوب خرمن شده. [Avestan] نرینه ۲/۱ یشت ۱۸ و ۱۰. [Avestan] ۵/۱ یشت ۱۳ و ۶۷.

hus̆-hānm-sāsta :

well instructed or trained; well principled.

هوش ـ هانْم ـ ساسْتَ:

نیک آموخته. نیک دانش فراگرفته، نیک‌روش، نیک‌خوی [Avestan] مادینه ۴/۱ یشت ۲۲ و ۱۸.

hū :　　　　(۱.)　(نرینه)

a Swine.

هو: خوک نر.

[Avestan] = در پیکر یک خوک بیابانی (وحشی) یشت ۱۰ و ۲۰ و ۱۲۷. یشت ۱۴ و ۱۵. [Avestan] = در پیکره زیبا.

hū :　　　　(۲.)

هو: مانند [Avestan].

hūiti :　　　　(۱.)　(۱ـ[Avestan])　(مادینه)

expressing the juice of the Hoama.

هوئیتی: فشردن شیره هوم. در سانسکریت:

جائیکه سوما فشرده شده . ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۶.

hūiti : (۰۲)

an artisan; a handicraftsman

هوئیتی: افزارمند، هنرمند، کارگر سازنده افزار، در پهلوی ۳ دسته مردم بنام آتره‌ون . رتیشتار و استریه فشوئیت . دسته‌بندی شده بود در هند باستان ۳ دسته بنام براهمن خششریا و وائیشیا، دسته بندی شده بود. ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۷.

(مادینه)

hūišti :

a good wish or desire; هوئیشتی: آرزوی نیک، خواست نیک، خواهش نیک. وسترگارد. ۲/۳ یشت ۴ و ۸.

(نرینه)

hū-karetar :

a doer of virtuous actions; a well doer,

هوکَرِتَر: نیک‌کردار، درستکار، نیکوکار.

۱/۱ یسنا ۳۴ و ۱۳. (وسترگارد)

hūxta :

a good word; a well-intetioned, speech.

هوخْتَ: گفتار نیک، واژه نیکو

۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۶. ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۶. ۶/۱ یسنا ۱۰ و ۱۶. ۱/۳ فرگرد ۳ و ۱. ۲/۳ ویسپرد ۱۷ و ۱. ۲/۳ یسنا ۴ و ۱. ۲/۳ یسنا ۱۱ و ۱۷. ۳/۳ یسنا ۷۰ و ۴. ۳/۳ وند ۵ و ۲۱. وند ۱۰ و ۱۸. ۱۹. ۴/۳ یسنا ۱۱ و ۱۷. یشت ۱ و ۵.

[illegible] ۶/۳ یسنا ۳۵ و ۲. [illegible] ۶/۳ ویسپرد ۲۰ و ۲.
[illegible] ۷/۳ یشت ۱۳ و ۸۴.

2-well spoken; honestly uttered.

۲ـ گفته خوب، گفتار راستین. [illegible] گاهان ۲/۱ یسنا ۱۲ و ۸.
[illegible] گاهان ۲/۱ ویسپرد ۲ و ۵. [illegible]
[illegible] گاهان ۶/۱ وند ۱۸ و ۱۷ و ۲۵. [illegible] ۲/۳.
یسنا ۳ و ۴. [illegible] ۷/۱ یشت ۲۲ و ۱۵. [illegible] ۲/۳ یشت ۲۲ و ۱۴.

hūrō : [illegible]

see : [illegible] نگ:

hū-bāmya : [illegible]

see : [illegible] نگ:

hūšnāθra :([illegible]) [illegible]

well-washing, purifying thoroughly; effective for the bathings (as water).

هوشناثرَ خوب شوینده، سراسر پاک کننده، درخور شستن و پاک‌کردن (مانند آب)،
[illegible] مادینه ۲/۳ یسنا ۳۸ و ۳.

[illegible]

see : [illegible] در هر ۴ واژه نگ به [illegible]

héntō; héntém : [illegible]

see : [illegible] نگ:

hé - Čā; hēča: [illegible]

see : [illegible] نگ:

hénkérétā :

see : نگ:

hĕngrabém :

see : نگ:

hĕbvant :

gathering or meeting together; (waters)

هِبْوَنْت : همدیگر را دیدن ، گردهم‌آمدن.
همدیگر را بیننده. (میلز = آن در استخر ایستاده) (آب که از کوه روان است ، رودها
بندهش، دارمستتر) … گونه‌گاتها است از واژه … - … که
معنی آن، با همدیگر بودن ، یا بهم افزون شده است . … ، … .
مادینه ۲/۳ یسنا ۳۸ و ۰۳ وند ۱۱ و ۰۵.

hĕmiΘyāt:

See: نگ:

hĕm-parŝti :

consultation, interview;

هیم پَرَشتی کنکاش، سگالش، گفت وشنود . … - … ۶/ یسنا
۳۳ و ۰۶.

hĕmyantū :

see : نگ:

hĕ; hō; ōhi :

see : نگ:

hōiΘwa :

see : نگ

(یسنا ۵۳ و ۰۶)

این واژه‌ها را در واژه نگاه کنید .

hōiš; piΘā;parā :

see :( para, hi )

hōyå m; hōyūm :

see : نگ :

hå :

see : نگ:

håm :

see : نگ:

håmin : (نرینه)

summer; the warmest season of the year

هامینْ : تابستان ، گرمترین موسم سال .

۲/۱ (۷/۱) یسنا ۶۵ و ۰۵ . یشت ۵ و ۰۵ . یشت ۱۳ و۸ .نیایش ۴ و ۰۶ .

2-belonging to summer

۲ــ وابسته به تابستان ، تابستانی = دو تابستان نرینه۲/۱وند ۱ و ۰۳ = هفت ماه تابستان‌نرینه۳/۱وند ۱ و ۰۴ تابستان بزرگ در ایران باستان هفت ماه بوده است .

håm-isā : (مادینه)

the same pole of the chariot; هانْم ئیسا : همان مالبند ارابه.
- م ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۵.

hąm-urvīsya :

meeting together;

هانْم ئورویس یا: همدیگر را دیدار کردن . نرینه ۳/۱، وند ۳ و ۳۲.

hąm -nāfa :

See: نگ:

hąm-taptin :

bailing (Water)

هانْم تَبتین : جوشان (مانند آب) . مادینه ۴/۳ وند ۴ و ۴۶.

hąm - tăcit-bāzu :

grappling each other by the arm; هانْم ـ تاچیت ـ بازو:

بازو بهم چنگک کردن. نرینه ۱/۱ یشت ۸ و ۲۲. (گلدنر ) . گلدنر

hąm-nasu :

defiled by the dead;

هانْم نَسو: آلوده بالاشه (مرده)
۲/۱ وند ۹ و ۱.

کماسه

hąm-patana : هانْم پتَن :

patana: rushing on; making an onset　　　یورش ــ تک کردن .

 - ۱/۱ وند ۷ و ۵۳ ، ۵۴ .

hąm-baoδémna :  (۲-۰ ...) 

healthy or sound in mind;

هانْم بَئُذِمَنَ : تندرستی

hąm-barétar : 

the gather, name of an illustrious personage.

هانْم بَرِتَرْ:

گردآوری کننده : نام کسی نامور .  =گردآوری کننده

چیزهای خوب ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۱ .

hąm-béréta (bareΘa ): 

bringing together; carrying together;　　　( - ۱.)

هانْم بَرِتَ ( ـ بَرِثَ ):

با هم برنده، با هم بردارنده .

 - ۳/۱ وند ۸ و ۸۵ ، ۸۶ .  - ۳/۱۰ وند ۱۹ و ۴۴ ، ۴۵ .

hąm-bereΘwa : 　(۱.)

collection; harvest;

هانْم بِرِثْوَ : خرمن ، گردآورده .  وند ۳ و ۲۷ .

hąm-yaētąwn̊hō: 

exerting. striving after;

هانْم یَئیتاوَنْگْهُو: بکاربرنده ، کوشنده .  = بکاربردن

  = با هم بکار بردن .  وند ۲۱ و ۴ ، ۸ .

hãm-yanta : [Avestan]

see : نگ : [Avestan] -۲.

hãm-yũiti : [Avestan] ( [Avestan] )

connection; coming in contact. هانْم یوئیتی : وابسته، بهم برخوردن،

بهم‌رسنده، [Avestan] ۱/۷ وند ۵ و ۵۷، ۵۸، وند ۷ و ۱۷، ۱۸.

hãm-raeΘwa : [Avestan] (۰۱)

direct defilment;

هانْم رَئِثْوَ : آلودگی سرراست. [Avestan] = آلـودگی ناسـرراسـت.

[Avestan] ۱/۲ وند ۱۰ و ۶، وند ۱۱ و ۹، ۱۲.

hãm-raeΘwa : [Avestan] (۰۲)

to be polluted by direct defilement

هانْم رَئِثْوَ. ناپاک شدن با پلیدی سرراست.

[Avestan] = لاشه مرده سرراست پلید می‌کند ۱/۳ وند ۵ و ۳۳، ۳۴، ۳۵، وند ۱۲ و ۲۱، [Avestan] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۸.

2-to be mixed a bad thing with a good one.

۲ــ آمیخته شدن یک چیز خوب با بد، یا آمیخته شدن پاک با پلیدی. [Avestan] ۳/۱ وند ۱۸ و ۶۲. [Avestan] وند ۱۸ و ۶۲. [Avestan] و ۱۸، ۶۲.

hãm-raoδa : (اروذ. ادبی) [Avestan]

growing up; thriving; statly;

هانْم رَئُذَ : بالنده، بزرگ‌شونده، روینده، با شکوه

[Avestan] ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۵، نیایش ۵ و ۱۱

håm-vaiti :

Friendly; victorious;

هانْم وَئیتی : دوستانه، پیروزی.

مادینه ۲/۱ ویسپرد ۷ و ۱. یشت ۲ و ۶.

مادینه ۶/۱ یشت ۲ و ۱. سی‌روزه ۱ و ۲.

2-triumphant success; victorious power; also the Angel presiding over the same.

پیشرفت پیروزمندانه، نیروی پیروزی، همچنین نام نیروی‌مینوی نگه‌دارنده و پشتیبان پیروزی و شادی. ۴/۲ ویسپرد ۱۱ و ۱۶.

håm-vaoiri :

a large fruit (sp. & Jus); fruits with rind (Haug); (milk) with pap (Dar.);

هانْم وَئوئیری :

برابر ترجمه اشپیگل و یوستی این واژه: میوه بزرگ است. برابر ترجمه هوگ ـ میوه بـا پوست برابر ترجمه دار مستتر خوراک نرم و رقیق از شیر است. معنی درست این واژه‌میوه خوب رسیده یا میوه رسا می‌باشد. ۶/۳ وند ۵ و ۵۲.

håm-varēti :

protection, support; strength; vigour;

هانْم وَرِتی : نگهداری، پشتیبانی.

نیرومندی، پیروزی. ۱/۱ یشت ۱۰ و ۶۶. یشت ۱۱ و ۲. یشت ۱۹ و ۳۹. ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۴. نیایش ۵ و ۱۰. ویسپرد ۷ و ۳. یشت ۱۹ و ۳۹. سی‌روزه ۲ و ۲۲. ۳/۱ یشت ۱۰ و ۷۱. ۵/۱ یشت ۱۹ و ۳۸. ۶/۱ سی‌روزه ۱ و ۲۲.

håm-varétivant :

affording protection-

هانْم وَرِتی وَنْت : support; giving vigour- courage.

یارایی کردن نگهدار، یارایی کردن پشتیبانی، پیروزی دادن، دلاوری کردن [illegible] [illegible] نرینه ۱/۶ یسنا ۵۷ و ۳۳. یشت ۱۱ و ۱۹. [illegible] مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۳.

hām-sāsta : ([illegible]) [illegible].

intructed, trained, educated;

هانْم ساسْتَ : آموخته، پرورش یافته، فرهیخته، دانش آموخته.

hām-stāiti : [illegible].

standing together;

همه ایستاده.

هانْم سْتائیتی : با هم ایستادگی کردن [illegible]. ۴/۱

یشت ۱۳ و ۳۹.

hām-sistō: [illegible].

by the whole of the living world (Dar.);

[illegible]

هانْم شیشْتو : با همه‌جهان زندگی (ترجمه دار مستتر). یشت ۲۴ و ۳۶.

[illegible].

see : [illegible]. نگ :

hyat : [illegible].

an indefinite pronoun of the neuter gender, mostly used in the Gatha dialect, implying, that. which.

هَیَتْ :

نام واژه‌ای ناآشکارا از گونه‌کماسه است که بیشتر در گاتها مانند وات فزونی بمعنی آن کــه، کدام بکار رفته است. [illegible] یسنا ۷ و ۲۴. یسنا ۱۵ و ۳. یسنا ۳۱ و ۵. یسنا ۳۷ و ۴. یسنا ۴۹ و ۱۲. یسنا ۵۶ و ۱. یسنا ۶۵ و ۱۴.

2-sometimes, used in the mas.; e.g., the leader who.

۲ــ گاهگاه در نام نرینه بکار می‌رود مانند

[illegible] رهبریکه یسنا ۲۹ و ۰۲ و ٔگاهگاه) در نام فزون شده بکار می‌رود مانند:

[illegible] = نامهائیکه یسنا ۳۸ و ۰۴ [illegible] یسنا ۴۳ و ۰۱۸ واژه‌هیت

همچنین در گفتارهای بسیاری با معانی گوناگون بکار می‌رود.

3-Therefore, consequently;

۳ــ بنابراین سرانجام (درنتیجه)

[illegible] یسنا ۲۹ و ۰۸ (۴) به آن وسیله [illegible] یسنا ۴۴ و ۰۱۷

4-thereby

5-when

۵ــ هنگامیکه [illegible] یسنا ۳۰ و ۴ و ۰۶

6-from the time

۶ــ از هنگام [illegible] یسنا ۳۱ و ۰۸

7-because

۷ــ برای اینکه، زیرا [illegible] یسنا ۴۳ و ۰۴

8-that is

۸ــ آن است [illegible] یسنا ۵۸ و ۰۱

9-as a connecting particle between a noun and its qualifying adjective.

۹ــ مانند یک وات پیوست دهنده.

میان نام واژه و صفت بکار می‌رود و شناسانندهٔ آن می‌باشد (اضافه توصیفی) [illegible]

[illegible] یسنا ۲۸ و ۰۹

10-inseveral instrances is used as an expletive in the Gathas for the purposes of scansion (Sp.);

۱۰ــ واژه [illegible] در چندین جا در گاتها برای بریدن چند واژه

در گفتار بگونهٔ وات فزونی بکار رفته است. [illegible] یسنا ۳۱ و ۰۱۴

[illegible]

هیار. هیات. هیانن

نگاه‌کنید به واژه [illegible] = هستن است

hva : [illegible]

own; belonging to one's self; also

هوَ: صفت است: دارایی، بکسی وابسته بودن، داشتن. [illegible] و

همچنین [illegible] نیز همان معنی‌را دارد. [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۷ و ۰۵۴ یشت

۲۴ و ۰۵۳ مادینه ۱/۱ وند ۲ و ۰۶ یشت ۲۲ و ۰۱۱۰۹ [illegible] مادینه ۲/۱ وند ۲

و ۰۱۱ ۰۱۵ ۰۱۹ وند ۱۰ و ۰۱۸ ۰۱۹ [illegible] نرینه ۱/۲ یشت ۱۰ و ۰۱۱۳

در واژه‌های آمیخته (مرکب) نیز بکار رفته مانند ... و ... و ... و ...

2-reflex. pronoun self, used in the three persons; myself thyself,himself; itself.

۲ـ نام واژه بخود (ضمیر بخود) مانند خودش در سه کس من و «او» و آنان بکارمیرود مانند خودم آنان به او به آن، ... من خودم نرینه ۱/۱ یسنا ۳۳ و ۶. ... به آنان خودشان نرینه ۱/۱ یسنا ۷ و ۲۴. یسنا ۴۰ و ۲. یسنا ۴۴ و ۲. ... = او خودش نرینه ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۴. یسنا ۴۳ و ۱۶. یسنا ۵۱ و ۱۹. یسنا ۵۳ و ۸. یسنا ۷۱ و ۱۳. ... نرینه ۴/۱ یسنا ۵۹ و ۳۰.

hvaiwyāsta :

well-darted;

(از ریشه ...)

هُوَئیویاسْتَ: خوب پرت شده.

... = نیزه خوب انداخته‌شده. مادینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۷۲.

hvan̊hvya :

a bissful life;

هُوَنگْهْوْیَ: زندگی خوش، زندگی با کامروایی. ... یک زندگی خوش تا جاوید، یک زندگی کامروا برای همیشه جاودانی ۲/۱ یسنا ۵۳ و ۱.

hvačan̊h:

speaking good-gracious words;

از ریشه ... با ...

هُوَچَنگْهْ:

خوب‌گفتار، گفتن واژه‌های نیک و فرهیخته ... نرینه ۱/۱ یسنا ۷ و ۵ و ۲۰ ... نرینه ۲/۱ ویسپرد ۳ و ۳. خورده اوستا ۴ و ۸. ... نرینه ۶/۱ یشت ۲۲ و ۱۸. ... = تو ای جوان نیک‌گفتار نرینه ۸/۱ یشت ۲۲ و ۱۱. ... نرینه ۳/۱ یشت ۱۹ و ۹۵.

hvazāna : [Avestan] . ( [Avestan] -۲. با [Avestan] ۲. )

admirably fit for driving.

هُوَزانَ : پسندیده و در خور رانندگی . [Avestan] . [Avestan] . [Avestan] .

with good horses to ride and good chariats to drive.

با اسبان خوب برای سواری کردن و ارابه‌های خوب برای راندن ، نرینه ۱/۳ یشت ۲۴ و ۴۸ .

hvanta : [Avestan] . ( [Avestan] -۲ با [Avestan] )

beautifully-fringed;

هُوَنْتَ : کناره دار بزیبایی ، دارای ملیله در کناره به زیبایی . [Avestan] . [Avestan] گلدنر [Avestan] . [Avestan] . کماسه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۰۲ = نازبالش ملیله‌دار و کناره‌دار زیبا . [Avestan] . [Avestan] . یشت ۱۷ و ۹ . ۱۰ .

hvant : [Avestan] .

see : [Avestan] . نگ : [Avestan]

havapanh : [Avestan] .

well-working; working wonders;possessing intrinsic merit.

هُوپَنْگَهْ : خوب‌کارکننده

شگفت کار کننده ، دارنده شایستگی سرشتی . [Avestan] = خوب [Avestan] = کار .

همچنین [Avestan] در پارسی بمعنی خوب است . [Avestan] - [Avestan] . [Avestan] نرینه ۱/۱ یشت ۵ و ۸۵ . [Avestan] - نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۵۴ . [Avestan] . [Avestan] . نرینه ۸/۱ یسنا ۷۱ و ۱۰ . [Avestan] - [Avestan] - مادینه ۲/۳ یسنا ۳۸ و ۳ .

hwar : [Avestan] . ( ۱ . )

to shine, to give light.

هُوَرْ : درخشیدن ، روشنایی دادن .

huvar : (۰۲) (از ریشه (۱–))

the sun.

هُوَرْ: خورشید.

۱/۱ وند ۲ و ۴۰. وند ۷ و ۵۲. یشت ۱۲ و ۲۵. ۱/۱ وند ۹ و ۴۱. یشت ۱۰ و ۹۰. یشت ۷۳ و ۶. ۱/۱ یسنا ۲۶ و ۶. یسنا ۵۸ و ۸. ۲/۱ وند ۱۱ و ۰۱ و ۰۲ و ۱۰ و ۱۳ و ۱۶ و ۱۹. ۲/۱ یسنا ۲ و ۱۱. یسنا ۷۱ و ۹. ویسپرد ۱۹ و ۲. یشت ۶ و ۵. ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۶. یسنا ۳ و ۱۸. یشت ۱۳ و ۵۷. ۶/۱ وند ۲ و ۱۰ و ۱۴ و ۱۸. وند ۷ و ۵۸. یسنا ۱۹ و ۸. یسنا ۵۷ و ۱۰ و ۱۶. یشت ۴ و ۸. یشت ۵ و ۹۱ و ۹۴. یشت ۱۰ و ۱۳ و ۹۵. یشت ۱۲ و ۳.

hu-var : (۰۳) (۱–۱)

to eat;

هُوَرْ: خوردن

fra-huvar : ۷۵۹۱–

to eat :

فَرَهُوَرْ خوردن

۳/۱ وند ۵ و ۱. ۳/۳ وند ۵ و ۸. یشت ۵ و ۹۳. ۳/۱ وند ۷ و ۲۳. ۷۶. یشت ۱۰ و ۱۲۰. ۲/۱ یشت ۵ و ۹۱. ۳/۳ یشت ۵ و ۹۲. ۶/۳ وند ۵ و ۱۴.

2-to drink.

۲–آشامیدن، خوردن.

وند ۷ و ۷۱ ۳/۱ خورده اوستا آفرینگان ۴.

از ریشه (۲–)

hvarĕ-xšaēta :

the shining sun; commonly used for the sun.

هُوَرِخْشَئیتَ: آفتاب درخشنده.

همگانی این واژه بخورشید گفته می‌شود. ۱/۱ وند ۱۹ و

۲۸. یشت ۱۰ و ۱۱۸. [illegible] ۲/۱ - یشت ۵ و ۹۰. یشت ۶ و ۱.
یشت ۱۲ و ۳۴. نیایش ۱ و ۰۷. ۱۱. یسنا ۱۶ و ۰۴. یسنا ۲۵ و ۰۴. [illegible]
[illegible] ۴/۱ یسنا ۶۸ و ۲۲. نیایش ۱ و ۵. [illegible] ۶/۱
یسنا ۲۲ و ۱۴. یشت ۶ و ۵. نیایش ۱ و ۱۰. سی‌روزه ۱ و ۱۱ [illegible]
[illegible] ۶/۱۰- یسنا ۱ و ۱۱ یسنا ۳ و ۱۳.
۸/۱ وند ۲۱ و ۵.

**hvarěčaēšman :** [illegible].

one of the six foremost helpers of Saoshyant,

هُوَرِچَئِشْمَن: خورشید چشم. روشن چشم نام یکی از شش تن یاران سوشیانت.
[illegible] ۶/۱- یشت ۱۳ و ۱۲۸.

2-name of an illustrious personage different from the one mentioned above,

۲ـ نام یک کس نامی و برجسته
سوشیانت است. [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۱.

**hvarěčiθra :** [illegible]، (نرینه)

the youngest son of Zoroaster;
he was a warrior, commanding the armies of peshutan, son of king Gushtasp's.

هُوَرِچِیثْرَ: خورشیدچهره، جوانترین پسرزرتشت ، که جنگ‌آور و فرمانده ارتش پشوتن بود. و پشوتن نیز یکی از پسران شاه گشتاسپ است. [illegible]
۶/۱ یشت ۱۳ و ۹۸.

**huvarěz :** [illegible]. (۱ـ) ([illegible])

good indeed; honest in work-practice;

هوورِز: نیکوکردار، درستکار. درست‌کردار. [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۶.

**huvarěz :** [illegible] (۲ـ) (نرینه)

name of an illustrious personage

هووَرِز: نیکو کردار. نام کسی نامور.
۶/۲ یشت ۱۳ و ۱۲۴.

hvarézāna :

doing good, benefiting;

هُوورزانَ: نیکی‌کننده، سودمند. مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۰.

hvaré-darésa :

sun faced; sunlike; or (the most glorious of all men) born to behold the sun; epithet of king Jamsheed.

هُورِدَرِس: خورشید روی.

مانند هور (شکوهمندترین مردان) زاده شده در نگر آفتاب. پاژنام جمشیدشاه‌پیشدادی
۲/۳ وند ۶ و ۵۱. وند ۷ و ۴۵. ۴۶.

hvarēδī :

name of a famous maiden;

هُوَوَرِذی: بیننده خورشید. نام یک بانوی با آوازه و نامی. = خورشید
= دیدن، نگریستن (۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۱)

hvaré-barézanh :

high-reaching as the sun;

(پهلوی = خورشید بالا)

هورِبَرِزَنگْهْ: خورشید بلند (بالا)

۲/۳ یسنا ۶۰ و ۴. یشت ۱۳ و ۳۲.

کماسه

hvaré-raoxšni :

the light of the sun;

هُوَرِ رَئُخْشْنی: روشنایی خورشید. [Avestan] ۱/۱ یشت ۶ و ۱ نیایش ۱ و ۱۱.

hvaré-raočanh : [Avestan]

the brightness of the sun;

هُوَرِرَئُچَنْگَهْ: تابش خورشید، سفیدی خورشید. پرتو خورشید. [Avestan] ۱/۱ یشت ۱ و ۶. نیایش ۱ و ۱۱.

hvaré-hazaoša : [Avestan]

in one accord with the sun

هُوَرِهَزَئُشْ: هماهنگ با خورشید، سازگار با خورشید.

پاژنام امشاسپند [Avestan] نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۵۱. [Avestan] نرینه ۸/۳ نیایش ۱ و ۱.

hvaré-pišyant : [Avestan]

the splendours of the sun

هُوَرپیش یَنْت: شکوه‌خورشید. [Avestan] = دربسیاری از شکوه خورشید یشت ۵۰ و ۲.

hvaréstāt : [Avestan]

eating, eating the food. (مادینه) ([Avestan])

هُوَرِسْتاتْ: خوردن، خوراک خوردن.

hvaršta : ([Avestan]) (کماسه) [Avestan]

a good deed, a moral action;

هُوَرْشتا: کردار نیک، کنش مینوی. [Avestan] ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۶. [Avestan] ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۶. [Avestan] ۶/۱ یسنا ۱۰ و ۱۶. [Avestan] ۲/۳ ویسپرد ۱۷ و ۱. [Avestan] ۲/۳ یسنا ۴ و ۱. [Avestan] ۲/۳ یسنا ۱۱ و ۱۷. [Avestan] ۳/۳ یسنا ۹ و ۴. یسنا ۷۰ و ۴ [Avestan]

۳/۳ وند ۵ و ۲۱. وند ۱۰ و ۱۸. ۱۹. [Avestan]. ۴/۳ یسنا ۱۱ و ۱۷. یشت ۵ و ۱۰. [Avestan] ۶/۳ یسنا ۳۵ و ۲ [Avestan]. ۷/۳ یشت ۱۳ و ۸۴.

2-(a deed) well-done; honestly performed.

۲ـ (کردار) نیک انجام شده. بدرستی انجام شده [Avestan]. [Avestan]. کماسه ۱/۱ وند ۳ و ۴۲. [Avestan]. کماسه ۲/۱ یسنا ۱۲ و ۸ [Avestan]. ۲/۱ ویسپرد ۲ و ۵ [Avestan] ۶/۱ وند ۱۸ و ۱۷ و ۲۵. [Avestan]. مادینه ۲/۳ یسنا ۳ و ۴. ویسپرد ۱۹ و ۲. [Avestan]. ۲/۳ یسنا ۳ و ۴. [Avestan]. [Avestan]. کماسه ۲/۳ یسنا ۵۷ و ۴. [Avestan]. [Avestan]. کماسه ۳/۶ ویسپرد ۱۵ و ۱. [Avestan] کماسه ۳/۶ ویسپرد ۱۲ و ۳.

3-the good-deed

۳ـ کردار نیک

[Avestan] ۲/۳ یشت ۲۲ و ۱۴. [Avestan] ۷/۱. یشت ۲۲ و ۱۵. یشت ۲۴ و ۵۴.

**hvarštāvaréz :** [Avestan]

who do good deeds

هُوَرْشتاوَرِز: کردار نیک کننده.

[Avestan]. [Avestan]. مادینه ۶/۳ ویسپرد ۱۱ و ۱۴.

**hvasčva :** [Avestan] ([Avestan] + [Avestan]) از ریشه [Avestan]

having good-strong legs (Lit., calves of legs)

هُوَسْچْوَ: داشتن پاهای نیرومند و خوب. (پاهای گوساله‌ها) [Avestan]. نرینه ۱/۱ یشت ۱۷ و ۲۲.

**hvasta :** [Avestan] ([Avestan] + [Avestan]) از ریشه [Avestan]

well-flung, well-shot.

هُوَسْتَ: خوب پرت‌شده، خوب پرتاب شده. [Avestan] ۲/۱ یشت ۱۰ و ۲۱. یشت ۱۴ و ۲۰. [Avestan]. مادینه ۶/۱ یسنا ۵۷ و ۲۸.

**hvaspa :** [Avestan] (۱) ([Avestan] + [Avestan])

having a fleet horse; a good horse;

هُوَسْپَ: دارنده اسب تندرو، اسب خوب. [Avestan] نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۷۶.

[Avestan] نرینه ۴/۱ یسنا ۶۵ و ۴. یشت ۵ و ۱۰۱. نیایش ۴ و ۵.

hvaspa : (2) [Avestan] (نرینه)[2]

the spiritual chief the karshvare vouru-Bareshti;

هُوَسْپَ: پیشوای روانی یا مینوی کشور و وروبرشتی.

[Avestan] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۲.

hvaspa : (3) [Avestan] (۳)

name of a river in Afghanistan;

the khoaspa of Arachosia, an eastern tributary of the Hamun;

هُوَسْپَ: نام رودخانه در افغانستان.

خواسپه ارچوسیا. بخشی از سرزمین خاوری هامون (ترجمه گلدنر) [Avestan].

یشت ۱۹ و ۶۷.

hvā̃ : [Avestan]

self

هْوا: خویش، خودی، نام واژه (ضمیر ملکی)

hvā̃iwyasta : [Avestan]

well-darted;

هْوائیویاسْتَ: نیزه تیزپر، تنداناخته.

hvā̃xta : [Avestan] ([Avestan])

standing steadily, firm-foted; or entertaining ([Avestan])

good friendship;

هْواخْشْتَ: پابرجا. استوار یا در دوستی پابرجا. [Avestan] = آشتی دوستی [Avestan]

نرینه ۲/۱ یشت ۱۴ و ۲۸. ۳۰. ۳۲.

**hvāzāta :** (۰۱)

self-begotten; one's own;

هوازاتَ: خویش زاده، از خود، از خویش. نرینه

۶/۱ وند ۱۶ و ۰۱۷

**hvāzāta :** (۰۰)

nobly born; of high parentage;

هوازاتَ: نژاده، بزرگزاده، نیکزاد.

مادینه ۱/۱ یشت ۵ و ۰۱۲۷

**hvāzāra :**

suffering any evil.

هوازارَ: رنج‌کش، شکیبا.

آزار بیننده = شکیبا مانند آترون (موبد)

نرینه ۱/۱ ۱۳ و ۰۴۵

**hvāpa :**

the tree of all seeds mentioned in the Bundehesh.

thise, seeds are scattered by birds, thus causing new plants to grow therfrom (Wide Vt. 12,17);well-watered.

هواپَ:

آب‌خورده‌بسنده، آبخوریکه در بندهش از واژه هوآپ نام‌برده شده است. نگر از گیاهانی یا درختانی است که با دانه سبز می‌شوند و تخم آنها بدستیاری پرندگان در روی‌زمین پخش می‌شود و همان انگیزه رویش آنگونه درختان یا رستنیها می‌شود. = خوب = آب = خوب آب‌خورده

مادینه ۲/۱ وند ۵ و ۰۱۹ (گلدنر )

**hvāpā :**

possessing intrinsic merit; well-skilled;

working wonders;

هْواپا: دارای شایستگی سرشتی، بسیار زبردست. شگفت‌کار. - نرینه ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۵. یشت ۱۰ و ۹۲.

2-practising good deeds

۲ـ کننده کارهای نیک، نیکوکردار

3-highly respectable;

- نرینه ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۱۰.

۳ـ بسیار آبرومند. بزرگوار. =خوب =آب =آبرو، ارج

مادینه ۱/۲ یسنا ۶۲ و ۵. مادینه ۱/۳ یشت ۵ و ۸۷.

hvāpīm :

see : نگ :

hvāfrita :

از ریشه

greatly beloved;

fully blessed;

هْوافْریتَ: بسیار خجسته، بسیار دوست‌داشتنی. نرینه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۳۰.

hvāmarždika :

highly merciful or forgiving;

هْوامَرْژدیکَ. بسیار بخشنده، دهش مند ( ) = بخشنده از خویش، خودبخش. یا ( ). نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۴۰.

hvāyaoždа :

purifying one's self

هْوایَئُژْدَ: پاک‌کننده خویش ( ) خوب پاک‌کننده ( ) مادینه ۲/۱ یشت ۱۶ و ۱.

hvāyaona :

assisting or supporting one's self;

هْوایَئُنَ: خودیار یا پشتیبانی کننده خویش.

( [illegible] ) [illegible] - نرینه ۲/۱ یشت ۳ و ۳ .

2-possessing sufficient vigour;

۲ــ دارای دلاوری بسنده .

دارای دلیری رسا . [illegible] - نرینه ۲/۱ یشت ۱۴ و ۲۸ ، ۳۰ ، ۳۲ . [illegible]

3-one's own residence .

[illegible] - نرینه ۱/۳ یشت ۱۶ و ۳ .

۲ــ درخور جایگیر . بخود پشتیبان . استوار بخود . پابرجا (قائم‌بالذات) [illegible] ــ [illegible] . [illegible] - [illegible] - ۱/۱ یشت ۳ و ۳ .

**hvãraoxšna** : ( [illegible] ) [illegible] .

self-shining; self-lighted;

هوارَئُخشْنَ: خودروشن ، از خود روشنی دهنده ، فروغمند . [illegible] .
نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۴۲ .

**hvãret** : ( [illegible] ) [illegible] .

rushing on one's self; self-attacking;

هوارِت: خود یورش آورنده . [illegible] - مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۳ .

**hvãvaēγa** : ( [illegible] ) [illegible] .

sufficiently smiting;

هواوَئیغَ: زننده‌رسا ، به‌اندازه بسنده زننده (یک‌جنگ‌ابزارکه‌به اندازه بسنده زننده‌است) [illegible] . [illegible] گاسه ۲/۱ یسنا ۵۷ ، ۳۱ .

**hvãvant** : ( [illegible] ) [illegible] .

like one's self; as himself;

هواوَنْت: مانند خود ، خویشوار ، بگونه خود . [illegible] - نرینه ۲/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۶ .

**hvãvayanh** : ( [illegible] ) [illegible] .

self-helping; self-supporting;

هْواوِینْگهْ : خود یاری‌کننده . خود پشتیبانی کننده . ۳/۱ یسنا ۵۵ و ۴ .

hvāvastra :

self-clothed;

هْواوَسْترَ : خودپوشیده ، تن‌پوش ازخود ، جامه‌سرخود . (مانندجانوریکه‌تنش باپشم پوشیده باشد) . نرینه ۲/۱ وند ۱۳ و ۳۹ .

hvāvōya :

see : نگ :

hviδ ātāw :

see : نگ :

hvīra :

possessing heroic, strength, as powerful as a hero;

هْوِیرَ : دارای پهلوانی ، نیرومند مانند یک پهلوان .

مادینه ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۵ . نیایش ۵ و ۱۱ . مادینه ۶/۱ یشت ۸۳ ، ۱۳۴ . نرینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۳۸ .

hvō-aiwišāč :

self-following; going hand in hand;

هْووآئیویشاچ : خودپیروی ، دست در دست رفتن .

مادینه ۲/۱ یسنا ۵۲ و ۱ .

hvōgva :

the name of family the court of king Gushtaspa.

هوگو ، نام خانوادگی یکی از درباریان شاه‌گشتاسب

**hvōva :**

the most illustrious family at the court of king Gushtasp to which belonged Jamasp, the minester of the king and Frashaostra his brother;

هُوُوَ: نامیترین و باآوازه‌ترین خانواده در دربار شاه گشتاسب که وابسته به جاماسب وزیر و برادرش فرشوشتر است. ۱/۱۰ یشت ۸ و ۹۵. ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۱۷. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۳. ۸/۱۰ یسنا ۴۶. ۱۶. ۱/۳ یشت ۵ و ۹۸.

**hvōγžaθa :**

sufficeintly flowing; full-flowing;

هُووُغْژَتَ: جاری به اندازه بسنده، بسیار روان = پر، بسیار = روان‌شدن. ۲/۳۰ یسنا ۳۸ و ۳. =آب روان شونده را.

**hvōvi :** (مادینه)

the daughter of Frashaoshtra and the pious wife of Zarathushtra and the putative mother of the three apostles at the end of the time. The three apostles are Saoshant, Ukhshyat Ereta and Ukhshyat-Nemangh;

هُووِی: دختر فرشوشتر زن زردشت و مادر "ایسدواستر"، "اروفتدنر" و "خورشیدچهر" سه وفادار دین زرتشتی. ۱/۱ یشت ۱۶ و ۱۵. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۹.

**hvanθwa :**

a good retinue; sufficient number of men and herds;

هْوانْثْوَ: همراه خوب.

بایسته خوب، هموندان بسنده از مردم یا رمه ماننده:

2-provided with a good rétinue.

۲ـ فراهم شده با یک همراه خوب. بازنام جمشید .. .
نرینه ۱/۱ وند ۲ و ۲۱. یسنا ۹ و ۴. یشت ۵ و ۲۵. یشت ۹ و ۸. یشت ۱۹ و ۳۴.
. . نرینه ۲/۱ یشت ۱۹ و ۳۱. . .
نرینه ۴/۱ وند ۲ و ۲. وند ۱۹ و ۳۹.

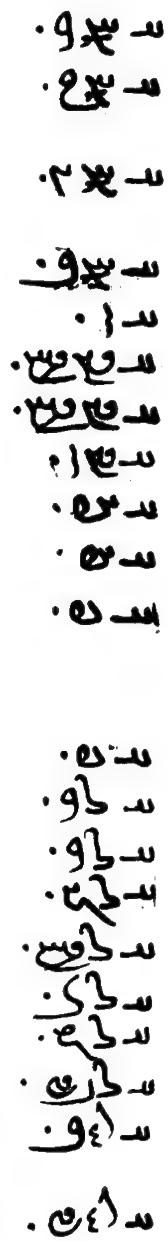
**hvānƟvant :**

provided with a good retinue; rich in good herds; furnished with a sufficient number of men;
هْوانْـثْوَنْتْ: فراهم شده با بایسته خوب، توانگر با رمه خوب. آراسته با مردم بسنده، آراسته با همونداان بسنده. .
. کماسه ۲/۱ وند ۳ و ۲.

**hvānn :**

to consider a person as closely connected with one's self.
هْوانّن:
رسیدگی کردن به کسی یا دیدن کسی را با ژرف‌بینی خویش.
. ۱/۳ خورده اوستا. . یسنا ۳۵ و

## ریشه‌ها



| | | | |
|---|---|---|---|
| to twist. bent | آنك : خم کردن ، پیچاندن | ank | |
| to use violence | آنغ : کاستن ، رنج دادن ، سختی دادن | anɣ | |
| to go. to step-walking | آنچ : رفتن ، گام برداشتن ، گردش کردن | anč | |
| blinding. dazzling | آند : کور بودن ، کور شدن | and | |
| to breath. | آن : نفس کشیدن | an | |
| | اِئیش | aēš | |
| | آئیش | aeš | |
| | آئین | aēn | |
| to be existng | آه : بودن ، هستن | ah | |
| to threw. | آه : انداختن | ah | |
| to go, to come forward. to get. to take. to reach. | آپ : رفتن، رسیدن، پیش آمدن، بدست‌آوردن، برداشتن | ap | |
| Water | آپ : آب | ap | |
| to tell | آ اُك : گفتن | aok | |
| to tell to talk | آ اُگ : گفتن ، فراگفتن ، خواندن | aog | |
| to call | آ اُج : نامیدن | aoj | |
| to tell | آ اُش : گفتن | aoš | |
| to hold dear | آ اُز : گرامی داشتن | aoz | |
| to perceive | آ اُت : دریافتن . | aot | |
| to squeeze | آ اُبگ : زیرفشارگذاشتن | aobg | |
| to progress. to audibility | آرِد : پیش بردن ، رسا ساختن | aréd | |
| to cost. to be worth | آرِگ : ارزیدن ، ارج داشتن | aróg | |

| English | Persian | Transliteration |
|---|---|---|
| to movement. to go. to reach. | آر : حرکت کردن، رفتن، رسیدن . | ar |
| to give. to forgive. | آر : بخش کردن، بخشیدن | ar |
| to be hindered. to prevent. | آر : بازماندن، درجا نگاهداشتن | ar |
| to battle. to quarrel | : پیکار کردن، ستیزه کردن | |
| carring. to carry. to lead | : حمل کردن، بردن | |
| to drive. to runing. | : راندن، روانه کردن | |
| to come | : آمدن | |
| to say. to tell | اَد : گفتن، ادا کردن | ad |
| to help. to go to come | آو : یاری دادن، رفتن، آمدن | av |
| to destroy. to injur | آو : ویران کردن، آسیب زدن | av |
| to fade. to dry | اَومیو : پژمردن، خشک شدن | ava-miv |
| to inform. to know. | اَپی‌وَت : آگاهی دادن، دانستن | api-vat |
| to put out. to send out. | اَئیپی‌وا : خاموش کردن، بیرون انداختن | aipi-vā |
| to sit. to sit down. | آه : نشستن | āh |
| to accept. | آه : پذیرفتن | āh |
| to want. to wish. t desire | آز : خواستن، آرزو داشتن، جستن | āz |
| to increase | آفی : افزون | āfya |
| to come | آئی : آمدن | āi |
| to glance. to look. to observe. | آخش : زیرنظر داشتن، برنگریستن، پائیدن | āxš̱ |
| to close. to fasten. | آنز : بستن، تنگ‌بستن | ānz |
| to reach. to come. to became | آنس : رسیدن، آمدن | āns |
| to come. to go. | اِرِ : آمدن، رفتن | éré |

bar بَرْ : بردن، سواری‌کردن، بردباری کردن — to carry. to ride. to patience.

bar بَرْ : سخت‌وزیدن — to blow firm

bi بی : بیم داشتن، ترسیدن، ترسانیدن — to be afraid. to fear. to dread

buẟ بوذْ : دانستن، آگاه‌بودن، بوئیدن — to know-to be inform.

bud بود : دانستن، آگاه‌بودن، بوبردن — to know-to be inform. to suspect

buj بوج : رهانیدن، بازکردن — to free. to open.

bug بوگ : آزاد رها ساختن، بخشودن، گذشت‌کردن — to free. to forgive. to pass.

bag بگ : بخش‌کردن، انباز بودن — to give. to company. to share.

baj بَجْ : بخش، بخت — share. chance.

pad پَدْ : بحرکت درآمدن، جنبیدن — to move. to keep moving.

pat پَتْ : افتادن، انداختن، پرت کردن — to fall. to throw. to shoot.

pat پَتْ : پرواز کردن — to fly

par پَرْ : سزا دادن، برابرکردن، درگذرانیدن‌گناه — to remunerate. to equalize. to pass.

par پَرْ : جنگیدن، گذرکردن، بسوی دیگررفتن — to fight. to pass. to go away.

par پَرْ : پر کردن، انباشتن — to fill. to full. to load.

par پَرْ : جلوگیری کردن، برابرکردن، سنجیدن — to prevent to equalize. to measure

paréx پَرِخْش : پرخاش کردن، کشمکش کردن — to Bawl out. to quarrel.

pérét پرت : جنگیدن — to fight.

| English | Persian | Transliteration |
|---|---|---|
| to fight | پَرِت : جنگیدن | parét |
| to full | پِرِ : پر کردن | péré |
| to ask. | پِرِس : پرسیدن | pérés |
| to close. to fasten. | پَس : بستن ، دربندکردن | pas |
| to fart. | پَرِد : گوزیدن | paréd |
| to frighten. to driving away. | پَزدیَ : ترسانیدن ، دور راندن | pazdya |
| to move. | پَث : جنبیدن ، مانند | paΘ |
| to stench. to decay. | پَو : گندیدن ، پوسیدن | pav |
| to coloring, to ornament. to wright | پَئِش : رنگین‌کردن ، آذین‌کردن ، نوشتن | paēs |
| swelling, | پَئی : ورم‌کردن ، بالاآمدن ، شیر دادن (پستان از شیر) | paī |
| to look after, to glance. | پَئی : پائیدن ، نگهداری‌کردن | pai |
| to look after, to glance. | پا : پائیدن ، نگهداری کردن | pā |
| to look after, to glance. | پاه : پائیدن ، نگهداری کردن | pāh |
| to warm. to be warm. to heat | تَپ : گرم سدن ، گرم کردن ، تفتن | tap |
| to shave. to cut. to make | تَش : تراشیدن ، بریدن ، ساختن | taš |
| to draw. to germinate to widen | تَن : کشیدن ، تنیدن ، پهن‌کردن | tan |
| to gallop. to streagthen to follow. | تَک : تاختن ، نیرودادن ، روان‌شدن | tak |
| to drive | تَچ : راندن | tač |
| to can. to be able. | تَو : توانستن ، توان داشتن | tav |

| English | Persian | Transliteration | Avestan |
|---|---|---|---|
| to wail.to mourning | تَـوْ : شیون برآوردن ، فریاد برآوردن | tav | |
| to take off, to counive. to prevall. | تَـرْ : برداشتن ، چشم‌پوشی کردن ، چیر شدن | tar | |
| to give trouble. to affict. | تْبیش : رنجاندن، آزاردن، کین داشتن | tbiš | |
| to steal.to rob.trick | تَرِپ : دزدیدن ، ربودن ، ترفند | tarép | |
| to courning. | تِرِ : چشم‌پوشی کردن | téré | |
| empty. to void | تَئُش : تهی ، تهی‌کردن یا شدن | taoš | |
| to drive. to send. | تَخْش: تازاندن ، روان کردن | taxš | |
| to be diligent. to effort. | تَخْش: تخشا بودن ، کوشیدن | taxš | |
| to become victorious. | تَئورْوْ: پیروز (بودن ، شدن) | taurv | |
| to cut. | تَوِرْس: بریدن | tawérs | |
| to satisfy. to please | توش : خرسند کردن | tuš | |
| to train. to fed. to put things in order. | ثْرو : پروردن ، روزی‌دادن ، رویهم چیدن | θru | |
| to hold. to shelter. | ثْرا : نگهداری کردن ، پناه دادن | θrā | |
| to fasten | ثَنْج : سفت‌کردن | θanj | |
| to satisfy. to please. | ثوش=توش : خرسند کردن | θuš=tuš | |
| to drawout. to weary | ثَنْگ : کشیدن ، آهیختن | θang | |
| to train. to fed. to cook. | ثْرَ اش: پروردن ، پختن ، رسیده کردن ، پرداختن | θraoš | |
| to frighten. to be afraid. to fear. | ثْرَ : ترسیدن ، هراسیدن . | θra | |
| to be diligent. to effort | ثْوَخْش: تخشا بودن ، کوشیدن | θwaxš | |
| to fear.to frighten | ثْوَئی : ترسانیدن ، هراس انداختن | θwai | |
| to squeeze. to harm | ثْوَنْز : درفشاربودن ، برنج‌وستم افتادن | θwanz | |

| | | |
|---|---|---|
| jad | جَد : نخواستن ، نیوزیدن | do not wish. dont wishing. |
| jan | جَن : زدن | to strike. to hit |
| jaδ | جَذ : التماس کردن | to entreaty. |
| jam | جَم : رفتن = | to go |
| ji | جی : درخواست کردن | to request. |
| ji | جی : زندگی کردن ، زیستن | to live. to be |
| ju | جو : زندگی کردن ، زیستن | to live. to be |
| ju | جو : شتابیدن | to hurry. |
| jyā | جیا : پیر شدن ، فرسودن ، ناتوان شدن | to grow old. |
| či | چی : برگزیدن ، شناختن | to choos. to know. |
| či | چی : کیفر دادن | to punish |
| čit | چیت : دانستن | to know |
| čiθ | چیث : دانستن | to know |
| čis | چیس : نسبت دادن | to relate, |
| čiš | چیش (۲) : تهی کردن | to empty |
| čas | چَس : آموزش دادن ، یاد دادن | to teach, to learn. |
| čaš | چَش : آموزش دادن ، یاد دادن | to be taught, |
| čiš | چیش (۱) : آموزش دادن ، یاد دادن | to learn. |
| čag | چَگ : چغیدن ، هوس داشتن ، بخشیدن | to dsire, to forgive. |
| har | هَر : نگهداری کردن ، پاسداری کردن ، پناه گرفتن ، بازداشتن | to take care. to protect. |
| hak | هَك : برادری کردن ، همراه بودن ، یگانه شدن | assistance. to be confedrate |
| hax | هَخ : برادری کردن ، همراه بودن ، یگانه شدن | assistance. to be confedrate |
| han | هَن : شایسته بودن ، ارزنده بودن ، | to befit. to be fit. |

| Transliteration | Persian | English |
|---|---|---|
| | فراهم‌کردن | to worthy.to be fit. |
| haz | هَز : دست یافتن، ربودن، گرفتار کردن، چیره شدن | to gain access to. to seize. to get. |
| haϑ | هذ بازداشت‌کردن، جداکردن | to grab.to separate. |
| haṇ | هَن : بالیدن، فخر کردن | to boast. to pride. |
| had | هَد : نشستن، نشاندن | to sit down. |
| had | هَد : نزدیک شدن | to be near. |
| has | هَس : دیدن، نگاه کردن | to see. to look. |
| hap | هَپ : برگرفتن، نگاهداری‌کردن | to hold up. to take care. |
| huš | هوش : خشک شدن | to dry. |
| harék | هَرِك : کنارانداختن، دورانداختن، بیرون‌انداختن | to threw away, to threw out. |
| haréz | هَرِز ::هلیدن، هشتن، رهاکردن | to put. to lay, to dliver. |
| haēk | هَئِك : ریختن، پاشیدن، خیس‌کردن | to puor. to shed. |
| haēz | هَئِز : دنبال‌کردن، پیروی‌کردن. | to follow.to pursuing. |
| haēk | هَئِك : خشکیدن | to dry |
| haoš | هَئُش : خشکیدن | to dry |
| hv | هُو : کوبیدن، فشردن | to pound. to press, |
| hv | هُو : پیش راندن، برانگیختن | to drive forth. to excite. |
| hv | هُو : زائیدن، فرزند آوردن | to bring forth. to give birth tc |
| hv | هُو : پختن، سرخ کردن | to cook. to roast |
| héréz | هِرِز : کوبیدن | to pound. |
| héréz | هِرِز : روان کردن | to follow. |
| hixš | هیخش : رهبری‌کردن، انگیختن، پافشاری‌کردن | to lead. tecite. to persist |

| English | Persian | Transliteration |
|---|---|---|
| to persits. to shed. | هینچ : پاشیدن ، افشاندن | hinč |
| to follow. | هَخْش : روان کردن | haxš |
| to reach. to get. | هَنْت : رسیدن ، بدست آوردن | hant |
| to close. | هی : بستن | hi |
| to chew. to grind. | خَذ : خائیدن، خورد کردن | xad |
| to eat. | خَر : خوردن | xar |
| to can. to be able. | خْشی : توانستن ، یارستن | xši |
| to rule | خْشی: فرمانروائی کردن | xši |
| to teach. to show | خشا : آموختن ، نشان دادن | xsā |
| to wish | خراپ : خواهش، آرزو (کردن) | xrap |
| to fear. to dishevel | خْرَئُذ : نگران کردن و پریشان کردن، ترسانیدن | xraod |
| to roar. to cry | خرَ اُس: خروشیدن | xraos |
| acquainted. | خْشنا : آشنا | xšnā |
| to hapy. | خْشنو: خشنود (بودن،شدن، کردن) | xšnu |
| to be disturbed. to get angry | خْشَ ئُب : آشفتن ، آشوب کردن | xšaob |
| to tear. to rend. | دَر : دریدن ، پاره کردن | dar |
| to take up. to support | دَر: برداشتن. (دارش.) پشتیبانی کردن، ستودن | dar |
| to [illegible] to call. | دَو : گفتن ، خواندن | dav |
| to keep away. | دَ وْ: دور کردن ، دفع کردن | dav |
| to clean.to purify | دَ وْ : زدودن ، پاک کردن ،مالیدن | dav |
| to press, to harm. | دَ وْ : فشار آوردن ، آزردن | dav |
| to dcay. | دَبْ: فریفتن ، گمراه کردن | dab |
| to persist.to make a stand. | دَبْ: پافشاری کردن، کاورزی کردن | dab |
| to see. to learn. | دَ رِش : دیدن ، فراگرفتن | darés |
| to see | دِ رِش : دیدن | dérés |

| Transliteration | Persian | English |
|---|---|---|
| dag | دَگ : داغ کردن، سوزانیدن = | to cauterize. to heat. |
| daxš | دَخش : نشان دادن، آموختن | to show. to teach. |
| daēz | دَاز : رویهم توده کردن، ساختن | to store. to make. |
| daēs | دَاس : نشان‌دادن، نمایش دادن، آگانیدن | to show. to represent, to inform. |
| daréz | دَرِز: دیدن، فراگرفتن | to see. to learn. |
| déréz | دِرِز : ۱–ربودن ۲–بستن، دوختن | to steal. to close. to sew. |
| déré | دِرِ : برداشتن | to take of. |
| débaēš | دِبَیش : آزردن | to pain. |
| débu | دِبو : فریفتن | to deceive. |
| dérēš | دِرِش: جرات دادن، سخت شدن، استوارشدن | to give courage. to dare. to be firm. |
| débânz | دِبَنز : افزودن، بالیدن | |
| dyav | دْیَو : درپی چیزی بودن ،کوشیدن | to encreaze.to pride. |
| dyā | دْیا : دربند کردن، جلوگیری کردن، بازداشت کردن | looking for. to endeavor. to detain, to prevent. |
| draog | دْرَاُگ : دروغ | falsehood. lie. |
| drag | دْرَگ : سخت نگهداشتن، دراز کردن | to keeping, hard. to extend. to give power. |
| drang | دْرَنگ: بستن، استوارکردن، زورمند ساختن | to close, to fasten, to give power. |
| drang | دْرَنگ : ازبرکردن، بیاد سپردن، آهسته خواندن | to learn by heart, to red slow |
| dvaēš | دْوَیش : فریفتن | to deceive. |
| dvag | دْوَگ : پر زدن | to fly. to flap. |
| dvar | دْوَر : شتافتن، رفتن، اهریمنی | to run, to go. |

| English | Persian | Transliteration | Avestan |
|---|---|---|---|
| to fly, to go | دْوَن : پریدن ، رفتن | dvan | [illegible] |
| to clean. | دیش : پاک کردن | dīš | [illegible] |
| | دْرِوْ : | dréw | [illegible] |
| to see | دی : دیدن | di | [illegible] |
| to show | دیش : نشان‌دادن | diš | [illegible] |
| to give. to create. to forgive. | دَث : دادن،آفریدن، بخشیدن، پیشکش‌کردن | daΘ | [illegible] |
| to follow. | درو : روان‌شدن | dru | [illegible] |
| to give. to creat | دا : دادن ، آفریدن | dā | [illegible] |
| to full | داث : پر کردن | dāΘ | [illegible] |
| to learn. to teach. | داه : آموختن ، دانا نمودن | dāh | [illegible] |
| to nurs. to take care of | دائی : پرستاری‌کردن، خدمت کردن، دایه‌گی‌کردن | dāi | [illegible] |
| to see. | دائی : دیدن | dāi | [illegible] |
| to look after. to hold. | ذَرْ : نگاهداشتن | δar | [illegible] |
| to wound. to harm. | رَش : ریش کردن ، زخم زدن ، آسیب رساندن | raš | [illegible] |
| to wound. to harm. | ریش : ریش‌کردن، زخم زدن، آسیب رساندن | riš | [illegible] |
| to decorate. to ornament. | رَزْ : آراستن ، نظم دادن | raz | [illegible] |
| to make comfortable. to joy. | رَمْ : آرامیدن ، رامش داشتن ، خوش بودن | ram | [illegible] |
| to pour. to abandon.. to lay. | رَئِک : ریختن، واگذاشتن، هشتن، ترک‌کردن | raēk | [illegible] |
| to wound. | رَئِش : ریشیدن ، زخم کردن | raēš | [illegible] |
| to lick. | رَئِزْ : لیسیدن، لیس‌زدن | raēz | [illegible] |
| to die. to pass away. | رَئِث : درگذشتن ، مردن | raēΘ | [illegible] |

| English | Persian | Transliteration |
|---|---|---|
| to light.to kindle. shining. | رَاُچ : روشن‌شدن، درخشیدن، افروختن | raoč |
| to weep. to cry. to shed tears. | رَاُد : گریه‌کردن، مویه‌کردن، شیون‌کردن | raod |
| to grow, to spring. | رَاُد : رستن، روئیدن | raod |
| to forget. to preven to take far | رَاُد : فراموش‌شدن، بازداشتن، دورنگهداشتن | raod |
| flowing. runing. | رَاُد : روان بودن (رودخانه)، رود | raod |
| do not constant. to be forighn | رَه : بیوفائی‌کردن، بیگانه‌بودن | rah |
| to stool. to shit. | رَئی : ریدن، ریستن | rai |
| to be light. to agili to sharpen. | رَنگ : سبک‌بودن، چابک‌بودن، تیزکردن | rang |
| to be delivered. to get rid of. | (رَز) : رستن، رهاکردن | (raz) |
| to enjoy, to shelter. to happy | رَپ : شادکردن، پناه‌دادن، رامش‌دادن | rap |
| to mix. to blend. | رَئِثوَ : آمیختن | raēθwa. |
| to empty. to pour | ریچ : تهی‌کردن، ریختن | rič |
| to ooze. to seepage. to die. | ریث : تراوش کردن، مردن | riθ |
| to shed tears.to drip. | رید : اشک ریختن، چکانیدن | rid |
| to shed tears.to weep. | رود : اشک ریختن، نالیدن | rud |
| to shed tears.to weep. | روذ : اشک ریختن، نالیدن | ruδ |
| to weep. | ری آوَ : گریستن | ry-ava |
| to for give. to do gratis. | را : رادی‌کردن، رایگان‌دادن | rā |
| to go to reach. | راس : رفتن، رسیدن | rās |

| English | Persian | Avestan (transliteration) |
| --- | --- | --- |
| | راز : گرازیدن . | rāz |
| to avail. to dcorat. to do. | راد : آماده کردن ، آراستن ، بجای آوردن | rād |
| to paste. to belong. | راث : چسبیدن ، تعلق داشتن | rāθ |
| to know. | ز ن : دانستن | zan |
| to give birth to | زَنْ : زائیدن | zan |
| to pain. to angry. | زَرْ : آزردن ، خشمگین شدن | zar |
| to be yellow. to turn yellow. | زَرْ : زرد بودن ، زرد شدن | zar |
| to abandon. to lay. | زَهْ : واگذاشتن ، ترک کردن | zah |
| to call. to call for help. | زو : خواندن ، یاری خواستن | zu |
| blessing. to call for help | زو : نیایش کردن ، یاری خواستن ، آوا کردن | zu |
| to call. to sound. | زْبا : نامیدن ، آوا کردن | zbā |
| aberration. to deceive. | زْبَرْ : کج رفتن ، کجرفتار بودن ، فریفتن | zbar |
| to. harm. to loss. | زْیا : زیان رساندن ، آسیب زدن | zyā |
| to like. | زوش : دوست داشتن | zuš |
| to grind. to destroy. | زَمْب : خرد کردن ، ویران ساختن | zamb |
| to be far from. to pass. to swim | زْگَدْ : دور شدن ، گذشتن ، شنا کردن | zgad |
| to draw. to be stright. | زَرِش : کشیدن ، سیخ شدن | zarēš |
| to like. to happy. | زَئُش : دوست داشتن ، خوش آمدن از چیزی | zaoš |
| to be in love. affection. | زْرَزْدا : دلدادن ، دلبستگی داشتن | zrazdā |
| to grow old. | زرِ : پیر شدن | zéré |
| to abandon. to lay. | زا : ترک کردن ، واهشتن | zā |

| English | Persian | Transliteration |
|---|---|---|
| to go. to go forth. | زا : رفتن ، پیش رفتن | zā |
| to free. to give out. to keep away | زائی : رهاکردن ، بیرون‌دادن ، دفع کردن (زائیدن) | zāi |
| flowing | ژگَر : روان بودن ، جاری بودن | žgar |
| flowing | غـژَر : روان بودن ، جاری بودن ■ | žar |
| to recipt. to learn. | سَك : دریافتن ، آموختن | sak |
| to elapse. to pass. to do. | سَك : سپری‌شدن ، گذشتن ، انجام دادن | sak |
| to join together. to assemble. | سَر : بهم‌پیوستن ، انجمن‌کردن | sar |
| to fall. to attach. to go in. | سَد : افتادن ، یورش‌کردن ، فرورفتن | sad |
| to pain. to harm, to tinkle. | سَد : رنجاندن ، آزردن ، درنگیدن ، واهشتن | sad |
| to come into view. to admire. | سَنْد : پدیدارشدن ، پسندآمدن ، به نگرآمدن | sand |
| to load. to make. to eaxn. | سَنْد : ببارآوردن ، ساختن ، بدست آوردن ، انجام دادن | sand |
| to make a profit. | سَئو : سود دادن ، سود بردن | sau |
| to teach. to learn. | سَنگه : یاد دادن ، آموختن | san̊h |
| to sin. | سْتَر : گناه کردن | star |
| to spread. | سْتَر : گستردن | star |
| to commend. to praise. | سْتو : ستودن ، ستایش کردن | stu |
| to stand up. | سْتا : ایستادن | stā |
| to deposit. to trample. | سْپَر : سپردن ، پایمال کردن | spar |
| to struggle. to strife. | سْپَرِز : در تلاش و کوشش بودن | sparéz |
| to look. to watch. to spectator. | 〃 : نگریستن ، تماشا کردن ، دیدانی کردن | 〃 |

| English | Persian | Transliteration |
|---|---|---|
| to us a new plan. to throw. | سْپا : پی‌افکندن ، افکندن | spā |
| to take forth, to increase. | سْپا : بیش بودن ، افزودن | spā |
| to swell. to inflame. to grow big. | سْپائی : باد کردن ، ورم‌کردن ، بزرگ‌شدن | spāi |
| to sash. to clean. | سْنا : شستشوکردن ، پاک‌کردن | snā |
| to strike. to hit | سْنَث : زدن ، اوژدن | snaΘ |
| to snow. | سْنَئِگ : برف باریدن | snaēg |
| to make firm. to support. | سْکِمْب : استوارکردن ، پشتیبانی کردن | skémb |
| to pour, to scatter. to spread. | سْتِرِ : ریختن ، پاشیدن ، گستردن | stéré |
| to paste. to glue. | سْریش : چسبیدن ، سریشتن | sriš |
| to hear. | سْرو : شنیدن | sru |
| to go. | سْرو : رفتن | sru |
| to light | سوچ : روشن کردن | suč |
| to cut of each. to separate of each. | سْچِیند : ازهم‌بریدن ، ازهم‌جدا کردن | sčind |
| to fed. to increase. | سْپَن : پروراندن ، افزودن | span |
| to cut.to wound. | سْوٌ : بریدن ، زخم‌کردن | sō |
| to break. to break up. | سید : شکستن ، گسستن | sid |
| to teach. to inspire. | سیش : آموزاندن ، الهام‌کردن | sīš |
| to nest. to dwell. | شی : آشیان‌کردن ، نشیمن‌کردن | ši |
| to go. | شو : رفتن | šu |
| to strut. | شو : خراشیدن | šu |
| to drink. | شَم : آشامیدن | šam |
| to be glad. to joy | شیا : شاد بودن ، خوش بودن | šyā |
| to go. to walk. | شیاو : شدن ، رفتن | šyav |

| Transliteration | Persian | English |
|---|---|---|
| šyu | شیو : شدن، رفتن | to go. to walk. |
| šas | شَش : دیدن، نگاه کردن | to see. to look. |
| šā | شا : شاد بودن | to be glad |
| γžar | غژر : روان شدن، جاری کردن = | to flowig. shedding. |
| kar | کَر: کردن، ساختن، انجام دادن | to do. to make. |
| kar | کَر : بیاد داشتن، اندیشیدن، انگاردن | to remember. to think, to suppose |
| kar | کَر: کاویدن، کاشتن، پخش کردن، پاشیدن | to sow. to plant. to scatter. |
| kar | کَر : شخم‌زدن، شکافتن، شیار انداختن | to plough. to till. |
| kar=čar | کَر=چَر: چریدن، این‌سو و آنسو رفتن | to graze. |
| karét | کَرِت : کارد، بریدن | knife. to cut. |
| kan | کَن : کندن | to dig. |
| kan | کَن: مهر ورزیدن، دوست داشتن | to love. to like. |
| karš | کَرش: کشه، کشیدن | to draw. |
| karš | کَرش : کشتن، کاشتن، غرس کردن | to sow. to plant. |
| karš | کَرش: شیار کردن، شخم کردن | to plough. |
| kas | کَس (با پیشوند آ) : آگاه شدن، نگاه کردن | to be inform. to look |
| ku | کو : چشم داشت | to expect. |
| kérés | کِرِش : لاغر کردن | to lean. to meager. |
| kéré | کِر : کردن | to do. |
| kaēš | کَئش: فرا دادن، نشان دادن | to show. to give up |
| kaēš | کَئش: آمادن، فراهمیدن | to swall. to bring. |
| kaēt | کَئت : در نظر گرفتن، اندیشیدن | to look. to think. |

| English | Persian | Transliteration |
| --- | --- | --- |
| to learn. to show. | کَئِث : آموختن، نشان دادن | kaēθ |
| to kill. | کَئُش : کشتن | kaoš |
| to teach. | کَش=چَش : آموختن = | kaš=čaš |
| to pick. | کی : چیدن | ki |
| to like. to love. | کا : دوست‌داشتن، کام خواهش خواستن | kā |
| to at one. to pay. | کائی : کفاره دادن، پرداختن | kāi |
| to do sound. to eareess to caress. | کائْه : بصدا درآوردن، نواختن | kāh |
| to walk. to com. | گَم : گامیدن، آمدن | gam |
| to be awake. | گَر : بیدار بودن | gar |
| to sing. to sing a song, to dear. | گَر : نغمه خواندن، سرود خواندن گرامیداشتن | gar |
| to swallow. to gulp. | گَر : اوباردن (بلعیدن)، خوردن | gar |
| to live. to subsist. | گی : زیستن، زنده بودن | gi |
| to strengthen. | گی : نیرو دادن | gi |
| to aern. to overcome | گی : بدست‌آوردن، چیر شدن | gi |
| to get angry. | گْرَم : خشمگین شدن | gram |
| to take. to hold. | گْرَب : گرفتن، برداشتن | grab |
| to take. to hold. | گِرِو : گرفتن، برداشتن | géréw |
| to hit. to fight. | گَن=جَن : زدن، جنگیدن = | gan=jan |
| to search. to want. to vant. | گَد : جستن، خواستن | gad |
| to get on hand. | گَو : بدست‌آوردن، بکف‌گرفتن، دست | gav |
| to hear. to listen | گَئُش : گوش کردن، شنیدن | gaoš |
| to hear. to listen. | گوش : شنیدن، نیوشیدن | guš |
| Multyplaying. | گون : ضرب (زدن دو عدد درهم) | gun |

| English | Persian | Transliteration |
|---|---|---|
| to hid. to cover. | گوز : پنهان‌کردن ، پوشاندن | guz |
| to hide. to cover. | گئُز : پنهان‌کردن، پوشاندن | gaoz |
| th bad eating. | گَنگْهْ : بنادرستی خوردن، خوردن (اهریمنی) | gañh |
| to spread.to scatter. | گوت : گستردن ، پخش‌کردن | gũt |
| to weap, to complain. | گِرِز : گریستن ،گرزش‌کردن ، گله کردن | géréz |
| to walk.to go.to come. | گا : گامیدن ، رفتن ، آمدن | gã |
| to walk.to go.to come. | گَئی : گامیدن ، رفتن ، آمدن | gai |
| to wrapped. to dis- locate. | فشَنْ : پیچ‌خوردن ،دررفتن(در اثرکشیدگی) | fš̱an |
| to nourish.to fatren. | فشو : پروریدن ، فربه کردن | fš̱u |
| to decay.to sprinkle. | فرَئِثْ : پوسیدن ، ازهم‌پاشیدن | fraēθ |
| to ask. | فرَس : پرسیدن | fras |
| to swim. | فرو : شنا کردن | frũ |
| to increase.to widen. | فراد : افزودن ، فراخ کردن | frãd |
| to full. | فرا : پر کردن | frã |
| to praise. | فری : آفرین گفتن | frĩ |
| to be put out. | فرو : خاموش بودن | fru |
| to like to praise. | فرائی: دوست داشتن ، آفرین خواندن | frãi |
| to think | مَنْ : اندیشیدن | man |
| to remain. to stay. | مَنْ : ماندن | man |
| to foresee. | مَنْ : پیش‌بینی کردن | man |
| to act sluggishly, | مَدْ : سست کردن | mad |
| to share. | مَدْ : بخش کردن | mad |
| to die. | مَرْ : مردن | mar |
| to count. to remember to memorize. | مَر : شمردن ، بیادآوردن ، ازبر خواندن | mar |

| English | Persian | Transliteration |
|---|---|---|
| to memorize. | مَنْد : بیاد سپردن | mand |
| to move. | مَنْت : جنبانیدن | mant |
| to respect. | مَنْگ : بزرگداشتن | mang |
| to step on. to press. | مَئِد : زیرپا انداختن ، درفشار گذاشتن | maēd |
| to desolate. to destroy. | مَرِد : نابود و تباه کردن | maréd |
| to rub. to | مَرِز : مالیدن | maréz |
| to bless | مَرِز : آمرزیدن | maréz |
| to kill, Death. | مَرِک : میراندن ، مرگ | marék |
| to memorize | مانْزدا : بیاد سپردن ،بیاد داشتن | mą̄zdā |
| to bless. | مِرِژدا : آمرزیدن | mérézdā |
| to mix. | مَیَس : آمیختن | mayas |
| to take. to carry. to move. | مَیو : گرفتن ، بردن ، جنبانیدن | mayu |
| to speak. to talk, to read. | مَرَاُ : گفتن ، فرمودن ، خواندن | marao |
| to measure. to teast | ما : اندازه‌کردن ، پیمانه‌کردن ، آزمودن | mā |
| to want. to search. to worship. | مَچ : خواستن ، جستن ، پرستیدن | mač |
| to reach. to come near. to lie with | مَغ : رسیدن ، نزدیک‌شدن ، نزدیکی‌کردن | maɣ |
| to be big. | مَز : بزرگ بودن | maz |
| Death. | مِرِ : مردن | méré |
| to be near. | مَخْش : نزدیک شدن | maxš |
| | مَغْژ : نزدیک شدن | maɣž |
| to hold. to take room. | میت : جا گرفتن ، سرا گرفتن | mit |
| to hold. to take room. | میث : جا گرفتن ، سرا گرفتن | miθ |
| to admit. to accept. | میث : راه دادن ، پذیرفتن | miθ |

| Transliteration | Persian | English |
|---|---|---|
| miv | میو : فربه کردن | to make tat. |
| mruč | مروچ : رفتن | to go. |
| mérénč | مِرِنچ : کشتن ، تباه کردن | to kill. to destroy |
| mrū | مرو : گفتن ، فرمودن | to talke. to speak. |
| maj | مَج : شرمنده بودن | to be ashamed. |
| naj | نَج : شرمنده بودن | |
| nas | نَس : ناپدید کردن ، نابودن ، خاموشیدن | to destroy. to turn off |
| nas | نَس : بدست‌آوردن ، پیدا کردن | to get. to find |
| naš | نَش : فراهم‌کردن ،بدست‌آوردن | to avail. to be brought about. |
| naΘ | نَث : پوست‌کندن ، بریدن | to peel. to cut. |
| nam | نَم : خمیدن ، فرود آوردن ، بسوی‌کسی‌مایل‌شدن | to bent to bring down. |
| naz | نَز : بستن | to close. |
| naj | نَج : شرمنده بودن | to be ashamed. |
| -čī | چی : تشخیص دادن ، شناختن | to know. |
| ni | نی : نهادن ، پائین ، زیر | to put. down. below. |
| ni-had | نی هَد : نشستن | to sit down. |
| ni-pad | نی پَد : نشستن | to sit down. |
| niž | نیژ : زدودن ، پاک‌کردن | to clean. to rub off |
| nab | نَب: نمیدن ،نم‌کشیدن ،ترکردن | to wet. to become we all over. |
| narép | نَرِپ : کاستن ماه | diminishing of moon. |
| nī | نی : رهبری‌کردن ، بردن | to lead. to carry. |
| naoΘ | نَئُث : وزوزکردن ، شک‌کردن ، گمان‌کردن | to buzz. to doubt. to suppose. |
| naēd | نَئِد : بدخواهی ونفرین‌کردن ، بدگفتن ، نکوهیدن | malevolence.to curse to scurrilous. to reproach. |

| | | |
|---|---|---|
| naēg | نَئِگ: شستن، پاک‌کردن | to wash. to clean. |
| nāš | ناش: بردن | to carry. to take. |
| vah | وَه: بودن، منزل‌کردن (باشیدن) | to be. to sit in home. |
| vah | وَه: پوشیدن (رخت) | to wear. (suit) |
| vah | وَه: روشن‌شدن، درخشیدن | to light. to shine. |
| vak | وَک: گفتن، واجیدن | to tell. to say. |
| vaš | وَش: گفتن | to tell. |
| vī | وی: پریدن | to fly. |
| vī | وی: کشتن | to kill. |
| var | وَر: گرویدن، باوریدن، گزیدن | to belive. to belift to choose. |
| var | وَر: روچرخاندن، روی‌تابیدن | dispensing with. giving up. |
| var | وَر: پوشاندن، پناه‌دادن | to cover. to shelter. |
| var | وَر: آبستن‌کردن، بارور کردن | to make pregnant. |
| vaz | وَز: وزیدن، بردن | to blow. to carry. |
| vas | وَس: آرزو کردن، خواستن | to wish. to want. |
| vap | وَپ: بافتن، چکیدن، انداختن | to weave, to droppe. to throw |
| vap | وَپ: سرودن | to sing. to poetast. |
| vaf | وَف: سرودن | |
| vad | وَد: رهبری کردن، راندن، بدر بردن، زن دادن | to lead. to run, to carry out. |
| vaδ | وَذ: رهبری کردن، راندن، بدر بردن، زن دادن | |
| van | وَن: زدن، کشتن، کوبیدن | to hit, to kill. to grinder. |
| van | وَن: خواستن، خواهش کردن، حرمت داشتن | to will, to wish, to rever. |

| English | Persian | Transliteration |
|---|---|---|
| to defend. to resistance. | وَنْ :برتر بودن ، چیرشدن | van |
| to prevail. to preponderate | وَنْ : بدست آوردن | van |
| to awail. to be brought about | وَدْ : پدافند کردن ، ایستادگی کردن | vad |
| to tell. | وَچْ : گفتن | vač |
| to vomit | وَمْ : غی کردن | vam |
| to stool. | وین : دیدن | vin |
| to come. to became. to enter. to tach. to inform. to select. to accept. to get. to be gentle. to let. to fellow. to be capture. | ویس: شدن ، آمدن ، درون‌آمدن ، رخنه‌کردن ، دست‌زدن ، نگرش دادن ، پسندیدن ، پذیرفتن ، دریافت کردن ، سر بفرمان بودن ، روا نمودن ، همراهی کردن ، گرفتار بودن | vīs |
| to find. to avail. to get. | وید : پیدا کردن ، فراهم‌کردن ، بدست‌آوردن | vid |
| to know. happening. event. | وید: دانستن ، رخداد، پیش‌آمد | vid |
| to choose. to know. | وی چی : برگزیدن ، شناختن | vī-čī |
| pederasty. to discharge. | ویپ : غلامبارگی‌کردن ، شر ریختن | vip |
| to pull down. to destrouy. | وی کَنْ : پائین‌کشیدن ، ویران کردن | vi-kan |
| to go. | وی : رفتن | vī |
| to wear. to cover. | وِرِ : پوشیدن ، پوشانیدن | véré |
| to blow. to do . to work. to fnish. | وِرِزْ: ورزیدن ،کارکردن ، انجام دادن | véréz |
| to serve. to look after. | وِرِزْ : خدمت‌کردن ، رسیدگی | véréz |

| | | |
|---|---|---|
| varéd | وَرِذ : بالیدن ، افزودن | to grow up. to increase. |
| vaxš̱ | وَخْش : روئیدن ، بالیدن ، فزودن | to grow. to rise to increase. |
| vaxš̱ | وَخْش : افشاندن ، پاشیدن | to scatter. |
| vand | وَنْذ : لابه کردن ، نیایش کردن | to entreat. to prise |
| vaēk | وَئِذ : جدا کردن ، دستچین کردن ، بیختن | to separate. to sift to riddle. |
| vaēg | وَئِگ : تاب‌خوردن ، تاب‌دادن ، پرت‌کردن ، جنبانیدن | to twist. to curl, to shot. |
| vaēn | وَئِن : دیدن ، دیده شدن | to see. to have seen. |
| vaēs | وَئِس : آماده بودن ، پذیرفتن | to be redy.to eccept. |
| vaéd | وَئِیذ : دانستن ، آگاه‌بودن ، دریافتن | to know. to binform. to receive |
| vaēd | وَئِذ : یافتن | to find. |
| vaēd | وَئِد : فروتنی کردن ، گرامی داشتن ، خوشنودکردن | to be meek, to hold dear. to happy. |
| vaēΘ | وَئِث : آگاه‌بودن ، دریافتن | to be inform, to receive. |
| vaēΘ | وَئِث : ثابت کردن (گناه) | to prove. |
| varéz | وَرِز : ورزیدن ، برزگری کردن | to blow. to cultivate. |
| varéz | وَرِز : جدا کردن ، جدا شدن | to separate. to part with each other. |
| varéΘ | وَرِث : گردیدن ، گشتن | to become |
| varép | وَرِپ : نشان دادن | to show |
| van | وَن : خواستن ، دوست داشتن | to want. to like. |
| van | وَن : از بالا پوشاندن | to wear up. |
| vā | وا : وزیدن (باد) | to blow. |

| English | Persian | Transliteration |
|---|---|---|
| to turn of, to be cold. to depress. | وا : خاموش شدن، سرد شدن، افسردن | vā |
| shortage.diminution. | وا : کمبود و کاستی داشتن | vā |
| to pull the vehicle. | وَشَیَ : کشیدن گردونه | vašaya |
| to search. to seek. | واثی : جستن، جستجو کردن | vāi |
| to rain. | وار: باریدن | vār |
| to beget. | وادایا : پس‌زدن | vādāya |
| to happy, to injoy. | وُئی : خوشنودکردن، شادکردن | voi |
| to make proud. B to hurt. K | ووئیژدا : سربلند کردن، سر برافراشتن، آزار رسانیدن | vuiždā |
| to infrom. to know. | وَتْ : آگاهیدن، فهمیدن | vat |
| to prise. to worship. | وَنْدْ: ستودن، ستایش‌کردن | vand |
| to stand up. | اوز ـ ایر : برپا خاستن | uz-ir |
| to weep. to shed tears. | اوروپ: گریه‌کردن ،اشک ریختن | urup |
| to grow big. | اوزْ : بزرگ شدن | uz |
| to weep. to shed tears. | اوروث: گریه‌کردن ،اشک ریختن | uruθ |
| to be happy. | اوْرواد : شاد بودن | urvād |
| to be glad. | اورواز : شاد بودن | urvāz |
| competition. rivalry | اوسَنْگْهْ : همیستاری، هم‌چشمی | usaṅh |
| yok. pair | یَئُگْ : یوغ، جفت | yaog |
| to clean. to pay. | یَئُژدا: پاک‌کردن، پرداخته‌کردن | yaoždā |
| feast. celebration. | یَسْنَ : جشن | yasna |
| to combat. to search to Boil. | یَاُذْ : مبارزه کردن، جستن، جوشیدن | yaoδ |
| to boil. to revolt. | یَئُز : جوشیدن، به‌شورش‌آمدن | yaoz |
| to fight.to endeavor. | یئود : جنگیدن، کوشیدن | yaud |
| to prise. to worship. | یَزْ : ستایش‌کردن، پرستیدن | yaz |

| English | Persian | Transliteration |
|---|---|---|
| to boil. to endeavor. to flow. to spout. | یَهْ : جوشیدن ، کوشیدن ، روان شدن ، فوران کردن | yah |
| to endeavor, to move. | یَتْ : کوشیدن ، جنبیدن B | yat |
| to stool. | یَتْ : ریدن K | yat |
| to take. to take on hand. | یَمْ : گرفتن ، بر دست گرفتن | yam |
| to will. to pair. to join. | یَوْ : بر آن شدن ، پیوسته کردن | yav |
| period. to join | یُوْ : زمان ، پیوستن | yu |
| to join together. to yok. | یوج : بهم پیوستن ، یوغیدن | yuj |
| to go. traversed. | یا : رفتن ، پیمودن | yā |
| to be suitable. to agree. | یا : هماهنگ‌شدن ، سازگار شدن | yā |
| to wear. to girdle. | یاه : پوشیدن ، به‌تن‌کردن ، کمر بستن | yāh |
| to will. to wish. | یاس : خواستن ، آرزو کردن | yās |

این ریشه‌ها ، برابر ریشه‌یابی اوستائی ، بارتولمه و پرفسور کافگا و جاکسون تنظیم شده . هرجا که واژه ریشه تنظیمی بارتولمه با ریشه کافگا ناهماهنگی دارد در رو[illegible] [illegible]شه آرم گذاشته شده است . مانند : کافگا ( K ) ، بارتولمه ( B ) . دیگر ریشه‌ها در فرهنگ‌های کافگا و بارتولمه و جاکسون هماهنگی دارند .

## قیدها

## adverbs

این قیدها به ریشه‌ها می‌چسبند و برای آن معنی می‌سازند . ( adverbial suffix.

| ixnā̃ | iΘā̃ | ixa | aΘa | aeta | ha | ta | ava | a |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ایخْنا | ایثا | ایخَ | آ ثَ | آ اِ تَ | هَ | تَ | آوَ | آ |

## قیدها

| English | Persian | Avestan |
|---|---|---|
| authority | اوسُو : اختیار | usō̃ |
| havent authority | آنو سُو : بی‌اختیار | anusō̃ |
| openly | هَئیثیَ : آشکارا | haiΘya |
| hidden. | آنگهیثیم : پنهانی | åñhiΘim |
| openly | چیثوِ : آشکار | čiΘvē |
| suddenly. hidden | آئیپی بوستی : ناگهانی ، پنهانی | aipi-busty |
| each. all | یَوَ : هر ــ همه | yava |
| each. all | یَوا : هر ــ همه | yavā̃ |
| interior. innerly. | آنْتَرِ : نَئِماَ ت : درونی ، باطنا | antaré naemā̃t |
| external. exterior. | نیشْتَرَ : نَئِما ت : بیرونی ، ظاهرا | ništara naemā̃t |
| far from. | دورات : دور از | dū̃rā̃t |
| in the short time. | ایشَرِشْتا ئیثیَ : در یک وقت کوتاه | išaréstā̃itya |

| English | Persian | Transliteration |
| --- | --- | --- |
| Right. correct. | اِرِش (اِ رِز) : درست | éréš(éréz) |
| donot afraid. | آسْتَرِتُو : نترس | astarétō |
| soon. soonly | هَکَت : زود ، بیدرنگ | hakat |

## قیدهای ضمیری

## the pronominal adverbs

| English | Persian | Transliteration |
| --- | --- | --- |
| wich who | یَ : کی ، کدام | ya |
| wich. who | کَ‌کو : کی ، کدام | ka-ku |
| according to. thus. | آوَث : بنابراین ، هم‌چنین | avaΘa |
| according to. thus. so. | آوَثات : بنابراین ، هم‌چنین | avaΘāt |
| in order to. for us. to us. | آث زی نِ : برای این ، برای ما ، بما | aΘ-zī-né |
| then. thus. such. | یَث : پس ، هم‌چنین ، همانجور | yaΘa |
| then. thus. such. | یَثَن : پس ، هم‌چنین ، همانجور | yaΘana |
| then. thus. such. | یَثا : پس ، هم‌چنین ، همانجور | yaΘā |
| then. thus. such. | یَثَنا : پس ، هم‌چنین ، همانجور | yaΘanā |
| how. in what way. such. | کَث : چگونه ، چه‌جور ، کی | kaΘa |
| how. in what way. such | کَئِثیچَ : چگونه ، چه‌جور ، کی | kaeΘiča |
| how. in what way. such. | کَثا : چگونه ، چه‌جور ، کی | kaΘā |
| how. in what way. such. | چیثِنا : چگونه ، چه‌جور ، کی | čiΘénā |
| how. in what way. such. | کاثِ : چگونه ، چه‌جور ، کی | kāΘē |
| how. in what way. such. | کوث : چگونه ، چه‌جور ، کی | kuΘa |

what size. how much. چو : چقــدر، چه اندازه čū

## قیدهای اشاره به مکان

the adverbs indication. to place

| English | Persian | Transliteration |
|---|---|---|
| to this ward. | آثْرَ : باین‌سوی | aΘra |
| at this ward | ای‌ثْرَ: باین‌سوی | iΘra |
| at this ward | آوَثْرَ : باین‌سوی | avaΘra |
| to that ward | هَثْرَ : بآن‌سوی | haΘra |
| everywhere | یَثْرَ : هرجا که | yaΘra |
| everywhere | یَثْرا : هرجا که | yaΘrā |
| where. | کوثْرَ : کجا ، چگونه | kuΘra |
| where. | کوثْرا : کجا ، چگونه | kuΘrā |
| hear. | ایذ(اید) : اینجا | iδa(ida) |
| hear | ایذا (ایدا) : اینجا | iδā(idā) |
| hear | آد : اینجا | adē |
| hear | آوَذَ : اینجا | avaδa |
| hear | آاتَذَ : اینجا | aeta a |
| there | تَذَ : آنجا | taδa |
| not hear. | آئینی ذَ تْچَ : نه اینجا | ainiδatča |
| and hear | ایذَتْچَ : و اینجا | i atča |
| as everywhere. | یَذَ : هرجا که | yaδa |
| where | یَذَ : کجا | kaδa |
| everywhere, everyward | کو دُوْ : هرجا ، هرسو | kudō |
| where | کو : کجا | ku |
| where | کْوَ : کجا | kva |
| with | هَذَ : با | haδa |
| from where. | یَذَتْ : ازچه‌جائی ، ازکجا | yaδat |

| English | Persian | Avestan (transliteration) |
|---|---|---|
| from where. | یَذُوئیت : ازکجا ، از چه جائی | yaδōit |
| here after then. | آپا ذَ : سپس | apāδa |
| hereafter, from now on. | آپانْم: از این پس، پس‌از این | apåm |
| lower. beneath. | آوَ : زیر ، پائین | ava |
| lower. under | آاُرَ : پائین‌تر | aora |
| then. thisway. | آت ـ آآت‌ـآت : پس، از آنرو | āt-āat-at |
| here. | اینجَ : اینجا | inja |
| there. | تینجَ : آنجا | tinja |
| soon. | ایشَـرِ: زود | išaré |
| thus | اوئیتی : بدینسان | uiti |
| thus | اوئیتی : بدینسان | uitī |
| no correctly | مُوئی‌تو : نه براستی | mōi-tū |
| correct. | گَت : درست ، راستی | gat |
| out(side) | تَرُو : بیرون | tarō |
| otherwise | تَرِمْ : جور دیگر | tarēm |
| now. exactly | توتوم : اکنون ، بدرستی | tūtūm |
| no. | نا : نه | nā |
| not here | نَذَ : نه اینجا | naeδa |
| no. not | نَوَ : نه ، نیست | nava |
| no. not | نَوَت : نه ، نیست | navat |
| no. not | نُوئیت : نه ، نیست | nōit |
| no. not | نیخْشتَ : بدون ، بدون اینکه | nixšta |
| out(sid) | نیشْتَرِ : بیرون | ništaré |
| now. | نو نوچیت : اکنون | nū-nūčit |

## قید زمان
adverb of time

| English | Persian | Avestan (transliteration) |
|---|---|---|
| then. | آدا : سپس | adā |

| English | Persian | Avestan (transliteration) |
|---|---|---|
| allways | هَدا : همیشه | hadā |
| everytime | یَدا : هر زمان | yadā |
| when. | کَذَ : چه زمان، چه گاه | ka a |
| when | کَدا : چه زمان، چه گاه | kadā |
| when | کودا : چه زمان، چه گاه | kudā |
| never | چیثِنا : هرگز، هیچگاه | čiΘénā. |

## قیدهای لفظی

oral adverbs

| English | Persian | Avestan (transliteration) |
|---|---|---|
| far from. | آئیویثیُوْ : دور از | aiwiΘyō. |
| after this.forth | آئیپیچیثیت :از این پس،پیش | aipičiΘīt |
| up upon. on the | آئیوی : بالا ، روی | aiwi |
| up. on the | آئیبی : بالا ، روی | aibi |
| sush. then. | آءِ وَ : بنابراین ، پس | aeva |
| how. in what way | کَوَآاِ وَ : چسان، چگونه | kava-aeva |
| according to | آت آتْچَآ تْچیت : بنابراین، بدین روش | at.atča.atčit |
| then. like. this. | آتَذْچَ : سپس، بدین‌جور | aΘa ca |
| then. like. this. | آ تَتْچَ : سپس، بدین‌جور | ātatča |
| then. | آذَ : سپس | ā a |
| into. | آنْتَرِ : اندر، درون | antaré |
| far | آپَ : دور | apa |
| far. | آ پُوْ : دور | apō |
| bak. behind. | آپَشَ : پشت، پشت‌سر | apaša |
| bak. behind. | آپانْ ش : پشت، پشت‌سر | apąš |
| at first | پَئیری چیثیت : از این پس | pairičiΘit |
| out set | پَئیرْوَ : آغاز، نخست، پیش | paurva |
| at begining | پَئوروَیَ : در آغاز | paurvya |

| English | فارسی | Avesta |
|---|---|---|
| forth | پَرَ : پیش، جلوتر | para |
| Bak. behind. | پَرانْس : پشت، پشت‌سر | parås |
| behind. beneath. | پَسْچَ : پشت‌سر، در زیر | pasča |
| out (Sid) | پَرِنْتَرِ : بیرون | parén̦taré |
| all | پَرا : همه، تمام | parā |
| front. forth. out | فَرِشَ : جلو، پیش، بیرون | faraša |
| front. forth. out | فرانش ـ فرانس :جلو، پیش، بیرون | frāš.frås |
| in exactly. | فرُوئیت : بدرستی | frōit |
| allways. | با ـ بات ـ باذَ : همیشه | bā.bāt.bāδa |
| most exact. | باذیشْتَ : درست‌ترین | bāδišta |
| no. not. | ما : نه، نیست، حرف‌نفی | mā |
| no here. | ماذَ : نه اینجا | māδa |
| no. | مُوئی : نه | mōi |
| no inright | مُوئی تو: نه در حقیقت | mōi-tū |
| quickly. rapidly | مُوشو : به تندی، بی‌درنگ | mōšu |
| when | یَتْ : هنگامیکه | yat |
| allways. each. | یَوا : همیشه، هر | yavā |
| each. | سْتُوئی(سْتِ) : هر (ادامه دار) | stōi(stē) |
| allways in happy. | سْتُوئیرَپِنْتِم : همیشه در شادی | stōirapéntém |
| exact. correct. Now. | هَمَثَ : درست، کامل، اکنون | hamaθa |
| exactly like the formerly. | هَمَثَ یَثَ پَوَئیریم : همانند پیشین | |

## حرف‌های اضافه

## preposition

| English | فارسی | Avesta |
|---|---|---|
| perimeter. from. near. then. on | آئیپی : پیرامون، از، بالا، نزدیک، پس، روی | aipi |
| for. abut.on | آئیبی : روی، درباره، برای | aibi |

| English | Persian | Transliteration |
|---|---|---|
| for-abut.on | آئیتی : روی، درباره، برای | aiwy |
| in perimeter. near. | آئیوی‌تو : در نزدیک، در پیرامون | aiwi tū |
| under. below. | آئیری : زیر، پائین | a airi |
| on the | آن : روی | ana |
| on the bed | آنبرزیش : روی بستر | anabarezis |
| after. | آنو : پس‌از | anu |
| far from. | آپ : دور از | apa |
| toward. near.below. | آاُوئی آوَ : بسوی، نزدیک، پائین | aōi.ava |
| toward. near.below. | آوا : بسوی، نزدیک، پائین | avā |
| toward. near.below. | آوی : بسوی، نزدیک، پائین | avi |
| near. toward.upon. at | آ : نزد، بسوی، روی، در | ā |
| near. to join together | آئیتی : بهم‌پیوستن، نزد | āiti |
| to near by | اوپ ـ اوپا : به، نزد، بوسیله | up.upā |
| correctly to us | اوپتو نوٌ : بدرستی بما | upa-tū-nō |
| upon. on | اوپئیری : بر، روی | upairi |
| up. all over. abroad. | تَروٌ : بالا، سراسر، پهنای | tarō |
| toward.disagreeing | پَئیتی : بسوی، ناساز، پاد | paiti |
| " " | پَئیتیش : بسوی، ناساز، پاد | paitiš |
| " " | پَئیتیشَ : بسوی، ناساز، پاد | paitiša |
| " " | پَئیتیشَ : بسوی، ناساز، پاد | paitiša |
| circular. round far | پَئیری : گرداگرد، پیرامون، جدا | pairi |
| by near front. bak | پَرَ : بوسیله، نزد، جلو، عقب | para |
| before. for | پَروٌ : پیش از، برای | parō |
| after. to middle | پَسْکات : پس از، از میان | paskāt |
| behind. of bak. | پَسْچَ : پشت‌سر، از پشت | pasča |
| of behind. | پَسْنِ : از پشت‌سر | pasne |

| English | Avestan / Persian |
|---|---|
| together. | mat-mit مَتـ میت : باهم، با همدیگر |
| all together. | |
| from. for | hača هَچ : از، برای |
| from up | hačaqpairi هَچَئُپَئیری : از زبر، از رو |
| from beneath | hača-aδairi هَچ‌آذَئیری : از زیر |
| disagreeing. from | vī-hača وی هَچ : ناساز، از |
| with. | haδa هَذَ : با، (حرف‌همراهی) |
| Nobody. Noone | naečiš نَئِچیش : هیچکس، هیچیک یک |
| but | āat آت : اما |
| another. sameas | āiδi ئیذی : دیگری، مانند |
| such | uta (utā) اوتَ ( اوتا) : همچنین |
| and | ča چَ : و (حرف‌عطف) |
| and | čit چیت : و (حرف‌عطف) |
| like | θa ثَ : مثل |
| if then | yat یَت : اگر |
| then | ya δit یَذُوئیت : سپس |
| if for | yeizi یِئیذی : اگر، برای |
| if for me | yeiδi-zi-mā یِئیذی ـ زی ما : اگر برای من |
| for she | hā-zi-nē ها زی نِ : برای آن زن |
| is it? | vā وا : آیا |
| for this | zī زی : برای این |

## ندا

vocative

| English | Avestan / Persian |
|---|---|
| oh. | āi آئی : ای، یا، اوه |
| Regert. alas oh. | āvōya آوُوی : وای، اوخ. |

[illegible] āvōyame آوُوْيَمِ : واى بر من — alas me

[illegible] ušta اوشْتَ : سپاس، آفرین، مرحبا، درود — praise. thanks.

[illegible] be بِ : افسوس، آوخ — regert.

[illegible] sādrém ساذْرِمْ : نفرین، فحش، بدبختی — curse. imprecation

sādrém-ahmāi-naire ساذْرِمْ اَهْمائی نَئیرِ : curse to that man
[illegible] نفرین بر آن مرد